حرکت های اسلامی معاصر/۳

دکتر اسحاق موسی الحسینی

اخوان المسلمین

بزرگترین جنبش اسلامی معاصر



چاپ سوّم

سید هادی خسروشاهی

حرکتهای اسلامی معاصر

۳

دکتر اسحق موسی الحسینی

اخوان المسلمین

بزرگترین جنبش اسلامی معاصر

سیدهادی خسروشاهی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۷

سرشناسه: حسینی، اسحاق موسی
عنوان قراردادی: الاخوان‌المسلمون، کبری الحرکات الاسلامیه المعاصره. فارسی
عنوان ونام‌پدیدآور: اخوان‌المسلمین: بزرگترین جنبش اسلامی معاصر / اسحق موسی الحسینی؛ ترجمه هادی خسروشاهی
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵
مشخصات ظاهری: شش، ۲۹۷ ص.
فروست: حرکت اسلامی معاصر؛ ۳
شابک: 978-964-423-337-1
یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۷ (فیپا)
یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۷۳]-۲۹۳
موضوع: اخوان‌المسلمین (مصر)
موضوع: مصر - تاریخ - ۱۹۱۹م. - جنبشهای اسلامی
شناسه‌افزوده: خسروشاهی، هادی، ۱۳۱۷- ، مترجم
شناسه‌افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی‌کنگره: DT۱۰۷/ ۵ح الف ۳۰۴۱ ۱۳۷۵
رده‌بندی‌دیویی: ۹۶۲/۰۵۲
شماره‌کتابشناسی‌ملی: ۴۷۴۲-۷۵م



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶ - ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

اخوان‌المسلمین: بزرگترین حرکت اسلامی معاصر

نوشتهٔ دکتر اسحاق موسی الحسینی ترجمهٔ سید هادی خسروشاهی

حروفنگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۷۵ چاپ سوم: ۱۳۸۷ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شابک: ۱-۳۳۷-۴۲۳-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-423-337-1

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

بخش نخست: حسن البنّا و اخوان المسلمین

بخش دوم: اخوان المسلمین و عبدالناصر

دربارهٔ این کتاب

سیدهادی خسروشاهی

دربارهٔ این کتاب

... برای تکمیل و آماده‌سازی تحقیقی خاص دربارهٔ تاریخ واندیشهٔ اخوان المسلمین، جهت «گروه مطالعاتی و تحقیقاتی حرکتهای اسلامی معاصر» در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و همچنین برای استفاده در تدریس واحد درسی «حرکتهای اسلامی معاصر» در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و دانشکدهٔ روابط بین‌الملل وزارت امورخارجه، چند سال قبل به ترجمهٔ کتاب الأخوان المسلمون، کبری الحرکات الاسلامیة المعاصرة، تألیف دکتر اسحق موسی الحسینی پرداختم...

نخست اندیشهٔ چاپ مستقل آن در میان نبود و فقط به عنوان یکی از منابع تحقیقی و تدریسی از آن استفاده می‌شد، اما با گذشت چند سال، در عمل روشن شد که تا مرحلهٔ تکمیل و آماده‌سازی تحقیقی خاص دربارهٔ اخوان ـ با توجه به دقت در حدّ وسواس! ـ فاصلهٔ زیادی هست و از سوی دیگر، علاوه بر تودهٔ مردم مسلمان ایران، دانشجویان دانشگاههای کشور هم کتابی در این زمینه در اختیار ندارند تا بتوانند در امتحانات و یا تهیهٔ مقاله و گزارش خود به آن مراجعه کنند و روی همین اصل، تصمیم گرفته شد که به چاپ مستقل آن اقدام شود، ولی برای آنکه ترجمهٔ کتاب در چاپ مستقل، دارای کاستیهایی نباشد که به طور طبیعی در ترجمهٔ آن با هدف نخستین، می‌توانست وجود داشته باشد، تطبیق و بازنگری آن یک بار دیگر، به طور کامل با متن انگلیسی چاپ دوم، بیروت، به عمل آمد و بیاری حق هر گونه نقص و اشتباه احتمالی در ترجمه، مرتفع گردید و حتی از تغییر جملات یا کلماتی که خود آنها را قبول نداریم، خودداری به عمل آمد، تا متن اصلی آنطور که هست در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

*

... گفتنی است که کتاب اسحق موسی‌الحسینی، برای بار دوم در سال ۱۹۵۶

میلادی، به انگلیسی و افزودن بخش دوم، در بیروت انتشار یافته است و با توجه به اینکه تألیف آن به دوران تأسیس و شکوفایی فعالیت اخوان در جهان عرب نزدیک است، از اهمیت و ارزش خاصی برخوردار تواند بود.

البته مؤلف تا حدّ مقبولی بی طرفی یک پژوهشگر را در کتاب خود مراعات کرده است، ولی در عین حال، نمی‌توان گفت که کتاب در مجموع، اثر جامع و کاملی است، بویژه که در بررسی تاریخی، فقط تا حوادث سال ۱۹۵۴ م اشاره دارد و فاقد بررسی حوادث سالهای بعدی است که آن را مؤلف کتاب دیگری انجام داده است...

*

... نیاز بررسی حوادث سالهای بعد از ۱۹۵۴ م، سرانجام ما را به ترجمهٔ کتاب دیگر و جدیدتری واداشت به نام *The Society of: Moslem Brothers* تألیف دکتر ریچارد میشل[1] که متن انگلیسی و ترجمهٔ عربی آن به نام: الاخوان المسلمون هر دو در آمریکا منتشر شده است.

البته مؤلف این کتاب نیز با مراجعه به دهها کتاب و مجله و روزنامه، دچار روش «ارائهٔ مدرک»!- یا بیماری مدرک زدگی!؟ - شده است... روش و کاری که «غربیها» بیشتر به آن علاقه دارند و فکر می‌کنند که اگر برای هر جمله‌ای که می‌نویسند، نام روزنامه‌ای را به عنوان «مدرک» آن ذکر کنند، می‌تواند بر اعتبار کتاب بیفزاند! در حالی‌که چنین نیست و تکرار مطالب روزنامه‌ها و مجلاتی که به هنگام انتشار، اغلب آنها در اختیار حاکمیتها قرار داشته‌اند و مثلاً در مصر مطابق دلخواه شاه فاروق و یا به امر سرهنگ ناصر قلمزده‌اند، نمی‌تواند در نهایت، کتاب تاریخی کامل و معتبری را برای اهل خرد و تحقیق به ارمغان بیاورد... زیرا که انگیزهٔ اصلی تاریخ نویسی غربیان و پژوهشهای اغلب مستشرقین روشن است و مطبوعات غربی هم که عمدتاً از سوی امپریالیسم خبری تغذیه می‌شوند نیازی به معرفی ندارند و به همین دلیل با استناد به آنها، بی‌تردید هیچ تحقیق ارزشمندی را نمی‌توان ارائه داد... . نمونهٔ بارز در این زمنیه، موضع‌گیری غیر اخلاقی و بلکه ضد انسانی آنها، در رابطه با انقلاب اسلامی ایران و ارزشهای آن است که به خوبی ماهیت واقعی آنها را نشان می‌دهد و در واقع اگر محققی بخواهد با استناد به آنها، کتابی دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران بنویسد،

۱. Richard Mitchell; استاد دانشگاه میشیگان امریکا که چندین سال، برای تألیف این کتاب در مصر اقامت کرده بود و اخیرا درگذشت.

بدون تردید محصول آن چیزی کاملاً غیر واقعی و متضاد با اصل و هویت انقلاب اسلامی خواهد بود. و به هرحال باید گفت که به نظرما، آشنایی نزدیک با کادرهای اصلی یک سازمان یا جریان سیاسی و آگاهی از ادبیات آشکار و منابع درون تشکیلاتی است که می‌تواند به درک عینی مسائل بینجامد و تحقیقی ارزشمند به وجود آورد.

خوشبختانه برادر عزیز و دوست دیرینه‌ام استاد صالح ابورقیق ـ از اعضای قدیم مکتب الارشاد سازمان اخوان در مصر ـ که سالیان متمادی در زندانهای مصر، طعم «عدل ناسیونالیسم عربی» را هم چشیده است! با افزودن توضیحات لازم در ترجمهٔ عربی کتاب دکتر میشل[1]. آن را تکمیل و اصلاح کرده است... از سوی دیگر ترجمه کتاب هم توسط استاد: دکتر محمود ابوالسعود ـ یکی از افسران مصری وابسته به سازمان اخوان ـ انجام گرفته که خود شاهد بسیاری از حوادث تاریخ اخوان بوده، و به تناسب، مشاهدات خود را در تکمیل کتاب، بر آن افزوده است و بدین ترتیب، کتاب دوم را باید کاملتر از کتاب اول تلقی کرد...

البته این توضیحات بر متن کتاب افزوده نشده، بلکه با علامت ستاره (*) در متن نکات مورد نظر مشخص شده و سپس توضیح و یا تصحیح مطلب، در پاورقیها آمده است.

امیدوارم که کتاب دکتر میشل نیز هرچه زودتر به دست چاپ سپرده شود و خلئی که در زمینهٔ شناخت این حرکت اسلامی در زبان فارسی وجود دارد، بر طرف گردد و منبع قابل استنادی در اختیار اساتید محترم و دانشجویان عزیز دانشگاههای کشور قرار گیرد.

اشاره به این نکته در این مقدمه ضروری است که ترجمهٔ این دو کتاب ونشر آنها از سوی ما به مفهوم موافقت کامل با برداشتهای نویسندگان آنها، در همهٔ زمینه‌ها نیست... در پاره‌ای از حوادث، اسناد و مدارک موجود در اختیار ما، عکس آنچه را که در این کتابها آمده است نشان می‌دهند و به هرحال ما برای حفظ امانت در ترجمه، متن را به طور کامل به فارسی در آورده‌ایم و دیدگاهها و یا برداشتهای خاص خود را،

۱. ترجمهٔ عربی کتاب تحت عنوان الاخوان المسلمون از سوی مرکز فرهنگی اسلامی برادران عرب مقیم امریکای شمالی ـ ایندیانا ـ چاپ شده است و متأسفانه در جهان عرب تاکنون اجازهٔ توزیع نیافته و فقط ترجمهٔ جلد اول آن توسط عبدالسّلام رضوان انجام گرفته که با مقدمه‌ای مشروح ـ تحلیلی چپ‌گرایانه ـ در قاهره دوبار از سوی مکتبة مدبولی، در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۸۵ م، منتشر شده است.

در کتاب اصلی تالیفی خود، خواهیم آورد...

*

... از خداوند متعال یاری می‌طلبم که توفیق دهد تا ره‌آورد پژوهش چهل ساله دربارهٔ «حرکت اخوان المسلمین: تاریخ، اندیشه، رهبری، عملکرد و...» تکمیل و به دست چاپ سپرده شود. این ره‌آورد به علّت عینی بودن شناخت و آشنایی نویسنده با اغلب کادرهای آن، بویژه بحث و گفتگو با دو مرشد عام - شیخ عمر تلمسانی و شیخ محمد حامد ابوالنصر - و دیدار با چندین مراقب عام و دهها عضو مکتب الارشاد و همراه بودن آن با دهها سند و عکس منتشر نشده، کاملترین و مستندترین کتابی خواهد بود که تاکنون دربارهٔ «اخوان المسلمین» نوشته‌شده است.

*

... در اینجا برخود لازم می‌دانم که نخست از برادر ارجمند، آقای دکتر ابراهیم یزدی سپاسگزار باشم که سالیانی پیش، به هنگام اقامت در امریکا، نسخه‌ای از متن انگلیسی کتاب *The society of moslem brothers* دکتر میشل را برای من فرستاد.

سپس از برادر مهندس یوسف ندا (مصر) و برادر غالب همّت (سوریه) - هر دو از برادران قدیمی سازمان اخوان - باید تشکر کنم که متن اصلی دو کتاب: الاخوان المسلمون دکتر میشل و: الاخوان المسلمون کبری الحرکات الاسلامیه دکتر اسحق موسی‌الحسینی را برای استفاده و ترجمه در دیداری در «لوگانو» - سویس - بمن هدیه دادند... و اگر بگویم که این دو کتاب، تنها نسخهٔ خاص کتابخانهٔ خودشان بود ولی با «ایثار» آنها را در اختیار من قرار دادند - و همچنین اسناد و عکسهای تاریخی چاپ نشده‌ای هدیه دادند که در کتاب خود از آنها استفاده کنم -، بی‌تردید شکر و سپاس ما مضاعف خواهد بود.

و از برادر آزادهٔ ارجمند، محمد رضا آصفی هم باید سپاسگزار باشم که در بازنگری نهایی و تطبیق ترجمهٔ من با متن انگلیسی، مرا یاری نمود.

اَجرهم علی‌الله... وفقهّم اللّه و ایّانالما یحب و یرضی.

سیدهادی خسروشاهی

تهران - ۷۴/۹/۳۰

مقدمـــه

مقدمه

این کتاب نخستین بار در تابستان سال ۱۹۵۲ بدون هیچ‌گونه مقدّمه‌ای منتشر گردید، لذا احساس می‌کنم که در این رابطه نکاتی چند را می‌بایست متذکّر گردم.

کتاب به سود یا ضرر «اخوان المسلمین» نوشته نشده، ولی نکات تاریخی و علمی مهمّی را در مورد این حرکت از بدو پیدایش تا امروز، مورد تدقیق قرار داده‌است. چنین تحقیقی مسلّماً مستلزم تأکید بر روی تمامی جنبه‌های موضوع، اعم از خوب و بد، و پرهیز از هرگونه گزافه‌گویی و تملّق یا بدگویی از این حرکت است.

کسانی که این کتاب را به امید یافتن مطلبی «له» یا «علیه» اخوان المسلمین می‌خوانند، شاید در نهایت با دلسردی رو به رو شوند! و البتّه چنین کتابهایی در بازار به فراوانی یافت می‌شوند که به وسیلهٔ دوستان یا دشمنان «اخوان المسلمین» نوشته شده‌اند. آنکس که تبر بر دست گرفته و دوست دارد تیشه بر ریشهٔ همه چیز بزند و قضایا را آن گونه که خود دوست می‌دارد از دریچهٔ چشم خود ببیند، در این کتاب نکتهٔ جالبی نخواهد یافت.

رقّت‌آور است که بدانیم افکار عمومی به خواندن کتابهایی که تاریخ را تحریف می‌کنند عادت کرده‌است. این نکته دربارهٔ اکثریّت قریب به اتّفاق کتب تاریخی ما، اعم از قدیم و جدید، صدق می‌کند، به طوری که به ندرت می‌توان کتابی تاریخی یافت که به صحّت و عینیّت آن بتوان اعتماد نمود.

متأسّفانه اعراب پیوسته از تحقیق و بی‌پیرایه دربارهٔ گذشته خود و از آموختن تجربه از اشتباهات اجداد خویش و از یک تجزیه و تحلیل هوشمندانه راجع به علل و

عوامل قدرت و ضعف خود محروم بوده‌اند.

دلایل چنین امری را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. فرهنگ قبیله‌ای که اعراب دیری بدان پایبند بوده و آن را به ارث برده‌اند. این فرهنگ شخص را به پشتیبانی از قبیلهٔ خویش، به حق و ناحق، موظّف می‌داند. چنین فرهنگی، طبیعی است که، آتش اختلافات، نارضایتیها و شورشهایی را که ویژهٔ چنین جوامعی هستند، دامن می‌زند و در نهایت تاریخ، تاریخ رشته جنگها، کشورگشاییها و کارهای خلیفه‌ها و شاهزاده‌ها می‌شود، نه سرگذشت مردم و زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنها!.

۲. دیدگاه ایده‌آلیستی و اعتقاد به مصونیّت افراد از خطا برخاسته از دیدگاههای دینی و معنوی، دیدگاهی که در عمق خویش به تأکید بر مطلق، در طبیعت و ماورای آن گرایش دارد. این دیدگاه با علم، که پیش از هرچیز بر آن تأکید دارد که ارزشها نه مطلق، که نسبی هستند، و اینکه هیچ‌چیز نیک یا بد ناب نیست، که آمیزه‌ای از هر دو، با نسبیّتهای گوناگون است، ناسازگار است. برپایهٔ این برداشت مردم یا فرشته‌اند یا دیو! و انگارهٔ انسان، آنچنان که هست، آمیزه‌ای از هر دو عنصر، کسی که هم عاقل است و هم لغزش پذیر، بر می‌خیزد و می‌افتد، در این فلسفه وجود ندارد. در نتیجه هر نویسنده‌ای که تلاش می‌کرد کسی را، آنچنان که واقعیّت او هست، توصیف کند، به پیشداوری متّهم می‌شد. البته این حقیقت در هر بحثی دربارهٔ گروهها، کشورها و جنبشهای گوناگون صدق می‌کند!

آیا، اکنون که جنبش «اخوان المسلمین» در مصر از میان رفته و آیندهٔ آن بسیار مبهم است، نوشتن سرگذشت آن ارزشی دارد؟

آری! به سه دلیل عمده چنین امری ضرورت دارد:

۱. این جنبش، جدا از نقاط ضعف و قوتش چنان تأثیری در تاریخ اخیر مصر و جهان عرب به جاگذاشته است که نمی‌توان به آسانی از کنار آن گذشت. این تأثیرات در کتب بسیاری از اخوان و یا دشمنان آنها یاد شده‌اند. جنبشی که مردم را بر انگیخت تا خود را به ارزشهای اخلاقی واقعی نزدیک سازند و بدان ارزشها بیندیشند، بیگمان

شایستهٔ بررسی است.

۲. این جنبش، بخشی از تاریخ معاصر است. مطالعه دربارهٔ این برههٔ زمانی کمک خواهد کرد تا از رهگذر آموختن درسهایی بسیار نقاط ضعف و قوّت خود و پیشینیان خود را بدانیم و نتیجتاً در آیندهٔ نقش صحیح‌تری به‌عهده داشته باشیم.

تاریخ، سلسله حوادثی است که زمان حال آن در سایه گذشته‌اش قابل فهم است و آیندهٔ آن را نیز زمان حال روشن می‌سازد. تقسیم کردن تاریخ به فصول زمانی مجزّا، کاری بغایت خطاست. واقعیّت این است که تاریخ رشته حوادثی است بررسی‌پذیر، چرا که هر کدام معلول رویدادی پیشین و علّت رویداد پسین است.

۳. به عنوان یک پدیده، جنبش اخوان ریشه درتاریخ اسلام دارد و از این رو به‌طور عامّ به جنبشهای: «مهدی» ها و «وهّابی» ها و «سنوسی» ها شباهت داشته، در عین حال تحت تأثیر مکتب جدید «سلفیه» مصر قرار دارد. مکتب ابن تیمیه (۷۲۸ هـ .ق / ۱۳۲۷ م) و پس از آن مکتب اهل الحدیث، که رهبران آنها در قرن سوم هجری «اسحاق ابن رهاویه» در خراسان و «احمد بن حنبل» در عراق بوده‌اند، تأثیرات بسیاری بر این جنبش نهاده‌اند.

یافتن ریشه‌های اصول و پنداشتهای اخوان در این مکتبها و جنبشها کار ساده‌ای است. نمونهٔ این ریشه‌ها اعتقاد به یکپارچگی و کمال نظام اسلامی، وابستن حکومت به مذهب، اجرای شرع اسلامی، روی آوردن به قرآن و حدیث و واپس زدن منابع دیگر، رویگردانی از «کلام»، واپس زدن بدعتها و تأکید بر پیروی از متقدّمان است. عناصر تازه‌ای که در اصول و پنداشتهای آنان می‌توان یافت تنها واکنشهای آنان در برابر شرایط ویژه سدهٔ بیستم است.

اخوان المسلمین همچون هواداران مهدی سودان، وهابیها و سنوسیها پیکار کردند و علیه آنها توطئه‌ها چیده شد و کتابها و مقالات بیشماری منتشر گردید، این جنبشها باید با توجّه به بُعد زمانی و مکانی بررسی شوند تا سرنوشت و دلائل توسعه و پیشرفت و سپس انحلال آنها بررسی گردد.

*

اوّلین مسئله‌ای که مسلمانان در جهان امروز با آن دست به گریبانند این است که تمدّن جدید را چگونه با دین خود بیامیزند به طوری که بر بنیاد دین خدشه‌ای وارد نگردد؟ چالشی که شرق و غرب، جهان نوین اسلام را با آن رو به رو مـی‌کنند، در همین جاست!

در ارتباط با این موضوع مقدّمتاً سه مسئلهٔ اساسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. مسائل تمدّن عصر جدید باید با تجارب عمیق و مطالعات دقیق مورد بررسی قرار گیرند. اینکه تمدّن را به شرقی و غربی تقسیم کنیم، شیوهٔ صحیحی نیست. تمدّن دستاورد بشری است که مسلمانان نیز در ایجاد و تداوم آن سهم عـمده و غـیرقابل انکاری داشته‌اند. طرد تمدّن موجود و ادّعای خودکفایی در این مورد، ما را صـدها سال به عقب باز می‌گرداند.

۲. وظیفهٔ دوم مسلمانان درک صحیح از مذهب و جدا کردن کاه از گندم و نیز باقی از فانی است. گرد و غبار بسیاری طیّ قرون و اعـصار هسـتهٔ مـرکزی اسـلام را فـرا گرفته‌است. غباری از خرافات و اعتقادات نـادرست، یک بـرنامه ریـزی اصـولی و صحیح لازم است تا دین را به صورت اصلی و اساسی خویش درآورد.

۳. آزادی بحث چارچوبهای سنّتی را می‌شکند، به استنتاجها و دستاوردهای نوینی رهنمون می‌کند، به اشخاص احترام به خود و به اندیشه ارزش بـاز مـی‌دهد. آزادی اندیشه چراغی است که مردم را راه می‌نماید و بی‌آن هیچ ملّتی نمی‌تواند از تاریکی برهد و به سوی خدا، حقیقت و پیشرفت راه یابد.

*

بخش جدیدی به چاپ اوّل این کتاب اضافه شده است که در آن تاریخ جنبش از سال ۱۹۵۰ تا به امروز، به رشتهٔ نقد و بررسی کشیده‌شده است. نویسنده، در هنگام مطالعهٔ این دوران، با توجّه به اختلافات اساسی در عقاید و هنجارهای پذیرفته شده و برخوردهای احساسی با مسائل، برای یافتن حقیقت دچار مشکلات عدیده گـردید. این مشکلات به ویژه در مورد حوادثی که به سومین انحلال اخوان در سال ۱۹۵۴ انجامید، چشمگیرترند.

با بازگشت به سال ۱۹۵۰ و ربط حوادث تاریخی پیش و پس از آن با یکدیگر، گه‌گاه مجبور شدیم برخی از مطالب را تکرار کنیم. خوانندهٔ نکته بین بی‌تردید نیاز این تکرار را در خواهد یافت و چنین اشکالی را بر ما خواهد بخشید.

در مورد بخشهای چاپ نخست باید بگوییم که تغییری جز در ارقام و پاورقی‌ها در آنها داده نشده است.

خواننده در بخش مربوط به تجزیه و تحلیل جنبش به انتقادهایی عینی بر خواهد خورد که نویسنده تا آنجاکه ممکن است تلاش کرده است بی‌طرفی خود را در آنها حفظ کند.

اگر اخوان این فصل را، و هم‌چنین آنچه راکه احمد امین در کتابهای یوم الاسلام (ص ۱۵۶ ـ ۱۵۴) و الصعلکه و الفتوّة فی الاسلام (ص ۹۸ ـ ۹۶) دربارهٔ آنها نوشته است بخوانند و دقّت کنند، خواهند دید که برتریها و کاستیهای آنها، صادقانه مطرح شده است و شاید هم این امر آنان را به اتّخاذ روشی دیگر رهنمون گردد و جنبش را از تکرار حوادث تلخ و ناگوار، برحذر دارد!

از خداوند توفیق هدایت و موفقیّت را خواستارم.

اسحق موسی الحسینی

بیروت ۱۹۵۵ م

بخش نخست

حسن البنّا
و
اخوان المسلمین

(۱ـ ۸)

فصل اول

آغـــاز

آغاز

اولین سازمان «جوانان مسلمان» - «جمعیّة الشّبّان المسلمین» - در دسامبر سال ۱۹۲۷[۱] در «قاهره» بنیاد گرفت و دقیقاً پا جای پای «انجمن جوانان مسیحی»، که در سال[۲] ۱۹۲۳ در همان شهر به وجود آمده بود، گذاشت. تنها تشابه اسمی وجه مشترک این دو انجمن نیست. بررسیهای عمیق‌تر نشان می‌دهد که طبق اساسنامه سازمان، «جوانان مسلمان» حق دخالت در مسائل سیاسی[۳] نداشتند تنها می‌باید به کارهای اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و امور ورزشی و نمایشی بپردازند. این اصول دقیقاً در بین اعضای «انجمن جوانان مسیحی» هم حکمفرما بود.

از این گذشته بنیادگذاری انجمنی که آموزش و ارزشهای پهلوانی را در برنامه‌هایش در برگیرد، خود رویکردی به سوی جهان اسلامی نوین است، هرچند چنین سازمانهایی در تاریخ اسلام ناشناخته نیستند، زیرا در برهه‌هایی از تاریخ اسلامی به نهادهایی با نام (نظام الفتوه - «سازمان جوانمردان») بر می‌خوریم.[۴] گروههایی از مسلمانان (واژهٔ گروه را برسازمان یا انجمن ترجیح می‌دهیم) به گرد اهدافی اسلامی در مساجد، که به عنوان مراکزی برای خود برگزیده بودند، فراهم می‌آمدند و فرهنگی در خور فرهنگ اسلامی را می‌پروراندند. این نکته درباره فعالیتهای سیاسی و اجتماعی آنان نیز درست می‌آید.

جای تردید نیست که اصطلاحات ویژه‌ای چون فرهنگ امور اجتماعی و پهلوانی در زبان ما نیز به همان مفهومی به کار می‌روند که مردم غرب آنها را مورد استفاده قرار می‌دهند. این فرهنگ ارمغان انجمنهایی چون انجمن جوانان مسیحی است که در

کشورهای غربی تشکیل شدند و سپس در دیگر سرزمینها به وجود آمدند. کسانی که شاهد فعّالیّت «سازمان جوانان مسلمان» در قاهره در آن زمان بودند، بخوبی می‌توانستند دریابند که این سازمان دقیقاً پاجای پای انجمن مسیحی گذاشته، حتی در نقطه‌نظرها و شیوه‌های عملی نیز از آن تقلید می‌کند.[۵]

تقریباً یکسال پس از تأسیس «سازمان جوانان مسلمان» در سال ۱۹۲۷، سازمان «اخوان المسلمین» در «اسماعیلیّة» مصر بنیاد گرفت.

شاید سؤال برانگیز باشد که چگونه در حالی که انجمن مشابهی ـ الشّبّان المسلمین ـ در «مصر» وجود داشت «اخوان المسلمین» پا به عرصه وجود گذاشت؟ آیا انجمن پیشین در وصول به اهداف خویش شکست خورده بود؟ آیا «اخوان المسلمین» می‌خواست جای آن را بگیرد؟ اینها در واقع نمی‌توانند دلیل اصلی پیدایش اخوان المسلمین باشد. زیرا قضاوت بر روی شکست و پیروزی یک سازمان یا یک حزب، آن هم در ظرف یک سال، قضاوتی عجولانه و سطحی است. پس به طور قطع باید گفت که دلائل ایجاد سازمان «اخوان المسلمین» ربطی به پیدایش سازمان جوانان مسلمان نداشت.

«صالح حرب پاشا» رهبر تشکیلات جوانان مسلمان طی بازدیدی از مرکز «اخوان المسلمین» در «فیّوم» در سال ۱۹۳٦ م گفت:

«ما و اخوان المسلمین اهداف یکسانی داریم. آن کس که بخواهد بین ما اختلاف برانگیزد از ما نیست. ما تا زمانی که مذهبْ معنی و پایگاه واقعی خویش را در اجتماع بیابد و ملّت به استقلال کامل برسد، به همکاری با یکدیگر ادامه خواهیم داد.»[٦]

ظاهراً این سخنرانی چیزی جز یک تعارف نبود! زیرا اگر هر دو سازمان اهداف و برنامه‌های واحدی داشتند، دلیل ایجاد سازمان جدید آن هم در فاصلهٔ زمانی یک سال، چه بود؟ چرا «اخوان المسلمین» بلافاصله به «الشّبّان المسلمین» ملحق نشد؟

شهید «حسن البنّا»، نخستین مرشد و رهبر «اخوان المسلمین» در یکی از سخنرانیهایش در سال ۱۹۳۸ م اظهار داشت: «موارد متعدّدی از مسائل اسلامی هستند که ما و سازمان جوانان مسلمان در آنها یکسان هستیم و اهداف یکسانی را

تعقیب می‌کنیم. مقتدر شدن اسلام و بهبود وضع مسلمانان از جمله اساسی‌ترین اهداف هر دو سازمان است. با این‌حال اختلافاتی هم در شیوهٔ عـمل و نـحوهٔ حـرکت، در برنامه‌ها و ویژگیهای اعضاء و طرفداران ما وجود دارد.»[۷]

این سخنان «البنّا» گرچه باز هم جنبه‌های پوشیدهٔ اختلافات را روشن نـمی‌سازد، ولی از ارزش بیشتری برخوردار است، چرا کـه «صـادقانه‌تر» و «واقـع‌بینانه‌تر» بـیان شده‌است.

پس باید دید شرائطی که موجب پیدایش اخوان المسلمین گردید چیست؟ و دلائل و انگیزه های این پیدایش چه بوده‌است؟

آشکار است که این حرکت به هیچ وجه از شرق یا غرب الهام نگرفته بود و به هیچ یک از سازمانهای فاشیستی یا نازی!، آن گونه که «محمّد حسن احمد» سعی کرده در کتابش؛ اخوان المسلمین فی المیزان[۸] ثـابت کـند، وابسـته نـبود و بـا هـیچ یک از سازمانهای بیگانه‌ای که در آن هنگام وجود داشتند رابطه‌ای نداشت. بنیاد گذار جنبش «حسن البنّا» و رهبر آن هرچند خود عضو سازمان جوانان مسلمان بـود[۹] اهـداف و شیوهٔ کار اخوان با سازمان جوانان یکسان نبود.

شهید حسن البنّا، در بسیاری از سخنرانیها و مقالاتش در مورد ایـتالیا، آلمـان و ترکیه به شیوه‌ای سخن می‌گفت که گویی برخی از شیوه‌های رژیمهای حاکم بـر آن کشورها را تحسین می‌کند. برای مثال او اشاره‌ای به شیوه «اصلاحات اجتماعی ترکیه» کرده، اعتقاد دارد که برای به سامان رسیدن سریع می‌باید با اِعمال قدرت و تـعطیل نمودن احزاب سیاسی گوناگون، همچون آنها اقدام نمود[۱۰]. همچنین او یک بار گفته بود «هیتلر» رادیو را برای روشن کردن ذهن ملّت خویش و برانگیختن شـوق در دل آنان به کار برد، در حالی که مصریها از رادیو به عنوان ابزاری برای پخش آهنگها و قصّه‌های عاشقانه و برنامه‌های بیهوده و مـبتذل اسـتفاده کـردند[۱۱]. او هـمچنین بـه مقاومت ایتالیا در مقابل دولتهای مختلف اشاره کرد که چگونه توانست موجودیّت خود را حفظ کند و آن کشورها را وادار سازد که به اهداف او احترام بگذارنـد.[۱۲] شهید حسن البنّا از کشورهای دیگری از جمله: رومانی، عراق و انگلستان[۱۳] به عنوان

مللی که سیستم چند حزبی را معلّق ساخته و از طریق یک حزب کشور را اداره می‌کنند نام برده‌است و اعتقاد داشته که در مصر نیز باید چنین شیوه‌ای پیاده شود.

بی‌شک، این‌گونه اشاره‌ها، در سخنرانی یا مقاله‌ای، هرگز دلیلی بر این نمی‌تواند باشد که وی سازمان خود را از نمونه‌های احزاب غربی اقتباس کرده است. گرچه نشانگر این نکته هستند که حسن البنّاء بینندهٔ تیزبین حوادث بوده و نسبت به آنها عکس‌العمل نشان می‌داده است و در مورد پیشرفت اهداف سازمان خود، از آنها بهره گیری می‌کرده که ظاهراً چنین امری کاملاً طبیعی است.

اگر ما بتوانیم با شرائط اجتماعی و سیاسی مصر از آغاز قرن بیستم تا سال تأسیس سازمان اخوان - ۱۹۲۸ م - آشنا شویم و به ویژه زندگی و شرح حال شهید «حسن البنّا» را مورد مطالعه قرا دهیم شاید حوادثی راکه منجر به ایجاد سازمان «اخوان المسلمین» گردید روشن‌تر ارزیابی کنیم.

خوشبختانه خود «حسن البنّا» در کتاب مذکّرات الدّعوة و الدّاعية، خاطرات و داستان زندگی خود را بیان می‌کند، بنابراین اگر ما جنبه‌های احساسی راکه اخوان بدان بسیار اهمیت می‌دهند، کنار بگذاریم، می‌توانیم حقایق را از میان مندرجات شرح حال او بیرون بکشیم و به هسته‌های اساسی افکار این مرد بزرگ معاصر برسیم.

«حسن البنّا» در نوجوانی علاقهٔ خاصّی به خواندن افسانه‌های مردمی چون «شاهزادهٔ پرشور» و داستان «عنترة بن شدّاد» داشت. او پس از آنکه داستانها را می‌خواند سعی می‌نمود صحنه‌های نبرد را بازی کند. او بویژه به داستانهای قهرمانی، جنگی و تاریخی چون قهرمانان افریقای شمالی، داستانهای ابو محمّد البطل و افسانه‌های بنی‌هلال علاقه داشت.[۱۴]

بعدها گرایشهای صوفیانه در وی رشد کرد و عضو انجمن صوفیها گردید و به همراه برادرش مدّتی خود را از خوردن نان سفید محروم کرد و به نان خشک و ساده ساخت. هنوز محصّل بود که به همراه برادرش انجمنی به نام «امر به معروف و نهی از منکر» تشکیل داد. او در اوّلین جزوهٔ خود که با دستگاه چاپ دستی چاپ شد، مردمی راکه جامه‌های ابریشمی همراه با حلقه‌های طلا به تن دارند مورد تمسخر و سرزنش

قرار می‌دهد. جزوهٔ مذکور به تمامی مساجد پست گردید و برای افراد سرشناس نیز فرستاده شد.[۱۵] او به طور دائم در حلقهٔ صوفیها «حلقة الذکر» حضور می‌یافت و ماههای رجب و شعبان را علاوه بر رمضان روزه می‌گرفت. در این هنگام بیش از دوازده سال نداشت.[۱۶] در چهارده سالگی به حلقهٔ صوفیان «حصافیه» پیوست. مشوّق او در این راه پسر بنیانگذار این فرقه بود. این مرد، که همواره اعضاء را به برادری راستین فرا می‌خواند، تأثیر چشمگیری بر البنّا داشت او یک روز به البنّا گفت: «من نشانه‌هایی در تو می‌بینم که خداوند روزی دلهای فراوانی را به سوی تو می‌کشد و گروههایی را به گرد تو فراهم می‌کند»[۱۸]

البنّا استعداد و نبوغ خاصّی در گردآوردن مردم و سازماندهی آنان داشت. در مدرسه رئیس جمعیّت ادبی برادران گردید. به همراه شاگردان دیگری جمعیّت منع محرمات را تشکیل داد و سپس جمعیت خیریّه حصافیه را بنا نهاد و دبیر آن شد. سپس عضو انجمن مکارم اخلاق اسلامی گردید که در نوع خود در قاهره بی‌نظیر بود. سپس با گروهی از مردان مذهبی و سرشناس جمعیّتی تشکیل داده روزنامه الفتح را منتشر کرد و سپس «انجمن جوانان مسلمان»[۱۹] را ایجاد نمود.

این انجمنها حلقه‌ها و پایه‌های اوّلیّهٔ «اخوان المسلمین» بودند.

محصّل جوانی بیش نبود که در چنین انجمنهایی شرکت می‌کرد و کارهایی چون راهنماییهای اخلاقی، نوشتن جزوات، هدایت عبادت کنندگان به مساجد، دعوت مردم به نماز از مناره‌ها، از خواب بلند کردن مردم در خانه‌هایشان با صدای مؤذّن، انجام می‌داد. علی‌رغم نظرات مذهبی و صوفی منشانه، وظائف ملّی را ضرور و غیرقابل طفره رفتن می‌دانست. او در جنبشهای ملّی‌گرایانه شرکت می‌کرد بادانشجویان اعتصابی همراهی می‌کرد و همراه شاگردان دیگر اشعار میهنی می‌سرود.[۲۰]

علائق طبیعی البنّا در کودکی و نوجوانی با پیگیری و فعّالیّت مستمّر و تحت تأثیر فشارها و نیروهای خارجی تبلور یافته و در اخوان المسلمین تجسّم یافتند.

بررسی این نیروها و حوداث خارجی به طور اجمال، به روشن شدن حقایق کمک

شایانی می‌نماید.

پس از جنگ جهانی اوّل بخصوص در سال ۱۹۱۹، آشوبها و شورشهای خونین و خشونت‌باری در مصر رویدادند. دانش‌آموزان و دانشجویان فعّالانه در نهضتهای ملّی شرکت می‌کردند. با برپایی تظاهرات، نوشتن جزوه، انجام سخنرانی، برنامه‌های شعرخوانی و شرکت در اعتصابات اعتراض خویش را بیان می‌نمودند و اغلب هم مورد هجوم وحشیانه قرار می‌گرفتند.

مصر، بویژه در دوران سعد زغلول در آتش احساسات و تظاهرات سیاسی می‌سوخت. گاهی این احساسات حالت آتش زیر خاکستر را پیدا می‌کردند ولی بار دیگر شعله از زیر خاکستر سربر می‌آورد. مردم دهات نیز ساکنین شهرها را در این تظاهرات همراهی می‌کردند.

در سال ۱۹۱۹، البنّا بیش از سیزده سال نداشت با این همه همراه شاگران در اعتصابات شرکت می‌کرد، اشعار میهنی می‌سرود. او اشغال محمودیّه را توسّط انگلیسیها به چشم دیده بود، این‌گونه حوادث تأثیر عمیقی بر روح او می‌گذاشتند. او دریافته بود که خدمت به سرزمین آباء و اجدادی یک وظیفه است. او در جنبشهای ملّی گرایانه نقش برجسته‌ای ایفا کرد گرچه ارزش واقعی خدمات او ناشناخته باقی مانده است.[۲۱]

پس از دوران جنگ، کشور ترکیّه خلیفه‌گری را به دور افکند، الفبای عربی را کنار گذاشت و به تغییرات گسترده و بنیادینی دست زد. این مسائل در مصر هم تأثیر عمده‌ای به جا گذاشتند. لیبرالها از فرصت استفاده کردند و در مصر ادبیّاتی در زمینهٔ وابستگی به غرب نوشتند و سرانجام کلاهکهای شاپوی غرب را به جای «فینه» ترکی به کار بردند. آزادی زنان، آزادی اندیشه و مسائلی از این دست مطرح شدند[۲۲]. در مقابل این گروه محافظه‌کاران قرار داشتند که طرح این گونه مسائل را جدایی از پیام قرآن و اسلام و خلافت و به طور کلّی مذهب می‌دانستند. آنها به این اندیشه اعتقاد داشتند که مصر مرکز رسالت اسلامی، میدان پیکار اسلامی و وارث قانونی رهبری جنبش آن است.[۲۳] البنّا نیز چنین اندیشه‌ای داشت و با چنین تفکّری حزب تشکیل داد.

در این اثنا جریان روشنفکری بین محافظه کارها و لیبرالها خشونت بـارتر گـردید و ادبیّات حاصل از این برخوردها محافظه کاران را در اذهانْ عوام معرّفی کرد.

در میان آثار این گروه کتاب الاسلام و اصول الحکم (اسلام و اصول حکومت) نوشته شیخ علی عبدالرازق معروفیّت خاصّی دارد. این کتاب باعث گردید که او را از دادگاه شرع اخراج کنند. او مورد حملهٔ علمای دانشگاه الازهر قرار گرفت، چرا کـه مذهب را جدای از سیاست دانست و قدرت سیاسی خلیفه را نفی کرد. دیگر کتاب فی الشعر الجاهلی طه حسین بود که در آن قسمتهایی از قرآن را در رابطه با ابراهیم خلیل مورد سؤال قرار می‌دهد. همچنین مجلّهٔ السیاسه الاسبوعیه (مجلهٔ سیاسی هفتگی) که در آن ایّام از مدرنیزم و تجدّد طلبی دفاع می‌کرد، مـقالات مـتعدّدی در ایـن بـاره می‌نوشت و گاهی آنقدر در دفاع از تجدّد خواهی پـیش مـی‌رفت کـه بـدون درک شرائط زمانی و مکانی از مصر فرعونی دفاع می‌کرد و خواستار وحدت بی‌قید و شرط با غرب بود!

در این دوران دانشگاه مصر به نهادی حکومتی تبدیل گردید.

«آشکار شد که دانشگاه نمی‌تواند محیطی بی‌خدا باشد مگر اینکه علیه مذهب و سنن اجتماعی ناشی از آن مبارزه کند. «مجمع فکری» به وجود آمد و علیه مـذهب شروع به فعّالیّت کرد. این مسائل در قاهره واکنشهایی را در پی‌داشتند. من سخت متأثّر شده بودم.»[۲۴]

آن زمان کسی که دل به حال اسلام بسوزاند جز تعداد معدودی که نمی‌توانستند در برابر این موج مقاومت نمایند نبود. در بین این افراد از هـمه مشـخّصتر مـصطفی صادق‌الرافعی و مرد جوان ۲۵ ساله‌ای که بین اسماعیلیّه و المنزله در رفت و آمد بود و مردم را بـه سـوی خـدا مـی‌خوانـد و بـعدها رهـبر گـردید (حسـن البنّا) بـه چشـم می‌خوردند.»[۲۵]

محافظه کاران مذهبی در مقابل طرفداران غرب کـه سـنگ مـدرنیزم را بـه سـینه می‌زدند و تبلیغاتشان گوش فلک راکر کرده بود، میدان را خالی کردند.

آنان مطالبی را که به دوری از اسلام، بی‌دینی و بی بندوباری فرا می‌خواندند، نقد

می‌کردند و مردم را به اسلام راستین و اوّلیّه فرا می‌خواندند. به هرحال این تصویر کاملی از اجتماع آن روز نیست. این کم‌کاری آنان بود که راه را برای بدگمانی به دین باز کرد.

در حزب لیبرال افراد با نفوذی چون عدلی یکّن، عبدالخالق ثروت، اسماعیل صدقی، محمّد محمود و لطفی السیّد وجود داشتند که نشریه السیاسه الاسبوعیه (نشریّهٔ هفتگی سیاست) را حداقل از نظر سیاسی حمایت می‌کردند و رهبران دینی را زیر نظر می‌گرفتند. این مردان همچون سپری از رهبران جنبش طرفدار مدرنیزم حمایت می‌کردند و اگر وجود آنها در دولت نبود، شیخ علی عبدالرّازق و دکتر طه حسین بی‌تردید در خطر بزرگی می‌افتادند!

بحثهای فکری بین محافظه‌کاران و مدرنیستها، احساسات تند ناشی از فعّالیّتهای سیاسی و دگرگونی شرائط پس از جنگ اوّل جهانی با رشد آگاهیهای اجتماعی همراه گردید. در نتیجهٔ انقلاب سیاسی، زنان مصر نیز همان حقوقی راکه زنان غربی پس از جنگ اوّل به دست آورده بودند، به دست آوردند. کار جنبشهای زنانه بالا گرفت. افراد متعددی خواستار تحصیل دخترها شدند. یکی از گروهها خواهان پذیرش زنان در دانشگاهها شد. شمار نهادهای اجتماعی، چه خصوصی و چه دولتی، که در آنها زن و مرد به طور مختلط فعّالیّت داشتند، افزایش یافت و محافظه‌کاران در این اعمالِ غریبْ وقاحت آشکار و مذهب ستیزی دردناکی می‌دیدند. و به خوبی دریافته بودند که موجودیت خانواده در زیر ضربات چکّش مانند مدرنیزم، در حال فروریختن است.[۲۶]

در زمینهٔ سیاسی مصر یک گام به جلو و صدگام به عقب می‌رفت. مبارزه بین حزب «وفد» و طرفداران «قانون اساسی» به خشونت انجامید و مصالح عمومی گاهی به سود این و گاهی به سود آن یک، زیر پا نهاده می‌شد. هرگاه حزب وفد زمام امور را در دست می‌گرفت پیش از آنکه به اجرای برنامه‌های خود بیندیشد مملکت را از همه عناصر جریان رقیب تصفیه می‌کرد! هنگامی که طرفداران قانون اساسی بر سر کار می‌آمدند نیز همین کار را می‌کردند. دولتهای ناپایدار و متغیّر در میان دو شاخهٔ این

قیچی برنده قرار داشتند. این شرائط برای جوانانی که خون خود را بیهوده در اعتصابها و تظاهرات می‌ریختند و هیچ بهره‌ای از این کار به دست نمی‌آوردند، سخت ناامید کننده بود. آنهایی که این روزگار را به چشم دیده بودند به یاد دارند که چگونه در میز گردهمایی دانشجویی، چه در درون و چه در بیرون دانشگاهها، بحثهای سیاسی در می‌گرفت.

این گونه حوادث در پایه ریزی ساختار روانی البنّا تأثیر شدید گذاشتند. او می‌گوید:

«هیچ کس جز خدا نمی‌داند که چه شبهایی را به اندیشه دربارهٔ مردم و شرایط فعلیشان، عوارض بیماری و درمان آنها نگذراندیم. دربارهٔ درمان و راه جلوگیری از بیماری به چاره‌اندیشی می‌پرداختیم. با احساساتی پرشور که گاه اشک به چشم ما می‌آورد بحث می‌کردیم تا بتوانیم تصمیم بگیریم. چقدر مایهٔ رنج ما بود هنگامی که می‌دیدیم در چه بحثهای پرشور و گاه پرخشونتی شرکت می‌کنیم و مردم چطور بی‌خیال و آسوده در قهوه‌خانه پرسه می‌زنند!»[۲۷]

او در خاطراتش می‌افزاید:

«اخوان دربارهٔ این موضوعات و نیاز به یک واکنش اسلامی بحث می‌کردند.»[۲۸]

او به طور فعّالانه شروع به سازمان دادن مردان مذهبی در انجمنی نمود. با کتابفروشی «سلفیه» متعلّق به محبّ الدّین الخطیب، صاحب «الفتح»، که به حمله به نوگرایان (مدرنیستها) نامور شده بود، تماس گرفت.

او پیوسته نزد رشید رضا صاحب مجلّه سلفیهٔ «المنار» می‌رفت و با او مشورت می‌کرد. با فرید وجدی تماس دائم داشت و از افکار و کتابهای او تأثیر می‌پذیرفت. سپس به انجمن جوانان مسلمان پیوست تا مگر در آن راهی برای تحقّق آرزوهایش بیابد.[۲۹]

همهٔ اینها مربوط به هنگامی هستند که البنّا هنوز شاگرد مدرسه بود. در سالهای آخر تحصیلش در دارالعلوم (مدرسهٔ هنر) در انشائی که عنوان آن «بزرگترین آرزوی شما پس از اتمام تحصیل چیست و راههایی را که برای رسیدن به آن آرزو در پیش می‌گیرید شرح دهید» بود، به خود این گونه وعده داد:

«من در آینده مشاور و معلّم خواهم شد. حتّی اگر مجبور باشم تمامی ایّام سال را به بچه‌ها درس بدهم لحظه‌ای از این مسئله غفلت نخواهم کرد که پدران آنها بیشتر از فرزندانشان به تعلیم احتیاج دارند. باید به آنها آموخت که مذهب چیست، آنها از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند؟ این کار را باید با سخنرانی، صحبت رو در رو، نوشتن و سفر به شهرهای مختلف انجام داد. من برای انجام چنین وظیفه‌ای سرشار از امید و خوش بینی و لبریز از اعتماد و فداکاری هستم و احساس می‌کنم این کار برای کسانی که دنبال اصلاحات اجتماعی هستند ضروری‌ترین کار و رمز اساسی مؤفقیّت است.

در مرحلهٔ عملی می‌بایست مدتها بر روی وسایل و ابزار کار، به طور دقیق مطالعه کرد و کسانی را که این اصول را می‌پذیرند و نسبت به آنها نظر موافق دارند، شناسایی کرد. چنین کسانی، علیرغم کوچکی جثه‌شان، انسانهایی استوار و مقاوم هستند و علیرغم نازک طبعی، با سختیها کنار می‌آیند!. این پیمانی است میان من و خداوند که هیچ‌چیز آن را تغییر نمی‌دهد. من قلب و روحم را به بهای شایسته‌ای به خداوند واگذار می‌کنم. من در دل شبهای تاریک، با خداوند سخنها گفته‌ام که او عمق آن را می‌داند «آن‌کس که به وعدهٔ خویش با خداوند عمل کند، براستی که به پاداش بزرگ او خواهد رسید» [۳۰]

بدینسان نخستین نطفهٔ جنبش منعقد گردید. اکنون ببینیم که این جنبش چگونه بالید و چگونه گسترش یافت؟...

فصل دوم

رشد و توسعه

رشد و توسعه

اخوان المسلمین نخستین انجمنی نبوده که به دست البنّا پایه‌گذاری شد. همان‌گونه که در فصل گذشته بیان شد، او در طیّ دوران تحصیل تجارب بسیاری در تشکیل انجمنهای گوناگون داشت. او در دوران مدرسه رئیس انجمن «جمعیّت ادبی برادران» شد. با کمک سایر محصّلان جمعیّت منع محرّمات را بر پا کرد.[31] وی مسئولیت انجمن اصلاحی به نام جمعیّت خیریّه حصافیه را داشت و سپس امیر آن شد[32] نام این انجمن به عنوان تبرّک از نامِ یک حلقهٔ صوفیانه، که البنّا «شیخ» آن را بسیار ارج می‌نهاد، اخذ شده بود. البنّا نکات بسیار ارزشمند از جمله احترام به کار جمعی را از همین مرد آموخت و بسیار تحت تأثیر او قرار داشت. برای مثال او می‌گوید که یک‌بار شیخ به او گفته است:

«من در تو نشانه‌هایی از لطف خدا می‌بینم که قلوب بسیاری را به سوی تو جلب می‌کند.»

اندک زمانی بعد، تأسیس مؤسّسه خیریه حصافیه او در محمودیه، نشانگر این مسئله است که او شدیداً تحت تأثیر آموزشهای صوفیانه بوده است. این انجمن اهداف مذهبی داشت و وظیفهٔ اصلی آن «تشخیص موضوعات اساسی و بنیادی مذهب، تفسیر و معنی صحیحی قرآن کریم و درک درست از اسلام بود.»[33]

البنّا می‌گوید فکر ایجاد جنبش هنگامی به مغزش رسید که قاهره را مورد مطالعه قرار داده و دریافته بود کوچکترین نشانه‌ای از روح و قوانین اسلامی در آنجا وجود ندارد. در برخی از مطبوعات مقالاتی آشکارا علیه اسلام نوشته می‌شد. او از جهل و

بی‌اطلاعی مردم نسبت به اصول اسلامی آگاهی یافته بود و احساس می‌کرد مساجد برای انتقال مفاهیم اسلامی به مردم کافی نیستند.[۳۴] از این رو می‌توان گفت گرایشهای صوفی منشانهٔ او از همان ابتدا پیوسته با اندیشهٔ اصلاحات اجتماعی همراه بوده است.

در طیّ سالهای اقامتش در قاهره به عنوان شاگرد دارالعلوم، نیروهایی درونی، همواره در او برانگیخته می‌شدند. او سرانجام گروهی از شاگردان دانشگاه الازهر و دارالعلوم را برای سخنرانی در مساجد تعلیم داده سازماندهی کرد. آنان سپس حوزه فعّالیّت خود را به دهات، حومهٔ شهرها و مراکز تجمّع در قاهره گسترش دادند. در پی آن یک گروه به منظور گسترش اصول اسلامی در روستاها نیز تشکیل شد. این نوع فعالیتها برای البنّا دو نوع فایدهٔ اساسی در بر داشت: اوّلاً در طیّ عمل تجربه می‌اندوخت و در نتیجه نسبت به خود و افکار خویش اعتماد بیشتری به دست می‌آورد. ثانیاً اعتبار او و اندیشه‌ای که او نمایندهٔ آن بود در میان توده‌های مردم که بعدها حامیان اصلی او شدند روز به روز بیشتر می‌شد.

در تعقیب این اندیشه، البنّا سعی می‌کرد افکار خویش را به طبقات تحصیل کرده اعم از مذهبی و غیر مذهبی منتقل سازد، آنها را براساس مسئولیّتهایشان طبقه بندی کرده، اعمالی راکه برای اصلاحات اجتماعی مهم بودند به آنها بیاموزد. با تلاش او مجلّهٔ الفتح و بعدها انجمن جوانان مسلمان در صحنهٔ سیاست مصر پدیدار گشتند.

فعّالیّت سیاسی در قاهره او را خشنود نمی‌ساخت لذا به اسماعیلیّه برگشت و این بار به جای تفهیم افکارش به طبقهٔ روشنفکر جامعه، سعی کرد اندیشهٔ خود را به میان توده‌های مردم ببرد. او برای چنین اقدامی دو دلیل مشخّص ارائه می‌داد.

اولاً: بنیانگذاران انجمن جوانان مسلمان به این انجمن پیچیدگی سیاسی خاصّی داده بودند، زیرا بیشتر اعضای آن به حزب «الوطنی» که مخالف حزب «وفد» بود و به وطن پرستی و رادیکالیسم شهرت داشت گرایش داشتند. ثانیاً: او دریافته بود که دیدگاهش نسبت به اسلام وسیعتر و دارای ریشه‌های عمیق‌تر از دیدگاه انجمن است. مقایسهٔ دقیق بین آیین‌نامه دو انجمن این اختلافات را آشکارتر می‌سازد.

البنّا اینک ۲۱ ساله بود.[۳۵] در سپتامبر ۱۹۲۷ تحصیلاتش در دارالعلوم به پایان

رسید و بلافاصله به اسماعیلیّه رفت تاکار تدریس خود را در یک مدرسه دولتی شروع کند. در آن شهر در ماه مارس ۱۹۲۸ «اخوان المسلمین» را با شش عضو طرفدار و شاگردان محلّی تشکیل داد. البتّه طرفداران قبلی او در انجمن جوانان مسلمان را، که اینک در سرتاسر کشور پخش شده بودند، باید به این شمار افزود.[۳۶]

شش ماه پس از ایجاد اخوان المسلمین، البنّا به تجارب شخصی خود که بها دادن به تودهٔ مردم بود بازگشت و این بار در کار خویش بسیار موفّق بود. او سه قهوه‌خانه بزرگ و پر جمعیّت را انتخاب کرده، هر هفته دو جلسه در هر یک از آنها تشکیل می‌داد. در آن جلسات او شخصاً مسئولیّت تدریس مباحث قرآنی را به عهده داشت و در آن جلسات با ذکر آیه‌های مربوط به بهشت و دوزخ و تفسیر آن با توجّه به مسائل جامعه در روشنگری ذهنی توده‌ها نقش عمده‌ای به عهده گرفت. دوستدارانش در قهوه‌خانه‌ها بسیار زیاد شدند و مصرّانه از او خواستند که به آنها اصول دین را بیاموزد. او آنها را در یک خانقاه قدیمی (محلّ تجمّع صوفیها) جمع کرد به ایشان آموخت که چگونه نماز بخوانند و سایر امور مذهبی را اجرا نمایند. تعداد «زاویه‌ها» بتدریج زیاد شدند و او بناچار وقتش را در فاصله نمازهای یومیّه در آنجا می‌گذراند و پس از نماز عشاء، به قهوه‌خانه می‌رفت. او روی گروه کوچک خود مطالعه می‌کرد و عناصر مؤثر در میان آنها را ارزیابی می‌کرد. در بین این افراد علما، شیوخ، صوفیها و متموّلین شهر نیز وجود داشتند. او با ممانعت از طرح موضوعات اختلاف برانگیز سعی می‌کرد تمامی افراد را در کنار یکدیگر نگهدارد. البنّا توجّه خویش را بیشتر به امور کلّی معطوف می‌ساخت و سعی می‌نمود روی مسائلی که مبتلا به عموم مردم باشد مطالعه دقیقتری بنماید و از نکات اختلاف پرهیز نماید. او سپس همین که دانست ترک این شیوه به سود جنبش است، از آن دست کشید. او در این باره می‌گوید:

«سعی کردم حرکتی گسترده و عمومی بر مبنای علم، تحصیلات و روح مبارزه که ارکان اساسی اسلام هستند پایه ریزی کنم، ولی آن کسی که آموزش ویژه‌ای را (در اینجا مقصود وی صوفیگری است) بپسندد بهتر است خود به مسئلهٔ خویش بپردازد.»[۳۸]

شهر و فضای اسماعیلیّه بر او تأثیر فراوان داشت و تشویقش نمود که عامل سیاست را نیز در برنامه‌هایش دخالت دهد. او حتّی قبل از آنکه حزبش قدرت عظیمی به دست آورد، چنین اندیشه‌ای را در ذهن داشت، هرچند این اندیشه چندان نیرومند نبود. حضور نظامی انگلیسی در اسماعیلیّه، با آن تأسیسات عریض و طویل برای ادارهٔ کانال سوئز، که با قدرتی بلامنازع حکم می‌راند و حضورش را بر تودهٔ مردم تحمیل می‌کرد در ذهن او تأثیری عمیق داشت. بین شرایط زندگی خارجیان، کارگران محلّی و کسانی که به نوعی در آنجا مشغول به کاری اقتصادی بودند تفاوت بسیار بود. تفاوتی که حتّی در خیابانها به چشم می‌خورد. تمامی این مسائل احساسات او را بر می‌انگیختند. بخصوص زمانی در باغهای باشکوه اسماعیلیّه یا در کنار سواحل زیبای دریاچهٔ تمساح به گردش می‌پرداخت، نقش اوّلیّه تشکیل اخوان المسلمین و شیوهٔ تبلیغ و عملکرد آن در ذهنش جان می‌گرفت.[۳۹]

این مطالب نکته‌ای را آشکار می‌سازند و آن اینکه حسن البنّا در روزهای تحصیل در قاهره و یا حتّی روزهای اوج فعّالیّت در اسماعیلیّه بر روی مسئلهٔ سیاست به طور عمده و بنیادی فکر نمی‌کرد و به عبارت دیگر سیاست برای او مسئلهٔ روشن و مشخّصی نبود! و تنها تحت تأثیر محیط نوین این گرایش به گرایشهای صوفیانه و اجتماعی او افزوده شد.

البنّا در فاصلهٔ سالهای ۱۹۳۳ ـ ۱۹۲۸ فعالیت خود را در اسماعیلیّه شدّت بخشید و با برنامهٔ ویژه‌ای که شالودهٔ آن را در پی مطالعه و تجربهٔ بسیار ریخته بود این فعّالیّتها را گسترش داد. فعّالیّتهای او جنبهٔ نیمه مخفی داشت و حدّاکثر تلاش خود را برای آنکه توجّه کسی را جلب نکند مبذول می‌داشت. او همچون مالک خانهٔ کهنه‌ای بود که می‌خواست آن را از نو بسازد و قبل از تکمیل ساختمان آن را از دید همه مخفی نگهدارد و هنگامی که کار ساختن خانه تمام شد دیوارها را بردارد و آنگاه عمارت کامل وبا شکوه خود را به همگان نشان دهد[۴۰]. بیشتر کسانی که به ندای او پاسخ می‌دادند از طبقات زحمتکش بودند.[۴۱]

موّفقیتهایش او را به سوی گسترش فعّالیّتهایش رهنمون می‌گشت:

- «او هرگز از کنار دهکده، شهر، محله‌ای یا مجموعه خانه‌های مسکونی نمی‌گذشت مگر آنکه با مردم آن ملاقات کند شبی را در مسجد یا در خانه‌شان با آنها بگذراند.»[۴۲]

به هرحال مساجد مهمّترین ستادهای فعّالیّت او بودند.[۴۳] در آنجا او امنیّت و آسایش لازم را برای انجام کار پیدا می‌کرد، زیرا هیچ کس نمی‌توانست جلو فردی را که برای برگزاری نماز و تعلیم و موعظه به مسجد می‌رفت، بگیرد.

عادت داشت در تعطیلات آخر هفته به دهات نزدیک و در تعطیلات طولانی تابستان از نقاط دور افتاده بازدید کند. در تمام طول مدّت کار، همچنان مداوم و مستمرّ در سر کار اصلی خویش، تدریس در مدارس، حضور می‌یافت و هیچگاه بهانهٔ بیماری یا پیشامدی ضرور را مطرح نمی‌ساخت. کار تدریس حسّ امنیّت را در او تقویت می‌کرد.

مسافرتهایش پس از دو سال منجر به ایجاد شعبی در «ابوصیر»، «پُرت سعید» و «البلح» و پس از سه سال، شعبه‌ای در سوئز و پس از چهار سال، تقریباً ده شعبه و یک مدرسه دخترانه در اسماعیلیّه افتتاح شد، تا از دخترها، زنان مسلمان فردا را بسازد.[۴۴]

برای گسترش جنبش، البنّا از جزوه، نامه، روزنامه، سخنرانی، موعظه‌های عمومی، ملاقاتهای شخصی و نوشتن مقاله در روزنامه‌های دیگر استفاده می‌کرد.[۴۵] دقّت نظر و تیز بینی درونی کمکش می‌کرد تا حامیان و اعضای خویش را بدرستی انتخاب کند و همینها هسته‌های اصلی شعبه‌ها و انجمنها را تشکیل می‌دادند.

ستاد اخوان المسلمین در اسماعیلیّه به عنوان ستاد مرکزی جنبش انتخاب گردید و شعب دیگر با رشتهٔ برادری به آن متصّل بودند.[۴۶] هیچ شعبه‌ای در امور دیگری دخالت نمی‌کرد و فعّالیّت آن نظر شعبه دیگری را به خود جلب نمی‌نمود.

حدود پنج سال پس از پایه‌ریزی جنبش در اسماعیلیّه، البنّا به عنوان معلّم به قاهره منتقل گردید.[۴۷] با این انتقال جنبش وارد مرحلهٔ جدیدی شد. دلیل آشکاری وجود ندارد که نشان دهد انتقال او در نتیجهٔ فعّالیّت شخصی وی بوده است. تا سال ۱۹۳۹ (سال آغاز جنگ دوم جهانی) فعّالیّت جنبش در شکل قبلی خود که فعّالیّت مخفی و

توأم با آرامش در مساجد و سخنرانیها و انتخاب عضو و تأسیس شعب گوناگون بود، ادامه داشت.

او در یکی از مقالاتش که در سال ۱۳۵۳ هـ.ق - ۱۹۳۴ میلادی - یعنی تقریباً یک سال پس از اقامتش در قاهره نوشت، خاطر نشان ساخت که اندیشهٔ اخوان المسلمین در بیش از پنجاه شهر مصر گسترش یافته و در هر کدام از این شهرها، پیروان این اندیشه به برپایی پروژهای سودمندی دست زده و نهادهایی در خدمت همگان بنیاد نهاده‌اند.

در اسماعیلیّه مسجد و باشگاهی مخصوص برادران تشکیل شد. در «جیزه» مؤسّسه‌ای آموزشی برای پسرها و مؤسّسه «امّهات المؤمنین» برای آموزش دخترها بنیان گذاشته‌شد.

در «شوبراخیت» یک مسجد، یک باشگاه، یک مدرسه برای پسرها و یک مؤسّسهٔ بازرگانی برای فارغ التّحصیلان مدرسه پسرانه... و در محمودیه ـ البحیره هم کارگاه نسّاجی و قالی‌بافی و نزدیک آن مدرسهٔ آموزش قرآن تأسیس گردید. در «المنازل الداخلیه» مدرسه‌ای برای آموزش قرآن بر پا شده بود. این‌گونه مؤسّسات در تمام شعبی که اخوان المسلمین در سرتاسر مملکت، از «عدفو» تا «اسکندریه» تأسیس کرده بودند، وجود داشت.[۴۸]

این گسترش شعب و لزوم رویارویی با مسائل در قاهره باعث شد که البنّا فعّالیّتهای خود را دو برابر کند. روشهای نوینی برای انجام کار بیابد و برنامه‌هایش را گسترش دهد.

البنّا عادت داشت هر روز صبح سری به ستاد مرکزی بزند. یادداشتهایی حاوی کارهای روزانه روی میزها بگذارد. سپس به مدرسه می‌رفت. اگر از مسافرت باز می‌گشت، مستقیماً از ایستگاه به مدرسه می‌رفت و هنگام ظهر سری به ستاد می‌زد و آنجا می‌ماند. با دیگران سخن می‌گفت، رهنمودی می‌داد و کارها و برنامه‌های جدید را دقیقاً برایشان توضیح می‌داد. هنگام عصر برای بار سوم به دفتر سر می‌زد و ملاقات کنندگان را می‌پذیرفت و یا با مسئولان کمیته‌ها ملاقات می‌کرد و یا سخنرانی ایراد

می‌نمود.

این گونه فعّالیّتها به هر حال جلو مسافرتهای او را به شهرهای حومه و دهات، در طّی تعطیلات مدارس، نمی‌گرفت. او به این نتیجه رسیده بود که بهتر است هر شعبه‌ای به طور مستقلّ عمل کند و در امور جزئی اختیار تامّ داشته باشد و فقط خطوط کلّی این مهم به صورت سرپرستی، هدایت و راهنمایی، از سوی قاهره مطرح شوند.[۴۹]

البنّا مجلّهٔ ویژه‌ای به نام مجلّهٔ الاخوان المسلمون برای انجمن بنیاد نهاد که اخوان در آن مقالات خود را منتشر می‌ساختند. آنها همچنین برای نشریّاتی چون النّذیر و التّعارف نیز مقالاتی می‌فرستادند. او کنگره سالانه‌ای از تمامی شعب تشکیل می‌داد و برنامه‌های کلّی و عمومی و خطوط جزئی را برای مسئولان شعب تشریح می‌کرد.

وی اوضاع برون مرزی مصر را بررسی کرد و دریافت که هنگام گسترش جنبش در خارج از کشور فرا رسیده است. از این رو به فرستادن مبلّغینی برای سخنرانی در مساجد کشورهای مجاور اقدام کرد و از این راه رسالت اخوان را به مردم ابلاغ می‌کرد. تماسهای خود را با آنها نیرومندتر و آنها را به شور و شوق می‌آورد. آنگاه شعبه‌هایی در سوریه، لبنان، فلسطین و آفریقای شمالی دایر کرد.[۵۰]

در این دوران با سخنرانیهای مذهبی و اجتماعی در وسایل ارتباط جمعی و باشگاهها وارد عرصهٔ سیاست شد. او نامه‌هایی به نخست وزیران سابق مصر فرستاد. محمّد محمود پاشا «النحاس» اسماعیل صدقی، عبدالفتّاح یحیی، بار دیگر «النحاس»، نسیم، علی طاهر و باز «النحاس»؛ تا شروع جنگ جهانی دوم پیوسته از او نامه‌هایی مبنی بر درخواست اصلاحات داخلی بر مبنای روح قوانین اسلامی دریافت می‌داشتند.

«در طیّ این دوره اخوان المسلمین بر روی آموزشهای اخلاقی، عمل مولّد و سازماندهی کارا، بیش از تبلیغات بی‌حاصل تأکید می‌کردند».

و می‌گفتند:

- «زمانْ عامل مهمّی در فعّالیّت است. سیاستهایی گام به گام و آرام از قدمهای بلند و شتابزده اساسی‌تر و مؤثّرتر می‌باشند» به هرحال حکومتهای وقت هیچگاه به این نامه‌ها وقعی ننهادند و از کنار همهٔ آنها با بی‌مبالاتی محض گذشتند.

ـ «رهبر اخوان المسلمین در برخی از قصّه‌هایش می‌گوید که با «النحاس پاشا» در خانه‌اش در اسکندریه، در تابستان ۱۹۳۶، ملاقات کردم و از او درخواست نمودم که دولت مصر آموزشهای دینی را در برنامهٔ مدارس بگنجاند. النحاس تصوّر کرده بود که او یکی از کدخدایان دهات است که از طرف «وفد» حمایت می‌شود! در قصّهٔ دیگری هم می‌گوید که محمّد محمود پاشا به او گفته است که باید در «الصعید»* شعبه‌ای از اخوان المسلمین دائر نماید زیرا در آنجا شعبه‌ای ندارند و در همه این مدت مراسم اخوان المسلمین در مهمانخانهٔ خانواده محمد محمود پاشا در «ابو طیج» برگزار می‌شده است. وزیر معارف مصر تا واپسین هنگام اطلاع نداشته که البنّا، معلّم مدارس او، رئیس اخوان المسلمین است... گرچه این انجمن تا آنگاه هیچ یک از مقامات دولتی را از یادداشتهایی در زمینه‌های مختلف بی‌نصیب نگذاشته بود.[۵۱]

این سند تاریخی نشان می‌دهد که اخوان المسلمین تا آن هنگام نخواسته بود توجّه حکومت را جلب نماید و اهداف سیاسی خود را زیر نقاب مذهب ـ که مقامات دولتی نسبت به آن بی‌اعتنا بودند ـ تعقیب می‌کردند.

در سال ۱۳۵۵ هـ.ق ۱۹۳۶ میلادی، البنّا در یک سخنرانی خطاب به ملک فاروق، «النحاس پاشا» و تمامی پادشاهان و شاهزادگان و سران ممالک اسلامی از آنان خواست که راه اسلام را پیش گیرند و قوانین و مقررات آن را اجرا نمایند و غرب و نظامهایش را به کناری نهند. سپس در هر یک از زمینه‌های موجود به تفصیل سخن گفت و بیان داشت که اسلام پیشرفت و تعالی ملل را با برنامه‌های دقیق در مورد ارتش، بهداشت، علم، اقتصاد و مدیریّت تضمین کرده‌است. سپس سخنرانیش را با این کلام پایان داد:

ـ «بیایید نخستین کسانی باشید که به نام پیامبر و با استفاده از داروی شفابخش قرآن دردهای بشری را درمان می‌کنید».

سپس برنامه‌ای مرکّب از پنجاه فصل پیش روی آنان قرار داد که در آن اصلاحات

* مناطق روستایی مصر.

کامل در تمامی زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مطرح شده بود.[۵۲] ولی مقامات مذکور با هیچ یک از این سخنرانیها، مقالات و نامه‌ها برانگیخته نشدند.

آخرین نقطه‌ای که اخوان تا آن روز در زمینهٔ سیاسی پیش رفتند، پیشنهاد انحلال احزاب مختلف و هدایت قدرت سیاسی ملّت از یک کانال واحد بود.[۵۳] موضع آنها نسبت به حکومتهای پیاپی مصر، عدم پشتیبانی بود، زیرا معتقد بودند حکومتی که بر مبنای قوانین و خط مشی اسلام نباشد نمی‌تواند ارزشهای والا را در جامعه مطرح کند و لذا ارزش ندارد که با آن همکاری شود.[۵۴] بنابراین آنها پیوسته تغییر سیستم حکومتی را به حکومت اسلامی در همهٔ زمینه‌ها خواستار بودند. ولی به هیچ وجه به اعمال خشونت‌بار دست نمی‌زدند و از همکاری با آن بخش از فعّالیّتهای حکومت که استقلال کشور را تأمین می‌کرد، دریغ نداشتند.

در سال ۱۹۳۸ جنبش عوامل گوناگون خود را جمع بندی کرده و شکل نهایی خویش را پیدا کرد. البنّا شخصاً اصول اساسی سازمان اخوان را چنین اعلام کرد:

جنبشی است «سلفی»، شیوه‌ای است بنیادگرا، حقیقتی است صوفیانه، نهادی است سیاسی، گروهی است پهلوانی، انجمنی است فرهنگی و علمی، شرکتی است اقتصادی و اندیشه‌ای است اجتماعی.[۵۵]

او اضافه کرد که تفکّر آنان از اسلام سرچشمه می‌گیرد که در تمامی زمینه‌ها رهنمودهای اصلاحی اساسی به آنها داده است.

سازمان در فاصله سالهای ۴۵ ـ ۱۹۳۹، دوران جنگ جهانی دوم، وارد مرحلهٔ جدیدی گردید که شاید بشود آن را آغاز دوران رنج و محنت آن در رابطه‌اش با سیاست و دورهٔ موفقیّت خاسته از نیرو و پشتکار آن و اجرای برنامه‌هایش دانست. در مورد بخش دوم چیز جدیدی افزوده نشد. انجمن به‌هرحال فعّالیّت خود را افزایش می‌داد و عوامل دانشگاهی چون «فؤاد» و «الازهر» نیز بدان ملحق می‌شدند. فعّالیّتهای تجاری گسترش یافتند. تمرینات ورزشی و آموزشهای نظامی با شدّت بیشتری در شعب مختلف سازمان به اجرا در آمدند. به طور خلاصه انجمن از چنان وجهه و قدرت اجتماعی برخوردار گردید که نادیده انگاشتن آن غیر ممکن بود.

در مورد بخش اول ـ سیاست ـ در طیّ جنگ، حکومت چشم خود را بر گروهها و سازمانهای ریز و درشت باز کرد. برخورد دولت به دلیل شرائط استثنائی دوران جنگ، چون مقررات نظامی و دخالت عوامل خارجی، وارد مراحل جدّی شد.

دولتها دوام زیادی نداشتند. علی ماهر، حسن صبری، حسین سرّی، النحاس، احمد ماهر، نقراشی، اسماعیل صدقی و بار دیگر النقراشی پشت سرهم کابینه‌ها را تشکیل دادند.

در طیّ دوران دو نفر اوّل، علی ماهر و حسن صبری، سازمان روی سخنرانیها و نوشتن کتاب و جلسات وعظ خصوصی و عمومی پافشاری می‌کرد. در دورهٔ علی ماهر، سازمان اعلامیّه داد که از سیاست بیطرفی او در جنگ حمایت می‌کند، ولی با او ملاقاتی نکرده و از او تقاضای مشخصی نداشته است.

دوران رنج و گرفتاری سازمان با شروع کار «سرّی پاشا»، که تحت فشار سفارت بریتانیا و ادارهٔ مرکزی آنها در واقع سیاست آنان را اجرا می‌کرد، آغاز گردید. دولت مجلّات التعارف و الشعاع و مجلهٔ ماهانهٔ المنار را تعطیل کرد. سازمان را از چاپ هر نوع جزوهٔ جدید یا تجدید چاپ رساله‌های قبلی برحذر داشت و مراکز چاپ آنها را بست. روزنامه‌ها حق اشاره به اخوان المسلمین را نداشتند. از تشکیل جلسات آنان ممانعت به عمل آمد. دولت تصمیم جدّی گرفت سران سازمان را پراکنده سازد، لذا البنّا را به «قنا» و دبیر اول (احمد السکری) را به دمیاط تبعید کرد. ولی بعدها تحت فشار مجلس بازگردانده شدند. حکومت به سختگیریهای خود افزود. دبیران انجمن و خود البنّا دستگیر شدند. سپس برای جلوگیری از عکس‌العملهای تلافی جویانه سازمان آنها را رها کرد. همین مخالفتها و دستگیریها، سازمان را در مرکز توجّهات تودهٔ مردم قرار داد و هواداران بسیاری برای آن دست و پا کرد. سپس نوبت نخست وزیری «النحاس» رسید. البنّا تصمیم گرفت از ناحیهٔ اسماعیلیّه کاندیدای نمایندگی مجلس شود تا تریبونی برای بیان اهداف سازمان به دست آورد. «النحاس» از او تقاضا کرد که در شرائط ویژه و پر مخاطرهٔ آن روز از این کار صرفنظر کند. البنّا پذیرفت. النحاس به سازمان اجازه تشکیل جلسات را داد و چاپخانه و مجلّات آن را بازگرداند، ولی

اندک زمانی بعد سختگیری نسبت به «اخوان المسلمین» را آغاز نمود. تمامی شعب سازمان را بجز دفتر مرکزی، تعطیل کرد و محدودیّتهایی برای گردهم آئی‌ها، انتشار جزوات و مجلّات و سایر فعّالیّتهای آنان ایجاد کرد. سازمان با صبر و حوصله فشارهای حکومت را تحمّل نمود. رفتار دولت «النحاس» نوسان داشت،گاهی به آنها آزادی می‌داد و در نتیجه شروع به فعّالیّت می‌کردند وگاهی بر آنان سخت می‌گرفت و آنها ناچار بودند صبور باشند، ولی در همه حال دست از عادت همیشگی خود که نصیحت کتبی و شفاهی بود بر نداشتند و تا سال ۱۹۴۴ که «النحاس» از کار بر کنار گردید کم و بیش به فعالیت ادامه دادند.[۵۶]

سپس کابینهٔ احمد ماهر بر سر کار آمد و اخوان باز با فشار و سرکوب روبه‌رو شدند. ماهر فعّالیّت کسانی، که خود را بر مبنای کنگرهٔ عمومی سال ۱۹۴۱ نامزد نمایندگی کرده بودند محدود کرد. مصوبات این کنگره خواستار نامزدی کسانی بود که بر مبنای خدمت به جنبش اسلامی شایستگیهای خود را ثابت کرده بودند. این کنگره آنان را موظّف می‌کرد که تا آنجا که از دستشان برآید در راه سازماندهی حکومت اسلامی تلاش کنند. هنگامی که احمد ماهر علیه آلمان و ایتالیا اعلام جنگ داد، سازمان اعتراض کرد و خواستار لغو اعلامیه یاد شده گردید.

...احمد ماهر به قتل رسید و النقراشی جای او راگرفت. اوّلین کار او دستگیری البنّا و دیگر اعضای اخوان المسلمین به جرم! قتل احمد ماهر بود. به هر حال دادستان آنان را آزاد کرد. البنّا به امید آنکه آزادی فعّالیّت اخوان را باز به‌دست‌آرد یادداشت تسلیتی برای النقراشی فرستاد. ولی النقراشی این آرزوها را بر آورده نکرد و بشدّت جلو فعّالیّت اعضای اخوان المسلمین راگرفت و خانه‌های آنان را شدیداً تحت کنترل قرار داد.[۵۷] بعدها تحت فشار شرایطی به آنها اجازهٔ تشکیل جلسات و کنگره‌های عمومی را داد ولی بار دیگر سیاست سختگیری و محدودیّت را از سر گرفت!

جنگ در سال ۱۹۴۵ خاتمه یافت. سازمان وارد آخرین مرحلهٔ فعّالیّت خود شد. مرحله‌ای که در آن از جهتی فعّالیّتهای آن ادامه یافت و از جهت دیگر دورهٔ بسیار سختی را آغاز کرد. سازمان در ۸ دسامبر ۱۹۴۵ ـ ۲ شوال ۱۳۶۴ تشکیل جلسه

عمومی داد و اصلاحیّه‌ای بر اساسنامه خویش افزود و مفاد آن را اعلام کرد. در این اصلاحیه تمامی اهداف و نقطه نظرهای سازمان باکمال وضوح بیان شده بود. اصلاحیه در ابعاد وسیعی تنظیم شده و عمدتاً برنامه‌هایی را که البنّا در نشست دوره‌ای سال ۱۹۳۸ ـ در دهمین سالگرد بنیان سازمان اعلام کرده بود ـ در بر می‌گرفت. در این جلسه او بیان داشته بود:

ـ « هر زمانی که شما ـ بله شما را می‌گویم برادران مسلمان ـ سیصد سرباز جان برکف، مجهّز به ایمان و اخلاق، علم و فرهنگ و آموزش و پرورش کافی داشته باشید، در آن زمان از من بخواهید که با شما به قعر دریاها بیایم و یا آبهای دنیا را بپیمایم و در کنار شما در بدترین شرائط بجنگم، من به خواست خدا لحظه‌ای تردید نخواهم کرد». [۵۸]

او در جای دیگری خاطرنشان ساخته بود: زمانی که هیچ راه حلّ دیگری برایشان باقی نماند، وارد عمل خواهند شد و این کار را با ایمان و اتّحاد کامل انجام خواهند داد. هر زمان که بخواهند از نیروی نظامی استفاده کنند، باکمال خلوص چنین خواهند کرد. آنان ابتدا اخطار می‌دهند و سپس با خشم و اراده قدم پیش خواهند گذاشت و عواقب کار را با اطمینان و رضایت تحمّل خواهند کرد. آنان تصوّر وقوع انقلاب را در ذهن هم نمی‌پروراندند و اثربخشی آن را نیز باور نداشتند، هرچند که به حکومتهای مصری هشدار می‌دادند که در صورت عوض نشدن شرائط و صورت نگرفتن اصلاحات وقوع انقلاب حتمی است. انقلاب نتیجهٔ فعّالیّت «اخوان المسلمین» نیست، بلکه فشار و شرائط اجتماعی زمینه‌های آن را فراهم می‌کند:

ـ «این مشکلات با مرور زمان پیچیده‌تر می‌شوند. روزها می‌گذرند و باگذشت خویش به ما اخطار می‌دهند که بیایید با تلاش و کار بیشتر وظیفهٔ خویش را انجام دهیم.» [۵۹]

البنّا اظهار داشت که همهٔ تلاشهای اخوان المسلمین به سوی تشکیل یک حکومت اسلامی روی دارد، حکومتی که در آن اصول شرع فرمانروا باشد. [۶۰] آنها دیدهٔ خلافت و تلاش در راه آن را در رأس برنامه‌های خویش قرار داده‌اند، بشرط اینکه

این اهداف از راه اقدامات اوّلیّه ضروری تحقق یابند.[۶۱]

این سخنان نشان می‌دهد که البنّا و سازمان به هیچ وجه در برنامه‌های خود که در سال ۱۹۳۸ اعلام شده بود، هیچ تغییری نداده، بلکه آنرا در سال ۱۹۴۵ هم، در یک بند، در زمینهٔ هنجارهای پایه‌ای تکرار کردند. بند چهارم در پایان بخش دوم که خط مشی و شیوهٔ کار را پیش می‌کشد، تصریح می‌کند:

- «اخوان پیوسته پیشرفتهای تدریجی و گام به گام و تلاش سازنده و همکاری با دوستاران راستی و نیکی را ترجیح می‌دهند. آنها مایل نیستند به هیچ کس با هر مذهب، نژاد یا تابعیتی آسیبی برسد».[۶۲]

آشکار است که این سخنان به گوش مقامات مصری می‌رسید. آنان این نکات را در نظر می‌گرفتند، دربارهٔ آنها بحث و بررسی می‌کردند و هرگاه موج خشونت بالا می‌گرفت اخوان المسلمین را به شرکت در عملیّات متّهم می‌نمودند. از این هنگام موج دستگیری و سرکوبها علیه آنان شروع شد، از سال ۱۹۴۰ تا دسامبر ۱۹۴۸ که سازمان بکلّی از هم پاشید و ۱۲ فوریه ۱۹۴۹ که حسن البنّا بنیانگذار سازمان کشته شد.

قبل از بحث درباره سلسله حوادثی که چنین پایان دردناکی را در برداشتند، بهتر است به ارزیابی عملکردهای سازمان بپردازیم. سازمان، نهادهای اقتصادی سودآوری را بر پا کرد و موقعیّت خود را بین طبقهٔ کارگر تحکیم نمود. روزنامه‌ای منتشر کرد که اوّلین نسخهٔ آن در تاریخ ۵ مه ۱۹۴۶ ـ ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۶۵ منتشر گردید. سازمان، شبه‌نظامیان (میلیشیا) را تربیت نموده آنها را در زمینه‌های نظامی آموزش داد. شعب متعدّدی در مصر و کشورهای عربی دائر نمود. وظائف و مسئولیّتها را بدقّت بین اعضا تقسیم کرد و آنان را به اطاعت از رهبری ـ طیّ مراسم سوگند به همان شیوه که برای خلیفه (بیعت) انجام می‌گرفت ـ ملزم نمود. رهبری سازمان مادام‌العمر بود. کسی بدون تصمیم کمیتهٔ بنیادگذار، نه می‌توانست کناره‌گیری کند و نه می‌شد او را از مسئولیّت آزاد کرد!.

به طور خلاصه فعّالیّتهای داخلی سازمان در ارتباط دقیق با برنامه‌ریزیهایی بود که سرانجام از آنان نیروهایی چشمگیر و با نفوذ چه از نظر اخلاقی، چه نظامی و چه

مادّی ساخت. تعداد اعضا بنابر گزارش لندن تایمز روی هم رفته بین ۳۰۰ الی ۶۰۰ هزار نفر از بین طبقات زحمتکش جامعه، گذشته از دانشجویان، بود.[۶۳] این نشریه بر اساس گفتهٔ البنّا، نوشته بود که او از جانب ۵۰۰ هزار برادر مصری که عقاید ۷۰ میلیون عرب و ۳۰۰ میلیون مسلمان را بیان می‌کنند، سخن می‌گوید.[۶۴]

وکیل مدافع آنها در یادداشتی که در آوریل ۱۹۵۲ تسلیم دادگاه نمود، اظهار داشت که در آغاز سال ۱۹۴۲ اعضاء فعّال اخوان المسلمین تنها در مصر به نیم میلیون و تعداد طرفداران آن به بیش از این تعداد می‌رسید.[۶۵] تعداد شعب سازمان در مصر به تنهایی[۶۶] ۱۷۰۰ شعبه و با محاسبهٔ محلهای دیگر به ۲۰۰۰ شعبه می‌رسید.[۶۷] اخوان المسلمین در سودان ۵۰ شعبه بغیر از شعب سایر کشورهای عربی و اسلامی داشتند و هواداران آنان حتّی در اروپا و آمریکا نیز بیشماربودند.

مشکل بتوان صحّت این ارقام را ارزیابی کرد، زیرا به منابع و مآخذ مطمئن دسترسی نداریم. به هرحال قدرت و نفوذ اخوان آنقدر بود که بتواند باکمال قدرت با حکومتهای مصر که پس از جنگ دوم جهانی به قدرت رسیده بودند، مقابله نماید.

پس از متارکهٔ جنگ، نقراشی به نخست وزیری رسید. او پیش از این البنّا را بازداشت نموده بود و همچنان که گفته شد گروه اخوان را سرکوب کرده بود. البنّا با این همه باز با او دیدار کرد و به او تأکید کرد که در استیفای حقوق ملّی و به دست آوردن یکپارچگی و استقلال درّهٔ نیل (مصر و سودان ـ م) شتاب کند، وگرنه او مردم را به جهاد فراخواهد خواند و رهبری آنرا خود به دست خواهد گرفت. نقراشی یادداشتی در این زمینه به حکومت انگلیس فرستاد و پاسخ دریافت کرد! اخوان از این کار خوشنود نبودند، از این رو یک اعتراض دانشجویی سازمان دادند که به نبرد سختی با نیروهای پلیس منجر گردید و سپس به کناره گیری کابینه انجامید.

پس از اعلام متارکهٔ جنگ، اخوان المسلمین با همهٔ سعی و همّت به انگیزش مردم و بالابردن آگاهیهای سیاسی و ملّی آنها از راه تشکیل کنفرانس، و مسافرت به دهات و شهرهای کوچک، انتشار جزوه، سخنرانی و انواع نشریات پرداختند. وضعیت چنان بود که گویا رهبری سیاسی و یا به عبارت صحیح‌تر، رهبری اپوزسیون سیاسی را با

فراخوان به جهاد بدست گرفته بودند. تلاش آنان سپس روی تحقّق استقلال کامل کشور متمرکز شد.

با آغاز کار دولت اسماعیل صدقی تظاهرات سیاسی افزایش یافت. البنّا تمامی احزاب را به تشکیل کمیتهٔ ملّی و اتّحاد و تشکّل فرا خواند، امّا هیچ‌گونه حمایتی از جانب آنان دریافت نکرد. سپس تصمیم گرفت النقراشی را برانگیزد تا مذاکرات (با انگلیس) را قطع و اعلام جهاد کند. فعّالیّتهای سیاسی اخوان المسلمین در این مسیر ادامه یافت. آنها حکومت را به انجام وظائف خویش فراخواندند، آن را به باندبازی به زیان کشور، به آسان گیری با شرکتهای خارجی که فقط لباس عاریتی مصری به تن داشتند، در حل مسائلی چون مشکل بیکاری و سهل‌انگاری در قطع مذاکرات و دادن حکم جهاد، متهم کردند. آنها از عدم قاطعیّت کابینهٔ صدقی در مذاکرات باانگلیسها بهره‌برده و گزارشی به شاه تسلیم کردند و کابینه را به ناتوانی در رسیدن به آرمانهای ملّی متهم کردند. دفتر مرکزی بخشنامه‌ای در شاخه‌ها منتشر کرد و اعلام داشت که تا هنگام تخلیهٔ سریع و بی‌قید و شرط نیروهای انگلیسی، هیچ‌گونه همکاری اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی با آنان نباید انجام گیرد.[۶۸] پیکار علیه انگلیس، حکومت صدقی و مذاکرات، در روزنامهٔ ارگان اخوان همچنان ادامه داشت.

در طیّ این دوران مشکل و پرمخاطره (۲۷ اکتبر ۱۹۴۶) البنّا به مکّه رفت و مسئولیّت سازمان را به اعضاء دفتر ارشاد سپرد.

در این هنگام صدقی پاشا تاخت خود را آغاز نمود، برخی از اخوان را بازداشت کرد، روزنامهٔ آنها را مصادره نمود و سرانجام دبیر کل را دستگیر کرد. هنگامی که اخوان اعتراض خود را آغاز کردند به ایجاد انفجارهایی در قاهره و اسکندریّه متّهم شدند. خانه‌های اخوان محاصره و بازرسی شد. صدقی پاشا به اقدامات گسترده‌ای برای تبعید، پراکنده‌سازی و مصادرهٔ اموال اخوان دست زد که دامنهٔ آن به مقامات رسمی ادارات و وزارتخانه‌های دولتی رسید. او اخوان را بـه اقـدامـاتی سـخت‌تر و خشن‌تر از اینها تهدید کرد.[۶۹]

سپس صدقی پاشا در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶ استعفا داد و دولت نقراشی پاشا برسرکار

آمد. در همان روز البنّا مقاله‌ای منتشر کرد و در آن از دولت جدید تغییرات فوری، احترام به خواست ملّت، پایان دادن به مذاکرات و اعلام جهاد را خواستار شد. او به نوشتن مقاله در روزنامه‌ها ادامه داد و از برنامه‌های حکومت انتقاد کرد و آن را متّهم به جنگ علیه اخوان المسلمین نمود. حکومت وقت مدارس آنها را بسته، اعضاء بیگناه آن را به زندان افکنده و سیاست ارعاب و شکنجه را بار دیگر علم کرده بود. این سخنان آغاز جنگ داخلی بین اخوان المسلمین و نقراشی بود. مسئله هنگامی صورت جدّی‌تر به خود گرفت که اخوان المسلمین به ندای فلسطینیها پاسخ مثبت دادند و فعّالانه با آنان همکاری کردند. این موضع‌گیری از طرفی قدرت و نفوذ آنان را نشان می‌داد و ازسوی دیگر موجب اعتبار آنها در میان مصر و جهان عرب شد. در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۷، البنّا راهپیمایی عظیمی که از الازهر شروع شد، به راه انداخت و در مراسم پایانی آن از درون اتومبیلی سخنرانی کرد.[۷۰] در ٦ مه ۱۹۴۸ (۲۷ جمادی الاخر ۱۳٦۷) کمیتهٔ بنیانگذار سازمان، تظاهرات دیگری به رهبری البنّا به راه انداخت که در آن تصمیمات عمده‌ای از جمله دعوت دولت مصر و سایر دول عرب به اعلام جهاد علیه اسرائیل و اتّخاذ تصمیمات و اقدامات در راه باز پس‌گیری سرزمینهای اشغالی فلسطین، مطرح شده بود. در رابطه با مشکلات درونی آنها خواستار توقف مذاکرات و اعلام یک جنگ مطبوعاتی تاهنگام روشن شدن اوضاع کشور و اعلام اسلام به عنوان دین رسمی کشور توسّط قانون اساسی شدند. این جنگ مطبوعاتی باید تا هنگامی ادامه می‌یافت که مردم این آگاهی را پیدا کنند که رهایی از فقر، نادانی، بیماری، فساد اخلاقی و ملی با اجرای قانون اسلام میسر می‌شود[۷۱].

در ۱۵ مهٔ ۱۹۴۸ جنگ ارتشهای عربی برای آزادسازی فلسطین آغاز گردید.[۷۲] در نتیجه اخوان المسلمین این فرصت را به دست آوردند که خود را مسلّح کرده، آموزشهای رزمی ارزشمندی ببینند. اعضاء سازمان به آمادگیهای نظامی و قدرت رزمی خویش آگاه شدند. دولت النقراشی از این همه قدرت ترسید و آنها را متهم به ایجاد زمینه‌های خشونت و تدارک کودتا نمود.

دولت در ۸ دسامبر ۱۹۴۸ فرمان نظامی شمارهٔ ٦۳ خود را به این صورت منتشر

کرد:

- «اخوان المسلمین و شعب آنها، در هر کجا، منحل گشته و تمامی دفاتر و شعب اخوان المسلمین تعطیل شوند. مدارک، مجلات، نشریات، اموال و داراییهای آنها مصادره شود.»

اطّلاعیّه‌های بعدی حکومت دائر بر لاک و مهر شدن کارخانه‌های آنان بود.

- «بدینوسیله اعلام می‌گردد که سهام و داراییهای آنها به صندوق رفاه عمومی! واریز شد و تحت نظر وزیر کار و امور اجتماعی به مصرف خواهد رسید».[۷۳]

حکومت همچنین تعداد زیادی از اعضاء را دستگیر کرد.[۷۴] البنّا انگیزه‌های این هجوم وحشیانه را این چنین برمی‌شمرد:

اوّلاً انگلیسها که به زعم خود حرکت اخوان المسلمین را حرکتی ملّی تندرو و متعصبّی می‌شناختند و از این که اجازه نمی‌دهد بین بریتانیا و مصر موافقتهای اصولی صورت بگیرد، سازمان را سرزنش می‌کردند.

ثانیاً حکومت با انجام این یورش زمینه را برای انجام انتخابات که در آن حزب النقراشی (سعدی‌ها) می‌خواست با جعل آراء برنده شود، آماده می‌کرد.

ثالثاً تمایل اعراب بر دادن پاسخ مساعد، برای حل مسئلهٔ فلسطین.

رابعاً فشارهای بین‌المللی و خارجی.[۷۵]

البنّا سعی کرد تفاهمی ایجاد کند و امور را به سامان برساند، ولی تلاشهایش با قتل النقراشی در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۸ ناکام ماند. اخوان المسلمین متّهم به انجام ترور شده، وضع بدتری پیدا کردند.

ابراهیم عبدالهادی پاشا، دوست النقراشی و جانشین او به عنوان رهبر حزب به قدرت رسید و یورش وحشیانه خود را به سازمان و شعب آن آغاز نمود. تمامی اعضاء سازمان شناسایی شده و در اردوگاههای ویژه‌ای زندانی گردیدند و خانواده‌ها و وابستگان آنها تحت فشار قرارگرفتند. اعمال او را شایعاتی مبنی بر این که روابط بین اخوان المسلمین و دربار به بدی گراییده و آنان قصد انقلاب دارند، تشدید می‌کرد![۷۶]

این رفتارهای وحشیانه البنّا را بشدّت مضطرب کرد. می‌دید تشکیلاتی که بیست سال تمام برای ساختن آن وقت صرف کرده بود یکشبه فرو می‌ریزد. شاید از این که سازمان وارد مسائل سیاسی شده احساس تأسف می‌کرد! گرچه اخوان تصمیم گرفته بودند که برای شرکت در سیاست دولت افراد شایستهٔ خود را برای نمایندگی نامزد کنند و هر چند که اهداف سیاسی آنها به روشنی اعلام شده بود، امّا البنّا پس از کشته شدن نقراشی، نظر خود را عوض کرد و این دو تصمیم را لغو نمود و در توجیه نظر خویش می‌گفت:

«به این نتیجه رسیده‌ام که سازمان باید بالابردن سطح مذهبی، اقتصادی و اجتماعی کشور را به عهده گیرد و جنبه‌های سیاسی را به کناری نهد و چنین روا ببیند که اعضاء برجستهٔ آن، از طریق هر حزبی که مایل باشند خود را برای نمایندگی نامزد کنند، البته به شرط اینکه به هیچ حزبی نپیوندند و تبلیغ رسالت اخوان را از خلال این احزاب به عهده گیرند. گمان می‌کنم تا زمانی‌که این احزاب به آرمانهای ما ایمان بیاورند زمان زیادی نمانده باشد.»[۷۷]

به هرحال این تجدید نظر نتوانست طوفان را بخواباند. عصر روز ۱۲ فوریه البنّا در حالی که در صندلی اتومبیلش مقابل دفتر سازمان جوانان مسلمان، که پس از انحلال تشکیلاتش بدانجا رفت و آمد می‌کرد، ترور شد. با ترور او که به حزب (سعدی) نسبت داده شد، صاحب خانه پس از فروریختن آتش کشته شد! و کار ـ البته رسماً ـ خاتمه یافته اعلام شد. حکومت یورش خود را آغاز نمود و اخوان المسلمین را غیرقانونی اعلام کرد. و محاکمات طولانی برپا گردید. ولی شعب سازمان در سایر کشورهای عرب بخصوص سوریه ـ که شعبهٔ آن به رهبری مصطفی سباعی کار جنبش را بدست گرفت ـ فعّالیّت خود را دنبال کردند.

دولت عبدالهادی با قدرت تمام هفت ماه کشور را اداره کرد! در طیّ این مدّت فشار و شکنجه بر اخوان المسلمین به حدّ نهایت خود رسید. برخی از ناظرین معتقد بودند که سازمان به هیچ وجه نخواهد توانست دوباره کمر راست کند. حال آنکه این دوره خفقان باعث شد سازمان از عوامل ناباب تصفیه گردد و در کورهٔ آزمایش

آبدیده شود. بسیاری از اعضاء و هواداران سازمان از بین رفتند، ولی آنهایی که ماندند بسیار مقاوم‌تر و سرسخت‌تر شدند. گفته می‌شد که اخوان المسلمین به طور سری دبیر اول خود را انتخاب کرده و به فعّالیّت مخفی روی آورده‌اند.

در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۹ کابینهٔ عبدالهادی استعفا کرد و سپس دولتی ائتلافی به ریاست حسین سرّی و سپس کابینه‌ای بیطرف به ریاست او برای نظارت بر انتخابات تشکیل گردید. حزب وفد، که کم‌وبیش از سوی اخوان المسلمین حمایت می‌شد با اکثریت قریب به اتفاق آراء در انتخابات برنده شد. در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۵۰ «النحاس» حکومت را به دست گرفت. اندک اندک کابوس سیاه شب از بین می‌رفت. نویسندگان اخوان المسلمین بار دیگر قلم به دست گرفتند و نشریّاتشان به دست مردم رسید. سازمان طیّ اطلاعیّه‌ای انتخاب حسن الهضیبی، قاضی پیشین دادگستری، را به سمت رهبری اعلام نمود. در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱، دولت قسمتی از اموال و دارایی‌های سازمان - از جمله ساختمان دفتر مرکزی، ساختمان روزنامه‌ها، چاپخانه و برخی ساختمانهای شعب - را آزاد کرد.

این دوران را شاید بتوان گردآوری آنچه به جا مانده بود، نامید. دورانی که رده‌های مختلف سازمانی بازسازی شدند و افراد پستهای خالی را برای شروع دوران جدید فعّالیّت پرکردند.

سه نکتهٔ اساسی باید مدّنظر قرار گیرند. اولاً: بازسازی و فعّالیّت دوبارهٔ اخوان المسلمین به دلیل فشار شرائط خاصّ آن روز صورت گرفت. در اکتبر ۱۹۵۱، هنگامی که بحران بین مصر و بریتانیا بالا گرفت، اعضاء اخوان المسلمین نقش برجسته و درخشانی در حرکت آزادی‌بخش مصر به عهده گرفتند. طبق گزارشهای رسیده به دولت، سازمان مدرسهٔ نظامی ویژهٔ خود را در «الزقازیق» داشت. وزیر کشور به دولت اعلام کرد: مادام که اخوان المسلمین قانون شکنی نکرده‌اند، نباید جلوِ دخالت آنان را در سیاست گرفت.[۷۹]

ثانیاً: اخوان المسلمین در رابطه با سیاست داخلی با احتیاط کامل حرکت می‌کردند و اعلام کرده بودند که در دوران حکومت احمد نجیب الهلالی پاشا، که پس از

دوران کوتاه علی ماهر پاشا بر سر کارآمده بود، در انتخابات شرکت نخواهند کرد. لازم به تذکّر است که علی ماهر و الهلالی روابط خاصّی با اخوان المسلمین برقرار کرده بودند. علی ماهر به طور دائم با رهبر اخوان و رهبران سایر احزاب مذاکره و مشورت می‌کرد. همین مسئله میزان قدرت اخوان المسلمین را در حکومت نشان می‌دهد. الهلالی هم همین سیاست را پیگیری نمود....

آیا این سیاست محافظه‌کاران در رابطه با سیاست داخلی نشان نمی‌دهد که «الهضیبی» سعی می‌کرد پاجای پای سلف خویش البنّا بگذارد؟ آیا این سیاست نشان نمی‌دهد که ورود ناگهانی اخوان المسلمین به صحنهٔ سیاست ـ که پیامدهای وحشتناکی به همراه داشت ـ اینک مورد ارزیابی مجدد قرار گرفته بود؟

ثالثاً: جنبش اخوان اینک به سوی ساده‌تر کردن پیام خویش، گسترش پایگاه و نیرومند کردن پایه‌های خویش روی داشت.

البنّا همگان را دعوت به بازگشت به قرآن و حدیث نموده بود. بسیاری این عبارت را مبهم می‌یافتند و نمی‌دانستند منظور واقعی از این بازگشت چیست؟ اندیشمندان اخوان المسلمین اینک همّت خود را بر توضیح و تفسیر دقیق و مفصّل مفاهیم اسلامی قرار داده بودند و در کتابهای قطور و مقالات طویل از امکان پیاده کردن اصول اسلامی در ابعاد مختلف زندگی سخن می‌گفتند: برای مثال اسلام و شرایط سیاسی، اسلام و قوانین حقوقی، اسلام و مسائل مالی، اسلام و شرائط اقتصادی، اسلام و برنامه‌های اجتماعی و اسلام و خودکامگی سیاسی [۸۰] مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار گرفتند. همین شیوه نشان می‌دهد که اخوان المسلمین وارد مرحلهٔ جدیدی شده بودند.

خط مشی جدید حزب در مجلّهٔ المسلمون [۸۱] که به سردبیری یکی از بزرگترین مبلّغان اخوان منتشر می‌گردید، بیان و تفسیر می‌شد. بزرگترین متفکّران آنها با این مجلّه اشتراک مساعی داشتند. در دوره‌های قبل، جنبش سعی می‌کرد در بین تودهٔ مردم پایگاهی به دست آورد، امّا شیوهٔ نوین در بین طبقات تحصیلکرده و روشنفکر مؤثر بود.

در سال ۱۹۵۴ کتابی تحت عنوان اخوان المسلمین و جامعهٔ مصر توسّط محمد شوقی زکّی نوشته شد که این مرحلهٔ واپسین را چنین توصیف می‌کند:

«تعداد شعب اخوان المسلمین تقریباً ۱۵۰۰ می‌باشد. اینک که این خطوط را می‌نگاریم، رهبر آنها در حال سفر به نقاط مختلف کشور و ایجاد شعب جدید در آن مناطق است. در حال حاضر اعضا فعّال حزب در مصر بیش از یک میلیون نفر هستند گرچه تعداد واقعی اعضاء و هواداران مشخّص نیست. این مسئله بخشی به خاطر آن است که بخش آمار سازمان مدّت زمان اندکی است که شروع به فعّالیّت نموده و از طرفی بسیاری از اعضاء علاقه به نام نویسی و مراجعه به شعب سازمان را ندارند و خود به تنهایی پیام خویش را به دیگران می‌رسانند...»

آمار فوق تقریبی بوده و بر مبنای سند و مدرک مشخّصی تهیه نشده‌اند. این آمار کم و بیش به آمار سال ۱۹۵۲ شباهت دارد.

با مطالعهٔ دقیق‌تر بر روی جنبش، در این مرحله به سه نکتهٔ اساسی می‌توان دست یافت:

اوّلاً: اخوان بر همان اصول و شیوه‌های سابق خود مانده‌اند، از این رو آنچه قبلاً مطرح کردیم اینک تکرار نمی‌کنیم، فقط باید به خاطر بیاوریم که افزایش فعّالیّت سازمان در فاصلهٔ سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ امری طبیعی است. محافظه کاری و روحیّهٔ مسالمت‌آمیز از سال ۱۹۵۰ تا آغاز انقلاب در ژوئیّه ۱۹۵۲، مهمترین مشخّصه سازمان بود ولی به حالت تهاجمی و برانگیختهٔ خویش بازگشتند... آنچه که آنان را به وضعیت وخیم فعلی کشاند!

ثانیاً: تلاشی روشنفکرانه برای ایجاد نحوهٔ تفکّر علمی. این پدیده اوّلین بار در مجلّه المسلمون و سایر انتشارات اخوان المسلمین به چشم خورد. چندان مهمّ نیست که آنها چه برداشت خاصّی از اسلام دارند و یا چگونه از یکپارچگی و هماهنگی اجزای آن به عنوان یک مذهب، یک قانون و بنیان یک جامعه دفاع می‌کنند؟ وباز چندان اهمّیّتی ندارد که دیگران چگونه آنها را در تمامی ابعاد زیر سؤال می‌برند و می‌کوبند؟، بلکه مسئلهٔ اساسی آزادی اندیشه، صراحت لهجه و مباحثه آرام و بی

سروصداست که بهترین راه رسیدن به حقیقت است و آنان تمامی تلاششان را در این جهت مبذول داشتند.

دفتر مرکزی در حدود ۱۱۴ کتاب منتشر ساخت که اسامی آنها در کتاب اخوان المسلمین و جامعه مصر صفحه ۱۳۸ ذکر گردیده‌است. جای بسی تأسّف است که تاریخ انتشار این کتابها نوشته‌نشده‌اند و لذا کتب قدیم و جدید با یکدیگر اشتباه می‌شوند.

در ۲۰ مه، ۱۹۵۴ مجلّهٔ الأخوان المسلمین به مدیریّت «سید قطب» منتشر گردید. در اوّلین شماره آن «هضیبی» سر فصل و موضوعاتی را که در آن نشریّه مورد بحث قرار می‌گرفت، چنین بر شمرده است:

«مردم باید بفهمند که اسلام تنها دین عبادت، روزه گرفتن و نماز خواندن نیست... دین دست بریدن و سنگسار کردن نیست... دین امور اخلاقی نیست. آنها در خواهند یافت که اسلام دین تزکیه جانها، تطهیر قلبها و ارتباط افراد بشری باپروردگارشان است تا بتوانند مشکلات زندگی را تحمّل کرده، موانع را از سر راه بردارند، ولی در عین حال دستورات کامل برای زندگی اجتماعی، مطابق با نیازهای آنان را در تمامی زمینه‌های اخلاقی و تمدّن بشری در بردارد. آنها در خواهند یافت که اسلام به مسلمانان دستور داده است در مقابل دشمن اشغالگر بجنگند. اسلام دربارهٔ حقوق کارگران و زحمتکشان و وظائف و مسئولیّت زمینداران و در تمامی ابعاد از جمله عدالت اجتماعی و روابط خانوادگی دستورات روشن و دقیقی داده است...»

این مقدّمه در واقع اهداف جنبش و چکیدهٔ برنامه‌های آن را بیان می‌دارد. ولی عمر مجلّه چندان طولانی نبود. بنا به گفتهٔ التحریر اوّلین شماره اخوان المسلمین در ۲۸۰۰۰ نسخه و سومین شماره در ۱۵۰۰۰ نسخه منتشر گردیده و پس از چندی انتشار آن متوقّف گردید.

ثالثاً: پیدایش و بالش دستگاه مخفی، که در بخش پنجم فصل آخر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

از مطالعهٔ تاریخچه سازمان در می‌یابیم که سازمان بیش از هر فرد دیگری به شخصیت «البنّا» مدیون است. البنّا به مدّت بیست‌سال تمام از این طفل نوپا مراقبت کرد و آن را در مسیر اصلی و واقعی خود قرار داد و گام به گام پیش برد. او از روح و جان خویش مایه گذاشت تا «اخوان المسلمین» را بزرگترین جنبش مذهبی در تاریخ معاصر اسلام گردانید. همین مسئله ما را بر آن می‌دارد که بخش بعدی را به بررسی ویژگیهای شخصیّت او در تمامی زمینه‌ها، اختصاص دهیم.

فصل سوم

شخصیت حسن البنّا

شخصیت حسن البنّا

تمامی کسانی که در ستایش یا نکوهش حسن البنّا مطلبی نوشته‌اند یا سخنی گفته‌اند بر این نکته متّفق القولند که وی شخصیّتی بارز و نیرومند داشت. تاریخ تطّور و تکامل جنبش «اخوان المسلمین» این نکته را بخوبی روشن می‌سازد. شخصیت او با ویژگیهای سازمان اخوان، در شرایط گوناگون، در آمیخت[۸۲] اگر سازمان «اخوان المسلمین» با تمامی حرکتهایی که در تاریخ اسلام انجام گرفت، تفاوت دارد به این دلیل است که «حسن البنّا» از تمامی رهبران آن جنبشها متمایز است. البنّا در واقع دنباله‌رو اندیشمندانی چون سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و شیخ محمّد عَبدُه بود که آوازهٔ کلامشان هنوز هم در گوش جهانیان پیچیده است. ولی حسن البنّا در بسیاری از ابعاد با آنها فرق داشت. شاید بارزترین تفاوت بین آنها این باشد که آن دو نتوانستند پس از خود، سازمان یابرنامه مدوّنی از خود باقی بگذارند که پیروان صدیق ایشان بتوانند بر مبنای آنها حرکتشان را پیگیری کنند. شاید به همین دلیل بتوان او را به همان نامی که شایسته آن است یعنی یک «مبلّغ» به معنی واقعی کلمه نامید، در حالی‌که دیگران مردانی مذهبی، فعّال و پرشور بودند که عقاید درخشانی داشتند و کتابهایی هم نوشته‌اند.[۸۳]

شاید مهمترین نکتهٔ دیگر در شخصیت البنّا را بتوان در این دانست که او هیچگاه روی مسائل دینی به شیوهٔ الازهر، با آن توضیحات و تبیینات نظری، کار نکرد. بطور خلاصه می‌توان گفت که او یک مرد «روحانی» به شکل متداول و سنّتی، نبود.

تحصیلات وی او را برای انجام چنین کاری آماده نکرده بود. در نوشته‌ها، کتابها

و مقالاتش پیوسته از این که مثل مردان مذهبی و کسانی که تحصیلات ویژه علوم دینی را می‌گذرانند، درگیر بحثهای طویل و پیچیده کلامی می‌شوند، پرهیز می‌کرد. اوّلین و مهمترین هدف او گردهم آوردن مسلمانان، ایجاد هماهنگی بین قلوب مسلمین و هدایت آنان به سوی اصول اوّلیّه و بنیادی اسلام، قرآن و حدیث، بود. در هیچ یک از نوشته‌هایش فرقه‌ای را زیر سؤال نبرد. تنها با یک فرقه مخالفت می‌کرد و آن هم به این دلیل که آنان را کافر می‌دانست و آن فرقهٔ بهائی بود. او پیوسته از حکومت می‌خواست که علیه آنان موضع‌گیری کند.[۸۴] به هرحال او درک ویژه‌ای از اسلام داشت:

«رهنمودهای قرآن قابل درک و فراگیر بوده تمامی ابعاد زندگی انسان را در این جهان و دنیای دیگر دربر می‌گیرد؛ و کسانی که می‌اندیشند این رهنمودها تنها به مسائل فردی و اخلاقی بر می‌گردند، دراین گمان خویش دچار اشتباه شده‌اند، زیرا اسلام بینش، عبادت، وطن، ملیت، دین و اخلاق، به طور خلاصه، مصحف و شمشیر، است.»[۸۵]

او درک خویش را از اسلام برمبنای قرآن، حدیث و تاریخ قرار داده بود.

به همان اندازه که وی از خلال این درک، اندیشه‌های نوینی را پیش کشید و مطرح ساخت، سازمانی یکتا، با استخوانبندی، بنیاد و اهداف نوینی در میان منشهای اسلامی پدید آورد. بنابراین می‌توان گفت که در تمامی سیر حرکت جنبش، البنّا نفوذ و تأثیر خویش را بر تمامی جریان باقی گذاشته‌بود، از این رو شناخت شخصیّت البنّا برای درک واقعیّت و ماهیّت جنبشی که او موجد و بنیانگذارش بود، امری ضروری است.

البنّا در سال ۱۹۰۶ متولّد گردید. محیط رشد و تربیت او محیطی کاملاً اسلامی بود. او در جوّی اسلامی بالیدن آغاز کرد، چنانکه خود صادقانه می‌گوید:

«اسلام پدر من است و من جز او پدری ندارم.»[۸۶]

پدرش، شیخ احمد عبدالرّحمن مشهور به الساعاتی، با شغل ساعت سازی، در امانت و درستکاری نظیر نداشت، اوزادهٔ محیطی سخت وابسته به دین و قرآن بود.[۸۷]

در ناحیهٔ «شمشیره» در مرکز «فوه» غربی به دنیا آمد و دروس دینی، مذهبی، قرائت و تفسیر قرآن را آموخت. شغلش، ساعت‌سازی، که به دقّت و حوصلهٔ فراوانی نیاز داشت، در اخلاق او وسپس فرزندش تأثیر بسزایی نهاد.

پدرش عادت داشت روزها تدریس و شبها کارکند. او با علمای بسیاری آشنایی داشت. هنگامی که مردم دهکده‌اش مسجدی بنا کردند، او مسئول برگزاری اوّلین نماز جمعه در آن مسجد گردید و در نتیجه قدر و اعتبارش نزد تودهٔ مردم افزون شد. کتابخانه‌ای شامل کتب دینی، علمی و هنری داشت و با توجّه به اطّلاعات وسیعی که به دست آورده بود، توانست مقام امام جماعت و واعظ مسجد دهکده را احراز نماید. ساعات فراغت خویش را به خواندن اختصاص می‌داد و توانست کتب ستّه (از جمله موطّأ مالک و مسند شافعی) را بخواند. از جمله کتبی که به رشتهٔ تحریر در آورد می‌توان بدایع المسند فی جمع و ترتیب مسند الشّافعی و السنن، با شرح و توضیح، را نام برد. او قسمتی از مسندات چهار امام فرق مختلف و از جمله مسند احمد بن حنبل را به نام الفتح الرّبانی فی‌ترتیب مسند الامام احمد الشّیبانی را تصحیح نمود و تفسیری به نام بلوغ الامانی من اسرار الفتح الرّبانی بر آن نوشت.[۸۸]

البنّا از زمان جوانی توسّط پدرش در امور مذهبی تعلیم می‌گرفت، او بود که به فرزندش حفظ و قرائت قرآن را آموخت. پدر، نام پسرش را در مدرسه آمادگی که حکومت از روی مدل مدارس ابتدایی - با این تفاوت که زبان خارجی در آنها تدریس نمی‌شد - ساخته بود، ثبت کرد. و با ممارست تامّ برنامه‌های مذهبی فرزندش را طرح و هدایت می‌کرد. او کتابخانه‌اش را در اختیار فرزندش گذاشت که مملوّ از کتب مذهبی، حدیث و تفسیر قرآن بود و به او اجازه داد هرچه می‌خواهد از مجموعهٔ خصوصی او استفاده کند.

البنّا از ایام نوجوانی به خواندن داستانهای مردمی علاقه‌مند بود و سخت تحت تأثیر آنها قرار گرفته، سعی می‌کرد صحنه‌های جنگ را بازی کند! او از همان ایّام تمایلات مذهبی شدیدی داشت، به طوری که مدّتی گوشه‌نشینی اختیار کرد و سعی نمود با ریاضت و روزه، نفس خویش را تقویت نماید. مدّتی در مجالس ذکر حضور

می‌یافت و یا برای زیارت مساجد مختلف دست به سفرهای طولانی می‌زد. هنوز بیش از ۱۴ سال نداشت که در سال ۱۹۲۰ در مدرسهٔ معلّمین جوان در «دمنهور» نام نویسی کرد. تمایلات مذهبی لحظه‌ای او را رها نکرد. وی عادت داشت غیر از ماه رمضان، ماههای رجب و شعبان را هم روزه بگیرد. پس از گرفتن گواهینامهٔ معلّمی به او پیشنهاد تدریس شد، ولی او ترجیح داد به تحصیلاتش ادامه بدهد. برای ادامهٔ تحصیل وارد دارالعلوم شد و در سال ۱۹۲۷ فارغ‌التّحصیل گردید. در آن زمان دارالعلوم در واقع مینیاتور الازهر به حساب می‌آمد و همچون دانشگاه مذکور علوم دینی و نقلی رابا شیوهٔ جدید و مطابق زمان تعلیم می‌داد. درین زمان البنّا به طور مستمّر، در مدرسه و خانه و خیابان، قرآن می‌خواند.

البنّا تصمیم گرفته‌بود معلّم شود و به مدت هفت سال خود را برای احراز چنین شغلی مهیّا می‌کرد. معلّمی شغلی همچون شغل انبیاست. یک معلّم پیوسته در حال هدایت و راهنمایی است و لذا می‌باید آمادگیهای لازم را برای چنین رسالتی در خود داشته باشد، او بعنوان یک مبلّغ نقش معلمی حقیقی را به عهده‌گرفت. از آن گذشته، البنّا به طور فطری و تحت تأثیر محیط، تحصیلات و خصوصیّات ویژهٔ اخلاقی خود، شوق و انگیزه پایان ناپذیری برای انجام یک رفرم مذهبی داشت هرچند این امر اندیشهٔ او را از پیش به خود مشغول نکرده بود. برای مثال چنانچه محمّد عبده را در نظر بگیریم و زمینه‌های تحصیل او را به یاد آوریم، می‌توانیم چنین انتظاری داشته باشیم، امّا در مورد حسن البنّا وضع فرق می‌کرد. او مطالعات وسیعی راجع به آموزش و پرورش، فلسفه، روانشناسی و منطق داشت، و: دانشهایی که دیدش را نسبت به جهان وسیع می‌کرد و با مسائلی علاوه بر موضوعات مذهبی آشنا می‌ساخت... او اقتصاد، سیاست و مسائل اجتماعی را به خوبی می‌شناخت و به عنوان یک خداجوی فطری، روحیّه‌ای آزاد اندیش و افکاری بسیار بلند داشت. علاقهٔ او به صنعت و امور تجاری شاید از همان کارگاه کوچک پدرش در او باقی مانده بود زیرا پدر سعی می‌کرد این صنعت را به نحو احسن به فرزندش بیاموزد[۸۹]. از همان ابتدای امر، حسن البنّا بر روی تسلّط سیاه عوامل خارجی بر اقتصاد مملکت، بخصوص در زمینه

بازرگانی و صنعت تکیه می‌کرد و رابطهٔ تنگاتنگ سیاست و اقتصاد را تشخیص می‌داد و می‌دانست در هر برنامه‌ای که مطرح کند این دو نقش آنهامی‌باید در درجهٔ اوّل اهمّیّت قرار گیرند.

ویژگی بارز و برجستهٔ دیگر حسن البنّا که در تمامی طول حیات او جلوهٔ خاصّی به او می‌بخشید، گرایش صوفیانهٔ او بود که با احساسات عمیقی همراه می‌شد. در این زمینه دو عامل برای البنّا خوش یمن بودند: گرایشی فطری به سوی عرفان و شرایطی که این گرایش را بیشتر برانگیختند.

هنگامی که دوازده ساله بود در مراسمی که صوفیان فرقهٔ «حصافیّه» پس از نماز شب برگزار می‌کردند، شرکت می‌نمود. صدای یکنواخت و هماهنگ صوفیان که با یکدیگر دم گرفته بودند، از خود بیخود شدن آنها، سرود زیبایی که سرمی‌گرفتند، روحیّهٔ آزادمنشانهٔ پیش کسوتان، تواضع و ادب جوانان و علاقهٔ شدید کسانی که به این جمع پیوسته بودند، در او تأثیری تعیین کننده گذاشت. او به طور مستمرّ درین جلسات حاضر می‌شد و ارتباط دائمیش با جوانان حلقه، تقریباً در تمامی طول زندگیش، ادامه داشت.

-«از آن زمان پیوسته نام شیخ حصافیه راگوشهٔ جان و دل خویش داشت. تمایل به دیدار و همنشینی با شیخ و فراگیری از او، در طیّ سالهای زندگی گاه به گاه در او نیرو می‌گرفت.»[۹۰]

در این دوران کتاب المنهل الصّافی فی مناقب حسنین الحصافی را که داستان زندگی اوّلین شیخ این فرقه بود، خواند و سخت تحت تأثیر قرار گرفت. تأکید شیوخ در پیوستن به خیر و گسستن از شرّ و نادیده گیری هرگونه سرزنش و گلایه‌ای در راه باورها، او را بیش از هر چیز متأثّر کرده بود. معجزاتی که به شیخ نسبت می‌دادند به اندازه روحیهٔ آزادمنشانه و گسستگی او از تعلّقات دنیوی، در او اثر نمی‌کرد. در این سن و سال کم چنان احساسها و آزمونهای روحی ژرفی بدو روی آوردند که شاید بشود گفت نیمی از شخصیّت وی را شکل دادند و زمینه‌های ذهنی او را نظام بخشیدند.[۹۱] همین امر تعلّق خاطر دائمی وی را به شیخ موجب گردید.

در محمودیّه او با بازرگان خداجویی آشناشد که جوانان راگرد خود جمع می‌کرد و آنها را به قبرستان می‌برد و در آنجا از زندگی مردان خدا و کردار و گفتار ایشان برایشان قصّه می‌گفت. این قصّه‌ها رقّت قلبِ جوانان را برمی‌انگیخت و اشک به چشمانشان می‌آورد. سپس به آنها گورهای تازه حفر گردیده را نشان می‌داد و سرانجام حیات و زندگی آنان را به ایشان گوشزد می‌نمود. به برخی از آنها می‌گفت که درون قبر بروند، دراز بکشند و اندکی به سرنوشت خویش و تنهایی و وحشت قبر بیندیشند. او با چنین اعمالی، خود می‌گریست و جوانان نیز گریه می‌کردند. بعدها آنها چنین تجربه‌ای را در ذهن تکرار می‌کردند و تأثیر عمیق آن پیوسته در ذهنشان باقی میماند.[۹۲]

هنگامی که در سن ۱۴ سالگی در مدرسه آموزش معلمان جوان در دمنهور نامنویسی کرد، تقریباً هر روز سری به گورستان می‌زد و قبر شیخ حصافیه را زیارت می‌کرد و هر شب با برادران هم مسلک خویش به مسجد «التّوبه» می‌رفت. می‌خواست مراحلِ فرقه را هرچه سریعتر بگذراند و از درجهٔ «محبّ» (مرید) به مقام «التّابع» (مراد) ارتقاء یابد. او در ماه رمضان ۱۳۴۱ هـ. ق، ۱۹۲۲ میلادی خرقه از دست شیخ گرفت و به جمع اصلی فرقه راه یافت و از آن پس در مراسم و اذکارشان پیوسته شرکت می‌کرد.

همان‌گونه که شیخ اوّل در اعمال و کردار خویش بیش از هرچیز به عمل اهمّیّت می‌داد، جانشین او نیز چنین بود؛ او به هیچ وجه به مریدانش دستور نمی‌داد که بحثهای طویل «عدم و وجود» را تکرار کنند و یا در حضور مردم عادی وارد مباحث مشکل و پیچیده شوند. او پیوسته به آنها هشدار می‌داد:

> «چنین بحثهایی را برای محافل خصوصی و جمع خویش نگهدارید. برای مردم عادی و جلو روی آنها از آنچه که عملی است و عبارات برانگیزاننده که آنها را بسوی اطاعت از خدا فرا بخواند، صحبت کنید.»

البنّا خود نیز بشدّت تحت تأثیر این دستورالعمل قرار داشت و آن را یکی از بهترین

و عاقلانه‌ترین روشهای تعلیمات اخلاقی می‌دانست و در جنبشی که بعدها پایه‌نهاد، بکار برد. شاید بتوان به جرأت گفت که او دیدگاههای صوفیانه را با تحصیلات مدرن و مذهب ویژهٔ خود در آمیخت و بسیار فراتر از صوفیان عصر خویش بود. طرز فکر و اعمال او شیوهٔ خاصّی در صوفی‌گری بنا نهاد.

برمبنای جنبه‌های عملی شیوهٔ صوفی گرایانه‌اش بود که در محمودیّه ـ زمانی که محصّل بود ـ انجمن خیریّه‌ای به نام «جمعیت خیریه حصافیه» بنیان گذاشت که در آن جوانان از سویی به نیکی و خیرات هدایت می‌شدند و از سوی دیگر با جنبه‌های شرارت آمیز اخلاقی و تأثیرات سوء میسیونهای مسیحی، که سخت فعالیت می‌کردند تا بنیادهای مذهبی مردم کشورهای مسلمان را سست نمایند و آنان را درجهت اهداف سیاسی خویش بکشانند، مبارزه می‌کردند. براساس همین جنبه‌های عملی بود که او در مسائل مربوط به اخوان المسلمین با شیخ اتّفاق نظر نداشت.[۹۳] او در بخشی از خاطرات خود به صوفیگری پرداخت و در آن با افراط و آمیزش مذهب با دیگر مسائل بیرون از حوزهٔ آن مخالفت کرد. این دو کار باعث پیدایش رخنه‌هایی می‌شوند که آزاد اندیشان، بی‌خدایان و طرفداران اندیشه‌ها و باورهای بی‌بندوبار بتوانند از خلال آنها به نام تصوّف و ریاضت وارد شوند.[۹۴]

و با این همه برخی از اخوان‌المسلمین بر این باور بودند که جنبش تا اندزهٔ زیادی از صوفی‌گری و درویش مسلکی، که بلای مسلمانان بود، دور شده و به صورت جنبش «افندی» ها (به ترکی: آقا ـ مرادف در فارسی: غیرمعمّم) در آمده است[۹۵]. ولی این گفته بسیار مبالغه‌آمیز می‌نماید؛ البنّا خود همواره یک صوفی بود و بدان، تا اندازه‌ای چشمگیر گرایش داشت و هیچگاه به مخالفت با اندیشه‌های آنان تمایل نداشت.

با این همه اختلاف بسیاری بین برداشت او از صوفیگری و دیگران وجود داشت. او این نحوهٔ عملکرد را پایان راه نمی‌دانست، بلکه آن را وسیله‌ای برای آموزش بیشتر و تعالی روح و پیدا کردن توان مبارزه تلقّی می‌کرد و پیوسته آرزو داشت بتواند زنگارهای خرافات، موهومات و مسائلی را که با اسلام اصیل فاصله بسیار داشتند، از آن دور کند.[۹٦]

در طیّ دوران اقامتش در دبیرستان معلّمان در «دمنهور»، عمیقاً در صوفی‌گری غرق بود. او حتّی لباسی شبیه به آنها می‌پوشید[۹۷]. در طیّ سالهای تحصیلش در دارالعلوم ـ هنگامی که بیش از ۱۶ سال نداشت ـ پیوسته پس از نماز جمعه به دیدار شیخ حصافیه و در شبهای دیگر هفته به منزل مرشد فرقه می‌رفت. کارهای عملی و روزمرّه او را لحظه‌ای از عبادات و مطالعات مذهبی و سیرو سفر روحی دور نمی‌کرد. در طیّ سالهای نخست بنیانگذاری جنبش در اسماعیلیّه، او پیوسته با اعضای سایر فرقه‌ها تماس می‌گرفت و سعی می‌کرد یکی از آنها باشد: او با آنان به روش صوفیانه معاشرت می‌کرد. از سویی دیگر به زبان خاص آنان نیز با ایشان سخن می‌گفت.[۹۸]

به هر حال این شیوهٔ عمل‌گرا در او از زمان کودکی ریشه‌های عمیق داشت. تجربه‌های شخصی او در محیط صوفیان وابستگی ذهنی او را نسبت به آنان تشدید می‌کرد. به این که حرکت و قیام خود را روی شیوهٔ مخصوصی ـ شبیه به آنچه صوفیان داشتند ـ فرم‌بندی کند چندان علاقه‌ای نداشت، زیرا نمی‌خواست با این فرقه‌ها ـ که تعدادشان هم کم نبود ـ از در ناسازگاری در آید. او نمی‌خواست جنبش خود را به فرقهٔ دینی خاصّ و یا یک جنبهٔ اصلاحی محدود کند، که بیشتر در نظر داشت از آن جنبشی همگانی برپایهٔ شناخت، آموزش و جهاد، بسازد.[۹۹]

ازین رو بدیهی است که البنّا یک صوفی بود و صوفی هم ماند، ولی صوفیگری او شیوهٔ مخصوصی بود که در آن اصلاح همه جانبه با ابزار مذهب در نظر گرفته شده بود؛ و شاید بتوان گفت او به جنبه‌ای از صوفی‌گری بیش از دیگر جنبه‌ها بها می‌داد.[۱۰۰]

تأثیرات فرهنگی که او در مراحل مختلف زندگی خویش دریافت کرده بود، در ویژگیهای شخصیتش بسیار چشمگیر بود. ماهیّت این تأثیرات چه بود؟ آیا این تأثیرات با اخلاق ذاتی او و تحصیلاتش هماهنگی داشتند؟ و تا چه حد بر ماهیّت حرکتی که او موجد آن بود، تأثیر گذاشتند؟.

البنّا تا حدّ زیادی به تحصیلات خارج از برنامهٔ درسی علاقه داشت. دارای حافظه‌ای بسیار قوی بود و می‌توانست مطالب فراوانی را اعم از شعر و نثر حفظ کند.

گفته می‌شود در هنگام ورود به دارالعلوم، مجموعه‌ای در حدود ۱۸۰۰۰ شعر و در همین حد نثر را حفظ داشت[۱۰۱]، تازه مطالب دستور زبان، حدیث، علوم مذهبی، قوانین الهی، منطق و حقوق جزای مطرح شده در فرقه‌های حنفیّه، شافعی و مالکی را نیز باید به اینها افزود. او پیوسته تکیه کلام پدرش را دنبال می‌کرد که می‌گفت:

«آنکه بر متون تسلّط بیابد بر اصول نیز تسلط می‌یابد».

این سخن او را به حفظ منظومهٔ «الشّتیبیّه» (منظومه‌ای از یک کتاب معروف در شناخت هفت قرائت قرآن است) واداشت[۱۰۲]. او پیوسته از کتابخانهٔ پدرش و کتابخانه نخستین معلّمش «شیخ محمد زهران» استفاده می‌کرد و سعی می‌نمود در سه زمینهٔ اصلی، خود راتقویت نماید. اوّلاً: در زمینهٔ قرآن، حدیث و علوم دینی ثانیاً: در زمینهٔ تصوف و سیرهٔ پیامبر(ص) ثالثاً: داستانها و افسانه‌های ملی.

در دوران تحصیلش در دارالعلوم ماهیانه یک لیره به دست می‌آورد که برای خرید کتاب کنار می‌گذاشت.

از میان این کتب، کتابهای تصوّف تأثیر عمیقی بر او گذاشته بودند. آنها را مکّرر می‌خواند به طوری که احساس می‌کرد عواطف عجیبی در او برانگیخته شده است[۱۰۳]. این احساسات بیشتر باعث تلطیف عواطف و برانگیختگی وجدان و روح او می‌شدند، لذا بارها و بارها آنها را تکرار می‌کرد و هربار جنبه‌های جدیدی از عرفان را در آنان کشف می‌نمود. موضوعات دیگری که سخت توجّه او را بر می‌انگیخت داستانهای تاریخی دربارهٔ شجاعت، دفاع از مرز و بوم آباء و اجدادی، انگیزه‌های مذهبی، جنگها مذهبی، جهاد در راه خدا، و تلاش برای تعالی و شکوه معنوی بود.[۱۰۴] شرح حالهایی چون الانوار المحمّدیّه نوشتهٔ نبهانی، شرح حال مختار المواهب اللدّنیّه نوشته القسطلانی و نورالیقین فی سیرة سیّد المرسلین نوشتهٔ الخضری که بیشتر جنبه داستانهای قهرمانی داشتند تا تاریخ محض، بیش از سایر موضوعات توجّه او را به خود جلب می‌کردند.

بغیر از کتابهای تصوّف، مذهبی، ملّی و داستانهای تاریخ، به طور مشخّص به

نوشته‌های «سیدرشید رضا»، «فرید وجدی»، «محبّ‌الدّین‌الخطیب» و نیز کسان دیگری از جریان سلفیه که همچون آنان قلمهای گیرا و دلنشین داشتند، علاقه بسیار داشت.

البنّا، این مشتاق مطالعه و شناخت؛ از همان جوانی با صوفیگری، که دانش را به وایه‌های عبادت و امرار معاش محدود می‌کرد، دست و پاگیر شد. تحت تأثیر این گرایش اشعار دورهٔ جوانی را سوزاند و نوشته‌های حقوقی و ادبی خود را به فراموشی سپرد و حتّی از رفتن به دارالعلوم امتناع ورزید. تأثیر این گونه تصمیمات متناقض تا مدّتها در ذهن او باقی ماند، به طوری که می‌توان گفت او بین دو شخصیّت متضّاد در نوسان و تقلّابود. او پیوسته می‌کوشید با تکرار این سخن که فدائی خلق خویش و انسانی آزاد اندیش و در عین حال نسبت به انجام عبادات و ذکر خداوند سختگیر و منضبط است، تناقضی را که در جوانی در افکار و اعمال خویش داشت، پنهان‌سازد[۱۰۵]

بنابراین البنّا تعلیمی عربی ـ اسلامی دید و به مرور زمان منابع مطالعاتی خویش را بر مبنای انگیزه‌های درونی و در همسویی با عواطف جوشان خویش، اختیار نمود.

جای بحثی نیست که او ـ بویژه در طیّ جنگ جهانی دوم ـ راجع به مسائل مختلف سیاسی، ادبی و تاریخی مطالعهٔ مستمرّ و سنگینی داشت. قبل از این دوران البنّا تقریباً به شخصیّت خود وحدت و یکپارچگی احترام برانگیزی داده بود و دقیقاً می‌دانست چه راهی را باید طی کند. در این‌باره یکی از پیروان او چنین می‌گوید:

مردم دوست دارند در مورد موضوعات مختلف بگویند و بشنوند، نظریّه پردازان شیفتهٔ پرداختن نظریّه‌های خویشند، فیلسوفان فلسفه می‌بافند و روشنفکران ادّعاهای روشنفکرانه بسیار دارند!، امّا حسن‌البنّا به هیچ یک از این مسائل اعتقاد ندارد و به هیچ‌وجه برایش مهمّ نیست که علما یا متخصصّان در این باره چگونه قضاوت کنند. او آیه‌ای از قرآن را می‌خواند و گویی که مسئله حل شده است.مردم سعی می‌کنند سخن خود را در جامه‌ای ظاهر الصّلاح بپوشانند، اما حسن البنّا نیازی به این کار ندارد. تمامی اتّکای او برای بیان عقاید، قرآن است و بس. او کتابی در مورد مسائل جدید همچون آموزش و پرورش، اقتصاد، سیاست، حقوق، جامعه شناسی و حتی هنر را

مطرح می‌سازد و در آخرِ بحث با بیان آیه‌ای که تمامی مطالب برجستهٔ کتاب را در بردارد. می‌خواند و شنونده را مات و مبهوت از این کشف و شهود برجای میخکوب می‌کند. گویی منبعی که او از آن فیض می‌برد پایان ناپذیر است و یا چشمه‌ای که او از آن جرعه‌های دانش را برمی‌گیرد خشک شدنی نیست. اصلاح طلبان غربزده گیج و مبهوت پرسه می‌زنند. و برای علاج درد دست.به دامن غربیان می‌شوند تا علاج دردهای جامعهٔ خویش را در جایی بیابند که هیچ گونه قرابت و نزدیکی با فرهنگ ایشان ندارد و فراموش می‌کنند که اسلام در تمامی صحنه‌ها رهنمودهای بسیار اساسی‌تر و جامع‌تر ارائه کرده، آنها و دردهایشان را بسیار بهتر از روشنفکران غرب می‌شناسد. امّا حسن البنّا باکمال آزاداندیشی تفکّر غربیان را مطرح می‌سازد و سپس با خواندن، تفسیر و توضیح آیه‌ای از قرآن چنان می‌نماید که همهٔ آن اندیشه‌ها ابلهانه‌اند، چندانکه حاضران حافظ قرآن نیز گمان کنند که این آیه را برای نخستین بار می‌شنوند.[١٠٦]

بنابراین، مطالعات البنّا، بویژه در مورد قرآن، حدیث و شرح حالها تأثیر خود را بر جنبش گذاشت و آن را در یک خط خالص اسلامی قرار داد و با روحیّهٔ قهرمانگرا، پیگیر و شکیبا آن را نیرومند کرد و از شور و شوق در راه عقیده آکنده ساخت و بر آن داشت تا همهٔ امکانات را برای تحقّق آرمانهای خویش به کار برد.

ویژگی دیگر البنّا هوش سرشار او بود. این مسئله اوّلین‌بار در زمان تحصیل در مدرسه ـ که یک سروگردن از همهٔ شاگردان برتر بود ـ به چشم خورد. قدرت حافظه، تردستی در حل مشکلات و تطبیق خویش با شرایط، و برتری او بر دیگر همکلاسان، با زمینه، فرهنگ و پایگاههای اجتماعی گوناگون، نشانگر این ویژگی هستند. نمره‌های دوران تحصیلش ـ از دبیرستان تا دانشگاه ـ نشانگر هوش و استعداد فوق‌العادهٔ اوست. او زمانی وارد «مدرسه معلّمین» گردید که هنوز نیم سال به سنّ قانونیش برای ورود به آنجا مانده بود. در امتحان لیاقت برای احراز شغل معلّمی در مدرسه خود نفر اوّل و در کلّ کشور مصر نفر پنجم گردید. در آزمون فارغ التحصیلی دارالعلوم نیز شاگرد اوّل بود.[١٠٧]

قدرت حافظهٔ او را از روی وسعت مطالبی که به خاطر سپرده بود، می‌توان محک زد. یکی از دوستانش می‌گوید که او امکان نداشت نام و چهرهٔ کسی و یا مکانی را، حتی اگر سالها از آن می‌گذشت، از یاد ببرد. تعداد کثیری از مردم را به نام و با اطلاع کافی از خصوصیّات اخلاقی و وضع خانوادگیشان می‌شناخت. او تمامی شهرها و دهات را با ذکر موقعیّت جغرافیایی، شرائط اجتماعی و فرهنگی، رسوم، آداب، عقاید مذهبی و تمامی جنبه‌های گوناگون به خاطر سپرده بود.[۱۰۸]

مهارت او در حلّ و فصل مشکلات در موقعیتها و زمینه‌های بیشماری بروز نمود.روزی یک ازهری (وابسته به الازهر) در جلسهٔ سخنرانی البنّا سعی کرد با طرح سؤالی بیهوده او را آزار دهد. هنوز البنّا در آغاز راه بنیان اخوان المسلمین اسماعیلیه بود. در طی سخنرانی، «ازهری» راجع به اسم واقعی ابراهیم خلیل از البنّا سؤال کرد.؟ البنّا توضیح داد که نام ابراهیم «تاریخ» و نام عمویش «آزر» بوده، در حالی‌که به گفتهٔ قرآن نام پدرش آزر بود، این مسئله ایجاد اشکالی نمی‌کند زیرا این دو نام در زبان عربی گاهی جابه جا استفاده می‌شوند. برخی از مفسّرین بر این عقیده‌اند که آزر نام بتی بوده و پدر یا عموی ابراهیم چنین نامی نداشته‌اند. البنّا کلمهٔ «تاریخ» را با حرف «ی» تلفّظ می‌کرد. ازهری برای آشفتن البنّا گفت که این نام باید «تاروخ» تلفظ شود. در حالیکه ازهری می‌خواست در هر درسی، چنین مزاحمتهایی را برای البنّا فراهم کند، البنّا روش خاص خویش را پیش گرفت، او را به خانه‌اش دعوت کرد و بسیار محترمش داشت. سپس کتابهایی راجع به حقوق و تصوّف به عنوان هدیه به او داد و او را مطمئن ساخت که هر زمان دوست داشته باشد می‌تواند از کتابخانهٔ شخصی وی استفاده کند. ازهری ممنون و شرمنده خانهٔ او را ترک گفت در حالی که دست از لودگی و مسخره‌بازی خود برداشته بود و به طور مستمّر و پیگیر در جلسات درس او حاضر می‌شد[۱۰۹].

یکی از بارزترین مراحل بروز نشانه‌های هوش و ذکاوت او در ماجرای ابراهیم عبدالهادی بود که به اتّهام توطئه برای انجام کودتا و توطئه علیه دربار، تمامی دفاتر حزب را بست و اعضای آن را دستگیر نمود. البنّا برای نجات حرکت خویش تنها یک

راه می‌شناخت: او اعلام کرد که «اخوان المسلمین» تحت ضوابط و قوانین کشور فعّالیّت خواهد کرد و عملیّات خویش را به مسائل مذهبی، اجتماعی و اقتصادی محدود خواهد ساخت و کاری به امور سیاسی نخواهد داشت[۱۱۰].

این موضعگیری، بی‌تردید صدمات بسیاری بر او که حرکت اخوان المسلمین را در اذهان طرفداران خویش چونان تدارک برای جهاد مقدّس القاکرده بود[۱۱۱]، وارد ساخت.

یکی از کسانی که با جنبش در قاهره آشنا بود می‌گوید که البنّا معمولاً به نظریّه‌پردازان سیاسی توجه می‌کرد تا آنان را متقاعد سازد که جنبش او شامل همه جریانها و جنبشهای سیاسی است. وی از این راه در پی آن بود که جنبش را نیرومند سازد، البته او برای تشخیص تفاوتهای اساسی کسانی که با آنها سروکار پیدا می‌کرد، ذکاوت سرشاری داشت.

تسلّط او بر روی پیروان و هواخواهانش آنقدر بود که گاه حالت افسون به خود می‌گرفت. برای هرکس روش و منطق خاصّی بکار می‌برد. جریانات بعدی نشان داد که طرفداران او نه تنها از قاطبهٔ زحمتکش بلکه از طبقات مختلف جامعه بودند، گرچه آنان اکثریّت حامیان صمیمی و اصیل سازمان شمرده می‌شدند، دانشجویان، مذهبی‌ها، حقوق‌دانان و کارمندان دولت نیز ارتش عقیدتی او را تشکیل می‌دادند. مدیریّت البنّا براین گروههای ناهمگون شیوهٔ خاصّ او در جلب حمایت اعضای جدید در مصر و کشورهای خارجی و رشد سریع و همه جانبهٔ «اخوان المسلمین» در استحکام سازمانی و گسترش فعالیتهای متعدّد، به خوبی نشانگر ذکاوت و پرمایگی اوست.

اساسی‌ترین و مشکلترین وظیفه‌ای که البنّا به عهده گرفته بود اثبات حقانیّت و جهان شمولی اسلام بود. او پیوسته سعی می‌کرد با سخن و قلم ثابت کند که اسلام آنچه راکه کمونیسم و سایر «ایسم» ها بیان می‌کنند، در خوددارد، علاوه براین آنجا که اسلام از بیم و امید، قدرت و زوال، میهن دوستی و تعالی شخصیّت و روح سخن می‌گوید، سایر مکاتب سکوت کرده و توان مطرح ساختن مسائلی از این دست راندارند. نکتهٔ دیگر آن که البنّا تلاش می‌کرد اثبات نماید که تمدّن اسلامی شامل تمامی خوبیهای سایر تمدّنهاست، بااین تفاوت که زشتیها و کاستیها آنان را در خود

ندارد[۱۱۲]. جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که طرح مسائلی از این دست تماماً زاییدهٔ همّت و هوش و تلاش رهبر «اخوان المسلمین» و نشانگر کفایت و ذکاوت سرشار اوست.

یکی دیگر از نعمتهایی که خداوند به البنّا عطا کرده بود، نعمت فصاحت کلام و بلاغت نوشتار بود. چنانچه فردی با نبوغ ذاتی فصاحت نداشته باشد، این نعمت عظیم در او دفن می‌شود، ولی به گفتهٔ تمامی کسانی که با این مرد سروکار داشتند او افزون بر نبوغ رسا، فصیح هم بود. «احمد انور الجندی» در کتاب خود به نام قائد الدّعوة از حسن البنّا ـ حیات رجل و تاریخ مدرسه ـ چنین می‌گوید:

«او نویسنده‌ای برجسته و ممتاز است که می‌تواند تمامی فراز و نشیبهای روحی خویش را با کمال مهارت و در اوج فصاحت به خواننده تفهیم کرده، عمیق‌ترین تأثیرات را بر روح او بگذارد. او کلمات را در کمال شایستگی و مناسبت بر می‌گزیند و با مهارت در کنار هم می‌چیند. زمانی که سخن می‌گوید پیر و جوان، روشنفکر و بیسواد، جاهل و دانشمند سخنانش را می فهمند. در کلام او سحری نهفته است که آدمی را مجذوب می‌سازد.

ادبیّات عرب با منابع غنی‌اش او را با انبوهی از آیه‌های قرآنی، احادیث و داستانهایی در جهاد اسلامی مجهّز می‌کرد، که او آنها را در مناسبت‌ترین شرایط به کار می‌برد، چندانکه اثری فوری و معجزه‌آسا بر شنوندگانش می‌گذاشت.»

نویسندهٔ فوق به طور تقریبی تعداد سخنرانیهای او را در ظرف ۱۷ سال در حدود سیزده هزار و جلسات کنفرانس و گردهمآیی و تظاهرات سیاسی او را چیزی در همین حدود می‌داند[۱۱۳].

احمد حسن حجاجی در کتاب خود روح و ریحان چنین می‌گوید:

«او نویسنده‌ای مبتکر، بی‌نقص و غیرقابل رقابت است. در پرتو فصاحت کلام و استمرار در شیوهٔ تفکّر و زیبایی در شیوهٔ نگارش به آنچنان نظامی دست یافت که کمتر کسی چون او قادر خواهد بود در یک زمان خاطرات، مقالات، جزوات، نامه‌های متعدد در زمینه‌های متفاوت و با شیوه‌های گوناگون بنویسد و در هیچ یک از زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره... دچار کمبود و نقص نگردد. او در

مورد مسائل تاریخی، فرهنگی، حقوقی و هر موضوع دیگری باهمان مهارت و آگاهی سخن گفت که در زمینهٔ مسائل مذهبی. نبوغ او باعث می‌گردد که بتواند در تمامی زمینه‌ها اظهار نظر نماید. تاریخ از او به نام فردی برجسته و نویسنده‌ای فرهیخته نام خواهد برد.»[114]

فصاحت او در کلام و قدرتش در مباحثه بقدری بود که صدایی با نفوذتر از او و کلامی مستدلّ‌تر از کلام او در جلسه بحث به گوش نمی‌رسید. او گوشهای مستمعین خویش را راهی برای غلبه بر قلوب ایشان می‌ساخت.

در محیط اطراف خویش فضائی مملّو از اعتماد به نفس، ابتکار و اصالت ایجاد می‌نمود؛ از کسی تقلید نمی‌کرد؛ در سخن گفتن به دانش وسیع خویش متّکی بود و با اطمینان کامل و بدون ترس از شکست در تمامی زمینه‌ها وارد بحث می‌شد؛ مستمعین خویش را آنچنان قانع می‌کرد که کوچکترین احساس شکست یا تردید و سردرگمی در آنان باقی نمی‌ماند. می‌توان گفت که او دائرة المعارفی کامل بود که در تمامی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی اطلاعات بالنّسبه کاملی داشت. در سخنرانیهایش بیان ساده را بر می‌گزید و ضرب‌المثلها و کلمات فصیح را در مناسبت‌ترین موقعیّت به کار می‌برد.»[115]

گرد آورنده خاطرات او می‌گوید که این نوشته‌ها در پانصد شمارهٔ روزنامهٔ اخوان المسلمین از شمارهٔ ۳۷۴ تاریخ ۴۷/۷/۲۱ تا زمانی که روزنامه توقیف شد، درج گردیده است. این عدد، دیگر مقالات و سخنرانیهای او را شامل نمی‌شود.

حتی با احتساب مبالغه‌گویی حامیان و پیروانش، جای تردیدی نیست که او قدرت بیان عظیمی داشت و همین مسئله عامل مهمّی در موفقیّت او بود. برای این قدرت بیان چهار دلیل می‌توان یاد کرد:

اولاً: او از همان جوانی و در طول دوره آموزگاری خویش به تفهیم موضوعات درسی به جوانان و دانش‌آموزان پرداخته و بدان عادت کرده بود. وی این کار را از همان آغاز جوانی تا هنگام اوجگیری کار سازمانش ادامه می‌داد.

ثانیاً: تسلّط او بر زبان و ادبیّات که حاصل مطالعات مستمّر و منظمی بود که از کودکی به آن عادت کرده بود.

ثالثاً: قدرت حافظهٔ عجیب او در حفظ شعر و نثر و بیان آنها در مناسبت‌های مختلف.

رابعاً: فعّالیّتهای طولانی و مستمّر او در مساجد، جلسات مذهبی، باشگاهها و شعب اخوان المسلمین و کوشش بی‌وقفه وی برای تدوین قوانین سازمان و استحکام بخشیدن به بنیانهای اداری و عقیدتی آن، این استعداد را در وی نیرو بخشید. در جوانی عادت داشت در حلقهٔ صوفیان حاضر شود و ادعیه و اذکار دلنشین آنها را ساعت به ساعت تکرار کند، گفتارش رسا، لهجه‌اش درست، و خودبه‌خود استاد فصاحت و بلاغت گردید.

جای تردیدی نمی‌ماند که بپذیریم هنر البنّا برانگیختن عواطف و فرمانروایی بر دلهاست. بیشتر حامیان و پیروان او در ابتدای امر در زمرهٔ طبقات زحمتکش و بیسواد یا کم‌سواد جامعه بودند، کسانی که از بحثهای منطقی و عقلی لذّتی نمی‌بردند و تنها فصاحت، آنان را جذب می‌کرد. بیان شیوای او دربارهٔ قرآن، حدیث و شعر به کلام او سحری غیرقابل مقاومت می‌بخشید.

در اینجا جملاتی از یک مقالهٔ او را تحت عنوان «طریقان» (دو راه) می‌آوریم تا نشان دهیم که چگونه شیوایی و فصاحت را در بیان اندیشه خویش به کار می‌گرفت و احساسات خوانندگان را با نهایت ظرافت بر می‌انگیخت.

«راهی هموار، سرشار از عطر و بوی خوش، محصور به زیبایی و طراوت، آغازش ایمان، مراحلش راستی و صداقت و اطاعت از پروردگار و فرجامش بهشت و رضایت وجدان و آرامش جاویدان در حضور سلطان دو جهان.

و راهی دیگر ناهموار و خشک، آغازش انکار و بی‌ایمانی، مراحلش شرّ و نافرمانی و سرانجامش آتش و جهنم ابدی.»[۱۱۶]

این شیوهٔ خطابی یکی از ویژگیهای «شیوهٔ البنّا» است. او چنین شیوه‌ای را عمداً برگزیده بود، امّا با مهارت و تردستی غیرقابل انکاری، از این که نوشته‌هایش به ابهام و

گزافه‌گویی آلوده شود، پرهیز می‌کرد. پیوسته جمع را پیش از افراد تحت تأثیر قرار می‌داد. کلام او روح یک پارچگی و وحدت را در میان جوامع برمی‌انگیخت، به طوری که آن روح واحد و تمایلات خودخواهیهای فردی شسته می‌شدند. مع‌ذالک، البنّا در شرایط مختلف شیوه‌های متفاوت برمی‌گزید و با هرکس به زبان خودش سخن می‌گفت. نخستین و مهمّترین هدف او تأثیر در شنوندگان و برانگیختن عواطف و احساسات آنان بود. موضوع را با توجّه به ویژگیهای شنوندگان خویش برمی‌گزید. در بحث با حقوق دانان، همچون باصوفیان یاکارگران مشاغل پست، سخن نمی‌گفت. هر گروهی شیوه‌ای را می‌طلبید و او با نبوغ خویش این شیوه را تشخیص می‌داد و به‌کار می‌برد. با مردم عادی رفتارش بکلّی متفاوت از مردم روشنفکر بود. در برخورد با گروه نخست کلامش سادگی و روانی خاصّی به خود می‌گرفت، گرچه موضوعات پیوسته جدّی و مهمّ بودند.

البنّا از قدرت جسمانی ویژه‌ای نیز برخوردار بود. شاید بشود گفت این ویژگی مهمترین رمز موفقّیت اوست. زیرا اگر از چنین قدرت شگرفی برخوردار نبود نمی‌توانست سختیها و مشقتهای مسافرتهای طولانی و پی در پی، کار طاقت فرسای روز و اغلب شبها، تهیّهٔ متن سخنرانیها، جلسات، مباحثه، سرپرستی و کنترل کارهای دفتر مرکزی و شعب مختلف، باضافهٔ هیجانات و شوکهای حاصل از خستگی جسمی و فعّالیّتهای سیاسی را، تحمّل نماید.

او وظیفهٔ دشوار رهبری سازمان را در ظرف بیست و یکسال در کنار تدریس در مدارس ابتدائی در روز و سخنرانی و تدریس در عصر و شرکت در جلسات بحث و درس طرفدارن جنبش در شب، به عهده داشت.

در کتاب قائد الدّعوة مسیر یکی از مسافرتهای البنّا در سال ۱۹۳۹ یاد شده است و نشان می‌دهد او در تعطیلات آخر هفته از چند شهر بازدید کرده است. عصر روز پنجشنبه از قاهره به سوی «المِنیا» حرکت کرد. ساعت ۸ شب به آنجا رسید. حدود نیمه شب به طرف «عدفو» حرکت کرد. صبح روز بعد آنجا بود. صبح جمعه از «عدفو» به طرف «قنا» به راه افتاد. حدود غروب آفتاب به «قنا» رسید. ساعت ۹/۵

شب «قنا» را به سمت «نجا حمادی» ترک گفت. صبح شنبه به آنجا رسید. بعد از ظهر به طرف «جارجا» به راه افتاد. یک ساعت بعد آنجا بود. شب حدود ساعت یازده به طرف قاهره به راه افتاد، تاصبح یکشنبه آنجا باشد.[۱۱۷]

هنگامی که شعب سازمان از اسکندریه تا اَسوان گسترش یافت، او چنان کنترل واحدی بر آنها اعمال می‌کرد که هیچ یک از شعب بدون رابطه با دیگری قادر به کار نبود و در نتیجه همکاری آنها در فعّالیّت تضمین می‌شد. او به یک اندازه به مهمترین و ناچیزترین امور می‌پرداخت. در مقرّ اخوان المسلمین از وقتی که وارد می‌شد تا زمانی که آنجا را ترک می‌گفت، لحظه‌ای بیکار نبود. دوستانش می‌گویند:

«بین مکّه و مدینه سفر می‌کردیم. همگی از شدت خستگی داشتیم از پا درمی‌آمدیم ولی او سرحال بود. غذا خوردیم، همگی معده‌هایمان درد گرفت امّا او آرام و ساکت نشسته بود. در هوای گرم و مرطوب مکّه همهٔ ما شروع به سرفه کردیم امّا او گویی در سفر نبود. در کوه حراء بالا و پایین شدیم، همه از پا در آمدیم، ولی او به هیچ وجه اظهار خستگی نمی‌کرد.»[۱۱۸]

او معده‌ای بسیار قوی داشت که همه نوع غذایی را در تمامی کشورها و آب و هواهای مختلف هضم می‌کرد. سیستم عصبی او بسیار قوی بود به طوری که هیچگونه تغییر آب و هوا یا حرکت ماشین و قطار آشفته‌اش نمی‌کرد. در شنا و تیراندازی مهارت بسیار داشت و مسافات طولانی را پیاده طی می‌کرد. همیشه در قسمت درجه ۳ قطار، روی نیمکتهای چوبی می‌نشست و هیچ گاه گله و شکایت نمی‌کرد. این قدرت عظیم بدنی شخصیّت البنّا را تکمیل می‌کرد و او را قادر می‌ساخت که جنبشش را از طوفان بحرانهای متعدد گذر دهد.

به نظر می‌رسد سخنان یکی از پیروان او که اعتقاد دارد رمز موفقیّت او در «مبلغ بودنش» بود، چندان دور از حقیقت نباشد[۱۱۹]. تمامی کسانی که دربارهٔ او قلم زده‌اند، جنبش اخوان‌المسلمین را با او می‌شناسند. حرکت «اخوان المسلمین» حرکت «حسن البنّا» ست، با تمامی ابعاد شخصیت و توانایش. احمد حسن الحجاجی یکی از کسانی که او را بیش از دیگران می‌شناسد و درباره‌اش بسیار نوشته‌است، چنین می‌گوید:

«در قرن بیستم تنها یک مرد (حسن البنّا) بود که رسالت اسلامی را به دوش گرفت و بار آن را بر خود هموار کرد، چنانکه هیچ کس پیش از او چنین نکرده بود. این است آنچه که ما در اینجا می‌خواهیم نشان دهیم... جنبشی اسلامی ناب، چونان یک واقعیّت مستقّل و بنیادین که سیستم جهانی ویژه‌ای بر پایهٔ آن استوار است...، و پس از آن، سازمان جنبشی که یک نسل را به تلاش برای اجرای اصول اسلام در حکومت، سیاست و جامعه واداشت... بر پایی عملی این اصول به عنوان هنجارهای بنیادین مؤثّر و دفاع از آنها به عنوان یک نظریّهٔ درست به وجود آورد... جنبش اسلامی با تمام گستردگیش، همه‌گیری و قابلیّت اجرایش، که بتواند با انقلاب جهانی معاصرش در اندیشهٔ هماوردی و برابر رویدادهای تاریخی ـ که بیگمان در آینده و سرنوشت مردم نقش چشمگیری ایفا خواهند کرد ـ برابری کند...، می‌گوییم چنین جنبشی اسلامی، بدین معنی و بدین شکل دیری است در تاریخ اسلام دیده نشده است، تا اینکه حسن‌البنّا پرچم آن را در قرن بیستم به نام اخوان المسلمین برافراشت». [۱۲۰]

سخنانی از این دست، نشان می‌دهند که طرفداران جنبش تا چه حد رهبر جنبش را تحسین می‌کنند و فلسفه و قدرت و موفقیّت و کاربرد جنبش را با تمامی وقایع موجود در آن، ناشی از وجود وی می‌دانند. بحثی نیست که نقاط ضعف این حرکت نیز همچون ویژگیهای مثبت آن به پای حسن البنّا نوشته می‌شود. همانگونه که یاد خواهیم کرد، آیین نامه‌های جنبش چندان قدرت و امتیازاتی به مرشد (حسن البنّا) می‌دادند که هیچ شخص خودکامه‌ای از آن برخوردار نبود! تمامی پیروان حسن البنّا او را به عنوان بشری مصون از خطا!، موجودی لازم الاتّباع و کم و بیش مقدّس پذیرفته‌اند و به خود اجازه انتقاد و خرده‌گیری از وی را نمی‌دهند. آنها او را ابر مرد زمان، بزرگترین شخصیّت معاصر مصر و پیام‌آور اسلام در عصر جدید، می‌دانند.

این بود شخصیّت حسن‌البنّا، پایه‌گذار جنبش «اخوان المسلمین»، مرشد و رهبر، آنچنان که از منابع «اخوان المسلمین» جمع‌آوری کرده‌ایم. سایر منابع همچون مجلّهٔ تایم از او به عنوان سخنوری چیره زبان و سیاستمداری زبردست نام برده‌اند. [۱۲۱] محمّد حسن احمد نویسندهٔ کتاب الأخوان المسلمین فی المیزان معتقد است اختیارات

بی‌پایان رئیس سازمان که برای عملکرد او هیچ‌گونه محدودیّتی قائل نیست، جنبش را به سوی فاشیسم رهنمون گشته است. در واقع چنین قضاوتی ظالمانه است. جای بحثی نیست که رئیس حزب دارای اختیارات نامحدود بود، ولی این اختیارات را به وسیلهٔ زورو جبر که فاشیسم اعمال می‌کند به دست نیاورده بود، بلکه جاذبهٔ معنوی و نفوذ او در دوستدارانش، چنین وضعی را برای او اقتضا می‌کرد. در واقع پیروی آگاهانه و عاشقانه پیروان از او با هیچ‌یک از هنجارهای جهان معاصر جور در نمی‌آید. در برجستگی شخصیّت حسن‌البنّا همین بس که هیچ یک از پیروان او نتوانستند در جنبش به پایگاه او برسند. در این‌باره دوست و دشمن هم‌آوایند. این جنبش، جنبش یک مرد بود که در پیروان و دوستدارانش امتداد یافت. جنبش اخوان جنبشی یکتاست، از اینرو که شخصیت حسن البنّا شخصیتی یکتاست.

یکی از طرفداران او می‌گوید: «اخوان المسلمین» روش و روحیّهٔ جمعی خویش را از پیشوا و رهبرشان می‌گیرند. قوانین و تشکیلات سازمان برپایهٔ اخوّت و برادری و روح این قوانین، قدرت معنوی پیشوا و رهبر سازمان است. رهبری و هدایت مردم برای او کار ساده‌ای است زیرا او به قلوب ایشان اطمینان می‌بخشد و بر آنها حکومت می‌کند، زیرا او را به عنوان رئیس و رهبر پذیرفته‌اند و هرگاه بحران و آشفتگیی پیش می‌آید به او تکیه می‌کنند. به همین دلیل است که اخوان المسلمین نه خشکی و سختگیری یک سازمان تشکیلاتی محض را دارد و نه در آن آشفتگی و هرج و مرج به چشم می‌خورد. این رهبر ماست که میلیونها نفر را به اطاعت از قانون وامی‌دارد و با یک اشاره آنها را به حرکت برمی‌انگیزد و مردم با اشتیاق و گرمی بدو لبیک می‌گویند».[۱۲۲]

فصل چهارم

اصول اخوان المسلمین

اصول اخوان المسلمین

آنچه که پیش از هر چیز در اصول اخوان المسلمین چشمگیر است، بالندگی و پویایی آن است. این اصول از مواضع مذهبی ناب آغاز شد و سپس چنان دامنه‌ای گرفت که هیچ کد قانونی نمی‌توانست آن را در برگیرد. در واقع تنها قانون بی‌تغییر و جامع شخص البنّا بود. هیچ بیانی بهتر از این سخن که به یکی از اخوان نسبت داده می‌شود، نیست:

«سازمان اخوان المسلمین نه قلمرو خشک قانون و نه مکان هرج و مرج طلبی است. پیشوای آن امور آن را با مشورت و مدیریت می‌گرداند و هرچیز و هرکس را در مکان مناسب خویش قرارمی‌دهد.»[۱۲۳]

البنّا در مناسبتهای مختلف خاطرنشان می‌ساخت، جنبش او جنبشی بالنده است. او در اساسنامهٔ تشکیلاتی کمیته که در ۱۹۴۵ در اجلاس همگانی اخوان تصویب شد، تصریح کرده است:

«اخوان المسلمین حرکت پیوسته و پیشرفت گام به‌گام را ترجیح خواهند داد.»[۱۲۴]

به نظر او این حرکت گام به‌گام باید از سه مرحلهٔ اساسی بگذرد: مرحلهٔ اوّل: آوازه‌گری و تبلیغ اندیشه‌های جنبش به توده‌های مردم. دوم: جذب و گزینش اعضاء و آموزش کسانی که به سازمان پاسخ مساعد می‌دهند و مرحلهٔ سوم: اجرا، عمل و آفرینش.

او در این مورد چنین می‌گوید:

«جای تردیدی نیست که اجرای مرحلهٔ سوم مستلزم آن است که تبلیغات به طور گسترده صورت گرفته، اعضا و حامیان حزب بیشمار گشته و حرکت ما نظام و قوام

اصولی و منطقی یافته باشد.»[۱۲۵]

این سخن نشان می‌دهد که اهداف سازمان در گرو شرایط هستند. البنّا خود این هدف را محدود می‌کرد و گاه به‌گاه به آن، در خور شرایط و وضعیت موجود، اشاره می‌کرد. امیدش را به شور و نشاط نسل جوان بسته بود و می‌گفت زمانی که آنان به آمادگی ذهنی و روحی لازمه برسند، قدر مسلّم این که از آنان عقب نخواهد ماند و همراهشان «تا اعماق اقیانوسها خواهد رفت، در امواج غوطه خواهد خورد و تمامی موانع و سدّها را از جلو پا برخواهد داشت و با همهٔ خودکامگان خودسر، در خواهد افتاد»[۱۲۶].

بی‌مناسبت نیست خاطر نشان سازیم که البنّا در روزهای آخر عمر، در زمانی که حرکت گسترش یافته و جوانان مشتاق بی‌تاب از او می‌خواستند که حرکت علنی‌تر و پرشورتری از خود نشان دهند، به اندیشهٔ حرکت به سوی این هدف واپسین، افتاده بود، او در جلسه‌ای در تاریخ ۱۹۴۵ که برای بحث درباره خواستهای ملّی تشکیل گردیده بود، چنین بیان داشت:

«این برادران پرشور چنان شوقی در من برمی‌انگیزند که گویی راه دیگری جز آنچه آنان می‌خواهند برایم نمی‌ماند. گویی زمان آن رسیده است که ما این جانهای پرشور را به جانب راهی که برای آن قیام کرده‌ایم، راهنمایی کنیم.»

این پاسخ البنّا به شور و هیجان اعضای جوان بود که می‌پنداشت آمادگیهای لازم را به دست آورده‌اند و در مرحلهٔ نهایی آموزش قرار دارند. البنّا آنان را «ارتش رهایی بخش و گردانهای جهاد» می‌نامید.[۱۲۷]

به هر حال آنچه از برنامه‌ها و عملکردهای اخوان المسلمین و رهبران آن به دست می‌آید، نشان می‌دهد که آنان همچون فردی بودند که مدّتها برای آنکه بتواند جهشی عظیم انجام دهد، تمرین می‌کرد. در نتیجه اهداف آنان روز به روز جامع‌تر و کامل‌تر می‌شد. نکتهٔ دیگری که در اصول آنها چشمگیر است، شمول آن برهمه اصول و

دکترین‌هاست، چه آنهایی‌که عملاً در دین وجود داشتند و چه آنهایی که از بیرون از آن آمده‌بودند. آنها در پی آن بودند که مردم بدانند: اصول آنها همهٔ اصول بینشی شرق و غرب را در بردارد. یکی از اعضای فعّال انجمن دانشجویان اخوان المسلمین نقل می‌کند که حسن البنّا روزی آنها راگردهم آورد و گفت:

> «اگر کمونیستها در بحثهایشان با شما چنین اظهار دارند که اصول آنها مردمگرا و رهایی بخشند؛ و ضعفا و فقرا را کمک می‌کنند و اختلافات طبقاتی را از میان برمی‌دارند؛ و آنها عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به ارمغان خواهند آورد؛ به آنها بگویید که: همچنان باشد! ولی اصول ما، اصول شما و افزون بر آن را در بردارد، هیچ اصلی را شما نمی‌توانید به رخ ما بکشید مگر آنکه ما اصلی همانند آن، آنهم در سطح گسترده‌تری، ارائه دهیم.»

این عقیده چندان در ذهن البنّا استوار شده بود و توسط او بازگو می‌شد که یکی از اصول بنیادی حزب گردید و دیگر اصول از آن سرچشمه می‌گرفتند. او در نامه‌ای که به ملک فاروق، النّحاس نخست‌وزیر وقت و پادشاهان و امرای عرب تحت عنوان «نحو النّور» ـ به سوی روشنایی ـ فرستاد، این نقطه نظر خود را به طور واضح و آشکار بیان کرد:

> «در جهان سیستم و روشی نمی‌توانید بیابید که بتواند همچون اسلام ملّتها را برانگیزد، به آنان شکل و فرم و پایه بدهد و حسّ همدردی و همکاری را در وجود آنان زنده سازد.»[۱۲۸]

او همچنین خاطرنشان می‌سازد که قرآن توانسته‌است تمامی علوم جهان را آنهم در یک آیه بگنجاند. او آنان را به پیروی از قرآن ترغیب‌کرد. این پیام محمّدعبده نیزبود. در نامه او خاطر نشان شده است که اسلام تمامی قوانین فردی، خانوادگی، ملّی، حکومتی و بین‌المللی را در بر می‌گیرد و برای همهٔ امور، از جمله رفاه عمومی، قوانینی مفصّل و مبسوط و جامع دارد و کامل‌ترین و سودمندترین قانون مدوّن برای بشر است. او بر این اعتقاد بود که اسلام دینی فراگیر و جامع است و تمامی امور زندگی

بشری را دقیقاً تفسیر می‌کند و برای آنها قوانین لازمه را تدوین می‌نماید:[۱۲۹] او زندگی سعادتمندانهٔ مسلمانان را، جز بر پایهٔ اصول و قوانین اسلامی، غیر ممکن می‌داند و تمام قوانین پیشرفته و مفید بشری را بخش ناقصی از قوانین اسلام می‌شناسد.[۱۳۰] او می‌گوید که «ناسیونالیسم» در اسلام مفهومی بسیار گسترده‌تر از آنچه اروپائیان ادّعای آن را می‌کنند، دارد.[۱۳۱] انترناسیونالیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم، کاپیتالیسم، بلشویسم، جنگ، تقسیم ثروت، روابط تولیدکننده و مصرف‌کننده و هر آنچه مربوط به این موضوعات است و جهان سیاست و اجتماعات گوناگون را نگران می‌کنند، در اسلام به روشنی و وضوح شرح و تفسیر شده و راه حلهای اصولی که متضمّن منافع بسیاری برای جامعهٔ بشری است، ارائه گردیده‌اند.[۱۳۲] او بر این اعتقاد است که اخوان المسلمین حرکتی جهانی است که ارزشهای تمام جنبشها را ارج می‌نهد و از کنار هیچ یک از آنها، بدون آنکه بهره‌ای ارزنده بگیرد، نمی‌گذرد.[۱۳۳]

این گونه اشارات در تمام نوشته‌های البنّا و سایر اعضای سازمان بدون استثنا به چشم می‌خورند. این نکته نشان می‌دهد که اعضای اخوان المسلمین در واقع مبتکر و ایجادکنندهٔ نظام جدیدی نیستند، بلکه فقط تقلیدکنندگان و تجدیدکنندگان نظامی دیرین هستند.[۱۳۴] آنها فکر جدیدی نیاورده‌اند بلکه فلسفه‌ای دیرین را زنده کرده و به آن حیات جدید بخشیده‌اند، زیرا تمامی این رهنمودها در کتاب آسمانی ما قرآن به طور کامل و آشکار بیان گردیده است.

از همین قوانین کلّی و جامع، اخوان المسلمین سایر خطوط اندیشه و برنامهٔ خود را استخراج کرد؛ ابعاد گوناگون مذهبی، سیاسی و اجتماعی زندگی را مطرح ساخته، اصول و قوانین خود را ارائه داده‌اند. البنّا در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید:

«شما می‌توانید بگویید و هیچ‌کس هم نمی‌تواند شما را باز دارد که اخوان المسلمین جنبشی است سلفی، شیوه‌ای است خاسته از سنّت، حقیقتی است صوفیانه، سازمانی است سیاسی، گروهی است پهلوانی، انجمنی است علمی و فرهنگی، نهادی است اقتصادی و آرمانی است اجتماعی»[۱۳۵]

اهداف اخوان المسلمین عمدتاً بر شش اصل زیر استوار است:

۱. اصل علمی: تفسیر و توضیح کامل قرآن کریم با بازگشت به اسلام اصیل و زدودن غبار قرون از چهرهٔ آن و پاک کردن هرچه ناخالصی و دروغ و خرافات از ساحت مقدّس آن. اخوان المسلمین دقیقاً راهی راکه محمد عبده نیم قرن پیش شروع کرده و پاسخ گویی به تهمتهایی راکه به اسلام زده بودند به عهده گرفته بود، دنبال می‌کردند. عبده این وظیفه را به دوش گرفت که ثابت کند اسلام با علم منافاتی ندارد، ولی چیزی جدای از آن است، ازین رو خود و مذهب را به مسائلی که به مذهب ارتباطی نداشتند، متعّهد کرد.

۲. اصل عملی: متّحد ساختن ملّت مصر و ملل اسلامی بر پایهٔ اصول قرآنی، بازگشت به اسلام اصیل و تربیت نسل جدید بر مبنای اصول آن، تا ملّت آینده ملّتی قرآنی باشد. نزدیک کردن نقطه‌نظرهای فرقه‌های مختلف اسلامی به یکدیگر. بنای جامعه اسلامی بر پایه اصول یکسان و به دور از اختلافات فرقه‌ای و گروهی. در ارتباط با این مسئله یکی از نویسندگان اخوان المسلمین می‌گوید:

«ما هیچگاه ساکت و بی‌اعتنا نخواهیم ماند. تا آن زمان که قوانین نافذ قرآن بر کلّ جامعه حکم نراند، لحظه‌ای آرام نخواهیم گرفت. ما برای این هدف زنده‌ایم و زندگی می‌کنیم و یا در راه رسیدن به آن، جان می‌بازیم.»[۱۳۶]

۳. اقتصادی: رشد ثروت ملّی و حفاظت از آن. بالابردن سطح زندگی، عدالت اجتماعی فردی و گروهی، تضمین فرصتهای برابر برای همگان (این اصول در خدمت زحمتکشانی است که بنیانهای اصلی جنبش را در مراحل اوّلیّه‌اش قوام بخشیدند) محدود کردن نفوذ خارجی در اقتصاد مصر، تشویق صنایع داخلی و تشکیل اتحادیّه‌های کارگری به منظور ارتقای سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی زحتمکشان. کشورهای غربی، فاشیستها و سوسیالیستها و دموکراتها هر یک به نوعی برخی از این اصول را در حکومتهای خویش پذیرفته‌اند.

۴. اجتماعی نوعدوستانه: خدمات اجتماعی، تلاش برای محو جهل و بیسوادی،

بیماری، فقر و تشویق به انجام کارهای مفید، عام المنفعه و سود آور.

۵. ناسیونالیستی و میهن دوستانه: آزادی درّهٔ نیل و تمامی کشورهای عربی و سرزمین‌های اسلامی از چنگال خارجیان، کمک به اقلیّتهای اسلامی در تمامی سرزمینها برای آنکه بتوانند حقوق از دست رفتهٔ خویش را به دست آورند، حمایت از اتحاد عرب، تلاش مستمرّ در راه تشکیل جامعه [بین‌المللی] اسلامی، تلاش در راه گسترش همکاریهای بین‌المللی در راه حفظ آزادی و حقوق بشر و دستگیری ضعفا توسط اقویا، بنای جامعه‌ای ایده‌آل بر اساس قوانین اسلام و حفظ آن در میهن و انتقال مفاهیم و ارزشهای آن به خارج ـ صدور انقلاب ـ.

۶. انسانگرایانه و جهانی: ترغیب به ایجاد جامعه‌ای بر مبنای اصول اخلاقی ـ چه مادّی و چه معنوی ـ از طریق قوانین جهانی اسلام. قوانینی که جهانِ تشنه تقوی و اخلاق را سیراب می‌سازند.[۱۳۷]

در نوشته‌های گوناگون اخوان المسلمین اصول دیگری نیز به شرح زیر عنوان شده‌اند:

۱. اجتناب از جدلهای مذهبی ـ فرقه‌ای،[۱۳۸] بدین معنی که اخوان به هیچ فرقه و گروه خاصّی تعلّق ندارد و تنها روح و جوهر اسلام را مبنای عمل قرار می‌دهد و بدین ترتیب می‌خواهد از درگیریهای غیر ضرور در فروع خودداری کند و تمام فرقه‌های اسلامی را از جدالهای بی‌مورد برحذر دارد و آنان را حول محور اصول اساسی اسلام گرد آورد، همان اصولی که پیوسته موجب پیروزیشان بوده است، یعنی عشق و اتّحاد!. تفاوتهای جزئی مذاهب غیر قابل اجتناب هستند، زیرا اتّفاق نظر در کلّیّهٔ امور غیر ممکن است و با روح واقعی اسلام هم سازگاری ندارد. این خواست خداست که قوانین اسلامی پیوسته بمانند و مطابق با زمان تغییرات جزئی بیابند، به همین دلیل است که می گوییم اسلام دینی عملی، سهل و به دور از محدودیّتهای غیر اصولی و مطابق با شرایط زمان و مکان در همه اعصار است.[۱۳۹] اسلام قوانین اساسی را ارائه داده و این مردم هستند که با فکر و اندیشه خویش آن را بنا به مقتضیّات عصر به اجرا در می‌آورند. ـ اجتهاد ـ

۲. اجتناب از تسلّط و حاکمیّت مردان مهمّ و متشخّص، و در حالی که جنبشهای پویا چنین کسانی را جذب می‌کنند و از وجودشان بهره می‌برند.
۳. اجتناب از احزاب و گروههای سیاسی: اختلاف و چند دستگی در درون همهٔ آنها نهفته است، آنچه که با اصل برادری در اسلام ناسازگار است. پیام اسلام عام و همه گیر است، برای وصل کردن است و نه فصل کردن. هیچ‌کس نمی‌تواند در راه پیام اسلام گام بردارد، مگراینکه از هرگونه تمایلات گروه گرایانه پاک باشد و خود را تنها در راه خدا وقف کند.

۴. سیاست گام به گام: جنبش قبل از آنکه به هدف غایی و نهایی خویش برسد می‌بایست مراحل گوناگونی را طی نماید. این مراحل عبارتند از تبلیغ، بیان و تفسیر ایدئولوژی، عمل و نتیجه گیری.[۱۴۰]

۵. استفاده از نیروهای مختلف برای تحقّق اهداف: طیف این نیروها از عقیده و ایمان آغاز و به قدرت وحدت و یکپارچگی و سپس به قدرت اسلحه و مبارزه ختم می‌شوند[۱۴۱] ولی آنها فقط زمانی از قدرت اسلحه استفاده می‌کنند که هیچ‌گونه راه دیگری نمانده باشد، زمانی که کاملاً اطمینان داشته باشند که همه گونه مقدّمات از جمله ایمان و وحدت را فراهم ساخته‌اند، امّا به طور کلی نه به قیام می‌اندیشند و نه به کارآیی، و به پیامدهای آن اعتقاد دارند. قیام، هر آیینه، اگر روی دهد، از فشار شرایط و ناتوانی در اجرای اصلاحات است.

به هر حال آنان زمانی دست به اسلحه خواهند برد که فشار شرایط امکان هرگونه اصلاح اجتماعی را غیر ممکن ساخته باشد.

٦. برپایی حکومت اسلامی: برای اینکه حکومت زیربنای اسلام است. اسلام، خود نظام، قانون، آموزش، حقوق و قضاوت است و هیچ کدام از اینها در اسلام از همدیگر جدا نیستند. ولی اخوان المسلمین چنین حکومتی را برای خود نمی‌خواهند. اگر کسی باشد که بتواند چنین وظیفه‌ای را به عهده گیرد و قوانین قرآنی را اجرا نماید، آنها با کمال میل نقش سربازان، حامیان و یاران او را به عهده خواهند گرفت. اگر چنین فردی وجود نداشته باشد، تشکیل حکومت یکی از برنامه‌های آنان خواهد بود و

تلاش عمده‌شان بازگرفتن حکومت از چنگال رژیمهایی است که به فرمان خداوند عمل نمی‌کنند. و این کار را به هیچ وجه، قبل از آنکه اصول و اندیشه‌هایشان بتوانند خود را در دل جامعه پابرجا سازند، انجام نخواهند داد. آنها به تجربه دریافته‌اند که حکومتهای معاصرشان به هیچ وجه این وظیفه را به عهده نگرفته‌اند و توان و شایستگی اجرای دستورات اسلام راندارند. بنابر این، آنها هرگز وسیله‌ای در دست حکومتها نخواهند شد[۱۴۲].

۷. آنها به اتّحاد عرب و اتّحاد اسلام ایمان دارند. آنها نخستین را تنها در چارچوب «زبان عرب» می‌پذیرند، ولی به دومی ایمان دارند و در راه آن، تا تحقق وحدت و برادری میان مسلمانان، تلاش خواهند کرد. آنها معتقدند هرجا که مسلمانی وجود دارد «وطن» آنها همانجاست. آنها معتقدند که هرکس باید به سرزمین نیاکان خود خدمت کند و آن را بر هرجای دیگر برتر بداند، پس از آن باید از اتحاد عرب، چونان دومین حوزه، پشتیبانی کند، و سپس از وحدت اسلامی، به عنوان کاملترین و همه گیرترین مرزی که میهن اسلامی را در می‌گیرد. میان هیچکدام از این پنداشتها و حوزه‌ها تضادّی وجود ندارد. در واقع هریک از آنها مقوّم دیگری است. اگر کسی بخواهد از هریک از این دو اتّحاد علیه دیگری سوء استفاده کند، اخوان المسلمین او را از جمع خویش طرد خواهند کرد.[۱۴۳]

۸. عقیده به خلافت و تلاش در راه احیای آن در رأس برنامه‌هایشان قرار دارد، برای اینکه آنها خلافت را سمبل وحدت اسلامی و نشانهٔ برجستهٔ یکپارچگی ملل اسلامی، می‌دانند. ولی عقیدهٔ اخوان المسلمین براین است که رسیدن به چنین حکومتی مستلزم گذر از کلیّهٔ مراحل لازم برای بنای یک حکومت اسلامی است. نخست همکاری اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کاملی میان مسلمانان باید پدید آید و در پی آن، اتحادیّه‌ها وبلوک بندیهایی میان آنها ایجاد شود، تا سپس با دعوت به اجلاسها و نشستهایی، جامعهٔ ملل اسلامی تشکیل شود، چنان که بتواند آنها را به گرد «امام»، که کانون وحدت آنها خواهد بود، فراهم آورد.[۱۴۴]

۹. موضع آنان در مقابل کشورهای اروپایی: آنها در مقابل هر کشوری که

بخواهد به سرزمین اسلامی تجاوز نماید مقاومت خواهند کرد، تا آنجا که متجاوز به مجازات عمل خویش برسد. مسلمانان می‌باید خود را برای مقابله با ظلم آماده نمایند و متّحد گردند. اسلام به هیچ وجه با چیزی کمتر از آزادی و استقلال و شرافت انسانی راضی نمی‌گردد و در راه احقاق آن «جهاد» را وظیفهٔ اساسی هر مؤمن راستین می‌شناسد. در اسلام دادن خون و مرگ شرافتمندانه، صدها بار بر زندگی ننگین و توأم با ذلّت استعمار برتری دارد.[۱۴۵]

فصل پنجم

دستاوردها

دستاوردها

از بخشهای پیشین دریافتیم که‌از ویژگیهای مهمّ حرکت اخوان‌المسلمین شمول آن برهمهٔ اصول وابسته به دین، یا خاسته از آن است. فعّالیّتهای آنان نیز تمامی جنبه‌های زندگی از جمله جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، علمی، سیاسی و نظامی را دربر می‌گرفته است، امّا اخوان المسلمین رنگ وبوی دینی ویژه‌ای به این فعّالیّتها می‌دادند، چندان که همهٔ امور آنان با جنبش اسلامی در هماهنگی کاملی قرارمی‌گرفتند.

از آنجا که جمعیت از همان آغاز مبنایی مذهبی داشت، فعّالیّتهای آن بدین‌گونه تعریف شده بود:

«تحقّق اهداف و رهنمودهای اسلام، توضیح پیام قرآن کریم، شناخت صحیح اسلام به گونه‌ای که مردم آن را بفهمند، به جان و دل بپذیرند و برمبنای آن عمل کنند[۱۴۶].»

آنها می خواستند این طرح را در مصر و یا حتّی در تمامی کشورهای عرب پیاده کنند تا بر مبنای قوانین اسلامی بر جهل، فقر، کفر و بی‌بندوباری غلبه نمایند.[۱۴۷] در نامه‌ای که البنّا به «محمّد محمود پاشا» در آغاز پیدایش اخوان المسلمین نوشته بود چنین آمده است:

«در کشور ما، مصر، ارزشهای اخلاقی از بین رفته و تقوا نابود شده‌است و این دردی است که از آن رنج می‌بریم. گویی در همه‌جا بی‌بندوباری و تباهی به چشم می‌خورد. زنان و مردان، خانواده‌ها و افراد، جسمها و جان‌ها همگی فرسوده‌اند و در انتظار تغییری بنیادی هستند. این کار امکان پذیر نیست مگر آنکه همهٔ عوامل را به خدمت

بگیریم و فرهنگ و قوانین خود را اصلاح نماییم. بیهودگی ساعات بیکاری جوانان را می‌باید با برنامه‌های اصولی پُر کنیم و با هرگونه نشانهٔ فساد و تباهی مبارزه نماییم.»[۱۴۸]

بنابراین لازم است که با بیان عقاید، موعظه و آموزش و زدودن غبار کفر از جانهای مردم، مفهوم جغرافیایی «مسلمان» را به مفهومی براستی عقیدتی تبدیل کرد. حقیقت و ایمان، چه در عقیده و چه در عمل، حدّ و مرزشان را تعیین کند. این نوع تلاش در حقیقت ویژگی اصلی رسالت آنها بود. تلاش اصلی آنها در مدّتی طولانی منحصر به همین بود. آشکار است که محیط در مصر، بویژه در میان کارگران و بینوایان اسماعیلیه و روستاهای مصری به طور کلّ برای چنین فراخوان ایمانی مساعد بود. این طبقات باشور و هیجان به این دعوت پاسخ دادند و رضایت و آرامش خود را در آن یافتند.[۱۴۹]

سخنرانیهای اعضای اخوان المسلمین عمدتاً بر چند محور اساسی قرار داشت: سازماندهی بیسوادان در جلسه‌های قرآنی برای آموزش آن و ادای فرایض مذهبی؛ بیان و تفسیر حقیقت پیام اسلام که همگان را به قبول پیامبری تمامی پیامبران پیش از محمّد فرا می‌خواند و بازگشت به پیام اصیل همهٔ آنها که محمّد بیانگر آن است: پیام عیسی، موسی، ابراهیم، نوح و آنانکه قبل و بعد از ایشان آمدند؛[۱۵۰] تفهیم این مطلب که اسلام دین، قانون، شیوه زندگی، قرآن وشمشیر است و تنها مراسم خاصّ و روزهای جشن و تعطیل نیست! آموزش و تربیت جامعه در این جهت که به آنچه اسلام امر فرموده عمل کنند و از زشتی‌ها و پستیها، قمار، ربا، شرابخواری که نتایج وخیمش تنها گریبانگیر خود ایشان می‌شود، خودداری کنند؛[۱۵۱] به دور افکندن تمام فلسفه‌ها و روشهایی که مردم را از رهبری پیامبر و هدایت قرآن دور می‌سازد، آشکار ساختن ارزشهای اسلام به عنوان قوانین اساسی که کشورهای شرق می‌باید بنای جوامع خویش را بر مبنای آنها پی‌ریزی کنند،[۱۵۲] جوامعی که ارزشهای اخلاقی و مادّی در کنار هم تمامی ابعاد زندگی روحی و جسمی آنها را در بر می‌گیرند.

چگونه می‌توان این پیام را به مردم رساند؟ در آغاز می‌توان پس از نماز جمعه در مساجد برای آنها سخنرانی کرد و یا جلسات آموزش عمومی مذهبی را پس از نمازهای یومیّه برگزار نمود. پس از آنکه اخوان شعب گوناگون خود را در سراسر مملکت باز کرد، رهبران جنبش از این شعب به عنوان «دانشگاههایی برای آموزش مردم طبق رهنمودها و برنامه‌های اسلام استفاده نمودند.»[۱۵۴] آموزش طبق برنامه‌ای هفتگی و بدون وقفه انجام می‌گرفت. اخوان برنامه‌های آموزشی را تحت نظر مرشد، تنظیم و اجرا می‌نمودند.

برخی از نویسندگان آنها بر این عقیده‌اند که البنّا از نخستین گام شیوهٔ پیامبر را که:
ـ ابتدا جامعهٔ مؤمنین را پدید می‌آورد و آنگاه قوانین را اجرا می‌نمود ـ پیش گرفت. زیرا بر این اعتقاد بود که انقلاب به یکباره به وقوع نمی‌پیوندد و تحوّل ملّتها گام به گام بوده، برنامه‌ای دقیق و عملی را طلب می‌کند. به همین دلیل سعی می‌کرد مردم را با اخلاق اسلامی آشنا سازد و سپس از آنها بخواهد که این شیوه را در عمل نیز پیاده کنند.[۱۵۵] اخوان المسلمین عقیده داشتند اسلام تنها راه علاج است و دلیل شکست نهضتهای قبلی این است که آنها به لزوم استفاده از اسلام به عنوان عامل برانگیزاننده ملّتها بهای لازم را نداده بودند. رهبران به آموزش مردم براساس مبانی اسلام کم بها می‌دادند و در عین حال توقع داشتند که جنبش اصلاحی آنها در میان یک ملت تحقیر شده و برده‌وار موفق شود. اینها عمده‌ترین دلائل شکست نهضتهای پیشین مصر و ممالک شرق‌اند. این ضعف تا زمانی که رهبران اخوان المسلمین ذهنیت نوینی را پیش آوردند و دگرگونی روحی ملّتها را از طریق آموزشهای قرآنی مطرح ساختند، وجود داشت.[۱۵۶] سخنگوی اخوان المسلمین می‌گوید که جنبش همگان را به سوی اسلام راستین که قانون و اساسش قرآن باشد و جامعه‌ای که بر مبنای تعالیم اسلام پایه‌ریزی شده و تعالیم اخلاقی قرآن در آن، چه در بعد فردی و چه ابعاد اجتماعی، جاری و ساری باشد، فرا می‌خواند تا بر اساس روح اصیل اسلام جامعه‌ای نمونه عرضه بدارد.[۱۵۷]

به طور خلاصه این برنامه تعلیماتی، تمامی انرژی و توان جمعیت را در سالهای

نخستین به خود جذب می‌کرد. احتمالاً البنّا، امید آن داشت که تمامی همّ خویش را بر روی این برنامه اساسی متمرکز ساخته و با مسائل دیگر درگیر نشود. ولی کامیابی او در این کار دورنمای گسترده‌تری در برابر او گشود و او نیز بدان سو کشیده شد و بدینسان فعّالیتهای گوناگون سازمان، تا هنگامی که روزگار ترور و شکنجه به اوج شدّت و قوّت خود رسید، همچنان دامنه گسترده‌تری می‌یافت.

یکی از کارهای برجستهٔ ایشان فرستادن نامه‌های ویژه‌ای به نخست‌وزیران مصر، پادشاهان، امرا و رهبران سایر ممالک عربی بود. در این نامه‌ها، آنها پیام خویش را با کمال صراحت بیان می‌کردند. گاهی اوقات نامه‌ها را مستقیماً برای وزرا و بزرگان هرناحیه می‌فرستادند و نقطه نظرهای خود را در رابطه با شغل و مقام آنها گوشزد می‌کردند. آنها این کار را از محمّد محمود پاشا، نخستین رئیس دولت زمان خود آغاز کردند و بعدها آن را تا دوره سرکوب و ترور و پس از آن بی‌وقفه ادامه دادند[۱۵۸] و هیچگاه از نوشتن، موعظه کردن و اندرز دادن دست برنداشتند. گاهی نامه‌هایشان را با مصاحبه‌های حضوری با مقامات مربوطه دنبال می‌کردند و سعی می‌نمودند نقطه نظرهای خویش را که در نامه‌هایشان فرصت و امکان توضیح کامل نداشت، بخوبی تشریح نمایند. موضوع مباحث آنها پیوسته ثابت و یکسان باقی می‌ماند، تنها در دوران تشنّجات سیاسی، محتوای این نامه‌ها بیشتر پیرامون محور مباحث سیاسی دور می‌زد.

در میان نخستین نامه‌هایشان، نامه‌ای به محمّد محمود پاشا بود، بدین مضمون:

«مصر از جهل، فساد، فقر و فقدان ضوابط اخلاقی و فرهنگی و ضعفهای اقتصادی رنج می‌برد در حالی که سایر ملل از خواب غفلت برخاسته و در تمامی ابعاد در حال رشد و توسعه هستند. مصیبت آنجاست که تعالیم اسلام و کتاب قرآن متروک مانده‌اند. دروغ و دغل از همه جا می‌بارد، گویی این شب تیره را صبحی نیست.»

نامه چنین ادامه می‌یابد:

اگر مانع (اجرای برنامه‌های اسلامی) حضور انگلیسهاست، سازماندهی درونی ما دست و پاگیر آنها نیست! ولی اگر آنها در منع ما پافشاری کنند، در این صورت

وظیفه داریم اعلام جهاد کنیم. اگر دلیل شما نگرانی میلیونرهای بیگانه باشد، بگذارید با آنها به توافق برسیم، تا آنها دریابند که مقررّات اسلام ضامن حقوق مادّی و تعالی روح آنان است، اگر دلیل عناصر غیر مسلمان است، آنها به عدالت کامل ما از خلال تاریخ پی خواهند برد، ولی هر آینه اگر دلیل این است که رهبران مصر نه توجهی به اسلام دارند و نه به آموزشهای آن آشنا هستند؛ پس این آنها هستند که باید به بینش و نظریّهٔ اسلامی بازگردند.»[۱۵۹]

نامه سپس به سرنوشت خلافت عثمانی اشاره می‌کند که چگونه دوری آن از مذهب و اسلام اصیل به بیراهه‌اش افکند. و پس از آن اثرات فاجعه‌آمیز چنین حرکتی را در مصر گوشزد می‌نماید و ازمحمد محمود پاشا می‌خواهد که با تلاش در راه اعتلای کلمهٔ اسلام و پیش گرفتن آن به عنوان شعار خود، خود را از دیگر رهبران متمایز سازد.[۱۶۰] نامه چنین ادامه می‌یابد: «بهتر است با انجام کارهای زیر، قوانین اسلامی اصلاح کننده جامعه را اجرا کرده و به مصر خدمت شایسته نماید:

اوّلاً: از اختلاط مردان و زنان در مجامع و شب‌نشینیهای رسمی و نیمه رسمی! که در آنها شرابخواری رواج دارد، جلوگیری کند.

ثانیاً: وزراء و مقامات عالیه مملکتی را از حضور در قمارخانه‌ها، میدانهای اسب‌دوانی، کاباره‌ها و تفریحگاههایی این چنین!، باز دارد.

ثالثاً: آنان را از این که عکس همسران و دختران خود را در مجلات و روزنامه‌ها چاپ کنند، باز دارد.

رابعاً: برانجام مراسم نماز در رأس ساعت مقرّر نظارت کرده، کارهای اداری را در این ساعات متوقّف نماید.

خامساً: به وزرا آموزش دهد که در خانه‌های خود فضا و جوّ مصر را برقرار سازند. فرائض مذهبی را به جای آورند و به عربی سخن بگویند. برای فرزندان خویش معلّمان مصری استخدام کنند و آنان را به مدارس دولتی بفرستند.

سادساً: مأمورین دولتی خطاکار را بشدّت تنبیه نماید.»[۱۶۱]

و در نامه همچنین خاطر نشان شده است که:

«محمّد محمود پاشا بهتر است که قوانین موجود را با توّجه به دستورهای اسلام تغییر داده و کمیته‌هایی برای بررسی و تشخیص اسلامی بودن آنها و مطابقتشان با شریعت دائر نماید تا مردم احساس کنند که قانون خدا بر آنان حکم می‌راند، نه قوانین دست نوشته بشر.»[۱۶۲]

ارسال نامه‌ها به همین شیوه ادامه یافت. جمعیّت در ۱۹۳۸ نامه‌ای طولانی به عنوان «نحوالنّور» به شاه، نحاس پاشا و پادشاهان و فرمانروایان عرب فرستاد که در آن نویسنده برنامهٔ اخوان را به تفصیل بیان می‌کند و چنین خاتمه می‌دهد: «ما خود، امکانات و همه آنچه را که در اختیار داریم در خدمت و سازمان یا حکومتی می‌گذاریم که ملّت اسلام را به سوی پیشرفت رهنمون شود. ما به چنین فراخوانی پاسخ می‌دهیم و بار آن را به دوش می‌کشیم».

در سال ۱۹۳۸، اخوان المسلمین نامه‌ای به فاروق فرستادند که در آن انحلال احزاب مصر خواسته شده بود. نامه‌هایی شبیه به آن برای شاهزادگان، عمرتوسان و محمد علی توفیق هم فرستاده شد.[۱۶۳] اخوان المسلمین بر این اعتقاد بودند که احزاب فعلی مصر بیشتر جنبه نمایشی! دارند. انگیزه ایجاد و موجودیّت آنها بیشتر تمایلات شخصی بوده است تا مصالح ملّی. جریاناتی که به پیدایش آنها انجامیده‌اند اینک از بین رفته و در واقع دلیل عقلائی و منطقی برای موجودیّت آنها وجود ندارد. اینک زمان آن رسیده است که از یک برنامه اسلامی واحد سخن بگوییم و تمامی انرژی و توان خود را در جهت اجرای آن برنامه‌ها به کار گیریم.»[۱۶۴]

در سال ۱۹۳۸، نامه‌ای به احمد خشبه پاشا، وزیر دادگستری، فرستادند و از او خواستند که به قوانین اسلامی روی آورد، زیرا قوانین موجود ظرف پنجاه سال، هیچ‌گونه توفیقی حاصل نکرده‌اند. آنها همچنین توجه اروپاییان را به قوانین اسلامی چونان دلیل ذکر کرده بودند.[۱۶۵]

درنامه‌ای که برای «النّحاس» در سال ۱۹۳۸ فرستادند، خاطرنشان ساختند: «در راه بازگشت به شیوهٔ خلافت و تأمین وحدت، که وظیفه اسلامی اوست، در روابط

خارجی باکشورهای غیرمسلمان و غیر عرب دقّت بیشتری بکنند.»[۱۶۶]

در سال ۱۹۳۹، بار دیگر اخوان المسلمین به «النّحاس» نامه نوشتند و از او خواستند که اعضای حزب «وفد» نمونه‌های تقوا و پایبندی به مذهب باشند. «وفد» از این رو باید اعلام کند که برنامه‌های اصلاحی آن از اصول و قوانین اسلام سرچشمه گرفته و اصلاح قوانین، تعدیل دستگاههای فضائی بر مبنای شرع، اصلاح در برنامه‌های آموزشی، احضار جوانان توانا برای خدمت در نیروهای نظامی، جنگ و مبارزه بی‌امان با ناراستی و کژی اصلاح شرایط اقتصادی، جلوگیری از تقلید اروپاییان در امور، اصلاح نظام اداری و اصلاح سیاست خارجی، را در بر می‌گیرند. در پایان‌نامه از مخالفین «وفد»نیز خواسته‌شده بود که همین شیوه را پیش گیرند[۱۶۷].

یادداشت‌ها و نامه‌ها به طور مستمرّ برای مقامات عالیرتبهٔ مملکتی فرستاده می‌شد، در تمام آنها پیوسته «تز» بنای جامعه‌ای اسلامی با حکومتی اسلامی و برمبنای قوانین اسلامی، تکرار و تصریح می‌شد.

اخوان، در روند این فعّالیّت، کمیته ویژه‌ای در دفترهای مرکزی برای نشر این نامه‌ها به صورت جزوه پدیدآوردند. آنها شماری از این جزوه‌ها را منتشر کردند که در میان آنها جزوه‌ای با عنوان «المنهاج» به چشم می‌خورد. عناوین دیگر جزوه‌های منتشرشدهٔ آنها بدین قرار است:

من انت (توکه هستی؟) تطوّرات الفکر الاسلامیّه و اهدافها (تحوّل اندیشهٔ اسلامی و اهداف آن) القرآن و الذّره (قرآن و اتم)، التعلیم (آموزش)، کیف ندعوا النّاس؟ (چگونه مردم را فرامی‌خوانیم؟) هل نحن قوم عملیّون (آیا ما مرد عملیم؟)، نحو النّور (بسوی روشنایی)، اهدافنا و مبادئنا (اهداف ما و اصول ما)، الی ایّ شیء ندعوا النّاس (مردم را به سوی چه می‌خوانیم؟)، دعوتنا (جنبش ما)، بین الامس والیوم (میان دیروز و امروز)، رسالة الجهاد (رسالت جهاد)، رسالة المؤتمر و الخامس (پیام کنگره پنجم)، الی الشباب (به جوانان)، الاخوان المسلمین تحت رایة القرآن (اخوان المسلمین زیر پرچم قرآن)، المأثورات (شامل دعاها)، و جزوه‌هایی در رابطه با «وظایف خواهران مسلمان» و «آموزش‌های اخلاقی» و «آیین‌نامه عمومی». بیشتر این جزوات را خود

حسن البنّا می‌نوشت.

کتب متعددی درباره البنّا و مسائل کشورهای اسلامی منتشر شد. در میان آنها این اسامی به چشم می‌خورد:

مع بعثة الحجّ (با هیئت حج)، الاخوان المسلمین فی میزان الحقّ (اخوان المسلمین در ترازوی حق)، قائد الدّعوة او حسن البنّا، حیات رجل و تاریخ مدرسه (رهبر جنبش یا حسن البنا، زندگی یک مرد و تاریخ یک جنبش)، قضایا الاقطار الاسلامیه (مسائل کشورهای اسلامی)، فلسطین و المغرب (فلسطین و آفریقای شمالی)، انهیار الحضاره الغربیه (فروپاشی تمدن غرب)، الاسلام یزحف (اسلام پیش می‌رود)، روح و ریحان ثورة الدّم (انقلاب خون)، رجل السّاعه (مرد زمان).

یکی از نویسندگان اخوان المسلمین، انور الجندی، هرماه کتابی منتشر می‌ساخت برخی از آثار مهمّ او عبارتند از:

من خُطِب حسن البنّا (از سخنان حسن البنّا)، رسائل حسن البنّا (یادداشتها و نامه‌های حسن البنّا)، مجموعة مقالات حسن البنّا (مجموعهٔ مقاله‌های حسن البنّا) مذکّرات حسن البنّا (خاطرات حسن البنّا).

لازم به یادآوری است که این جزوات با استقبال عظیمی در مصر و کشورهای عربی و اسلامی رو به رو شد و در مغرب، سودان، سوریه، فلسطین و اردن خوانندگان بسیاری پیدا کرد و شوری اسلامی در ملل مزبور برانگیخت. نوشته‌های ادبی که نویسندگان پرشور و معتقد اخوان المسلمین با قلم جان و دل می‌نوشتند چنان هیجانی برانگیخت که تا آن زمان سابقه نداشت. کسی این نویسندگان را به نام نمی‌شناخت، امّا مردم نوشته‌هایشان را به‌خوبی تشخیص می‌دادند و دست به دست می‌گرداندند. جای تعجّبی نیست که برنامه‌های ارائه شده از سوی اخوان المسلمین از جانب تمامی طبقات اجتماع حمایت‌گردید و مردم از هر قشری طرفدار جان برکف جمعیت شدند. حقیقت این است که اخوان توانستند به خوبی اهداف خود را به مسلمانان تفهیم نمایند.

آنها برای رساندن پیام خود از مجلّات و روزنامه‌های خویش و نشریّات طرفدار خویش به نحو احسن بهره می‌بردند. در ابتدای امر، کار خود را با نوشتن مقالاتی در

نشریات مذهبی آغاز کردند. سپس در ۵ مارس ۱۹۴۶، توانستند روزنامهٔ ویژهٔ خود را منتشر سازند. نام روزنامه اخوان المسلمین بود که بازتاب اندیشه‌ها و نظرات آنان بود. از جمله نشریات اخوان المسلمین عناوین زیر را باز می‌گوییم:
المنار (چراغخانه) که به طور ماهانه یا هفتگی منتشر می‌شد. التعاریف (آشنایی)، الشّعاع (نور)، النّذیر (هشدار دهنده)، الشّهاب (شهاب).

پس از دوران ترور و شکنجه رژیم، مجلات زیر را منتشر ساختند.

المباحث (بحث‌ها)، الدّعوة (پیام)، المسلمون (مسلمانان).

روزنامه‌های آنها مباحث عمومی و مبتلابه جامعه را مطرح می‌ساختند. در آنها عمدتاً این مطالب به چشم می‌خوردند:

۱. آموزش تعالیم اسلامی با توجّه به شرایط جدید زمان و تأکید بر این مسئله که اسلام تنها قانون فردی نیست، بلکه قوانین اجتماعات بشری را تدوین و تبیین کرده است.

۲. ردّ اظهارات دروغینی که علیه آنها و حرکت آنها اقامه می‌شد.

۳. رسیدن به نقطه نظرهای مشترک بین تمامی مسلمین، به دور از اختلافات تفرقه برانگیز فرقه‌های مختلف و تلاش برای متّحد ساختن مسلمانان حول محور اسلام اصیل. این کار توسّط نویسندگان و روشنفکران زبده و برگزیده صورت می‌گرفت. شعار آنان چنین بود:
«ما در آنچه توافق داریم به یکدیگر یاری می‌رسانیم و در آنچه اختلاف نظر داریم یکدیگر را بدیده اغماض می‌نگریم!»

۴. بیان این حقیقت که اسلام با هیچ دین برحقّی خصومت و دشمنی ندارد. اسلام تنگ‌نظر و خود بین نیست. به مؤمنین هیچ مذهبی اعتراض نمی‌کند و برای آنان که ایمان ندارند راه مباحثه و تعلیم را باز می‌گذارد و آنان را زیر فشار نمی‌گذارد. اسلام معتقد به این است که همگان فرزندان یک خالقند و زمین، سرزمین واحد یک خلق است. خلقی که برای صلح، عشق، همزیستی، عطوفت و زندگی برادرانه با رنگها و زبانهای مختلف آفریده شده است و هیچگونه اختلاف فکری و نژادی، اشتراک

انسانی و بشری او را تحت تأثیر نمی‌گذارد.

۵. نشان دادن راهی که به برپایی نظام اسلامی و اجرای قوانین آن در زندگی شخصی، خانه، دولت و همه مسائل و نهادهای اجتماعی رهنمون می‌شود. و هم‌چنین هشدار از انحراف از این راه.

آنها می‌خواستند که روزنامه‌شان تریبون عموم اعضای فرقه‌های اسلامی و گروههای اصلاح‌طلب باشد. این روزنامه به آنان امکان می‌داد که عقایدشان را ابراز دارند و در جهان، اسلام را تفسیر و تبیین نمایند. تعداد بیشماری از اعضای جمعیت و مردم عادی، مشترکین دائمی این نشریه بودند. مقالات البنّا در بخش ویژه‌ای ازروزنامه چاپ می‌شد و ارزش خاصّی به آن می‌داد. این مقالات بسیار گیرا و قوی و مؤثّر بودند و نقش هماهنگ‌کننده داشتند. در این مقالات حسن البنّا با مهارت خاصّ خویش از آیات قرآن، حدیث و شعر بهره می‌گرفت.

یکی از کارهای بسیار برجستهٔ اخوان، تأکید بر امر آموزش وگشودن مدارس متعدّد بود. اخوان المسلمین به طور مستمرّ و مکرّر به مقامات مصری تأکید می‌کردند که می‌باید هرچه سریعتر و دقیق‌تر مطالب اسلامی را در برنامه دروس مدارس بگنجانند تا به روحیّهٔ اسلامی و غیرت ملّی و ارزشهای اخلاقی افراد افزوده شود.

اخوان در پیش روی مردم، چهار برنامه مشخّص و معین را قرار می‌داد:

مکتب راستین، گسترش اخلاق نیکو، تقویت غرور ملّی و اسلامی و تجدید حیات و شکوه اسلام، آموزش و آماده سازی متخصّصان در تمامی زمینه‌های علمی تا تجدید حیات اسلام در همهٔ ابعاد صورت پذیرد. بدین منظور برنامه‌های زیر ارائه گردید:

۱. اجرای برنامه‌آموزشی دقیقی که سطح علمی را بالا ببرد، فرهنگ ملّتها را به هم نزدیک کند، همکاری گروههای مختلف با همدیگر را تأمین و روحیه ملّی و اخلاق نیکو را در تحسین مرحلهٔ خویش (ابتدایی) تضمین کند.

۲. مطالعه در تاریخ اسلام، تاریخ ملّی و تمدّن اسلامی.

۳. گنجاندن برنامه‌های آموزش مذهبی به عنوان یک موضوع اصلی در تمامی

مراحل تحصیلی مدارس و دانشگاهها.

۴. بازنگری در برنامه آموزش دختران و ریختن دو برنامه جداگانه برای آموزش پسران و دختران در سطوح مختلف آموزشی.[۱۶۸]

۵. جلوگیری از تدریس معلّمان و استادانی که به طور مشخّص ضعفهای عمدهٔ اخلاقی دارند، در ایمان ایشان تردید اساسی وجود دارد و یا در حسّ میهن دوستی ایشان جای بحث و شبهه است.

۶. تشویق علوم تجربی تاجایی که جامعه از نظر خلاقیت علمی به خود کفایی رسیده گام در راه اختراع و تحقیق بنهد.[۱۶۹]

اخوان المسلمین این نقطه نظرها را در کتاب و جزوات خود منتشر کرده به سمع و نظر کارگزاران حکومت، بویژه وزرای آموزش و پرورش می‌رساندند.

سپس تصمیم گرفتند که خود به گسترش آموزش به شیوه‌ای که مورد نظرشان بود، اقدام نمایند. آنها کمیته‌ای فرعی در کمیتهٔ آموزشی دفتر مرکزی ایجاد کردند.[۱۷۰] کمیته‌ای نیز برای تأسیس مدارس ابتدایی، متوسّطه و فنی ویژه دختران و پسران، به گونه‌ای که از تمامی مدارس خصوصی دیگر به لحاظ برنامه‌های خاصّ آموزشی متمایز گردند، تأسیس نمودند[۱۷۱]؛ برنامهٔ اساسی این مدارس تعلیم مبانی و اصول قرآن، آشنایی دانش‌آموزان با عظمت دیرینهٔ اسلام و ایجاد انگیزه در آنان برای تجدید حیات مکتب و ایدئولوژی بود.[۱۷۲] دستاورد آنها در این زمینه چنین بود: تأسیس مدارس غیرانتفاعی برای بیسوادان و کسانی که به طور مشخّص به دنبال آموزش دینی بودند؛ مدارس روزانه حفظ و قرائت قرآن و مدارس شبانه برای آموزش کارگران و دهقانان. دوره‌های ویژه توسّط فارغ التحصیلان دانشگاهها برای کمک به کسانی که در امتحان عمومی ردّ شده بودند. کلاسهای مخصوص برای جوانانی که ناچار شده بودند تحصیلات را رها کرده، در بخش صنایع به کار مشغول شوند. مدارس پسرانهٔ خصوصی؛ مدارس «مادران مؤمنین» برای آموزش دخترها و کارگاههای آموزشی در کنار مؤسّسات برای آموزش به کسانی که نتوانسته بودند تحصیلات خود را تمام کنند.

آمار دقیقی از تعداد این مدارس و شمار شاگردان و معلّمان آنها در دست نیست، ولی به صراحت می‌توان گفت سازمان در جایی شعبه‌ای باز نکرد مگر آنکه به سرعت مدارس و کلاسهای آموزشی را در کنار آن دائر نمود. گفته می‌شود که تعداد دانش‌آموزان یک مدرسه مخصوص بیسوادان حدود ۱۰۰ کارگر بوده است.[۱۷۳] جای خوشوقتی است که علاقه به حضور در این گونه مدارس، بخصوص در مناطق کارگری و کشاورزی از حدّ فزون بود.[۱۷۴] در سال ۱۹۴۶، هنگامیکه العشماوی پاشا وزیر آموزش و پرورش وقت تصمیم گرفت برنامه‌ای برای پیکار با بیسوادی به مورد اجرا بگذارد از اخوان المسلمین، به پاس کارکرد آنها در این زمینه، خواست که وزارت را در اجرای برنامه‌اش کمک کنند.[۱۷۵]

آنان در بسیاری از زمینه‌های اجتماعی تلاش مستمرّ و پیگیری داشتند. آنان شعبه‌ای به نام قسم البرّ و الخدمات الاجتماعیه (بخش نیکوکاری و خدمات اجتماعی)تشکیل دادند که در وزارت رفاه اجتماعی به ثبت رسید.

آنان در ارائهٔ خدماتشان به شیوه‌های گونه گون متوسّل می‌شدند. برخی از این شیوه‌ها معمولی و متداول و بعضی کاملاً غیرعادی و جدید بودند. آنها جلسات سخنرانی بسیاری در رابطه با فرهنگ مذهبی و اسلامی تشکیل می‌دادند از جمله:

الدّین و الدّنیا (دین و دنیا)، لماذا آمن الشباب بدعوة الاخوان المسلمین (چرا جوانان دعوت اخوان المسلمین را پذیرفتند؟)

آنها انجمنی برای بالابردن سطح زندگی روستاییان مصر و مردم فقیر حومهٔ شهرها دائر نمودند. یکی از اخوان در زمین خود مزرعه‌ای نمونه احداث کرد. در یک دهکده چهار گورستان برای فقرا و تهیدستان ساخته‌شد. گروهی از اخوان در دهکدهٔ دیگری تصمیم گرفتند در عرض سه ماه مقدّس اسلامی، هر هفته ۲۰۰ گرسنه را اطعام کنند. شعب مختلف اخوان در اطعام مساکین با یکدیگر رقابت می‌کردند. همچنین این رقابت در زمینه‌های برق‌رسانی به روستاها و جمع‌آوری صدقات برای فقرا در طیّ ماه رمضان وجودداشت. برخی از شعب اخوان توانستند در طیّ ماه رمضان تعداد ۶۰۰ نفر را غذا بدهند. تعدادی از آنها کمیته‌هایی برای تهیّهٔ آمار از کودکان

بی‌خانمان و خانواده‌های فقیر برپا کردند تا بدین‌وسیله بتوانند بچه‌هایی آمادهٔ کار را برسرکارهای مناسب بگمارند و به فقرا کمک نمایند تا بتوانند هزینه‌های زندگی خود را تأمین کنند. در بزرگداشت سالروز تولّد پیامبر برخی از اعضاء متوجه ارتکاب رفتار ناپسندی شدند و به حکومت اعتراض کردند.

از سوی دیگر، آنها ساختن و تجدید بنای تعداد بیشماری مسجد را در سرتاسر مملکت به عهده گرفتند. برخی از اعضاء زمین این مساجد را در اختیار سازمان می‌گذاشتند و برخی دیگر هزینه ساختمان آن را تقبّل می‌کردند. بسیاری از شعب، مساجد خاصّ خویش را داشتند.[۱۷۶]

اعضاء جمعیت در مراسم بسیاری شرکت می‌کردند تا شیوه‌ها و خط مشی خود را بهبود بخشند و کامل کنند و یا حضور خویش را در جامعه نشان دهند. کمیته‌ای از معلّمان در «طنطا» به منظور تصحیح اوراق امتحانی تشکیل شده بود. یکی از شعب جمعیت به افتخار آنان مهمانی برگزار کرد و تمامی کسانی راکه به نوعی با آموزش و پرورش سروکار داشتند، از جمله ناظرین جلسات امتحانی، بازرسان، شهردار و معلمّان را به این مهمانی دعوت نمودند. در این ضیافت اعضاء جمعیت با تک تک مهمانان سخن گفتند، نقطه نظرهای خود را برایشان توضیح دادند و دربارهٔ مسائل و مشکلات آموزش و پرورش علی‌الخصوص قشر معلّم با آنان به بحث نشستند.[۱۷۷] یکبار، زمانی که شاه قاهره را به قصد اسکندریّه ترک می‌کرد، پیشاهنگان اخوان المسلمین در تمام ایستگاههای سر راه برای خوشامدگویی به او جمع شدند.[۱۷۸] زمانی که کنگره پارلمانی در سال ۱۹۳۸ در مصر تشکیل شد، اخوان المسلمین به افتخار نمایندگان عرب مهمانی بزرگی برپا کردند و حسن البنّا در آن سخنرانی کرد.[۱۷۹] یکبارهم به افتخار کارگران کارخانهٔ بُحیره و ایستگاه انتقال نیرو، میهمانی بزرگی در مرکز اجتماعات خویش برپا کردند و از این موقعیّت برای تشریح مواضع و نقطه نظرهای جمعیت بهره‌بردند. آنها کمیته‌ای برای بررسی مسائل کار و پخش نقطه نظرهای خویش در میان کارگران تشکیل دادند.[۱۸۰] در این مهمانیها افراد بیشماری به سوی جمعیت جلب می‌شدند. یکی از جالب‌ترین این وقایع در هنگام انتخاب اسقف

قبطی «سنت مارک» روی داد که البنّا شخصاً به او تهنیت گفت[۱۸۱].

آنها در برنامه‌های تئاتر نیز شرکت می‌کردند و در دفتر مرکزی گروه تئاتر ویژه‌ای برای اجرای نمایشنامه‌های مناسب وجودداشت. این گروه نمایشنامه‌های «بلال» (مؤذّن پیامبر)، الکفاح (پیکار)، عمربن عبدالعزیز (هشتمین خلیفهٔ اموی) و المعزلدین الله الفاطمی (چهارمین خلیفه فاطمی) و الیتیم (یتیم) را اجرا کردند.[۱۸۲] در بخش پیشاهنگی نیز فعالیتهای چشمگیری داشتند که در فصل مربوط به فعّالیّتهای نظامی، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

کنگره‌های منظّم و مستمرّ تشکیل می‌دادند تا اوّلاً پیشرفتهای خود را در زمینه‌های مختلف ارزیابی کنند و ثانیاً در برنامه‌های گذشته خویش تجدید نظر نمایند و موقعیّت کلّی را بسنجند و چکیدهٔ نقطه نظرهای خویش را به اطّلاع مردم برسانند.

در مادّهٔ پنجاه و شش آیین‌نامه چنین آمده است که مرشد عام می‌تواند اعضای شعب اخوان المسلمین و سایر اعضاء راکه مایل باشند در کنگره شرکت کنند به این گردهمایی دعوت نماید. این جلسه در قاهره یا هر مکانی که مرشد عام مصلحت بداند، حدّاقّل هر دو سال یکبار تشکیل می‌گردد تا عملکردهای گوناگون جمعیت در زمینه‌های مختلف در ظرف مدّت مذکور بررسی شده، پیشرفتهای حاصله ارزیابی گردند. این جلسات از زمان تأسیس جمعیت تا دوران اختناق و سرکوب همواره و به طور منظّم تشکیل می‌شدند. به هرحال تصمیمات اتخّاذ شده در چهارکنگرهٔ اول به طور علنی اعلام نشد!.

برای آنکه ماهیّت این کنگره‌ها آشکار شود، هیچ توضیحی ارزشمندتر از سخنرانی البنّا درکنگرهٔ پنج سال ۱۹۳۸ به مناسبت دهمین سالگرد تأسیس جمعیت نیست. در این سخنرانی، البنّا علل و انگیزهٔ ایجاد جمعیت اخوان و ویژگیها ومشخّصات آن و برنامه‌های جمعیت را جزء به جزء تشریح کرد.

درکنگرهٔ ششم که در سال ۱۹۴۱ برگزار گردید آنها اعلام داشتند:

اوّلاً: ملک فاروق سران کشورهای اسلامی را به کنگره دعوت کند. ثانیاً: انگلیس این مسئله را در باور خود بگنجاند که حضورش در مصر تنها به دلیل شرائط و

نیازهای جنگی است. ثالثاً: حکومت مصر لزوم تجهیز سریع و فوری نظامی را درک نماید. در سال ۱۹۴۵، بلافاصله پس از پایان جنگ دوم جهانی، جمعیت کنگرهٔ ملّی برگزار کرده اهداف خود را در آن تشریح نمود. سپس آنها هفت جلسه عمومی در قاهره و مراکز استانها برپا کردند. گروه بیشماری در روستاها و حومهٔ شهرها به راه افتادند تا به مردم آن نواحی حقوق و وظایفشان را خاطر نشان سازند.

در جلسه عمومی در سال ۱۹۴۶ قطعنامه زیر تصویب شد:

«۱. اعلام وفاداری به نظام؛ ۲. توقّف مذاکرات با بریتانیا؛ ۳. لغو قرار داد سال ۱۹۳۶؛ ۴. خروج کامل بریتانیا از مصر، طرح مسئلهٔ مصر در شورای امنیّت و سازماندهی مردم برای جهاد؛ ۵. طرح قراردادی دیگر پس از تخلیهٔ مصر؛ ٦. آمادگی برای جهاد؛ ۷. هر حکومتی که در جهت اهداف و منافع مردم مصر تلاش نکند، چون دست ابزار امپریالیسم شناخته شده و بنابر همین شناخت با آن رفتار میشود. ۸. تشکیل کمیتههایی از اخوان المسلمین برای ابلاغ این تصمیمات به شاه، جامعهٔ عرب و سفارتخانهها، و تلاش برای اجرای آنها.[۱۸۴]

همچنین اخوان بطور مستمرّ جلساتی با شرکت دانشجویان ترتیب میداد که البنّا در آن سخنرانی میکرد. بدیهی است که تشکیل مستمرّ این جلسات به خاطر بسط و توسعهٔ جنبش، تجدید قوا، تفسیر اصول و مبانی و پیشبرد روند آن بود. این شیوه بهترین راه گسترش و عضوگیری برای اخوان بود، به ویژه اگر این نکته را در نظر بگیریم که سخنرانیها و تصمیمگیریهای مطرح شده در این جلسات در جزوات و روزنامههایی منتشر میگردید و در دسترس عموم قرار میگرفت.

اخوان از همان آغاز جنبش در اسماعیلیّه تأکید بسیاری بر فعّالیّت بانوان داشتند. در آنجا «معهد امهّات المؤمنین» (آموزشگاه مادران مؤمنان) برای آموزش دختران تأسیس گردید، تا از آنان زنان مسلمان آگاه ساخته شود ـ بعدها آنان گروههایی از «الاخوات المسلمات» (خواهران مسلمان) ایجاد کردند که اهداف (برادران مسلمان) را تعقیب میکردند، ولی شیوههایی ویژه بانوان را اجرا مینمودند. دقیقاً مشخّص نیست که آنها درباره از زنان چه نظری داشتند، ولی آشکار است که اخوان المسلمین

می‌خواستند به دوشیزگان بیاموزند که در آینده نقش ایشان در خانواده و در اجتماع چیست و چه حقوق و وظایفی دارند؟ و بدانند که دین به آنان احترام می‌گذارد، مقام آنان را بالا می‌برد و حقوقی برابر مردان به ایشان می‌دهد.[۱۸۵] در اسلام، در رابطه با حقوق اصیل و اساسی بشری، تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد، هر دوی آنها دارای مسئولیّتها و وظائف بسیار هستند.

اخوان المسلمین تشخیص دادند که زنان میبایست براساس نگرشی که اسلام نسبت به آنان دارد هدایت گردند، زیرا غرب معیارهای خود را به آنان دیکته کرده و اسلام را کهنه و ارتجاعی قلمداد کرده بود. می‌بایست به آنان تفهیم شود که قوانین اسلامی با واقعیّتهای موجود به خوبی تطبیق کرده، بر تمامی حقوق انسانی صحّه می‌گذارد و زن را از قید و بندهایی که مانع بهره‌مندی او از موهبتهای زندگی است، آزاد می‌سازد.[۱۸۶]

آنها به این نتیجه رسیدند که جنبش آنان باید اوّلین حرکت زنان در مصر باشد که مبنا و پایه‌ریزی محکمی دارد و هدف آن رهایی زنان، دادن حقوق آنها به ایشان، ارتقاء توان و استعداد آنان، پاک کردن ذهن و روان آنان ازآلودگیهای پیشین و بالا بردن روحیّه و اخلاقیّات ایشان با والاجویی، زهد، پرهیزکاری و پاکدامنی است.[۱۸۷] شعب بیشماری برای خواهران مسلمان گشودند و آنها را در زمینهٔ تحصیل، کار و امور اجتماعی آموزش دادند. برای مثال ۲۶ ژوئن ۱۹۴۶ در شب معراج پیامبر، اخوات (خواهران مسلمان) در قاهره برای زنان مهمانی ترتیب دادند.[۱۸۸] خواهران در جلسات هفتگی در قاهره در مرکز اخوان در «کوی سیده زینب» گردهم می‌آمدند.

آنچه در اینجا جلب توجّه می‌کند این است که فعّالیّت اخوان سرانجام بدانجا انجامید که جامعه جایگاه برجسته‌ای برای زنان شناخت، این تلاشها دستی بود که برای رهایی آنان از زندگی دشوارشان به سویشان دراز می‌شد.

اخوان المسلمین به بهداشت و رفاه جامعه اهمیّت بسیار دادند و بیمارستانها و نوانخانه‌های متعدّدی برای پیروان مذاهب مختلف در شهرهای گوناگون ایجاد کردند.[۱۸۹] آمار بخصوصی در این مورد وجود ندارد، ولی گزارشهای غیررسمی حاکی از آن هستند که بیش از بیست نوانخانه و بیمارستان دائر بودند.[۱۹۰] به دلیل نیاز

مفرط کارگران و دهقانان، اخوان المسلمین سعی کردند این عمل را در مناطق آنها گسترش دهند. گزارشی حاکی از آن است که در بهداری آنها ظرف یکسال حدود ۳۷۷۴ بیمار از مذاهب مختلف مورد معاینه و درمان قرار گرفتند.[۱۹۱]

اخوان المسلمین در زمینهٔ شرکتهای تجاری نیز فعّالیّت بسیار نمودند و «شرکة المعاملات الاسلامیه» (شرکت معاملات اسلامی) را بنیان نهادند و توانستند این شرکت را به ثبت رسانده، با سرمایه‌ای معادل ۳۰ هزار لیره شروع به کار کنند. آنها کارخانهٔ نسّاجی و بافندگی را بااین هدف که سوسیالیسم اسلامی را زنده نمایند، استاندارد زندگی کارگران را بالا و اقتصاد ملی را از وابستگی باز رهانند، برپا کردند. کارگران به خرید سهام آنها ترغیب می‌شدند. سایر شرکتهای آنها عبارت بودند از شرکت مهندسی و تجارتی اسکندریه با ۳۵۰۰ سهم و سرمایه‌ای معادل ۱۴،۰۰۰ لیره. مؤسسهٔ انتشارات اسلامی و نشریّهٔ یومیّه با سرمایه‌ای معادل ۷۰،۰۰۰ لیره برای انتشارات و ۵۰،۰۰۰ لیره برای روزنامه. این مؤسّسه در سال ۱۹۴۵، برای هماوردجویی در نبردهای فکری که پس از جنگ دوم آغاز شد و مبارزه طلبی با قلمهایی که در زمینه‌ها و عرضه‌های گوناگون در چند لوح پیاپی در مطبوعات راه یافتند، تأسیس شد. آنها در مقدّمهٔ بیانیه‌ای که دربارهٔ این شرکت منتشر کردند خاطر نشان ساختند، بهره‌ای که از برپایی این بنیاد به مواضع اسلامگرایان می‌رسد نیاز به یادآوری و شمارش ندارد، زیرا مطبوعات رکن چهارم قدرت در روزگار کنونی است، سیاستهای دولت را کنترل می‌کند و به افکار عمومی شکل می‌دهد. آنها همچنین به سایر تلاشگران نهضت اسلامی فرصت خرید سهام این مؤسّسه را دادند تا افزون به ادای خدمت بزرگی به مسئلهٔ اسلام از این کار به عنوان وسیلهٔ سودبری و سرمایه گذاری بهره برند. آنان این موسّسه را دومین پروژه بزرگ خویش می‌دانستند که نیرو و شور آنها را در راه رسالت خویش می‌نمایاندند.[۱۹۲]

یک روزنامه هم به همان گونه که در بخشهای پیشین یادآور شدیم، منتشر شد و تعداد بیشماری از مصریها و مردم سایر کشورهای عرب زبان را به خود جلب کرد. انتشار روزنامه تا دورهٔ سرکوب ادامه یافت، و در این میان گاهگاه یا توقیف می‌شد و

یا به دقّت مورد سانسور قرار می‌گرفت. این توقیفها و سانسورها بویژه در دوران مذاکرات انگلیس و مصر. و بحران فلسطین در اوج خود بود، زیرا اخوان پیشاپیش کسانی بودند که به باز ایستاندن گفتگوها، لغو پیمان و نبرد سرنوشت ساز در راه فلسطین فرا می‌خواندند.

تمامی هفت کمپانی[۱۹۳] آنها دربرنامه‌های خود توفیق بسیار به دست آوردند، زیرا کارگران در سرمایه شریک بودند. این شیوه سرمایه‌گذاری در نوع خود اوّلین نمونه درتاریخ مصر می‌باشد. هیئت‌مدیره شرکتهابرای کارگران مساجد، مدارس و باشگاه‌ها برپا می‌کرد. اخوان در دفتر مرکزی خود بخش ویژه‌ای برای کارگران دائر کرده بودند. این بخش به منافع کارگران، تشویق آنان به شرکت در سرمایه کارخانهٔ محل کار خود، آشناکردن آنها با صنایع مورد نیاز کشور و بالابردن بهره دهی، چندان که ثروتمندان به‌برپایی چنان کارخانه‌هایی برای خود تشویق شوند، رسیدگی می‌کرد.[۱۹۴]

این گونه فعّالیّتهای اقتصادی توّجهٔ مجامع عمومی را برانگیخت. مردم می‌پرسیدند جمعیت اخوان با این کارخانه‌ها چه اهدافی را دنبال می‌کنند. پاسخ اخوان چنین بود: جمعیت آنان که چنین پروژه‌های بزرگی را به عهده گرفته است، از هیچ گروه و دسته‌ای کمک دریافت نکرده و در هیچ یک از مراحل فعّالیّتش نه تنها به کمکهای دولت چشم نداشته که از آنها پرهیز هم کرده‌است، شرکت کانال سوئز پنج هزار لیره برای ساختمان مسجد و مدرسه اسماعیله کمک کرده است. آنان با غرور اعلام کردند که این درخت را با دسترنج خویش کاشته‌اند و در انتظار آنند که به بار بنشیند و روزی از آن توشه برگیرند.[۱۹۵]

اخوان المسلمین شرکت خود را در این فعّالیّتهای اقتصادی چنین تفسیر می‌نمایند که: پیامبر اکرم با بیان این موضع که «هیچ امری نکوتر از آن نیست که مردی درستکار پولی حلال به دست آورد» در واقع فتوای انجام این امر را داده‌اند.[۱۹۶] آنها عملاً «از آگاهیهای خود از سوسیالیسم غربی! بهره‌برده و با پشتیبانی کارگران و کشاورزان برنامه‌های خود را بر مبنای آن ریختند. آنها تا اندازهٔ زیادی از این اصول بهره‌بردند، زیرا پایگاه خود را میان کارگران و کشاورزان گستردند![۱۹۷] و خود را در برابر سقوط

و چه بسا ورشکستگی مصون داشتند؛ آنها همچنین راه را برای سرمایه‌های ملّی، برای تحقّق اصول سیاسی و لیبرال خود باز نهادند. بدیهی است که بدین وسیله اخوان المسلمین چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی، منافع بسیاری بردند.

چونان نمونه‌ای ازگرایش اخوان المسلمین به سوسیالیسم ملّی، شایان یادآوری است که، آنها برآن بودند که نخست ثروتهای عمومی چون معادن، به منظور حفظ منافع ملّی، تابع قوانین شوند،«و اینکه دولت: حق ندارد به هیچ شرکت خارجی در پی استخراج منابع ملّی امتیاز دهد، چراکه دولت یا باید این کار را خود انجام دهد و یا، چنانچه در این کار ناتوان باشد، از شرکتهایی که با سرمایهٔ عربی برپا شده‌اند، بهره گیرد. دوم، بیگانگان باید از داشتن مستغلاّت و داراییهای غیر منقول در کشور منع شوند. سوم، جلو همهٔ فعّالیتهایی که به ایجاد انحصارات و انباشت ثروت، جز از راه تلاشهای مشخص و سودمند، می‌انجامند، گرفته شود. چهارم، زکات مال گردآوری شده و درجهت حلّ مسئلهٔ فقر و بیماری جدّی گرفته شود. پنجم، حکومت در شرایط نیاز فوری و به اندازه‌ای که منافع عالیهٔ ملّت اقتضا می‌کند، باید در املاک خصوصی و ثروتهای بزرگ دخالت کند، مشروط براینکه به اصل مالکیّت خصوصی و رقابت اقتصادی، آسیبی وارد نیاید.

آنها همچنین در ارتباط باحقوق کارگران از جمله ضمانت حدّاقلّ معیشت، ایجاد کار برای هر فرد، تضمین مزد مناسب و حدّاقلّ دستمزد، محدودیّت ساعات کار، حفظ ایمان و اخلاق، تأمین حدّاقلّ معاش در دوران بازنشستگی و از کار افتادگی، جلوگیری از استخدام کودکان و زنان در حرفه‌هایی که مناسب ایشان نیست. و جز آن را خواستار بودند. آنان همچنین خاطرنشان ساختندکه هر کشاورز می‌باید، حدّاقلّ زمین، حدّاقلِ شرایط بهداشتی و تندرستی، غذای کافی، تحصیلات مناسب و محیطی روحانی داشته باشد.[۱۹۸]

یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های فعّالیّتهای اخوان تقویت روحیّهٔ اعضاء برای «جهاد»، به معنی عام اسلامی آن،بود. آنها جهاد را به چند مقوله تقسیم کردند: شور و اشتیاق در راه تجدید شکوه و نیروی اسلام. دریغ بر آنچه که مسلمانان با

ضعف خویش از دست دادند. اعتقاد به اینکه دریغ و رنج و گذشتهای مداوم به یافتن ملاحظاتی دربارهٔ راه رهایی می‌انجامند، یعنی: فداکردن جان و مال برای بهبود وضع اسلام و مسلمانان. پیوستن به خیر و اجتناب از شرّ. این که هر انسانی سرباز راه خداست و می‌باید جان ومالش را در راه او فدا کند و در مقابل چشمداشتی نداشته باشد، بنابراین اگر عظمت و شکوه اسلام مورد تهدید قرار بگیرد و یا شرف و افتخار آن پایمال گردد و فریاد جهاد سرداده شود، آنگاه می‌باید نخستین کسی باشد که به این ندا پاسخ مساعد می‌دهد، تا معیارهای عدالت باز برقرار گردند، اوضاع جامعه بهبود یابند، ستمدیدگان به‌حق خود برسند، دست تجاوزگران در هر جایگاه و پایگاهی کوتاه شود. رزمندهٔ مسلمان در خدمت به دین خدا عشقی شیفته‌وار و نیتّی پاک داشته باشد.[۱۹۹]

برای رسیدن به چنین اهدافی آنها سه راه مشخّص را پیگیری کردند:

۱. تشویق کارگران و دانشجویان به روی آوردن به ورزشهایی چون فوتبال، بسکتبال، کشتی و بکس.

۲. ایجاد سازمانهای پیشاهنگی در مراکز مختلف. این پیشاهنگان در محلّه‌های گوناگون شهر برنامه رژه اجرا می‌کردند و مهمانی یا نمایشهای گوناگون ترتیب می‌دادند. آمار دقیقی از تعداد این افراد و یا حتّی گروهها وجود ندارد، ولی در جزوات منتشره از سوی اخوان المسلمین تعداد آنها به طور تقریبی چهل هزار نفر ذکر گردیده است.[۲۰۰] طبق گزارشی یکبار هزار پیشاهنگ تنها از سه مرکز در قاهره رژه رفتند.[۲۰۱] اگر این آمار را درست بگیریم، می‌توانیم حدس بزنیم که شمارشان تاچه حدّ عظیم بوده است. آنانی که شاهد رژه‌ها و گردهمایی مذکور بوده‌اند، از جمعیّت و شیوهٔ دقیق سازماندهی آنها ابراز شگفتی می‌نمودند. یک بازرس و یک منشی عالیرتبه جمعیت مأمور اداره، سرپرستی و سازماندهی پیشاهنگان بودند.[۲۰۲]

۳. اخوان المسلمین از میان جوانانی که قادر به رزم بودند گردانهایی شبیه به «فتوّه» (جوانمردان) یاگاردهای مخصوص سازمان داده بودند. شعار این گردانها «اطاعت بی چون و چرا» بود.[۲۰۳] اعضاء می‌باید سوگند یاد کنند که در تمامی مراحل از فرمانده اطاعت کرده و از دین خود ـفاع کنند. هر مرکز گردان ویژهٔ خود را داشت و هر منطقه

گروههایی که به صورت مجموعه‌های رزمی سازمان یافته بودند. آنها هم چنین اردوگاههایی همگانی بر پا می‌کردند تا دانشجویان وابسته به اخوان دوره‌هایی مشخّصی را در آنها بگذرانند.[۲۰۴]

هنگامی که از اخوان سؤال می‌شد تا چه حدّ در برنامه ریزیها و سازماندهیهای خود تحت تأثیر غرب قرار دارند؟ پاسخ می‌دادند فاشیسم موسولینی، نازیسم هیتلر و کمونیسم استالین بر مبنای صرفاً نظامی ناب پایه ریزی شده بودند ولی فرق نظامی‌گری آنها با اسلام در این است که همان اسلامی که جنگ را تجویز می‌کند، به صلح ایمان دارد، زیرا قرآن در آیه‌ای تصریح می‌نماید که «اگر آنان به صلح گراییدند شما نیز بدان بگرایید و به خدای خود توکّل کنید.» این همان اسلامی است که به پیروزی، بیش از آنچه باید، بها نمی‌دهد، و در جنگ، ناجوانمردی، ایجاد نقص عضو، جنایت و ستم به زنان و کودکان و پیران، بریدن درختان، کشتار حیوان بجز برای تغذیه، پیگرد گریختگان از میدان و کشتن زخمیان را روانمی‌دارد. سپاهیگری اسلام حافظ عدالت و نگهبان نظام و قانون است.[۲۰۵]

دلیل اساسی ایجاد گردانهای رزمی، ناکامی دولت در سیاست است. این ناکامی ملّت را به گردانهای رزمی اخوان و رهبری اخوان جذب می‌کرد چه، رهبریت و اصول جمعیّت پویایی دارند، زیرا از تکامل طبیعی اندیشه‌ها و آرمانهای ملت سربرآورده‌اند.[۲۰۶]

جای تردیدی نیست که آنها از همان نخستین روز به اصل قدرت‌یابی اعتقاد داشتند، زیرا هدف آنان آزاد سازی درّهٔ نیل، تمامی کشورهای عرب وکشورهای اسلامی از زیر یوغ بیگانه، حمایت از اقلیتهای مسلمان در سراسر جهان و به دست آوردن حقوق حقّهٔ ایشان و اتّحاد جهان اسلام تحت لوای اخلاق اسلامی بود.[۲۰۷] مسلّماً تحقّق چنین اهدافی بدون داشتن یک نیروی رزمی قوی و منسجم غیر ممکن می‌نمود. عقلایی به نظر نمی‌رسید که اخوان المسلمین جهاد را در چنین مرتبهٔ والائی قرار داده باشند، بدون آنکه مدّتهای طولانی به اعضای خود درس فداکاری، صبر و از خود گذشتگی را نیاموخته باشند.[۲۰۸] آنها پیوسته به طور صریح اعلام می‌کردند؛

هنگامی که سایر شیوه‌ها به نتیجه نرسند بلاتردید از شیوهٔ قهرآمیز استفاده خواهند کرد و این کار را در مقطعی انجام خواهند داد که به ایمان و کارآیی اعضای خویش ایمان داشته باشند.[۲۰۹] سؤالی که مطرح می‌گردد این است: آیا اخوان در سال ۱۹۴۸ که به ترور النقراشی و زمینه چینی برای سرنگونی دستگاه متهّم شدند، به این مرحله رسیده بود یا نه؟. به گمان می‌توان گفت که آنها در این سال به اوج قدرت خود رسیده بودند و به همین دلیل اعضای افراطی حزب کاسهٔ صبرشان لبریز شد و به واژگون کردن رژیم مصمّم شدند، تا بتوانند خود زمام حکومت را به دست گیرند.

گردانهای رزمی جمعیت در سال ۱۹۵۱ پس از لغو پیمان انگلیس ـ مصر، فعالیت خود را از سرگرفتند. اعضای آنها برای بازرسی اتومبیلها در جادّهٔ منتهی به کانال سوئز، پستهای بازرسی برپا کردند و شماری از مجوزهای ورود به اردوگاههای نظامی انگلیسی را مصادره کردند تا دارندگانشان را از همکاری با انگلیسها بازدارند.[۲۱۰] گفته می‌شود که نیروهای انگلیسی با دریافت اطّلاعاتی مبنی بر اینکه گروهی از اخوان مصمّم به انجام عملیات چریکی علیه آنها شده‌اند، برای حفظ امنیّت خویش به اقدامات نظامی فشرده‌ای دست زدند. همچنین گزارش شده است که اخوان در «الزقازیق» مدرسه‌ای برای آموزشهای نظامی دارند. اینها نشان می‌دهد که گردانهای رزمی اخوان المسلمین حتّی پس از دوران ترور و خفقان، به فعّالیّت مؤثر خود ادامه می‌دادند. دربارهٔ کنترل حکومت وفد روی گروههای شبه نظامی، شامل اخوان، اختلافاتی درگرفت. یک کمیته مرکّب از چهار کارشناس از چهار گوشهٔ کشور، به سرپرستی یکی از وزرا تشکیل شد تا آموزش آنها را نظارت کند!

شاید بیجا نباشد که در اینجا از وسیله چهارمی در راه تحقّق اهدافشان نام ببریم: آنها طیّ مقالات گوناگون در نشریاتشان خاطرنشان ساخته‌بودند که مصر می‌باید صاحب ارتشی قوی گردد تا بتواند استقلال مصر و اصل بیطرفی آن را تضمین نماید.[۲۱۱] آنها از این حد نیز فراتر رفته می‌خواستند: اینک که وحدت کامل ارتشهای عرب در این شرایط عملی نیست،[۲۱۲] اتحادیهٔ عرب دست کم جدولی برای هماهنگی، سازماندهی و شیوهٔ آموزش ارتشهای عرب پدید آورد.

فصل ششم

اخوان المسلمین
و
سیاست

اخوان‌المسلمین و سیاست

اخوان المسلمین از نظر دیدگاهی که نسبت به اسلام، به عنوان دین و حکومت، داشتند در نوع خود منحصر به فرد و بی‌همتا نبودند؛ قبل از ایشان، به حدود یک قرن ونیم، وهّابیها ـ پیروان محمّد عبدالوهّاب ـ نیز همین دید را نسبت به اسلام داشتند.[۲۱۳] ترکهای عثمانی، نیز، به احتمال قوی، همین مکتب فکری را دنبال می‌کردند. مخالفت ایشان با وهّابی‌ها نیز به دلیل آن بود که آنها راگروهی طغیانگر علیه حکومت «خلیفه» می‌دانستند، وگرنه در شکل شناختی که از اسلام، به عنوان ابزار حاکمیّت داشتند، با آنها مشترک بودند.

شاید بتوان گفت که تمامی حکومتهای اسلامی، با یک اختلاف اساسی، در این اصل مشترک بودند، و آن اینکه این حکومتها با بهره برداری از توجیهات صاحب نظران در امور فقهی، تاحدود زیادی در کار قانونگذاری پیش رفته بودند. این افراد هیچگاه در تطبیق مذهب با جهان و مسائل عصر خویش در نمی‌ماندند زیرا در مواقع مقتضی به متون، قیاس، اجتهاد و یا عقل روی می‌آوردند و پیوسته برای پاسخ به مشکلات راه حلی می‌یافتند. ولی اخوان، چون سلفیه و وهّابیها[۲۱۴]، می‌خواستند تنها به دو منبع اصلی و دقیق اسلام، یعنی قرآن و حدیث، روی آورند و به تعبیرها و تفسیرهای گوناگون سر ننهند.

البنّا چنین می‌گفت:

«اخوان المسلمین براین عقیده‌اند که منابع اساسی تعالیم اسلامی کتاب خدا و سیرهٔ رسول اکرم است. اگر مردم به این دو منشأ خیر وفادار باشند، به هیچ وجه دچار

گمراهی وسرگردانی نخواهند شد. بسیاری از اندیشه‌ها و پنداشتهایی که به اسلام وارد شده و رنگ اسلام به خود گرفته‌اند، انگ روزگاران معیّن و مردم آن روزگارها را برخود دارند. از این رو باید بدین دو منبع ناب روی آورده و نظامی که باید ملّت مطابق آن اداره شود، از آنها برگرفت. ما باید همان گونه به اسلام بنگریم که یاران و نزدیکان پیامبر و پدران امین و درستکار ما در سالهای شکوهمند طلوع فجر اسلام می‌نگریستند. ما می‌باید حدودی را که خداوند و پیامبر او مقرّر فرموده‌اند رعایت کنیم و در مقابل احد النّاسی جز خدا پاسخگو و مقیّد نباشیم. ما نباید از اوضاع و احوال زمانهٔ خویش غافل شویم و خط مشیی را اختیار نماییم که با این شرایط ناسازگار باشد. اسلام دین همهٔ افراد در تمام دوران هاست.»[۲۱۵]

بنابراین بدیهی است که آنها می‌خواستند تنها به منابع اصلی اسلام مراجعه کرده و به چهارده قرن پیش، پل بزنند.

اخوان المسلمین بدین نقطه نظر صادقانه باور داشتند، تا آنجا که البَنّا آن را «اسلام اخوان المسلمین» می‌نامید تا مخالفت خود را با همهٔ تفسیرات، محدودیّتها و طرحهایی که دیگران خود را، طیّ روزگاران طولانی، بدانها عقیده یافته بودند، نشان دهد.[۲۱۶]

به گفته خود البنا: از آنجا که اسلام تمامی ابعاد زندگی در این جهان و دنیای آخرت را در بر دارد لذا می‌توان آن را «مکتبِ عبادت، وطن دوستی، تمدن، دین، حکومت، اخلاق، عمل، قرآن و شمشیر» نامید.[۲۱۷] در نتیجه، سیاست بخش مهمّی از اسلام و برنامهٔ اساسی اخوان المسلمین است.

دخالت اخوان المسلمین در سیاست سؤالات بسیاری را بر می‌انگیخت. بسیاری می‌پرسیدند اخوان المسلمین را با سیاست چکار؟ آیا آنان مردان سیاستند یا مردان دین؟ این سؤالات هنوز هم مطرح هستند. اخوان المسلمین چنین پاسخ می‌دهند: اگر اسلام دین سیاست، امور اجتماعی، اقتصاد، قانون و فرهنگ نباشد، پس چیست؟ تنها رکوع و سجود و ادعیه و اوراد است؟[۲۱۸] آنها می‌گویند:

«آیا این عجیب نیست که کمونیسم حکومتی داشته باشد که بر آن قیمومت کند و

فراخوان آنرا پراکند، سایر سیستمها نیز ملّیّتها حکومتهایی داشته باشند که در راه آنها مبارزه کنند، ولی حکومتی اسلامی وجود نداشته باشد که برای اسلام کاری کند و از آن دفاع نماید؟ اسلامی که همهٔ مزایای سایر مکاتب را داراست و از کاستیهای آنان مبرّا، اسلامی که نظامی جهانی رابه مردم دنیا اعلام می‌دارد و برای دردهای معنوی و مادّی ایشان راه حلهای اصولی ارائه می‌دهد و حتّی رفع نیاز دیگران را وظیفه مسلمانان می‌شناسد، اسلامی که افراد را در مقابل یکدیگر مسئول می‌داند و قبل از آنکه مکتبهای فوق به وجود بیایند، مترقّی‌ترین‌نظامها را برای جوامع بشری تدوین نموده است، اسلامی که در قرآنش می‌فرماید: «در میان شما مردمی را قرار دادیم تا دیگران را به سوی خیر فرا بخوانند و از کارهای شرّ باز دارند. و به سوی کارهائی که شما را به سعادت رهنمون گردد، هدایت کنند.»[۲۱۹]

آنان باز می‌گویند:

«ما به اسلام به صورت بنیان اعتقادی و اساسی زندگی خویش می‌نگریم. ما با آن، چونان شیوه‌ای قضائی، نیرو گرفتیم، لذا درخواست اجرای قوانین آن را داریم. مااسلام را چون ریسمانی و زنجیری محکم که ما را به یکدیگر می‌پیوندد، اصولی که نمی‌توانیم انکار کنیم و هدفی غایی و نهایی، می‌نگریم.»[۲۲۰]

«ما شما را به اسلام، تعالیم، قوانین و رهنمودهای اسلام می‌خوانیم. اگر اینها را سیاست می‌گویید، آری سیاست ما همین است.»[۲۲۱]

در زمینهٔ برنامهٔ سیاسی اخوان المسلمین و اینکه چگونه در پی تحقّق آنند، باید گفت: «حکومت مذهبی» بیگمان در رأس این برنامه است. این مسئله به وضوح در نشریات و کتب آنان تبیین شده است، چندان که هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌ماند. البنّا در یکی از سخنرانیهایش اهداف و برنامه‌های جنبش را چنین توضیح داد:

«اخوان المسلمین به کتاب خدا رجوع کرده و از آن رهنمود و الهام گرفته‌اند، لذا با اطمینان کامل می‌دانند که اسلام کامل و جامع است و می‌باید بر تمامی شئون زندگی ما سایه بگسترد. اسلام در مورد تمامی امور سخن گفته است و لذا قوانین آن می‌باید جزئیّات را شامل شود. اگر ملّتها به راستی قصد دارند مسلمان باشند، باید قوانین اسلام را بدون تفسیر و تعبیرات ویژه اجرا نمایند. وظیفهٔ مسلمان تنها عبادت و تقلید نیست.

اگر افرادی تنها از این جنبه به دستورات اسلام عمل نمایند و در سایر امور زندگی پیرو سایر مکتبها باشند، مسلمان نیستند.»[۲۲۲]

در سخنرانی دیگری، حسن البنّا چنین خاطر نشان می‌سازد:

«اسلامی که اخوان المسلمین از آن سخن می‌گویند و به آن ایمان دارند، اسلامی است که حکومت را به عنوان یکی از پایه‌های اساسی خویش پذیرفته است، همانگونه که به هدایت، به اجرای احکام نیز متکی می‌باشد. ... پیامبر(ص)، حکومت را یکی از ارکان اساسی اسلام می‌دانست... تشکیلات حکومتی در کتب فقه یکی از اصول عقیده و مرام ما و نه پیامد آنها و مقوله‌ای در حیطهٔ بحث و جدل کلامی است؛ زیرا اسلام سیستم قانون و اجرا است؛ تعلیم و قانونگذاری، قانون قضا، در کنار هم و به طور جدایی‌ناپذیر وجود دارند. اگر مصلح دینی بدان دل خوش کند که فقیه است و تعیین کنندهٔ حدود، تصمیم گیرنده است و بیان کنندهٔ احکام، ناقل اصول است و پیامد اعمال، و با همهٔ اینها، اجرای احکام را به قوه‌های اجرائیه واگذارد، قوه‌هایی که به حکم خدا پایبند نیستند و با اجرای احکام ویژهٔ خود اصل حاکمیّت او را پایمال می‌کنند، در این صورت، و چونان پیامدی طبیعی، سخن وی فریادی در برهوت است.»[۲۲۳]

از این سخنان در می‌یابیم که اخوان‌المسلمین بدان قانع نبودند که قانون اساسی، همچون قانون اساسی مصر، تصریح کند که دین رسمی دولت اسلام است، اخوان المسلمین بر این بودند که اگر دین رسمی اسلام است، پس شیوهٔ قانونگذاری و قوانین می‌باید یکسره اسلامی باشند. آنها خواهان این بودند که همهٔ نهادهای حکومتی نشان اسلام را برخود داشته باشند.

آشکار است که قانون اساسی مصر قانونی مدنی (غیرنظامی) و از پایه، از قانونهای اساسی غربی گرفته شده است. حال آنکه تنها قوانینی که بر احوال شخصی مسلمانان حکومت می‌کنند، همچنان که دیگر فرقه‌ها قوانینی احوال شخصی خویش را دارند، از شریعت اسلامی گرفته شده‌اند. از این رو این مسئله در سه بعد برای اخوان پیش می‌آید: نخست: حکومت قانونی حاکم بر مصر؛ دوم، قانون مدنی مصری؛ و سوم،

قوانینی که دولت آنان را بدون توجّه به دین و مذهب، به ازای اعمالشان مورد محاسبه قرار دهند، یعنی حقوق مدنی.

در مورد بعد نخست، اخوان المسلمین پذیرفته بودند که قانون اساسی مصر، در برخی جنبه‌ها، با تعالیم اسلام منطبق می‌باشد، و از دولت موجود به اسلام نزدیکتر است، و بنابراین مخالفتی جدّی و اساسی با آن ندارند.

در مورد قوانین مدنی مصر، اخوان المسلمین به این نتیجه رسیدند که اوّلاً در قانون اساسی موادّ دو پهلو و مبهم بسیاری وجود دارد که می‌توان معانی آنان را با تفسیر و تعبیر وارونه جلوه داد. لذا تجدید نظر و بیان صریح و دقیق اینگونه قوانین را خواستار بودند. دو دیگر آنکه معتقد بودند که شیوهٔ تفسیر قوانین مذکور نیز عیوب بسیاری دارد و نیاز سختی به تجدید نظر... و در همین حدّ متوقّف گردیده و هیچ‌گونه مثالی راجع به این ابهام و درهم ریختگی ارائه نمی‌دهند، بنابراین بدرستی نمی‌توان مقصود آنها را از «ابهام» دریافت و نمی‌دانیم در واقع کدامیک از اصول قانون اساسی به نظر ایشان «دو پهلو» آمده است؟

در مورد سوم ـ حقوق مدنی؛ آنان مخالفت صریح خود را بیان داشتند و خواستار جایگزینی آنها، چه در مسائل مدنی، جنائی و تجاری و یا بین‌المللی، با شریعت اسلام شدند. آنان نمونه‌های بسیاری از زنا، رباخواری، شرابخواری و قمار ارائه داده و خاطرنشان ساختند که قانون چنین اعمالی را حمایت می‌نماید در حالی که دین آنها را منع می‌کند. در اینجا نیز مثالهای گویایی از این گونه مسائل ارائه نمی‌کنند، گرچه بدین اصل معتقدند که دین این امور را به طور کلّی بیان کرده و وارد جزئیات نمی‌شوند.[۲۲۴] آنان، پس از دوران شکنجه و خفقان که در بخش دوم به تفصیل شرح دادیم، کتب متعدّدی در تأیید و اثبات هماهنگی قوانین اسلامی با زندگی نوین بشری در تمامی ابعاد، نگاشتند.

قدم مهمّ بعدی آنان در زمینهٔ سیاست، آزادی تمامی درّهٔ نیل از نفوذ خارجی بود. این اصل باعث می‌گردید که آنان در برابر انگلستان موضعگیری خصمانه‌ای داشته باشند و در این کار هیچ گونه کوتاه نیایند. در مورد این مسئلهٔ خاصّ آنان شباهت

بسیاری به حزب «وطنی» دارند که شعارشان «اوّل تخلیه بعد مذاکره» بود. اخوان المسلمین نیز این شعار را در تمامی سخنرانیها و گردهماییهای خود تکرار می‌کردند. آنان اعتقاد داشتند که امپریالیسم پس از جنگ جهانی اوّل به نهایت قساوت و اوج تجاوزگری خود رسید و آن هنگامی بود که تمامی کشورهای عربی را تحت سلطهٔ خویش گرفت: مصر تحت قیمومیّت انگلیس درآمد، فلسطین و عراق نیز در چنگال آن گرفتار آمدند؛ سوریه، لبنان، تونس و الجزایر را فرانسه به استعمار کشاند؛ طرابلس و «برقه» را ایتالیا اشغال نمود؛ حتی ترکیّه آسیایی و اروپایی کانون خلافت عثمانی، زیر یوغ تجاوزگران از پای درآمد.

این کشورها در طی جنگ جهانی دوم،با جبههٔ کشورهای دموکراتیک همکاری کردند و هنگامی که جنگ پایان گرفت، آنان مدّعی حقوق خود شدند و در راه آزادی میهن خود پیکار نمودند.[۲۲۵]

اخوان المسلمین به این اصل سخت پایبند بودند. آنها به مطالبه آزادی درّهٔ نیل ادامه دادند و این خواست را گاه به ملایمت و گاه با خشونت مطرح می‌کردند. در آغاز جنگ جهانی دوم در حمایت از علی ماهر پاشا که می‌خواست مصر را از آسیب جنگ به دور نگهدارد، تلاش بسیار نمودند. در طیّ جنگ، احمد ماهر پاشا علیه آلمان و ایتالیا اعلان جنگ کرد، امّا اخوان المسلمین از او حمایت نکردند. آنها به او یادداشتی نوشتند و از دخالت در جنگ برحذرش داشتند. ولی مقاومت آنان علیه انگلستان، علی رغم همکاری حکومت مصر با آن دولت، لحظه‌ای متوقّف نگردید. به همین دلیل سخت مورد سرکوب واقع گردیدند و از آنجا که سیاستشان با سیاست دولت مصر مغایر بود بسیاری از اعضاء جمعیت دستگیر و زندانی شدند. کار مخالفت با دولت به جایی رسید که به دست داشتن در ترور احمد ماهر پاشا متهّم شدند. پس از اعلام متارکه برآوردن کامل خواستهای ملّی و تخلیه بیگانگان از درّهٔ نیل، خواست اولیه و اصولی اخوان المسلمین را تشکیل می‌داد. آنان با هرگونه مذاکره‌ای مخالف بودند و در تظاهرات خونینی شرکت جستند تا آنکه نقراشی پاشا و پس از او حسن البنّا ترور شدند. موضعگیری آنان حتّی پس از دوران اختناق و شکنجه تغییری نکرد.

آنها از نخستین گروههایی بودند که در منطقه کانال سوئز شرکت کردند.

حسن البنّا از تمامی اعضاء و هواداران جمعیت خواسته بود که پس از انجام نمازهای یومیّه، دعائی به این مضمون را، برای نمایش سرسختی خود در تضادّ با انگلستان، تکرار کنند:

- «پروردگارا، خداوندا! ای پناه بی‌پناهان، ای درهم شکنندهٔ گردنکشان، دعای ما را اجابت فرما! خواهشمان را بپذیر، حقوق حقّه‌مان را به ما بازگردان! به ما آزادی و استقلال عطا فرما!

پروردگارا! این غاصبین انگلیسی سرزمین ما را اشغال کرده‌اند، حقوق ما را ندیده گرفته‌اند، برسرزمین ما و مردم ما ستم روا می‌دارند، فساد و رشوه‌خواری را در اینجا رواج داده‌اند. خداوندا! ستم آنان را ازما دور کن! پریشان خاطر و پراکنده‌شان بگردان! نابودشان کن، آنان و هرکه به ایشان یاری می‌رساند به کیفر اعمالش برسان؛ با آنان آن کن که سزاوار آن هستند. با قدرت و مشیّت خود جزایشان ده.

آفریدگارا! از آنان روی بگردان! رنج و بلا نصیبشان کن، حکومتشان را سرنگون ساز و سرزمین خود را از سلطهٔ آنان بپرداز. روامدار که آنان بتوانند علیه دوستداران تو توطئه کنند.»[۲۲۶]

بسیاری از روزنامه‌های انگلیسی پذیرفته‌بودند که فعّالیّت اخوان المسلمین و طرفداران حزب «وفد» - در این مرحله - حسّ وطن دوستی عظیمی را در مردم برانگیخته است. آنان همچنین قبول داشتند که عمده‌ترین گروههای تشکیل دهندهٔ جنبشهای دانشجوی حزب «وفد» و اخوان المسلمین هستند.[۲۲۷]

طبیعی است که اخوان المسلمین به این ناسیونالیسم رنگ مذهبی زده، آزادی سرزمین آباء و اجدادی خویش را وظیفه‌ای دینی ومذهبی می‌دانستند.

آنان به هرحال آزادی مصر را آخرین مرحلهٔ تلاش خود نمی‌دانستند. این از نظر ایشان نخستین گام بود. گام بعدی آزادی همهٔ سرزمینهای عربی و وحدت آنها بود. سومین گام، تلاش در راه وحدت جهان اسلام بود، آنچه همهٔ کشورهای اسلامی را در بر می‌گرفت. چهارمین گام، اتّحاد جهان بود. همان اتّحادی که هدف غایی اسلام و

مقصود خداوند از این آیه است:

«تو را نفرستادیم مگر آنکه برای همگان رحمت باشی.»[۲۲۸]

اخوان المسلمین در جای دیگری خاطرنشان ساخته بود که آنان به دنبال حکومت به شیوه خلافت هستند و رسیدن به آن مرحله را در برنامهٔ دراز مدّت و تدریجی خود قرار داده‌اند.[۲۲۹]

این ناسیونالیسم مذهبی در واقع تیغی دو دم بود. از جهتی موقعیّت پر مخاطرهٔ آنان در مقابل حکومت مصر، که آنان راپیوسته در موضعی سازش ناپذیر قرار می‌داد، باعث می‌گردید که آنان در آن واحد در دو جبهه داخلی و خارجی با دولت بجنگند و دوره‌های مشکل و شکنجه آور خفقان، و زندان و دستگیری در شرایط بحرانی را بر خود هموار کنند. از جهت دیگر، آنان از چنان حمایت عمومی و محبوبیّتی برخوردار بودند که اگر خود را تنها به فعّالیّتهای مذهبی محدود می‌کردند امکان نداشت به چنان موفقیّتی دست یابند. عدم حمایت آنان از حکومتهای پی در پی یکی دیگر از دلائل موّفقیّت ایشان بود. همین موضعگیریهای قاطع باعث گردید که آنان در بسیاری از زمینه‌ها بر رقبای خویش بخصوص طرفداران «وفد» فائق آیند. روزنامه‌ها خاطرنشان ساختند که در دسامبر ۱۹۵۱ - یعنی پس از مرحلهٔ سرکوب - هنگامیکه اخوان شکست راههای مسالمت آمیز و گشایش اردوگاههای آموزش رزمی را اعلام کردند، همه احزاب را در دانشگاه «فؤاد اول» از راه خود کنار زدند. نتایج انتخابات اتحادیّه‌های دانشجویی که در دانشکده‌های مختلف آن دانشگاه برگزار گردید، نمایشگر این موفقیّت است:

۱۱/۱۱ در اتحادیه دانشجویان دانشکدهٔ کشاورزی

۱۱/۱۱ در اتحادیه دانشجویان دانشکدهٔ علوم

۱۰/۷ در اتحادیه دانشجویان دانشکدهٔ مهندسی

۱۱/۱۶ در اتحادیه دانشجویان دانشکدهٔ هنر

۹/۱۰ در اتحادیه دانشجویان دانشکدهٔ حقوق

۱۳/۹ در اتحادیه دانشجویان دانشکدهٔ بازرگانی

برتری آنان در دانشکدهٔ حقوق بسیار چشمگیر بود، زیرا این دانشکده همواره به عنوان مهمّترین پایگاه دانشجویان طرفدار حزب وفد، شناخته شده بود.[۲۳۰]

انحلال همه احزاب سیاسی مصر یکی دیگر از اصول بنیادی آنان بود. آنان اعتقاد داشتند که دلیل ایجاد بسیاری از این احزاب اهداف شخصی و نه مصالح عمومی بوده است و انگیزه‌ها و شرایط ویژه‌ای باعث ایجاد آنان گردیده‌اند. آنان معتقد بودند که احزاب تا آن هنگام برنامه و اهداف خود را آشکار و مشخّص نکرده بودند. تمامی آنان ادّعا می‌کنند که در تمامی ابعاد در فکر اصلاح جامعهٔ خویش هستند ولی جزئیّات برنامه‌های اصلاحی آنها کدامند؟ راه رسیدن به آن اهداف چیست؟ چه عواملی را باید بکار گرفت؟ چه عواملی سدّ راه هستند و چگونه باید آنها را کنار زد؟ هیچ یک از رهبران و عوامل اجرایی این احزاب، پاسخ صریح و روشنی ندارند. در این ضعف، تمامی آنان مشترکند. همچنان که در سایر موارد نیز چنین هستند. آنان با حرص و طمع به حکومت می‌نگرند و تمامی عوامل تبلیغاتی خود را، با راست‌گویی یا دروغ‌گویی، در خدمت رسیدن به قدرت قرار می‌دهند و دراین راه، هر حزب و گروهی را که مانع خویش ببینند، به نوعی رسوا کرده، از سر راه خود کنار می‌زنند.

آنان همچنین بر این اعتقاد بودند که سیستم حزبی تمامی جوانب زندگی مردم را به تباهی می‌کشد، علائق و خواستهای آنان را به پستی می‌کشاند، اخلاق و معنویّات را نابود می‌کند، حسّ وفاداری را از بین می‌برد و بدترین تأثیر را بر روی زندگی شخصی و اجتماعی افراد می‌گذارد.

آنان معتقدند که یک سیستم پارلمانی، حتی، احتیاجی به سیستم چند حزبی، آنچنان که در مصر حاکم است، ندارد وگرنه حکومتهای ائتلافی هیچگاه در کشورهای دموکراتیک پدید نمی‌آمدند. به نظر ایشان اعتقاد به اینکه سیستم پارلمانی بدون وجود احزاب ممکن نیست، عقیده‌ای غیر علمی و جاهلانه است. بسیاری از کشورهایی که سیستم مشروطه پارلمانی دارند، تنها دارای یک حزب هستند و این امر کاملاً ممکن است. آنان از این رو همچنین معتقد بودند که بین آزادی گفتار و اندیشه و بیان، یعنی تمامی آزادیهایی که اسلام بر آن صحّه می‌گذارد، و تعصّب کورکورانه به

عقاید و تلاش مستمرّ برای شکاف اندازی بین اقشار مردم و در نتیجه تضعیف حاکمان، تفاوت بسیار است. کار احزاب گوناگون نیز جز ایجاد شکاف ودامن زدن به اختلافات فرقه‌ای چیز دیگری نیست، و این همان کاری است که اسلام به طور بنیادی و ریشه‌ای با آن مخالف است و آن را منع می‌کند. اسلام در تمامی قوانین و مقرّرات خود خواهان اتّحاد و همکاری و تعاون است. آنان در بیان این اندیشه پا را فراتر گذاشته و معتقدند که ائتلاف احزاب ایدهٔ بی‌ثمری است، زیرا تنها به صورت مسکّن موقّت عمل می‌کند و درمان قطعی نیست، زیرا مؤتلفین سرانجام رو در روی یکدیگر می‌ایستند. بنا به عقیده اخوان المسلمین، درمان قطعی درد، انحلال تمامی احزاب است، زیرا آنان از نظر سیاسی مرده‌اند و شرایطی که موجب ایجاد آنها شده‌اند، دیگر وجود خارجی ندارند.[۲۳۱]

شاید در پشت این اظهار نظر علیه احزاب مصری عامل دیگری نهفته باشد؛ آنان احساس می‌کردند که تمامی این احزاب دربیان عقاید اسلامی و اجرای قوانین آن شکست خورده‌اند.[۲۳۲]

عقیدهٔ اخوان المسلمین این بود که بر روی ویرانه‌های احزاب مصر، سیستم جدیدی بسازند که در آن تمامی تلاشهای ملّت بر برنامهٔ واحد و با قدرت اسلامی متمرکز گردد، و یا به عبارت دیگر، حکومت اسلامی می‌باید بنیان و اساس سیاست مصر قرار گیرد و جایی برای باند بازیهای سیاسی باقی نماند!

در ارتباط باهمین اصل اساسی بود که اخوان المسلمین از تمامی کسانی که علاقه داشتند به جنبش بپیوندند، می‌خواستند که خود را از هر گونه وابستگی حزبی آزاد کنند و با جنبه‌های گوناگون سیاسی که در قرآن و تعالیم اسلامی وجود دارد، آشنا گردند. آنان کمیتهٔ سیاسی وابسته به اداره مرکزی را به همین منظور دائر نمودند.

طبیعتاً این موضع‌گیری قاطع علیه احزاب به یکباره اتّخاذ نگردید. در ابتدای امر اخوان المسلمین نسبت به این مسئله بیطرف بودند، امّا به مرور زمان مخالفت خویش را آشکار ساختند و پس از پایان جنگ جهانی دوم، بی پرده عقیدهٔ خویش را بیان کردند. آنان احساس کرده بردند که مدّتهاست حالت «جنبش» محض را ندارند، بلکه

نمایندهٔ اکثریّت مردم مصر می‌باشند.[۲۳۴]

«آنها، قلبهای مؤمن، مغزهای روشنفکر جوانان مشتاق و با شهامت بودند که خانه‌هایشان درّهٔ نیل را پوشانده و پرچم‌هایشان در افق به اهتزاز در آمده است. همانها که مجاهدتهایشان همه جا را پرکرده و سرزمین مادری را در آغوش گرفته است...»[۲۳۵]

آنها اعلام کردند که جنبشی جدید به وجود آمده است که می‌خواهد ملّت رابه تدریج دگرگون کند، و این جنبش توانسته است پیام خود را به توده‌های عظیم مردم برساند و این پیام اینک جایگاه و ارزش واقعی خود را یافته و به صورت حقیقتی انکار ناپذیر درآمده است، زیرا رسالت تغییر جامعه همین است و نه رسالتی دیگر.[۲۳۶]

در این مرحله بود که آنان تفاوت جنبش خود را با جنبشهای اصلاح‌طلب سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی، محمّد عبده و دیگران دریافتند. البته تلاش اینان در تبلیغ آرمانهای اسلامی و نشان دادن جنبه‌های دلپذیر آن، با ابزاری که آن زمان در دسترس بود، چیزی نیست که بتوان نادیده گرفت، با این همه جنبش آنان، یک جنبش اسلامی، به معنی یک دستگاه قانونی مستقّل، و بر مبنای یک سیستم کامل، با همه ویژگیهای آن، نبود؛ که یک جنبش اسلامی، یعنی سازماندهی و رهبری یک نسل، پیاده کردن اصول قانون اساسی الزامی و در ضمن دفاع از آنها چونان یک نظریّهٔ درست... آری یک جنبش اسلامی با چنین معنی وسیع و همه گیر، با انقلاب فکری‌ای که با خود همراه دارد و بازتابهای تاریخی‌ای که به دنبال می‌کشد، تأثیرات جدّی و عمیقی برآیندهٔ ایشان دارد؛ یک جنبش اسلامی، بدین معنی، برای مدّتی طولانی، یعنی تا هنگامی که حسن البنّا در سدهٔ بیستم پرچم آن را به نام اخوان المسلمین برافراشت، در تاریخ دیده نشده است.[۲۳۷]

اخوان المسلمین همچنین در مقابل کشورهای اروپایی که بر سرزمینهای اسلامی حکم می‌راندند (انگلستان، فرانسه و ایتالیا) سیاستی مشخّص و معیّن رااتّخاذ نمودند. این سیاست مبتنی بر دو موضوع عمده بود:

نخست آنکه سرزمین اسلامی سرزمینی واحد و تجزیه ناپذیر است و تجاوز به هر بخش از این سرزمین، در واقع تجاوز به کلّ آن بشمار می‌آید. ثانیاً اسلام مستلزم آن است که مسلمانان رهبران سرزمینهای خویش و ارباب واقعی خود باشند و احتیاجی به ارباب و سرپرست نداشته باشند. آنان خود تحت هدایت و رهبری اسلام زندگی می‌کنند و دیگران را نیز به اسلام فرا می‌خوانند.

از این رو حکومتی که به سرزمینهای اسلامی تجاوز کرده و یا قصد تجاوز داشته باشد، به عنوان حکومت غاصب و متجاوز شناخته شده و می‌باید جلو تجاوز او گرفته شود. دفاع از یک سرزمین اسلامی و اتّحاد برای رهایی از یوغ بیگانه وظیفهٔ اساسی و اصلی مسلمین می‌باشد. آنان در یکی از کتب خود، نمونه زیر را به صورتی شبیه به یک فتوا، بیان می‌دارند:

«اگر زنی مسلمان در شرق به اسارت افتد، مسلمانان در غرب می‌باید او را باز خریده و آزاد کنند، حتّی اگر این آزادی به قیمت کل ارزش دارایی مسلمین تمام شود.»

آشکار است «زن» در این جمله، سمبل سرزمین مادری است.

اکنون که انگلستان به مصر و فلسطین تجاوز کرده، فرانسه، سوریّه و افریقای شمالی را اشغال نموده و ایتالیا در طرابلس (لیبی) به ظلم و بیدادگری ادامه می‌دهد (و نمونه‌های بیشماری از این گونه تجاوزات و تعدیات به کشورهای اسلامی را می‌توان مثال آورد) می‌باید اعلام «جهاد» گردد و آزادی و استقلال با اعمال زور از چنگ آنان بیرون کشیده شود، گرچه دراین جهاد خونهای بسیار ریخته شود، زیرا مرگ بهتر از زندگی در بردگی، محدودیّت‌های بی‌مورد و حقارت و پستی است.[۲۳۸]

برای عمل کردن بدین شعار، آنان در سال ۱۹۴۸ به طور فعّال در جنگ علیه یهودیان شرکت کردند. اعضای اخوان المسلمین دراین نبرد قوی‌ترین و شجاعترین رزمندگان بودند. آنان به جمع آوری کمکهای مردم پرداختند و کمکهای مالی ارزنده‌ای به رزمندگان تقدیم کردند؛ پس از آغاز دوران اختناق، در جنگ علیه انگلیسیها در کانال سوئز شرکت کردند.

آنان، مخصوصاً، بر خدمت هرکس به میهن خودش تأکید بیشتری داشتند تا خدمت به همهٔ میهن اسلامی. خدمات هرکس، به مصداق اینکه «نزدیکان به نیکی شایسته‌ترند» نخست به میهن خویش می‌رسد و سپس به میهن همه مسلمانان. این نکته‌ای عملی است، ولی در اصول اسلام قائل به مرزهای جغرافیائی و تفاوتهای خونی و قبیله‌ای نیست. اسلام مسلمانان را ملّتی واحد می‌داند و سرزمین اسلامی را سرزمینی واحد می‌شناسد، هرچند کشورهای آن از هم جدا و دور باشند. بنابراین اخوان المسلمین عقیده دارند که هر گستره‌ای از زمین که مسلمانی در آن زندگی کند، میهن اسلامی است[۲۳۹] و وظیفهٔ آنان، پس از آزاد کردن کشورشان، رهایی همهٔ میهن اسلامی است.[۲۴۰] آنان اعلام می‌دارند که میهن مسلمانان از محدوده‌های جغرافیایی و ویژگیهای نژادی به محدودهٔ پیروی از اصول والا و عقاید درستی که خداوند برای راهنمایی بندگان خود آورده است، فراتر می‌رود.[۲۴۱] آنان چون «سنوسی» ها و صوفیان افریقا، تبلیغ دینی را وظیفهٔ دینی و مذهبی می‌دانستند. این رویکرد در افریقا شاید واکنشی در برابر اعمال گروههای مذهبی مسیحی و شیوه‌های ایشان باشد. در مورد کمونیسم، اعضای اخوان المسلمین با جدیّت وارد مبارزهٔ عقیدتی شده، اعمال و تبلیغات ایشان را خنثی می‌نمودند.[۲۴۲]

در مورد اقلّیتها، آنان سیاست خود را برمبنای دستور قرآنی قرار می‌دادند:

«خداوند شما را از اینکه با محبّت و صداقت با دیگران، دیگرانی که علیه شما و دین شما نمی‌جنگند، آنانکه شما را از خانه‌هایتان بیرون نرانده‌اند رفتار کنید، منع نفرموده است. زیرا خداوند کسانی را که به دیگران محبّت می‌کنند دوست می‌دارد.» (آیهٔ قرآن)

این آیه را اخوان المسلمین چنین تفسیر می‌کردند که می‌باید از هموطنان غیر مسلمان خود حمایت کرده و با آنان رفتاری محبّت‌آمیز و انسانی داشته باشند.

در مورد پیروان دیگر ادیان آسمانی قرآن چنین می‌فرماید:

«بگویید ما به خداوند و به آنچه برایمان توسّط ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی و عیسی و سایر پیامبران فرستاده است، ایمان داریم. از نظر ما تفاوتی بین آنچه

آنان گفته‌اند وجود ندارد و ما به خدا توکّل می‌کنیم.»
«اگر ایشان به خداوند ایمان دارند راه راست را یافته‌اند، امّا اگر از ایمان بازگشته‌اند بنابراین از شما نیز بریده‌اند و خداوند شما را در مقابل ایشان حفظ می‌کند و براستی که خداوند سمیع و علیم است.»

در قرآن، در مورد آنان که خداوند امر به مخالفت با ایشان و دوری از آنها می‌فرماید، چنین آمده است:

«خداوند شما را از دوستی با آنان که با شما می‌جنگند و شما را از خانه‌هایتان می‌رانند منع فرموده است. آنان که به ایشان یاری می‌رسانند و آنان که با دشمنان خدا پیمان‌دوستی می‌بندند و به راستی که ایشان گنهکارند.»

و سپس در مورد وفای به عهد و ارزش آن می‌فرماید:

«و به عهد خویش وفا کنید که براستی این برای شما به سعادت نزدیکتر است».
«و با آنان که با شما ستیز نمی‌کنند و به دشمنان شما یاری نمی‌رسانند، بیهوده جنگ نکنید و بر سر پیمانتان باشید که خداوند آنان را که از بیم او خطا نمی‌کنند، دوست دارد.»
«و تا هر زمان که آنان بر سر پیمان خویش باقی هستند، شما نیز پیمان نشکنید.»

اخوان المسلمین می‌گویند:

«اسلام دارای چنین قوانینی است و بر مبنای آنها برنامه‌ریزی کرده است. غربیها با مطالعهٔ قوانین اسلامی درخواهند یافت که سخنان ما دارای ضمانت اجرایی هستند. آنها می‌فهمند که ما تا روزی که کسی به سرزمینهای ما چشم طمع ندوخته است، بر سر پیمان خویش می‌مانیم. ما حتّی معتقدیم که غرب به خاطر حفظ منافع خودش هم که شده این قوانین را بخواند و به برخی از مفاد آن در رابطه با سایر کشورها عمل کند، زیرا از هر نظر به نفع اوست.»[۲۴۳]

در مناسبتهای مختلف: البنّا این سیاست را بخوبی تأکید کرده‌است. او هنگامی که

توفیق پاشا، که یک قبطی بود، به عضویت سنا انتخاب شد، در نامه‌ای بدین مناسبت به او تبریک گفت. توفیق پاشا در پاسخ وی خاطر نشان ساخت که از انتشار روزنامه اخوان المسلمین خوشحال است و به این نتیجه رسیده است که ناسیونالیسم آنان از تعصب، فرقه‌گرایی و نژاد پرستی دور است.[۲۴۴] البنّا در یکی از مقالات خود برای اطمینان دادن به اقلیّتها و بویژه قبطیها بر این نکته تاکید نمود که جنبش آنها فاناتیک، متعصّب و ضدّ پیشرفت نیست[۲۴۵] آنها نسبت به هم میهنان قبطی خویش به همین شیوه پایبندند. هنگامی که کلیسای قبطیها در کانال سوئز مورد هجوم قرار گرفت، اخوان المسلمین از مداخلهٔ در این امر تبرئه شدند. آنان مهاجمان را محکوم کردند و قبطی‌ها نیز به بیگناهی اخوان شهادت دادند. «مرشد» جدید اخوان المسلمین نیز این سیاست را ادامه داد. او به سراسر مصر سفر کرد، از مؤسّسات قبطی و مسیحی بازدیدکرد، تا به روابط دوستی و صمیمیت میان شهروندان تحکیم بخشد.

بنابراین می‌توان گفت نکات مذکور شالودهٔ خط مشی سیاسی اخوان است که در نشریّات و آیین‌نامه‌های ایشان تدوین و منتشر گردیده و به مرور زمان و در طیّ سالها مبارزه و رنج، شکل گرفته است. پیش از این یادآوری کردیم که آنها در ابتدای امر «مَرِدِین» بودند و سپس موفقیّتهای پی‌در پی و محبوبیّت بیش از حدّ در میان توده‌های مردم، موجب گردید که که آنان برنامه‌های خود را در چند جنبه گسترش دهند و بویژه سیر حوادث و مشکلات متعدّد با پیش آوردن پرسشهای نوین و لزوم پاسخ بدانها، آنان را به فعّالیّت در زمینه‌های گوناگون وادار ساخت تا بتوانند برای آن سؤالات و مشکلات به دقّت و صراحت پاسخهای مناسب را بیابند و به همین دلیل است که اصول سیاسی ایشان پیوسته پس از اصول مذهبی‌شان مطرح می‌گردند.

آشکار است که اخوان در پرداخت اصول خود تنها به قرآن و حقایقی از تاریخ اسلام بسنده می‌کردند و شناختهای خود را بیشتر از هر چیز بر پایهٔ متون قرآنی متکّی می‌کردند. در این زمینه آنها با نظریهٔ پیشین علی عبدالرّازق، دربارهٔ نخستین اصلی که شرح آن گذشت، مشروعیّت حکومت مذهبی، اختلاف داشتند. نتیجه گیری وی این بود که ضرورت حاکمیت خلافت نه در قرآن و نه در سنّت مطرح نشده است، و اینکه

دربارهٔ کارکرد حکومت باید به عقل، آزمونهای ملّی و هنجارهای سیاسی مراجعه کرد، درست همانگونه که در ساختمان یک شهر و مراکز اداری آن باید به اصول مهندسی دست یازید! ـ که رسالت اسلامی چیزی جز حکومت اسلامی است و اینکه آشکار است که سیاست دولت تنها وسیله‌ای برای تأکید ـ دین است و دین تنها یک جنبه مذهبی را برای مردم تأمین می‌کند.[۲۴۶] شیخ خالد محمّد خالد در کتاب خود من هنا نبدأ (از اینجا آغاز می‌کنیم) این دیدگاهها را پذیرفته است.

اینکه عقاید سیاسی آنها قبل، بعد و یا همزمان با عقاید مذهبی ایشان شکل گرفت، چندان حائز اهمّیّت نیست. نکتهٔ مهمّ این است که عامل زمان و محیط در انتخاب و تدوین اصول آنها نقش تعیین کننده‌ای داشته است.

آنان با راهنمایی نسل نوین به اصول جنبش خویش و تثبیت این اصول در ذهن آنان، چندانکه سرباز و مدافع آنها شوند، به تبلیغ اصول جنبش خود آغاز کردند.

سپس با فرستادن نامه‌های متعدّدی به پادشاهان و حکّام در مناسبتهای گوناگون، از آنان می‌خواستند که به اسلام روی آرند و برای انجام اصلاحات اجتماعی از آن کمک بگیرند. پس از انتشار روزنامه، برخی از این نامه‌ها را در آن منتشر کردند و نامه‌های جدیدی هم بدانها افزودند. مسائل سیاسی روز را پیگیری کرده، عقاید سیاسی خود را با وضوح و شجاعت بیان نمودند. هر دو سال یکبار کنگرهٔ خود را برگزار می‌کردند و در زمانهای اضطراری دست به تشکیل جلسات فوق العاده می‌زدند تا وقایع سیاسی ویژه‌ای راکه پیش می‌آمد مورد بررسی قرار دهند. در شهرها، حومه، و رادیو سخنرانیهای متعدّد ایراد می‌نمودند. تظاهرات سیاسی ترتیب می‌دادند و گاه در آنها شرکت می‌کردند، و گاهی رهبری و هدایت آنها را به عهده داشتند و گاه تنها با شرکت‌کنندگان همگام می‌شدند. گروههای شبه نظامی خود را برای عملیّات نظامی و شبه نظامی تعلیم می‌دادند تا در مواقع ضرور، و از جمله نبرد فلسطین، بتوانند به شایستگی نبرد کنند. سپس دست به انتشار کتب متعدّد زدند و تمامی اصول اعتقادی خود و از جمله سیاست را بتفصیل تشریح می‌کردند. در مجموع از هیچ وسیله و راهی برای تشریح و گسترش اندیشه‌های خود و دفاع از آنها فروگذار نمی‌کردند. نشریات،

سیاست و ادبیّات در این میان نقشی از همه برجسته‌تر داشتند.

روی «تبلیغات» به شدّت تکیه می‌شد. تبلیغات در جهان معاصر یکی از مؤثّرترین سلاحهاست و در معرّفی ویژگیها و مشخّصات جنبش به دیگران نقش اساسی و مؤثّری داشت.

شاید بی‌مناسبت نباشد که این بخش را با سخنی از حسن البنّا خاتمه دهیم که سیاست و خط مشی جمعیت را با زبانی ساده و مختصر بیان می‌کند. از نظر او حکومت اسلامی به میزی سه پایه شبیه است که اگر هریک از پایه‌های آن را برداریم میز می‌افتد: اوّلین پایه میز اصول اسلامی، دومین پایه ملّت یکپارچه و سومین پایه دولت اسلامی است که برمبنای اتّحاد ملی اصول اسلامی حکومت کند.[۲۴۸] دراین سخن چنان تصویر کاملی از خط مشی اخوان ارائه شده است که به هیچ‌گونه تعبیر و تفسیری نیاز ندارد.

فصل هفتم

جنبش اخوان المسلمین
در
خارج مصر

جنبش اخوان المسلمین در خارج مصر

مادّهٔ دوم از آیین‌نامهٔ اخوان المسلمین اشعار می‌دارد:

«اخوان المسلمین حرکتی جهانی و اسلامی است که در راه رسیدن به آرمانهای اسلامی تلاش می‌کند»

منظور این مادّه این است که اخوان المسلمین نه تنها حرکتی مصری و عربی، بلکه حرکتی اسلامی و جهانی است.

این یک اصل بود، ولی در عمل اخوان خواهان روندی تصاعدی بودند که از اتّحاد ملّی آغاز می‌شد و در گذر از اتحاد عرب، به اتحاد اسلامی می‌انجامید: به عقیدهٔ آنان، هیچکدام از این سه ایده با همدیگر ناسازگار نیستند، زیرا اسلام همهٔ افراد بشر را ملزم می‌سازد که به بهترین وجه ممکن به وطن و ملّت خویش خدمت کنند. این دین مبین ابتدا در میان قوم عرب و بازبان عرب شروع به رشد کرد. حتّی قرآن نیز به عربی بود، لذا اتّحاد اعراب برای تجدید حیات و شکوه اسلام و برقراری حکومت اسلامی ضروری است (منظور ازاعراب، کسانی هستند که به عربی سخن می‌گویند). از این گذشته، در اسلام، به همان اندازه که بینش و پرستش مورد توجه است، میهن و ملیت نیز هست. همه مسلمانان برابرند و میهن اسلامی، با همه دوری کشورهای آن از همدیگر، یکی است و یگانه. برمبنای این تعریف، اخوان در پی یگانه کردن اندیشه‌ها و بینشهای مسلمانان و تقویّت پیوندهای برادرانهٔ اسلامی بودند. آنها تأکید می‌کردند که وطن اسلامی هرجایی است که مسلمانی در آن به سر می‌برد. آنها بر این بودند که

این ایده‌های اتّحاد با همدیگر ناسازگار نیستند، که بر عکس، هرکدام پشتوانهٔ دیگری است و در تحقّق آن کمک می‌کند. اگر کسانی به ملّیّت ویژه‌ای فرا بخوانند و از این راه در پی تضعیف احساس به رابطه‌های ملّی دیگران باشند، اخوان راه خود را ازآنان جدا می‌دانند[۲۴۹] آنان بر این بودند که مصر، به دلیل شرایط متعدّدی، در میان ملّتهای مسلمان به پایگاه رهبری دست یافته[۲۵۰] است و اینکه اخوان المسلمین در مصر، قلب مؤمن خود روشنگر و نیروی جوان و مشتاق حرکت است، و اینکه ازمصر است که نخستین خبرهای آزادی به شرق اسلامی خواهد رسید، پیام وحدت شرق و هشدار شکست و ناکامی برای دشمنان.[۲۵۱]

از این رو می‌توان گفت که آنها احساس می‌کردند که اسلام از غنود خویش برانگیخته شده و پیشرفت خود را آغاز کرده است. اسلام نخست در پوشش ناسیونالیسم یک کشور مشخصی و سپس در پوشش وحدت عربی ـ که با وحدت جهان تورانی به رو در رویی برخاست ـ برانگیخته شد و سپس به سوی هدف غایی خویش، اسلام جهانی، با نیروی ناب اسلامی، روی کرد.[۲۵۲]

پس از جنگ جهانی اوّل مکاتب بسیار چون سوسیالیسم، کاپیتالیسم، بلشویسم و انترناسیونالیسم در عرصهٔ جهانی به منصهٔ ظهور رسیدند، ملل اسلامی نیز به‌گونه‌ای اجتناب ناپذیر یکی از این مکاتب را برمی‌گزیدند. اخوان المسلمین اعتقاد داشتند که اسلام چکیدهٔ مزایای این مکاتب و فاقد کاستیها و کمبودهای آنهاست. آنان می‌گفتند قوانین و اصول اسلام می‌تواند، به عنوان قانونی برای تجدید حیات شرق مطرح گردد و در تمامی جنبه‌های زندگی ملل شرق جاری و نافذ باشد. انحراف از اصول و قوانین اسلامی، مخالفت و سرپیچی از دستورات قرآن و تفسیر و توجیه بیهوده در محتوای عالی آن، همان راه پرمخاطره و بی‌ثمری است که ملّتها با دادن زیانهای فراوان از آن خواهند گذشت. برای مللی که آرزومند پیمودن کوتاهترین راه برای رسیدن به اهداف عالی انسانی هستند، پیروی از تعالیم اسلامی بهترین راه ممکن است.

اخوان المسلمین جنبش خویش را بدون آنکه کشوری اسلامی را بطور مشخّص برجسته کنند، برساختند. آنان پیام خود را به تمامی رهبران کشورهای اسلامی

می‌رساندند، بدین امید که بشنوند و بگذارند خلقهای مسلمان به دینی که بدان اعتقاد دارند، عمل نمایند. آنان به مسلمین شرق هشدار می‌دادند که مبادا با تقلید بیجا از سیستمهایی که نه در شأن آنان است و نه مناسبتی بافرهنگ و آدابشان دارد، و عملاً و در طیّ زمان سقوط و شکستشان محرز گردیده است، خود را به مخاطره بیندازند و در کاشتن بذر پرثمر تجدید حیات اسلامی تأخیری روا بدارند؟[۲۵۳]

بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که اساس و در واقع ستون فقرات پیکر این جنبش، گسترش اسلام در دنیای اسلام و به عبارت دیگر ترویج اسلام در تمامی سرزمینهایی بود که مسلمین در آن زندگی می‌کردند، اما این کار کی آغاز شد؟

تاریخ مشخّصی برای تأسیس شعب اخوان المسلمین در خارج مصر نمی‌توان تعیین نمود. تنها می‌توان گفت که این فعّالیّت از دو مرحلهٔ مشخّص گذر کرده است: مرحلهٔ اوّل رشد فزاینده توجّه و تمایل به دنیای اسلام و بویژه معضلات سیاسی آن، و درگیری مستمرّ با این مشکلات بود. این مرحله قبل از سال ۱۹۳۷ آغاز شده بود. البنّا در سخنرانیهای متعدّد، جهان اسلام را به سوی آزادی و استقلال فرا می‌خواند.[۲۵۴] او معتقد بود که اخوان المسلمین برای رفع مشکلات مسلمانان به طور اعمّ و معضلات سیاسی خود به طور اخصّ فعّالیّت می‌نماید.[۲۵۵] به احتمال قوی، وقایع سال ۱۹۳۶ فلسطین چشمان اخوان المسلمین را به روی ظلم عظیمی که بر ملّت عرب می‌رفت، گشود.[۲۵۶] از آن تاریخ اخوان المسلمین مسئلهٔ فلسطین را با دقّت و جدیّت بسیار پیگیری کردند. شاید بتوان گفت در واقع مشکل فلسطین بود که اخوان المسلمین را به توجّه و فعّالیّت در امور کشورهای عربی بطور اعمّ متوجّه ساخت و آنان را از چارچوب معضلات مصر خارج کرد. یکبار حسن البنّا، به نام اخوان المسلمین، یادداشتی به پادشاه «مراکش» و نامه‌ای به نخست وزیر فرانسه فرستاد و آزادی امیر عبدالکریم، را خواستار گردید.[۲۵۷]

مرحلهٔ دوم، تأسیس شعب گوناگون اخوان المسلمین در خارج مصر بود. اولین شعبه در سال ۱۹۳۷ در دمشق گشوده شد. این شعبه می‌بایست دفتر کمیتهٔ مرکزی مسئول نظارت تأسیس مرکزی در سوریه و لبنان می‌بود. به هرحال، هر مرکز، خود نیز

می‌توانست با نظارت کمیته مرکزی اقدام به تأسیس شعب جدید نماید. و همچنین می‌توانست در مناطق دیگر شهر شعبه‌هایی دایر کند.

شاید این سؤال برای بسیاری مطرح گردد که چرا نخستین شعبه در دمشق دائر گردید؟ به احتمال قوی جنبش در دمشق به کمک دانشجویان سوری تحصیل کرده در مصر، که در طی دوران تحصیل به عضویت اخوان در آمده بودند، شکل گرفت. اخوان المسلمین به دانشجویان عربی که در مصر تحصیل می‌کردند توجّه مخصوصی مبذول می‌داشتند؛ با آنان با ملاطفت و مهربانی خاصی رفتار کرده، هیچ گونه فرقی بین ایشان واعضای مصری قائل نبودند. در اینجا بود که ارتباط پرمهر و عطوفت بین اخوان المسلمین مصر و شاگردان عرب برقرار گردید. این دانشجویان بعدها مبلّغین مشتاق و مؤمن اخوان المسلمین در کشورهای خود می‌شدند و زمانی که شرائط ایجاب می‌کرد، شعب اخوان المسلمین را در کشورهای خود افتتاح می‌کردند و طرفداران سازمان را گردهم می‌آوردند. از آنجاکه شعبهٔ دمشق مهمترین شعبهٔ خارج مصر بود، پس از ترور حسن البنّا و تعطیل شعب گوناگون اخوان در مصر و مصادرهٔ اموال و داراییهای آن، رهبری سازمان مصلحت آن دید که ادارهٔ مرکزی را به دمشق منتقل سازد. برخی از اعضای اخوان المسلمین پستهای رده بالای حکومت سوریّه را احراز کردند و به نمایندگی مجلس رسیدند. از این رو شایسته است نمای تاریخی مختصری از این روند ارائه شود.

در سال ۱۹۳۷ گروه کوچکی از جوانان سوری مرکّب از دانشجویان دانشگاهها و طلاّب علوم دینی تصمیم گرفتند مسئولیّت جنبش اخوان المسلمین را در سوریه به عهده گیرند. آنها می‌خواستند تحت همان عنوان مشخّص شوند و سازمانی رسماً وابسته به جنبش برپای دارند، امّا به علت خشونت رژیم قیمومت، مجبور شدند تحت عناوین مجازی فعّالیّت کنند. انجمنهای مجاز دارالارقم (خانه ارقم) که در حلب تأسیس گردید و سپس انجمن جوانان مسلمان دمشق، انجمن رابطه در حمص، انجمن مکارم در اورشلیم، انجمن اخوان المسلمین در حما انجمنهای دیگری نیز در بیروت، طرابلس، دیرالزّور ولاذقیه برپاشدند. برخی از این مراکز در برخی از کشورهای غربی

برای دانشجویانی که در آنجا درس می‌خواندند، تشکیل شدند.

این انجمنها که نامهای متعدّد داشتند همگی با جنبشهای ناسیونالیستی، عربی و اسلامی در ارتباط بودند. به طور کلّی آنها گروهی واحد با نامهای متعدّد بودند. آنها یکدیگر را به نام «شباب محمّد» (جوانان محمّد) می‌شناختند.

انجمنهای مذکور نشستهای متعدّدی ترتیب می‌دادند، دو نشست اوّل در سال ۱۹۳۷ در «حمص» تشکیل گردید. جمعیت در هنگام تشکیل کنفرانس سوم در دمشق به سال ۱۹۳۸، راهی دراز در کار سازماندهی پیموده بود. در این جلسه تصمیم گرفته شد که دارالارقم در حلب، دفتر همهٔ انجمنهای دیگر باشد.

سالهای سپری شد، در سالهای پرآشوب و مصیبت جنگ دوم جهانی، برگزاری کنفرانسها غیر ممکن شد. انجمنهای مذکور متقاعد شدند که بهتر است ادارات مرکزی وظایف خود را انجام دهند و دبیران این انجمنها با یکدیگر مبادلهٔ اطّلاعات نمایند و از هر گونه اقدام اضافی و مخاطره آمیز خودداری شود. در کنفرانس چهارم که در سال ۱۹۴۳ در «حمص» برپا گردید، نمایندگانی از لبنان و سوریّه شرکت کردند و به این نتیجه رسیدند که دارالارقم در «حلب» می‌باید همچنان به عنوان ادارهٔ مرکزی باقی بماند. تصمیمات با ارزش و درخشانی چون تشکیل سازمانهای شبه نظامی به نام «سرایا» و «فتوة» در هر مرکز و اظهار علاقه شدید به امور رزمی و اقتصادی در کنار مسائل فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی عرب و بررسی مسائل اسلامی، از عمده نتایج تعیین کنندهٔ این کنفرانس بود.

در سال ۱۹۴۴ کنفرانس پنجم در «حلب» برگزار گردید. در این اجلاس تصمیم برآن شد که ادارهٔ مرکزی آن شهر منحل و کمیتهٔ مرکزی عالی «مرکّب از نمایندگان تمامی مراکز» در دمشق تشکیل گردد. قرار بود کمیتهٔ مرکزی مذکور دارای دفتری دائمی به ریاست سرپرست کلّ ـ شیخ مصطفی السّباعی ـ گردد و جلسات منظمی برگزار نماید. نماینده‌ای از اخوان المسلمین مصر در این کنفرانس شرکت کرد. پس از تماس با کنفرانس اخوان المسلمین در مصر و فلسطین، قرار شد تمامی انجمنهای پراکنده که در خط و مسیر اخوان المسلمین حرکت می‌کردند، تحت عنوان «اخوان

المسلمین» گرد آمده و آیین نامهٔ خود را یگانه نمایند. با اتّحاد در نام و اهداف، انجمنهای مذکور قدم به مرحلهٔ جدیدی نهادند و قدرت و اعتبار بیشتری کسب نمودند. «المعهد العربی الثانوی» (آموزشگاه دبیرستانی عربی) خانهٔ نشر و چاپ عرب (دار الطباعه و النشرالعربیه) در حلب تأسیس شد که روزنامه المنار را منتشر می‌ساخت، راه اندازی شد که هنوز هم در سوریّه به فعّالیّتهای انتشاراتی خود ادامه می‌دهد، (هرچند دیگر سخنگوی رسمی اخوان المسلمین نیست). همچنین کارخانهٔ نسّاجی به همّت اخوان المسلمین دائر گردید.

پس از وحدت مراکز سوریّه و لبنان در عنوان و اهداف با اخوان المسلمین مصر در سال ۱۹۴۶، کنفرانس ششم در یبرد تشکیل گردید. پیش از برپایی کنفرانس اردوگاه آموزشی نظامی در «یبرد» برای آموزش (الفتوه) تشکیل شده بود. کمیته مرکزی پیش از پایان کار کنفرانس گروهی از اعضای دمشق را فراخوانده و تصمیمات قطعنامه را برای ایشان قرائت کرد.

در میان این تصمیمات موارد زیر به چشم می‌خوردند:

الف) اعزام گروههای آموزشی متشکّل از دانشجویان وابسته به گروه به مصر و اروپا برای تحصیل.

ب) گسترش ابعاد جنبش پهلوانی و «فتوه».

ج) تشکیل کمیته‌هایی برای رسیدن به امور و مسائل کشورهای عرب و جهان اسلام، این کمیته‌ها مسئول بررسی تحوّلات جنبشهای ناسیونالیستی در اسکندریّه، مصر، افریقای شمالی، لیبی، هند و اندونزی خواهند بود. کمیتهٔ ویژه‌ای برای رسیدگی به مسئلهٔ فلسطین تشکیل گردد.

د) تشکیل کمیته‌ای برای ارائهٔ روشهای عملی برای بالابردن سطح زندگی روستائیان و کشاورزان.

اهداف و برنامه‌های اخوان المسلمین سوریّه بدین شرح اعلام گردید:

الف) آزادی و اتّحاد ملّت، حمایت و پشتیبانی از مکتب آن، تنظیم قوانین اجتماعی اقتصادی و فرهنگی برمبنای اسلامی.

ب) اخوان المسلمین حزبی چون احزاب دیگر نیست. هدف آنان نه تبلیغ شعارهای اصلاح طلبانه، که اصلاح است. اصلاحی که از ویژگیها و بینش دینی مقدّس ملّت برمی‌خیزد. برای رسیدن به این هدف آنها با امپریالیسم در تمامی جنبه‌ها و شکل‌هایش می‌جنگند و به هر جنبش ناسیونالیستی ضدّ امپریالیستی، که در جهت اعتلای سرزمین آبا و اجدادی اسلام می‌جنگد، یاری می‌رسانند. حرکت آنان حرکتی جامع و همه جانبه است و تمامی ابعاد اقتصادی، اخلاقی، ملی، سیاسی، فرهنگی، رزمی و سایر جنبه‌های اصلاحی را در بر می‌گیرد، زیرا حرکت ایشان اسلامی بوده و اسلام دینی کامل و جامع می‌باشد (این عبارت را با عقاید اخوان المسلمین مصر مقایسه کنید)

ج) اخوان المسلمین، ملّت را بطور کل و جدای از اختلافات فرقه‌ای به همکاری فرا می‌خواندند و همهٔ تلاشهایی را که در جهت متفرّق کردن و جداسازی صفوف ملّت به نام مذهب یا دین به کار می‌رفت، محکوم می‌کردند و براین اعتقاد بودند که این گونه تلاشها، نهایتاً به نفع امپریالیسم خواهد بود.

د) با توّجه به مشکلات داخلی، آنان خواستار رفرمی بنیادین در حکومت از راه اجرای بیطرفانهٔ قوانین بودند. آنان همچون اخوان المسلمین مصر، خواهان رفرمی حکومتی برمبنای اسلام شدند و مردم را به توّجه بیشتری به فرهنگ، اخلاق، تحصیلات، امور اقتصادی، کشاورزی و صنعتی فراخواندند.

ه) در مورد مذهب، آنان از اینکه فرقه‌ای مذهبی جلوه کنند پرهیز داشتند، آنان معتقد بودند که حرکتشان بازگشت به سوی تعالیم اساسی و حقیقی ادیان است و تمامی ادیان در امور ویژه‌ای یکسان و مشترک هستند. آنان که گمان می‌برند حرکت ایشان اختلافات فرقه‌ای را دامن می‌زند در واقع از روح و طبیعت ادیان غافلند. در پیام ایشان شناختی نهفته است که تمامی خلقها را به سوی هدفی واحد فرامی‌خواند. حرکت ایشان به حدّ کافی سعهٔ صدر دارد که بتواند مبلّغین مسیحی را نیز در خود بپذیرد و با آنان به گفتگو بنشیند!

انجمن به رشد خود ادامه داد. در طیّ جنگ فلسطین، گردانی رزمی به فرماندهی

شیخ مصطفی السباعی سرپرست کلّ اخوان المسلمین سوریه، تشکیل شد.

البنّا برای دیداری از این گروههای رزمی ابتدا به بیروت و سپس به دمشق رفت. هنگامی که انجمن اخوان المسلمین مصر تحت فشار حکومت منحل و حسن البنّا ترور شد، تمامی توجّهات به طرف انجمن سوریّه و شخص شیخ مصطفی السباعی که مهمترین کاندیدای رهبری اخوان المسلمین محسوب می‌گردید، جلب شد. روزنامه اخوان المسلمین در دمشق به نشر مطالب خود ادامه داد و کتب متعدّدی در مورد حسن البنّا انتشار داد، ولی شعب حزب در لبنان بسته شدند. برخی از اعضای اخوان المسلمین سوریّه به مقامات بالای کشوری چون وزارت و نمایندگی مجلس دست یافتند. بعضی از اعضا در اظهارنظرهاشان بشدّت تحت تأثیر چپیها قرار داشتند، لذا «السباعی» مخالفت خود را علیه کمونیسم و دموکراسی غرب اعلام داشته و در روند کشاکشهای جهان نو موضع بیطرفی اتّخاذ نمود. او از ملل شرق خواست که در مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود به اسلام تکیه کنند، وی موضعی درست شبیه اخوان المسلمین مصر اتّخاذ نمود. این موضع‌گیری هرچند باگرایش آنها به سوسیالیسم، یا بهتر بگوییم «سوسیالیسم اسلامی»، و یاگرایش تندتر برخی از آنها به سمت، ناسازگار نبود، با این همه، هرچه هم که اعضای آنها در این سمت پیش رفته باشند، بازهم نمی‌توان گفت که جنبش به کمونیسم نزدیک شده است.

در طیّ دوران حکومت نظامی که از سال ۱۹۵۰ در سوریّه آغاز شد اخوان المسلمین با آزادی نسبی به فعّالیّت خود ادامه دادند، تا زمانی که در ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۵۲ انحلال آنها، به اتّهام داشتن رویکردهای سیاسی، با وجود اینکه گروهی صرفاً مذهبی هستند، طیّ فرمانی! اعلام شد.

در برخی از مصادر یاد شده است که آنان در پی «حکومتی اسلامی»بوده‌اند، امّا چندان قطعی نیست که این قضاوتی موجّه باشد. البته در فعّالیّت مستمرّ و پیگیر اخوان المسلمین مصر برای ایجاد چنین حکومتی، جای هیچ گونه تردید و شبهه‌ای نبود و آنان بسیار صریح و آشکار نظرات خود را در این زمینه بیان می‌کردند، ولی در اینکه اخوان المسلمین دمشق ـ و به تبع آن سایر شعب آنها در سوریه ـ نیز چنین هدفی را

دنبال می‌نمودند، جای تأمّل است.

گرایش آنها بدین سو به طور کلّی از سه مرحلهٔ اساسی گذر کرده است. آنان در آغاز پیدایش خویش در ۱۹۳۷ اشاره‌ای به تشکیل حکومت اسلامی نکردند. از نقطه نظر سیاسی خواست آنان رهایی کشورهای عرب و اسلامی از یوغ امپریالیسم و نفوذ خارجی بود.

در مورد سیاست داخلی چنین اظهار نظر می‌کردند:

- «اصلاح و برطرف نمودن عیوب سیستم سیاسی بدین منظور که مردم بتوانند نمایندگان خود را به شیوه‌ای مطمئن، بدون تقلّب و بی‌ترس و واهمه از حکومت انتخاب نمایند. نمایندگانی که به هیچ‌وجه تحت نفوذ قدرتی قرار نگیرند و امور حکومتی را بابی‌نظری مورد انتقاد و نظارت قرار دهند.»

خواست آنان هم چنین این بود: اصلاح هنجارها، قوانین و دادگاهها به گونه‌ای که عدالت در میان مردم تحقّق یابد، حقوق افراد ذی حق استیفا گردد و خودکامگی، تجاوز و تباهی باز داشته شوند.

اولین هدف اساسی آنان عبارت بود از:

- «توضیح و تفسیر پیام قرآن، قانون اساسی اعراب و مسلمانان به شیوه‌ای که با شرایط زمان کنونی مناسب باشد. معرّفی اسلام به مردم به عنوان سرآمد مکتبها.[۲۵۸]

در مرحلهٔ دوم که از سال ۱۹۴۶ - پس از کنفرانس «یبرد» و در زمان اوج قدرت اخوان المسلمین در مصر - آغاز گردید، آنها برآن شدند که، با توجّه به قدرت انعطاف اصول اساسی اسلام، یعنی قرآن، سنّت، اجماع و قیاس، این دین را با شرایط زمانه تطبیق داده و سعادت خلقهای کشورهای مختلف را، چه از نظر مادّی و چه معنوی تأمین نمایند. آنها همچنین برآن باورند که اسلام مکتب، عبادت، اخلاق، قانون، مذهب و حکومت است، (با نظرات اخوان المسلمین مصر مقایسه کنید). آنان خواهان تجدید نظر در قوانین جنایی، اقتصادی، اخلاقی و تحصیلی و تطبیق آنان باقوانین و روح اسلام در جهت تأمین سعادت و امنیّت ملت خود شدند، در همان زمان آنان اظهار داشتند که:

-«در تمدّن غرب نیک و بد به یکسان وجود دارد. ما می‌باید آنچه از علم و صنعت که در تمدّن غرب وجود دارد و برای تجدید حیات ما ضروری است، از آنان اخذ نماییم. هر نوع ابتکار و اختراعی که شخصیّت ملّی ما را در معرض خطر قرار نداده و با اصول اخلاقی ما تعارض نداشته باشد، بمنزلهٔ هوای تازه‌ای است که دوام ما را تضمین کرده و آینده‌مان را قوام می‌بخشد.»

روشن است که آنها در آن زمان آشکارا به مسئلهٔ قانون اساسی و سیستم حکومتی جمهوری توجّه نمی‌کردند، پس آیا می‌توانیم براین گمان باشیم که آنان فکر تشکیل حکومت اسلامی را در دل خود پنهان نگاه داشتند، در حالی که هیچگاه خواهان تجدید نظر در قانون اساسی و تطبیق آن با روح قوانین اسلام نبودند؟

در مرحلهٔ سوم که از سال ۱۹۵۱ ـ که قانون اساسی جدیدی برای حکومت سوریّه نوشته می‌شد ـ آغاز گردید، اخوان المسلمین خواهان آن شدند که، همان‌گونه که در مصر، اردن، عراق، ایران، افغانستان، عربستان سعودی و یمن، در قانون اساسی اعلام شده که دین رسمی کشور اسلام است، در سوریه نیز چنین باشد!، مجلس با اعلام این که دین رئیس جمهور اسلام باشد، تقاضای آنان را اندکی تغییر داد. ظاهراً اخوان المسلمین خواست اکثریت را پذیرفتند، یا دست‌کم بدان گردن نهادند.

به هرحال می‌توان گفت که هدف اساسی از این خواست ایجاد حکومتی مذهبی نبود؛ حکومتهای فوق هم هیچ یک حکومت الهی نبودند، تمامی آنها شهروندان خویش را در دین و مراسم عبادتی آزاد نهاده بودند و حتّی بسیاری از آنها ساختار حکومت خود را به شیوه اروپایی «مدرن»! کرده بودند.[۲۵۹]

گرایش به این تجدید ساختار روز به روز افزایش می‌یافت. موقعیّت واقعی اخوان المسلمین در سوریّه با مورد استثنایی مصر تفاوت اساسی داشت. آنچه که از این قراین می‌توان به دست آورد این است که فکر ایجاد حکومتی مذهبی در سوریّه به طور اعمّ، ودر حلقهٔ اخوان المسلمین آن کشور به طور اخصّ، بسیار ضعیف و قابل انعطاف بود و به کلّی با اندیشهٔ ایجاد چنین حکومتی در مصر تفاوت داشت. به طور خلاصه، حرکت اخوان المسلمین در سوریّه کم فعّالیّت‌تر و کم‌دامنه‌تر از حرکت مصر بود.

در فلسطین، شعب متعدّد در سال ۱۹۴۶، یعنی ده سال بعد از سوریّه و همزمان با رشد و شکوفایی اخوان المسلمین در مصر، تأسیس گردید. انگیزهٔ ایجاد آنها بیشتر برونی بود. فلسطین بشدّت از اغتشاشات و تجاوزات وحشیانهٔ سیاسی رنج می‌برد و این سبب شد که اندیشه از خطّ مذهبی منحرف شود. روزنامهٔ اخوان المسلمین هر روز صبح به فلسطین می‌رسید و پیوسته دارای مقالاتی بود که در آنها از حقوق اعراب دفاع می‌شد. اخوان المسلمین پیش از آن در مبارزات فلسطینیها در آشوبهای سالهای ۳۹ ـ ۱۹۳۶ شرکت داشتند، شرکتی که در مقایسه با نبردهای ۱۹۴۸ بسیار ناچیز می‌نمود. همچنین، گروه کثیری از مردان مؤمن، بویژه در حیفا، انجمنهایی با تمایلات مذهبی ایجاد کرده بودند که البتّه همچون اخوان المسلمین مصر برنامهٔ جامع و مشخّصی نداشتند.

با توجّه به جوّ مناسب فلسطین بود که اخوان المسلمین مصر مبلّغینی برای سخنرانی و ارائه اندیشهٔ حرکت مذکور به فلسطین اعزام داشتند تا از رهگذر مساجد و طرح مسائل سیاسی، به شیوه‌ای متناسب با احساسات ملّی مردم آن دیار، شروع به فعّالیّت نمایند. ابتدا پیام جمعیت دهان به دهان نقل شد و سپس طرفدارانی پیدا کرد. سپس اخوان المسلمین نمایندهٔ خود ـ عبدالمعزّ عبدالستّار ـ را به آنجا فرستادند تا به گشایش شعبه بیت المقدس در تاریخ ۵ مه ۱۹۴۶ شکوهی بخشد. در اوّلین جلسه بیش از دو هزار نفر شرکت کردند. نمایندهٔ یادشده در سخنرانی خود خاطرنشان ساخت که برای جمعیت، نژاد یا فرقهٔ خاصّی مطرح نیست و هیچ‌گونه تبعیضی برای هیچ یک قائل نمی‌شود. جمال الحسینی به عنوان معاون کمیتهٔ عالی عرب، در این گردهمایی اظهار داشت که او نه سال پیش آرزو می‌کرده که جنبش بتواند در فلسطین گسترش پیدا کند و اینک خوشوقت است که آرزوی او جامهٔ عمل پوشیده است، عضویّت خود را اعلام نمود و علامت آنان را زیب سینهٔ خود کرد.

هنگامی که مراسم تمام شد، مبلغی معادل ۱/۸۷۱ لیره فلسطینی برای بنای ساختمان انجمن جمع آوری شد. شعبهٔ فلسطین با ترتیب دادن جلسات سخنرانی توسط سخنوران فلسطینی و گاهی مصری، آغاز به کار نمود و باشگاهی ویژه، با یک

کتابخانه افتتاح کرد. بعدها مبلغ مذکور به ٦،٠٠٠ لیرهٔ فلسطینی رسید. شعبه قدس توانست قطعه زمینی وقفی برای بنای ساختمان گردهماییها به دست آورد. تمامی طبقات مردم با شوق بسیار از این کار استقبال کردند. شعبهٔ فلسطین مانند شعبهٔ دمشق در هیچ یک از جنبه‌های کاری خود استقلال نداشت و در برنامه و مکتب و عمل از اخوان المسلمین مصر پیروی می‌نمود و در واقع شعبه‌ای از آن محسوب می‌گردید.

در سال ۱۹۴۸ جنگ فلسطین آغاز شد. تعداد بیشماری از اخوان فلسطینی در این جنگ شرکت نموده، ساختمان مرکزی خود را تبدیل به ستاد جهاد کردند. این ستاد با اشغال شهر جدید در اورشلیم، بسته شد. هنگامی‌که اوضاع در قدس آرام گردید، شعبهٔ اخوان المسلمین فعّالیّت خود را، ولی به طور محدود، از سرگرفت.

این شعبه در تمام طول ماه رمضان سال ۱۹۵۱، در روزنامه الدّفاع مقالاتی منتشر می‌ساخت. در این مقالات مسائل مذهبی و سیاسی به شیوه اخوان المسلمین مصر بررسی می‌شد.

در سال ۱۹۴٦، شعب دیگری در سایر شهرهای فلسطین از جمله یافا، اللّد و حیفا تشکیل گردید. شعبه حیفا با دو انجمن اسلامی به نامهای «انصارالفضیله» و «الاعتصام» در ارتباط بود. مراسم افتتاح شعبه حیفا در حضور نمایندهٔ دفتر مرکزی در مصر (عبدالمعزّ عبدالستّار) انجام شد.

شعبه‌ای نیز در طول‌کرم در حضور همین شخص افتتاح شد. بزودی، در ۱۸ اکتبر ۱۹۴٦، کنگره‌ای عمومی با حضور نمایندگان لبنان، اردن و فلسطین در حیفا تشکیل گردید. اوضاع سیاسی فلسطین مورد بررسی قرار گرفته، نظرات ذیل ارائه گردید:

حکومت فلسطین مسئول اوضاع نابسامان و برآشفتهٔ سیاسی آنجاست. اتحادیهٔ عرب و خواسته‌های مصر در رابطه با تخلیهٔ مصر از نیروهای اشغالگر و وحدت درّهٔ نیل مورد پشتیبانی قرارگیرند. مسئلهٔ فلسطین می‌باید در شورای امنیّت مطرح گردد؛ از برنامهٔ خریداری زمینهای فلسطین توسّط صهیونیستها می‌باید به هر نحو ممکن جلوگیری شود؛ حکومت یهودیان غیر بومی بر سرزمین مسلمین به هیچ رو نباید پذیرفته شود؛ برای گسترش هرچه بیشتر شعب اخوان المسلمین می‌باید تبلیغات

گسترده صورت پذیرد؛ کنفرانس به مرشد عام در مصر درود فرستاده و از تمامی شعب اخوان المسلمین در تمامی کشورهای عربی تشکّر می‌کند.

این نظرات صریح و آشکار سیاسی شباهت فوق العاده‌ای به نقطه نظرهای اخوان المسلمین مصر دارد. از آنجاکه اخوان المسلمین فلسطین در این کنگره عمدتاً بر روی مسائل سیاسی پافشاری می‌کردند، لذا امور مذهبی در درجهٔ دوم قرار گرفت.

در همان تاریخ (۱۹۴۶) شعب دیگری در اردن تأسیس شدند. شاه عبدالله از جنبش استقبال نمود و آن را حمایت کرد. او از نمایندهٔ اخوان خواست که تبریکات وی را به اخوان ابلاغ نماید. و آرزوی وی را مبنی بر اینکه اخوان المسلمین هدفی جز خدمت به خدا و اجرای اوامر او ندارند، به اطلاع ایشان برساند. او از نمایندهٔ اخوان خواست که مرشد عام را به اردن دعوت نماید.

شعبهٔ عَمان در هنگام جنگ فلسطین و پس از آن همچنان به فعّالیّت خود ادامه می‌دهد، امّا فعّالیّتهای آن در چارچوب شرایط حاکم محدود مانده‌است، ولی همچنان وجود و حضورش بی‌اهمیّت نیست. جنبش توانست تا سوریّه، اردن و فلسطین گسترش پیداکند و با مصر تماس برقرار سازد.

در سال ۱۹۴۹، ظاهراً اخوان المسلمین فعّالیّتهای خود را در لبنان از سرگرفتند. به هرحال آنان رنگ ویژه‌ای، درخور کشور فرقه‌ها و فرقه گرایی، لبنان، به خود می‌گرفتند، لذا مواضع عقیدتی خود را به این ترتیب اعلام نمودند:

ـ ما تنها کسانی نیستیم که در این کشور زندگی می‌کنیم. سایر فرقه‌ها و ادیان برادر نیز در این کشور زندگی می‌کنند. هرگونه اصلاح و تغییر اجتماعی می‌باید با حمایت ایشان انجام پذیرد. ما همه می‌باید در کنار یکدیگر این کشور را حفظ کنیم. ما می‌دانیم که همهٔ ادیان ریشهٔ الهی دارند و این سرزمین پدری به همهٔ ما تعلّق دارد و می‌باید همه در آن با رضایت و آرامش خاطر زندگی کنیم.»

آنان موجودیّت خود را تعدّد احزاب و فرقه‌های گوناگون توجیه می‌کردند. اهداف عمدهٔ آنان عبارت بودند از:

۱ـ اصلاحات اساسی در کشور. ۲ـ همکاری با همسایگان.

برای رسیدن به هدف اول، هجده مادّه در ارتباط با بهبود شرایط جامعهٔ مسلمانان تدوین کردند. در مورد هدف دوم، موضوع حفظ حقوق سایر فرقه‌ها و همکاری باایشان برای حراست سرزمین آباء و اجدادی، تثبیت صلح و آرامش و تلاش علیه «فرقه گرایی» کور و سوء استفاده از اختلافات مذهبی، اقدامات مؤثّر و مستمرّی را در برنامهٔ فعّالیّتهای خود منظور کردند. و در مورد مسائل سیاسی، آنان به عدم دخالت در امور سیاسی «تا جایی که به موجودیّت ایشان و امنیّت و ثبات وطن لطمه‌ای وارد نکند»، معتقد بودند، ولی در همان زمان اعلام نمودند که می‌باید گروههای شبه نظامی به نام «فیالق» تحت فرماندهی «کمیتهٔ عالی انجمن» تشکیل دهند. آنها عضویّت در این گروهها را به عدم عضویّت در هیچ حزب یا دستهٔ دیگری مشروط کردند. آنها با دادن اختیار و قدرت تعیین مسئولین و نظارت به «مراقب عام»، منصبی همتای «مرشد عام» در قاهره پدید آوردند. آنها به جایی رسیدند که اعلام کنند نشانهایی در پانزده پایهٔ گوناگون، که اوّلین آنها «الکعبه» و آخرین آنها «الانصار» بود، اعطا می‌کنند.

اخوان المسلمین لبنان به هیچگونه ارتباطی با اخوان المسلمین مصر، و از آن کم‌اهمیّت‌تر، سوریّه اعتراف نمی‌کردند. ولی از پذیرفتن نشان اخوان ـ که قرآنی میان دو شمشیر بود ـ به عنوان نشانهٔ اتّحاد، اظهار خشنودی می‌کردند.[۲۶۱]

به نظر می‌رسد که فعّالیّتهای ایشان یا بسیار محدود و یا بسیار مخفیانه بوده‌است و در همان زمان گروه «عبادالرّحمن» فعّالیّت قابل توجّهی داشت. آنان یک سری نشریات حاوی مطالب مذهبی و سیاسی منتشر می‌کردند و سخنرانیهای متعدّد در مساجد ایراد می‌نمودند؛[۲۶۲] همچنین باشگاه و چاپخانه‌ای دائر کردند. از نشریّات ایشان چنین برمی‌آید که روش متعادلی، شبیه به اخوان المسلمین قاهره اتّخاذ کرده بودند.

شاید به نظر عجیب برسد که پس از سوریه، لبنان و فلسطین نوبت سودان سررسید. اولین تلاش برای ایجاد شعبه‌ای از اخوان المسلمین در «ام دُرمان» در ژوئن ۱۹۴۶، بلافاصله پس از آنکه به دختری مسلمان وسیلهٔ یک گروه پروتستان غسل تعمید داده شد، صورت پذیرفت. به هرحال، این شعبه برای گسترش دین اسلام و به عنوان واکنش

به فعّالیّتهای میسیونرهای مسیحی تأسیس گردید، این شعبه ارتباطی گسیخته و سست با اخوان المسلمین قاهره داشت.

در اکتبر سال ۱۹۴۶ دفتر مرکزی قاهره دو تن از اعضای برجستهٔ خود را به سودان فرستاد تا بازدیدی از شعب اخوان المسلمین در آنجا داشته باشند و همچنین شعب جدیدی تأسیس نمایند. آنها به ام دُرمان، که اعضاء انجمن اسلامی موجود در آنجا گرایش پیوستی به اخوان مصر داشتند، رفتند و سپس از شهر خارطوم دیدار کرده، با کمیته‌های احزاب و مردان برجستهٔ سودان ملاقاتهایی کردند. در آنجا واقعیّت حرکت اخوان المسلمین را برایشان توضیح دادند و خاطرنشان ساختند که اخوان المسلمین مصر قوی‌ترین و مشخّص‌ترین طرفداران اتّحاد در درّهٔ نیل می‌باشد. سودانیها نسبت به حرکت اخوان المسلمین سوء ظنّ داشته، گمان می‌کردند دست انگلستان درکار است! ولی نمایندگان یادشده توانستند این بدگمانیها را برطرف سازند. دو نمایندهٔ اعزامی مصر، اعضای شعبه مرکزی امدُرمان را متقاعد ساختند که می‌باید برای معرّفی جنبش در سودان تبلیغات گسترده‌ای صورت دهند و لذا نقشه‌هایی طرح نمودند. در ظرف چند روز، شعبی در الجزیره نیز گشودند و سپس به قسمت غرب سودان رفتند. اخبار الاخوان المسلمین، پیش از رفتن این دو نماینده، در نتیجهٔ سفر چند عضو اخوان بدان سرزمین در سال پیش، بدانجا رسیده بود. آنان از مهمانخانهٔ برخی از بزرگان آن بوم دیدار کردند و توانستند ۲۵ شاخه در مناطق بندر سودان ـ ابتره، الدامیر و شنیدی دایر نمایند.

با این دیدار، بیست سال پس از تولّد اخوان المسلمین در مصر، فتح سودان انجام گرفت و از این رو اخوان المسلمین سودان را آخرین مزرعهٔ حاصلخیز جنبش نامیدند! نمایندگان دربازارها و مساجد سودان سخنرانیهای متعدّدی ایراد نمودند و مورد استقبال بسیار قرار گرفتند. با توضیحات ایشان، اهداف و واقعیّتهای وجودی اخوان المسلمین برای سودانیها آشکار گردید.[۲۶۳]

جنبش حتّی به برخی از شهرهای شمال و شرق افریقا هم راه یافت. انجمنهای اسلامی اسمره (در اریتره) با اخوان المسلمین قاهره تماس برقرار کردند. و به آنان

اطّلاع دادند که می‌خواهند برخود نام «اخوان المسلمین» بگذارند و خود را رسماً در اسمره و منطقهٔ اریتره ثبت کنند. آنان وظیفهٔ اشاعه و ترویج پیام جمعیت را در افریقای شرقی به عهده گرفتند.[۲۶۴]

دفتری مرکزی در شهر قتوان در کشور مراکش تأسیس شد و شعبی در شهرهای متعدّد از جمله القصر الکبیر دائر گردید. این دفتر تابع دستورات دفتر مرکزی اخوان المسلمین قاهره بود و اجرای آنها را در شعب دیگر مراکش به عهده گرفت.

جنبش به کشور تونس رسید. نخست وزیر آنجا، هنگامی که از قاهره دیدار می‌کرد، چنین اعلام داشت:

> «نام اخوان المسلمین، جهان را با نور و هدایت پرکرده است. نام البنّا بر تمام زبانها جاری است. همگان از او به عنوان مصلح دینی و اجتماعی که امید و شور زندگی از دستان او جاری می‌گردید، نام می‌برند.»[۲۶۵]

به هرحال، اینکه آیا در تونس، الجزایر یا لیبی شعبه‌ای رسمی از اخوان المسلمین دائر بود یا نه، برما معلوم نیست؟

در اکتبر سال ۱۹۴۶ هیئتی به سرپرستی شخص البنّا برای انجام مراسم حجّ و همچنین گسترش جنبش در آنجا، به حجاز رفت. در شهر مکّه دفتر مرکزی تأسیس شد! و اعضای اخوان المسلمین از شعب فلسطین، سوریّه مراکش و سودان در آنجا تجمّع کردند. سخنرانیهای متعددّی به زبانهای عربی و انگلیسی دربارهٔ اسلام و ملل مسلمان در آنجا ایراد گردید.[۲۶۶]

گرچه بین اخوان المسلمین و جنبش وهّابیها در بعضی از زمینه‌های سلفی روابط وجود داشت، ولی به احتمال قوی آنها در عربستان سعودی شعبه‌ای دائر نکردند. احتمالاً دلیل این موضوع آن است که حکومت پادشاهی عربستان اجازه تأسیس هیچ انجمنی را نمی‌داد.

یکبار در دوران گسترش ـ شاید در سال ۱۹۴۷ ـ وکیلی در شهر بغداد درخواستی به حکومت عراق نوشت و از آنان تقاضای تأسیس شعبه‌ای از اخوان المسلمین را

نمود، ولی درخواست او ردّ شد. به هرحال برخی از وکلا، دانشجویان دانشگاهها و دیگران، بویژه در ناحیهٔ موصل، هواخواه جنبش شدند. در طیّ دوران وَثْبَه (جَهِش) - اعتراض علیه قرار داد پورت اسمیت سال ۱۹۴۷ - شعار اخوان المسلمین در تظاهرات گوناگون تکرار می‌گردید: «اَللّٰهُ اَکْبَرُ و الْعِزَّةُ لِلّٰه»

همین شعار نشان می‌داد که گروه عمده‌ای از معترضان به این قرار داد در واقع هواخواهان اخوان المسلمین بودند. تعداد بیشماری از معترضان که به هواداری از اخوان بنام بودند، دستگیر و زندانی شدند. مهمّتر از آن، در شهر بغداد مغازهٔ کتابفروشیی وجود داشت که نزد مردم به کتابفروشی اخوان المسلمین مشهور شده بود و نشریّات ایشان را می‌فروخت. صاحب کتابفروشی بعدها روزنامه‌ای تحت عنوان السّجلّ منتشر کرد، ولی این روزنامه سخنگوی اخوان المسلمین نبود. از طرف اخوان مبلّغی به عراق رفت و سعی در اشاعه و ترویج حرکت نمود، ولی هیچ‌گاه شعبه‌ای رسمی در عراق افتتاح نشد!

شرایط عراق به طور عمده زمینهٔ مناسبی برای فعّالیّت اخوان فراهم نمی‌کرد. از سویی شیعه نظر خوشی به اخوان المسلمین نداشتند. یک دانشجوی شیعه که در قاهره به جنبش پیوسته بود، اشاره می‌کند که برخی او را بخاطر عضویتش در اخوان المسلمین سرزنش کردند. از سوی دیگر، حکومت عراق اجازه هیچ نوع فعّالیّت حزبی و تأسیس انجمن را نمی‌داد، مگر اینکه خودگواهی تأیید برای آن صادر می‌کرد. در مجموع، آشکاراست که حکومت به هیچ وجه تمایلی به فعّالیّت اخوان المسلمین در آنجا نداشت. شاید دشمنی آشکار و مستمرّ اخوان باانگلستان یکی از دلایل عمده برای این عدم تمایل بود. مضافاً اینکه در عراق «انجمن جوانان مسلمان» وجود داشت که اندکی این خلاء را پر می‌کرد. این انجمن که بیشتر اعضای آن «سنّی» بودند، هنوز هم در عراق فعّالیّت می‌کنند.

به خاطر این شرایط بود که فعّالیّتهای اخوان المسلمین در عراق مخفی ماند. گفته می‌شد که انجمن بغداد به نام «الاخوه الاسلامیّه» (برادری اسلامی) به رهبری شیخ امجد الزّهاوی و رهبری شیخ محمّد محمود الصّواف، انجمنی اخوانی بود. شماری از

کتابهای اخوان در بغداد تجدید چاپ شد و مراکزی برای پخش نشریّه‌های اخوان تأسیس گردید.

دو عامل مهم در محدودیت فعّالیّت اخوان المسلمین عراق قابل ذکراست: اوّلاً جنبش ناسیونالیستی عراق بسیار قدرتمند بود، ثانیاً، اندیشهٔ اسلامی بین دو فرقهٔ تقریباً برابر و قوی تقسیم شده بود و رهبران این دو فرقه در نظرات دینی خود بسیار جدّی و انعطاف ناپذیر بودند. با اینحال جمعیت در شمال عراق بیش از جنوب موّفقیّت داشته است.

روزنامهٔ اخوان المسلمین قاهره خاطر نشان می‌سازد که مسلمانان و گروههای اسلامی در آمریکا، مکرّراً به دفتر مرکزی نامه نوشته و از آنان خواهان توضیح برنامه‌ها و خط مشی‌های جمعیت، به منظور نام‌نویسی در آن بوده‌اند. آنان آمادگی خود را برای تشکیل جبههٔ اخوان المسلمین در آمریکا، به منظور رها ساختن افکار عمومی از تبلیغات شیطانی دشمنان اسلام بویژه صهیونیستها، اعلام داشتند؛ دفتر مرکزی نیز مشتاقانه وعده‌داد که دستورالعمل جامعی دررابطه با جنبش و اسلام بدانجا خواهد فرستاد.[۲۶۷]

در مناسبتهای ویژه‌ای اخوان المسلمین دانشجویانی را برای شرکت در نشستهایی، در انگلستان و فرانسه تعیین می‌کردند، تا مسائل کشورهای عرب و امور اسلامی را مورد بررسی قرار دهند.

اخوان توجّه مخصوصی به این نشستها داشتند و آنها را بهترین وسیلهٔ گسترش جنبش در اروپا، آن هم توسط دانشجویان جوان و تحصیل کرده‌ای که عمدتاً به مسائل سیاسی کشورهای خود علاقهٔ شدید داشتند، می‌دانستند. تمایل شدید اخوان به سیاست و بهادادن به مسائل کشورهای عرب و مسلمان به همان اندازه که به مسائل مصر بها می‌دادند، باعث گردید که جوانان مسلمان چه در اروپا و چه در آمریکا، مشتاقانه به آنان روی آورند.

در مورد شعب کشورهای مسلمان غیرعرب، اطّلاعات دقیقی در دست نیست، منابع آنان خاطرنشان می‌سازد که اخوان در اندونزی، سیریلانکا، پاکستان، ایران و

سایر کشورهای مسلمان[۲۶۸] دارای شعبی بودند.احتمالاً برخی از انجمنهای اسلامی در این کشوها یا با اخوان در ارتباط بودند و یا از خط مشی فکری آنان حمایت می‌کردند.

علاقهٔ مسلمین جهان به اخوان المسلمین به حدّی رسید که بخش ویژه‌ای برای ارتباط با جهان اسلام و کشورهای عرب در دفتر مرکزی ایجاد گردید. نامه‌هایی که از کشورهای عرب مسلمان می‌رسید، به این بخش ارجاع می‌گردید تا به سؤالات آنان پاسخ مقتضی داده شود و افراد و گروههای مسلمان خارج مصر به شیوهٔ دقیق و صحیح راهنمایی گردیدند. بدین ترتیب این بخش توانست چندان اطّلاعات جامع و وسیعی راجع به اوضاع و احوال جهان اسلام گردآوری کند که هیچ انجمن دیگری قادر به جمع آوری چنین اطّلاعاتی، در چنین مقیاسی نبود.

در حقیقت، اخوان المسلمین برای تبلیغ حرکت خود در خارج کشور، از هر وسیله‌ای، از بدست آوردن دوستان و هواداران گرفته تا تأسیس شعب، بهره می‌گرفتند.

در روزگار شکوفایی، سال ۱۹۴۶، جمعیت بشدّت در زمینهٔ گسترش فعّالیّت و ایجاد شعب جدید اقدامات مجدّانه‌ای را شروع کرد. یکی از عوامل عمدهٔ این گسترش روزنامهٔ یومیّه آن (اوّلین شماره ۵ مه ۱۹۴۶) بود که عمدهٔ مقالات خود را به مشکلات کشورهای عرب اختصاص می‌داد. نویسندگان روزنامه با مقامات برجستهٔ عرب و شخصیّتهای اسلامی که از قاهره دیدار می‌کردند و یا از آنجا می‌گذشتند، تماس می‌گرفتند و راجع به مشکلات کشورهای ایشان به بحث و گفتگو می‌نشستند. انتشار این گفتگوها علاقهٔ خوانندگان را در کشورهای عربی برمی‌انگیخت. اغلب اوقات، شخصیّتهای مهمّ شخصاً به دفتر حزب مراجعه می‌کردند و راجع به امور کشورهایشان به بحث می‌نشستند و بدین ترتیب ارتباط محکم و نیرومندی بین مصر و خارج آن برقرار می‌گردید. زمانی که یک مسلمان در می‌یافت که اخوان المسلمین تنها سازمان مصری است که علاقهٔ واقعی به امور اعراب و مسلمین خارج مصر دارد، دربارهٔ مسائل و مشکلات ایشان فکر کرده و دنبال راه علاج می‌گردد و از آنان در مقابل دشمنان سیاسیشان حمایت خواهد کرد (این دشمنان معمولاً در مصر و خارج

آن یکی بودند)، آنگاه به اخوان المسلمین علاقه‌مند می‌شده و زمینهٔ مساعد برای ایجاد شعبه‌ای از اخوان المسلمین در خارج از مصر فراهم می‌گردید. این ویژگی، مختصّ اخوان المسلمین است و هیچ حرکت اسلامی در جهان معاصر نتوانسته است چنین موقعیّتی به دست آورد.

تاریخ اسلام هرگز حرکتی دینی ـ سیاسی چون اخوان المسلمین را به یاد نمی‌آورد که توانسته باشد توجّه بیشتر کشورهای عربی و اسلامی را به خود جلب کرده و از میان آنان حامیان و طرفداران پروپا قرصی گرد آورد.

مهمترین عامل موّفقیّت اخوان در خارج کشور این بود که عامل سیاسی در آن عامل دینی را تحت الشّعاع قرار داده بود. اگر حرکت تنها حرکتی مذهبی بود، دوستداران آن تنها از لایه‌های اجتماعی معیّنی می‌بودند. به هرحال رویکرد آنان به سیاست رهایی بخشی و همکاریشان با ناسیونالیستها در زمینهٔ تلاش برای دفع تجاوز خارجی و خودداری از برانگیختن اختلافات فرقه‌ای، توانست حامیان بسیاری از طبقات مختلف اجتماع، از جمله روشنفکران و سیاستمداران، راگرد ایشان فراهم آورد. درخارج مصر، اخوان المسلمین بیشتر یک حزب سیاسی بود تا یک گروه دینی.

از ابتدای امر، اخوان المسلمین با اختلافات فرقه‌ای و مذهبی در کشورهای اسلامی ـ بخصوص شیعه و سنّی ـ آگاه بود!، لذا تصمیم گرفتند که از همان قدم نخست مسلمانان را زیر پرچم قرآن گردآورده و از هرگونه موضعگیری فرقه‌ای پرهیز نمایند. آنان پیوسته در سخنرانیها و نشریّات خود به این نکته اشاره می‌کردند و به همین دلیل توانستند حمایت همگان را جلب نمایند. در بسیاری از کشورهای اسلامی اخوان به جلب فرقه‌های غیر سنّی امیدوار بودند و در عمل هم، چه در مصر و چه خارج آن، موفقیّتهای چشمگیری در این زمینه به دست آوردند.

فصل هشتم

تجزیه و تحلیل

تجزیه و تحلیل

در فصول گذشته سعی بر این بود که، با بهره‌برداری از متون کتابها، نشریّات و دیگر مراجع اخوان، دورنمایی کلّی، تا آنجا که ممکن است، از جنبش آنان ارائه شود. این کار، تا اینجا، بیشتر به کنار هم چیدن تکه‌های پراکنده معمّای تصویری می‌مانست، و از همین رو چندان دشوار نبود، زیرا برای انجام آن کافی بود که نشریّات اخوان مطالعه شود و برای ارائه تصویری از تلاشهایشان، آمار و داده‌هایی از آنها بیرون کشیده شود.

جنبش اخوان المسلمین با این همه، شایستهٔ پژوهشی ژرف، نمایشی چند بعدی و خرده‌گیری بهنجاری است، تا ویژگیهای آن، همه، آشکار گردد. گاهی نشان دادن یک تصویر تنها برای بیننده کافی نیست، بلکه باید توضیحاتی در زیر تصویر بیننده را به دریافت و ارزیابی آن یاری کند، ولی این توضیحات از آنجا که دیدگاههایی شخصی هستند، می‌توانند مورد پسند یا ناپسند بیننده باشند!

در مقایسه با جنبشهای مشابه اسلامی، ادبیّات و مطالبی که در رابطه با جنبش اخوان‌المسلمین منتشر شده‌اند، از کیفیّت و کمیّت ویژه‌ای برخوردارند. به هرحال اکثر این نوشته‌ها به منظور گسترش هرچه بیشتر و سریعتر جنبش نوشته شده و تنها جنبه‌های درست آن را نشان می‌دهند. این طبیعی است که اخوان در مورد سازمان خود چنین بگویند و بنویسند امّا لازم به یادآوری است که تعدادی کتاب نیز در انتقاد ایشان نوشته شده است. نقطهٔ ضعف این کتب، تأکید بیش از حدّ لزوم برروی ضعفهای جنبش به منظور از میدان به درکردن آن حرکت است، به همین دلیل نمی‌توان به حدّ کافی بر آنها اعتماد کرد. در واقع ما کتابی را نمی‌شناسیم که به طور متعادلی به قضاوت

جنبش پرداخته و آن را در روشنای جنبشهای گذشته اسلامی مورد بررسی قرار داده باشد، تا به حال کسی به انگیزه‌های درونی جنبش توجهّی نکرده و تأثیر مثبت و منفی آن را برروی حیات کشور مصر و سایر کشورهایی که این حرکت توانست در آنها ریشه گرفته و رشد نماید. ارزیابی نکرده است. انجام این کار نیرو، دقّت، اندیشه انتزاعی، تحمّل، قدرت درک و تجزیه و تحلیل، دانش وسیع و دسترسی به مطالب و نوشته‌های فراوان اخوان المسلمین ـ شامل جزوات، کتب، مجلات و روزنامه‌ها ـ را می‌طلبد، که تجمّع تمام این شرائط در وجود یک فرد غیر ممکن است.

ازینرو این تحلیلها می‌توانند هنوز تا اندازۀ معینی از شخصیت نویسنده تأثیر پذیرفته باشند و، تا هنگامی که وقایع تاریخی مربوط به جنبش روشنتر نشده و از زیر مِهِ رویدادهای فعلی بیرون نیامده باشند، از حقیقت دور باشند. هرآیینه این تحلیل می‌تواند از انبوه نوشته‌های دوستان و دشمنان به حقیقت نزدیکتر باشد!

این جنبش از سایر جنبشهای اسلامی با چهار ویژگی متمایز می‌باشد:

۱. جامعیّت ۲. سازماندهی دقیق، ۳. رویکرد مردمی، ۴. همسویی با رویدادهای داخلی در مصر.

۱. جامعیّت: آنان دریافته بودند که تعالیم اسلام تمامی امور بشری را چه دراین جهان و چه در جهان آخرت، در برمی‌گیرد و اسلام فقط دین اخلاق و تشریفات مذهبی نیست. شعار مشهور آنان چنین بود:

«اسلام عبارت است از مکتب، عبادت، میهن، مذهب، حکومت، اخلاق، عمل، قرآن و شمشیر.»

آنان برنامه‌های خود را بر اساس این شعار تنظیم کرده بودند و تمامی جنبه‌های زندگی را در نظر می‌گرفتند: جنبه‌های اخلاقی، علمی، اجتماعی، اقتصادی، صنعتی کشاورزی، سیاسی، نظامی و تمامی ابعادی که به نوعی به دین یا حکومت، به هر ترتیب ممکن، مرتبط می‌شدند. تاریخ اسلام، حرکتی تا بدین حدّ جامع را به یاد ندارد. در گذشته حرکتهای سیاسی، اخلاقی و اصلاح طلبانه بسیار وجود داشته‌اند، ولی حرکتی که تمامی ابعاد زندگی را در بر بگیرد، قبل از ایجاد اخوان المسلمین، وجود

نداشته‌است. نتیجهٔ عملی این جامعیّت آن بود که دین در بسیاری از متون غیر مذهبی نیز مطرح و کاربرد و قدرت آن تبیین گردید.

بسیار می‌پرسیدند: «چه ارتباطی بین دین و شرکتهای بازرگانی، سهامی وگروههای نظامی و پیشاهنگی وجود دارد؟» اخوان المسلمین دربرنامه‌ها و فعّالیّتهای خود لزوم پاسخگویی به این سؤالات را درک کرده و چنین می‌گفتند:

«در ذهن مردم، این گونه فعّالیّتها ناسازگار و ناهماهنگ هستند. اگر آنان می‌دانستند که اسلام تمامی این ابعاد را با یکدیگر جمع کرده و تمام جنبه‌های زندگی را به یکدیگر می‌پیوندد، آنگاه سازگاری و هماهنگی موجود میان آن را درمی‌یافتند.» این پاسخ دیدگاه ویژهٔ آنان را نسبت به اسلام و دین آشکار می‌سازد.

این تعریف، از آنجا که آنها براین باور بودند که دین می‌تواند چونان وجدانی زنده و پویا در دل مؤمن جای گیرد و از او، چه در کار و چه در آسایش، چه در آرامش و چه در جنبش جدایی‌ناپذیر باشد، قابل توجیه است. شمار بزرگی از اندیشمندان با این نقطه نظر موافقند، ولی اگر منظور آنها این باشد که دین می‌تواند برای همه جنبه‌های این جهانی قانون بگذارد، بر آنها فرمانروا باشد و هنجارهای رفتاری فرد را تعیین کند، در این صورت در تعیین حدود آن بیش از اندازه پیشروی کرده‌اند. آنها در راه رهروان زندگی پرتگاههایی نهاده‌اند و سلامت آنها را نیز تضمینی نکرده‌اند. از این گذشته برداشتی اینچنین براستی غیر قابل دفاع است، چراکه باگفتهٔ البنّا نیز سازگار است که می‌گفت:

«از آنجاکه مردم اروپا... از راه دانش، شناخت، بهره‌برداری از نیروهای طبیعی و بالابردن سطح فکری مردم به چنین پایگاه والائی رسیده‌اند، این شیوه‌ها را باید از آنها فراگرفت، به همان اندازه که باید شیوهٔ اداری، هنجارها و شیوهٔ ساماندهی ستایش‌انگیز زندگی روز مرّهٔ آنها را به خود پذیرفت»

او بازهم می‌گوید:

«تمدّن و زیست شیوهٔ باختر زمین برپایهٔ دانش و سازمان است. کارخانه و کارابزارهایشان به آنها اجازه داده است که پول و هدف اندوزند! و از این راه بر

ملّتهای هنوز خفته، فرمان رانند.»[۲۷۰]

اینگونه بیانات حسن البنا، فکر روشن و بی‌تعصب او را آشکار می‌سازد. همزمان با اینگونه بیانات، البنا اعلام می‌دارد که تعصب مذهبی می‌بایست از حیطهٔ علم، آموزش و سازماندهی، که خود ابزار موفقیت تمدن‌های پیاپی هستند، بدور ریخته شود؛ جدائی از دین و در غلطیدن به زمینه‌های کور و غیر واقعی جاهلیت و تعصب که فرسنگها از حقیقت دین فاصله دارند، مردم را به ورطه‌ای می‌اندازد که از علم و بینش متفکرانه بدورافتاده و در برهوت بی‌پایانی از جهل و بیخبری سرگردان بمانند و نتوانند همگام با جوامع بشری پیش بروند، چه رسد به آن که آنان را پشت سرگذاشته و به آنچه شایسته اسلام است برسند. برای ما پیوسته این سؤال مطرح خواهد بود که چه چیز باعث گردیده که اخوان المسلمین دین را تا بدین حد گسترش دهند؟

در واقع اوضاع سیاسی و اقتصادی داخلی آنان را بدینسو رهبری کرد. آنان می‌دیدند که زمام امور اقتصادی بدست کمپانی‌های خارجی است. می‌دیدند که سیاست حامی و نگهدارنده این کمپانی هاست. می‌دیدند که مذهب بصورت عامل فعال خدمت به بیگانه و در جهت نفوذ فرهنگ غرب بکارگرفته شده است و در همان حال می‌دیدند که غربی‌ها مخالفتی با مؤسسات اسلامی ندارند، ولی فرم و خط آنها را بدانگونه تنظیم می‌کنند که وجود ایشان و استعمارشان را توجیه کنند. بخاطر تعصبات کور مذهبی بود که مردم در جنبه‌های اقتصادی و ایجاد مؤسسات بازرگانی، اخوان المسلمین را با شور و شوق حمایت کردند. چراکه هدف همیشه وسیله را توجیه می‌کند! اگرچه مؤسسات صنعتی، بازرگانی و کشاورزی ایشان نامهای اسلامی داشتند، ولی در واقع با ابزار و ماشین آلات فنی غرب تجهیز شده بودند، در مزارع و کارخانه‌های ایشان ماشین آلاتی بی‌نهایت مدرن بکارگرفته می‌شدند که مردم فقط توانسته بودند چنین تجهیزاتی را در فیلمها ببینند.[۲۷۱] این نمونه‌ای از ترکیب اعتقادات مذهبی و صنعت غربی است بدون آنکه این شیوه موفقیت چندانی بدست آورد و یا بتواند به موجودیت خویش ادامه دهد، زیرا سرنخ اصلی باز هم در دست استعمار غرب بوده و هر وقت اراده می‌کرد، می‌توانست سلطهٔ خود را بر صنعت و بازرگانی

ایشان تحکیم بخشد.

۲. مشخصّهٔ دوم اخوان، سازماندهی دقیق و منسجم آنان بود. شیوه‌ای که حتّی در سازمانهای سرّی حرکتهای اسلامی چون «الباطنیّه» وجود نداشت. دلیل این مسئله روشن و آشکار است. اخوان المسلمین وارث هزار سال تجربهٔ حرکتهای اسلامی و غربی بودند. بنیانگذار آن به طور حتم، تمامی جنبشهای اسلامی و غربی را به طور کامل مطالعه کرده و از آن میان آنچه که مورد احتیاج و لزوم ایشان بود برگزیده بود. نغمهٔ مخالف بدگویان، که معتقد بودند اخوان المسلمین از تشکیلات سازمان بخصوصی تقلید کرده‌اند، پایه و اساس درستی ندارد.

انجمن آنان به ساختمان ساعتی دقیق می‌مانست که در آن تمام اجزا باهماهنگی کاملی با هم کار می‌کردند. همان‌گونه که در یک ساعت، برخی اجزاء قابل مشاهده و برخی پنهان هستند. معذالک بین حرکتی که به چشم می‌آید و آنچه از دیده پنهان است، ارتباطی تنگاتنگ و محکم برقرار است.

شاید این مثال، مثال گویایی نباشد، ولی نبوغ حسن البنّا، مرشد عام و بنیانگذار جمعیت را ـ که بدون شک دارای قدرت سازماندهی عظیمی بود ـ نشان می‌دهد وهمچنین این استعداد را به ساعت سازی که حرفهٔ اصلی پدرش بود و شخص البنّا نیز مدّتی به آن کار اشتغال و علاقهٔ زیادی داشت، مربوط می‌کند. البنّا عملاً و فکراً ساعت ساز فوق‌العاده ماهری بود. او از انسانها، ساعتی دقیق ساخت و اجزای آن را به بهترین شکل ممکن کنار یکدیگر قرار داد. آن گونه که عقربه‌هایش پیوسته دقیقترین زمان را نشان می‌دادند. آنان که از روند پیشرفت جنبش اطلاع کافی و با شخص حسن البنّا ارتباط شخصیی نزدیک داشتند، می‌گفتند که او شخصاً بر روی هر موضوع، اعم از کوچک و بزرگ و پنهان و آشکار، نظارت داشت و برای آنکه این حق نظارت رنگ و بوی قانونی به خود بگیرد، در مادّهٔ ۱۳ اساسنامهٔ جمعیت آمده بود که کمیتهٔ مرکزی اخوان المسلمین و شعب گوناگون، از طریق رهبرانشان، می‌باید نسبت به «مرشد عام» جمعیت سوگند وفاداری یاد کنند و در هر جلسهٔ این پیمان را تجدید کرده چنین بگویند:

ـ سمعنا و أطعنا ـ «شنیدیم و پذیرفتیم.»

مادّهٔ ۲۱ اساسنامه اشعار می‌دارد که اعضای دفتر مرکزی می‌باید به خداوند سوگند یادکنند که حامیان، مؤمنان اصول اخوان المسلمین و سازمان باشند و به رهبران خود ایمان داشته باشند و بر تصمیمات قانونی دفتر مرکزی، گرچه با عقاید شخصی ایشان مغایرت داشته باشد، گردن بنهند.

اعضای جمعیت به چند دسته تقسیم می‌شدند: طبقهٔ اوّل، دوم. اعضای طرفدار، اعضای فعّال. هیچ کس نمی‌توانست بدون گذراندن آزمایشهای ویژه‌ای به رتبه‌های بالاتر راه پیدا کند. زمانی که اعضا به مقام «عضو فعّال» می‌رسیدند، می‌توانستند در جلسات ویژه‌ای که به دعوت شخص البنّا تشکیل می‌شد، شرکت کنند.

برای سهولت در امر سرپرستی اعضای فعّال، ایشان را به دسته‌های ویژه‌ای تقسیم کرده بودند: هستهٔ مرکزی (نواة)، سلول (خلیه)، خانواده (اسره) و گروههای رزمی (کتیبه). هر گروه رزمی تحت سرپرستی یک رهبر (نقیب) قرار داشت که مسئول راهنمایی ایشان بود. دو یا سه گروه رزمی در یک شعبه، یک (مجموعه) را می‌ساختند که رهبران آنها در برابر رئیس شعبه که بطور کلی سرپرست کلّ (نقیب عام) تمامی اعضای فعّال محسوب می‌گردید؛ مسئول بودند.

زمانی که تعداد شعب افزون گردید، هر شعبه، واحدی اداری شناخته می‌شد و به وسیلهٔ شورایی اداری، که اعضای آن به وسیلهٔ مجمع عمومی انتخاب می‌گردیدند، اداره می‌شد. این شعب به دو طریق به دفتر مرکزی وابسته بودند: اوّلاً هر شعبه حدّاقّل ده روز قبل از تشکیل جلسه مجمع عمومی جدولی متضمّن شرح فعّالیّتهای خود را به دفتر مرکزی می‌فرستاد، تا دفتر مرکزی بتواند نماینده‌ای به اجلاس یادشده بفرستد. ثانیاً: تصویب ستاد مرکزی برای دادن شکل قانونی به تصمیمات متّخذه از جانب مجمع عمومی هر شعبه لازم بود. تشکیل شعب و هیئتهای اداری جدیدی بایست به تصویب دفتر مرکزی می‌رسید. این دفتر حق انحلال شعب یا هیئتها رانیز داشت.

برای تقسیم وظائف بین شعب و اجرای صحیح عملیّات آنها، ستاد مرکزی کمیته‌های متعدّدی ایجاد کرده بود. بخشهای گوناگونی به وجود آمده بودند تا

فعّالیّتهای اساسی چون خدمات اجتماعی، رزمی و ارتباط با جهان اسلام را سرپرستی نمایند.

دفتر مرکزی، مرکز رهبری محسوب می‌گردید. این دفتر از کمیتهٔ بنیانگذار (شامل حدود ۱۰۰ نفر عضو) و دفتر ارشاد عمومی (۱۲ عضو منتخب از کمیتهٔ بنیانگذار، توسّط شخص مرشد عام) تشکیل می‌شد. ریاست دفتر ارشاد عمومی با البنّا بود. اعضای این اداره سوگند یاد می‌کردند که از اصول اخوان المسلمین و اصول سازمانی سازمان حمایت کرده، به رهبر خود اعتماد داشته باشند و به تصمیمات اوگردن نهند. کنگره‌ای از رهبران شعب مختلف اخوان المسلمین هر دو سال یکبار به فراخوان مرشد عام، تشکیل می‌شد.

در دفتر مرکزی هر هفته و به طور منظّم جلسات سخنرانی برپا می‌شد. برای مثال سخنرانی روزهای چهارشنبه به عموم مردم و سخنرانی روزهای پنجشنبه به دانشجویان، اختصاص داشت.

معمولاً هر شعبه‌ای گروهی نظامی به نام «جوّاله» (پیشاهنگان) فنون نظامی را می‌آموختند.

آنچه گفتیم، هر چند فشرده، بخش آشکار و دیدنی «ساعت» بود. جای تردید نیست که این گونه سازماندهی هم از غرب و هم از شرق، گرفته شده بود.

بخش مخفی این تشکیلات که به عنوان تشکیلات مخفی شناخته می‌شد، از اعضای فعّال و فوق‌العاده وفادار تشکیل می‌شد. تشکیلاتی که فعّالیّتهای آشکار جمعیت را به عهده داشت، حلقهٔ عمومی (المحیط العامّ) نام داشت.

طبق رأی دفتر دادستان کلّ مصر،[۲۷۲] این بخشهای مخفی از مجموعه‌ها تشکیل می‌شدند. تنها افرادی که داستان زندگیشان جزء به جزء و به تمامی شناخته شده بود، حق داشتند عضو بشوند. از آنان انتظار می‌رفت که روزانه فعّالیّتهای خود را در رابطه با حفظ و قرائت بخشی از قرآن، قرائت کتاب دعا (المأثورات)[۲۷۳]، شرکت در برنامه‌های ورزشی و بدنسازی در صبح و بعد از ظهر و شرکت در نماز جماعت، ثبت کنند و ماهانه خلاصه‌ای از این فعّالیّتها راگزارش کنند. آنان به شرکت در یک دورهٔ

آموزشی چهار مرحله‌ای ملزم بودند. این دوره‌ها شامل دروسی در کاربرد سلاح، حقوق و کمکهای اوّلیّه می‌شدند. اعضا تحت معاینات دقیق پزشکی قرار می‌گرفتند تا مشخّص گردد که چشمها، ریه‌ها و اعصاب سالمی دارند. در پایان هر دوره می‌بایست امتحانی تئوریک دربارهٔ دروس همان دوره می‌گذراندند. پس از طیّ و تکمیل کلّیّهٔ مراحل، اعضا به دبیر کلّ یا نمایندهٔ او به طور خصوصی و در اتاقی تاریک! اعلام وفاداری می‌کردند. عضو به قرآن و اسلحه سوگند می‌خورد و شعار همیشگی سازمان را که آمادگی برای جهاد بود، تکرار می‌کرد. به آنان گفته می‌شد که افشای هر کدام از اسرار سازمانی به معنی مرگ است. به هر عضو شماره‌ای سرّی داده می‌شد. آنان در گروههای پنج نفری و یک رئیس طبقه‌بندی می‌شدند. تمامی این اطلاعات از نسخه‌های موجود در دفتر دادستان به دست آمده‌است.

وظیفهٔ اصلی گروههای ویژهٔ مذکور، اجرای دستوراتی بود که از طرف سازمان به ایشان ابلاغ می‌گردید. این دستورات اغلب به جهاد و نبرد در راه اسلام مربوط می‌شدند.

می‌توان گفت که این کارها به بخش پنهان «ساعت» مربوط می‌شدند و از این روست که نمی‌توانیم به صحّت اطلاعات به دست آمده‌مان، چندان اعتماد داشته باشیم.

بسیاری از کسانی‌که دربارهٔ این تشکیلات مخفی چیزهایی شنیده بودند، سعی می‌کردند آن را با تشکیلات «الباطنیّه»، که گروهی از اسماعیلیّه به رهبری حسن صباح بودند، مرتبط بدانند، ولی مشکل بتوان از چنین رابطه‌ای مطمئن بود. به هرحال، در یک مورد جای شکّی وجود ندارد، و آن اینکه، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، آنها از تمام سازمانها، چه غربی چه شرقی، چه اسلامی و چه غیر از اسلامی، برای الگوبرداری تشکیلات خود بهره گرفتند. شیوه‌های تشکیلاتی آنها ترکیبی از سلفیّه، صوفیگری، باطنیّه، نازیها! و شایدهم کمونیستها باشد.

مطالب گفته شده دربارهٔ شیوهٔ سازماندهی اخوان المسلمین را شاید بتوان بدین‌گونه جمع‌بندی کرد:

اوّلاً: این جمعیت بسیار دقیق و منظّم بود. ثانیاً: آمیزه‌ای ازمزایای سایر سازمانها بود. ثالثاً: شیوهٔ سازماندهی آن که ازبزرگترین ویژگیهای آن است، خود یکی از دلایل مهمّ قدرت و موفقیّت آن بود. رابعاً: جمعیت ویژگی مذهبی را، که نشانهٔ همه جنبش بود، برخود داشت.

۳. مشخصّهٔ سوم جمعیت «رویکرد و فراخوان مردمی» آن بود، یا به عبارت دیگر، شیوه‌ای که آن را بیش از هر مکتب دیگر، به سوسیالیسم نزدیک می‌کرد، توجه به تودهٔ مردم بود. از آنجاکه این شیوهٔ سازماندهی در جامعهٔ سرمایه داری و بحران زدهٔ مصر، که در آن اختلاف طبقاتی بین پاشاهان و کشاورزان و حشتناک بود وسایر طبقات اجتماعی نیز از اختلافات طبقاتی رنج بسیار می‌بردند، شیوه‌ای صحیح و مؤثّر بود، در بین توده‌های مردم با موّفقیّت بسیار پذیرفته شد.

البنّا در تلفیق اصول مذهب با اصول اصلاحات اجتماعی غربی، مهارت فوق العاده‌ای داشت، ولی بدیهی است که او به اصول اصلاح اجتماعی رنگی مذهبی می‌داد. برای او انجام این کار به هیچ وجه مشکل نبود. اسلام قواعد کلّی از میان بردن تبعیض نژادی و اختلافات طبقاتی و تفاوتهای اجتماعی را به او داده بود، چراکه برتری انسانها را فقط از روی درجهٔ «تقوا» ی آنان می‌سنجید. این معنی در حدیث و قرآن بکرّات آمده است:

- «خدای جهان از شما ننگ جاهلیّت را برداشت و افتخارات قومی و قبیله‌ای را از شما گرفت. همهٔ شما از آدم به وجود آمده‌اید و آدم از گِل، عرب را بر سایرین برتری نیست مگر به تقوی.» (حدیث).

«و به خاطر آورید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و خداوند بین شما رشتهٔ الفت و موّدت برقرار کرد. قلبهایتان را با لطف خود به هم پیوست و شما برادران یکدیگر شدید.» (قرآن).

البنا در تفسیر و توضیح این اصول سنگ تمام گذاشت. البنا با تیزهوشی و مهارتی خاصّ سازمان خود را در فاصلهٔ میان دو سیستم نازی ـ فاشیستم و کمونیسم گذارد! از جهتی منتقد بیرحم هر دو سیستم بود. او به نازیها به خاطر اندیشهٔ نژادپرستانه‌شان

می‌تاخت و می‌گفت که طرز تفکّرشان تنها می‌تواند نژادهای انسانی را در راه یک توّهم به جنگ وادارد. به کمونیستها به خاطر الغای مالکیّت خصوصی و ضدیّت ایشان با مذهب حمله می‌برد. او می‌دید که اسلام بر دو پایه، استوار گردیده است:
۱. انسان‌دوستی (کلمهٔ عربی آن از ریشهٔ «آدم» گرفته شده است) با اشاره به این موضوع که تمامی افراد بشر از یک پدر و مادر به وجود آمده‌اند.
۲. خداپرستی که بالاترین اعتبار را به کسانی می‌دهد که تقوای بیشتری دارند.
اسلام برای تفاوتهای نژادی و قومی اعتباری قائل نیست و انسان را توده‌ای مادّی و تهی از احساس مذهبی نمی‌داند.[۲۷۴]

از سوی دیگر، البنّا، این دو مکتب را بررسی کرده و از همهٔ آنها بهره گرفته بود. از مکتب نخستین (فاشیسم) نظام و اطاعت، و یا عملاً نوعی شبه دیکتاتوری را گرفت و با شرایط ویژهٔ خویش سازگار کرد،[۲۷۵] و از مکتب دوم (کمونیسم) همکاری میان طبقات و برادری انسانها در همهٔ جهان، بدون تبعیض میان مردمان را پذیرفت.* او تشابه برخی از اصول پذیرفته شدهٔ خود را با اصول برخی از مکاتب فکری و سیاسی غرب، تشابهی صرفاً صوری می‌دانست. نمونه‌هایی از این اصول چنین‌اند: نخست؛ مالیات تصاعدی دوم: مالیات بر ارث غیر منقول، سوم: حمایت مالکیّتهای کوچک ومحدود کردن املاک بزرگ، چهارم: توزیع ثروت دولت میان مزارع کوچک، پنجم: بهره‌برداری از منابع ثروت. همهٔ این اصول را البنّا در روند مبارزه علیه کمونیسم آشکارا می‌پذیرفت و از آنها دفاع می‌کرد.[۲۷۶] با این همه نمی‌توان گفت به معنی غربی کلمه سوسیالیست است، او یک مسلمان به تمام معنی بود. او، به عنوان یک مسلمان، بخوبی دریافته بود که برخی از اصول مکاتب غربی می‌توانند در چهارچوبی اسلامی به کار گرفته شده، مثمر واقع شوند و چنین هم هست.

نتیجهٔ توجّه به «مردم» یا «سوسیالیسم اسلامی» این بود که طبقات فقیر کارگری و کشاورزان، به سوی البنّا و پیامش جلب شدند. البنّا یکبار گفته بود:

* موجب تعجب است که مؤلف اصول شناخته شدهٔ اسلامی را برگرفته از مکاتب دیگر معرفی می‌کند!...

«هیچ کس بیشتر از کارگران شایستهٔ حمایت اخوان المسلمین نیست. همه یا بسیاری از آنان از میان طبقهٔ کارگر هستند، جنبش درمیان این طبقه نطفه بست و اندیشه‌هایش در همانجا رشد کرد. نخستین مؤمنان، رزمندگان و بنیانگذاران جنبش از میان طبقهٔ کارگر بودند.»[۲۷۷]

آیا دلیل این گسترش ناگهانی اخوان در مذهب نهفته بود، یا در اینکه جنبش حرکتی اجتماعی و سوسیالیستی بود؟ پاسخ این سؤال مشکل است، ولی احتمالاً ترکیبی از هر دو، پاسخ مناسبی باشد. می‌دانیم که طبقهٔ فقیر جوامع تمایلات مذهبی شدید دارند و فقر امری بسیار درد آور و شکنجه‌آمیز است، لذا آن کس که فقرا را به جنگ فرا می‌خواند، به سرعت طرفداران بسیار پیدا می‌کند. اخوان المسلمین به واپس‌گرایی متّهم بودند. این سخن صحیح نیست. زیرا در واقع آنها در فعّالیّتهای اجتماعی خود،چه در تئوری و چه در عمل پیشرو بودند. آنها همچنین در فعّالیّتهای کشاورزی و بازرگانی نیز بسیار موفق بودند. اگر آنها محافظه کار بودند به چنین موفقیّتهایی دست نمی‌یافتند، مگر اینکه سوسیالیسم را بتوان واپس‌گرایی دانست. واقعیّت این است که البنّا می‌دانست چگونه بین سوسیالیسم و مذهب ارتباط برقرار سازد. او می‌دانست که چگونه به سوسیالیسم رنگ مذهب بدهد! و یا، ساده‌تر بگوییم، چگونه سوسیالیسم را در پاکت مذهب بسته‌بندی کند. این مسئله یکی از ویژگیهای مشخّصهٔ جنبش و شاید یکی از دلائل عمدهٔ موفقیّت درخشان آن باشد.

دربارهٔ تمایلات ارتجاعی باید گفت که این تمایلات در دیدگاه دینی دگم جنبش، و یا، به طور دقیقتر، در اندیشه حکومت دینی، و نه خود دین، دیده می‌شد. ولی دین، خود، بر محبوبیّت آنان می‌افزود و ثبات ایشان را تضمین می‌کرد. از این رو به عقیدهٔ ناظران، هرگاه جنبش به هدف ایجاد حکومت دینی نزدیک‌تر می‌شد، انفجار نیرومندی، که به یکی از سه پیامد زیر می‌انجامید، قابل پیش‌بینی بود:

چشم‌پوشی از سوسیالیسمی که به خود پذیرفته بودند. صرفنظر از آرمان ایجاد حکومت دینی. یا سقوط کلّ حرکت.

هرچند آنان به این هدف نزدیک شدند و هم چنانکه انتظار می‌رفت، نشانه‌های انفجار نیز ظاهر شد، حملات رقیبان و دشمنان آنان را واپس راند و در عین حال از انفجار مرگ‌آور نیز به زینهار داشتند.

اگر کسانی بگویند که همین عقب نشینیها باعث تضعیف و انشعابشان شد، در اشتباه‌اند. معمولاً وقتی شخصی مریض می‌شود هر نوع دارویی را می‌آزماید، اخوان المسلمین نیز برای دردهای جدید داروهای جدیدی تجویز کردند، ولی هر وقت به هدف نزدیک می‌شدند، سرو کلهٔ خطر پیدا می‌شد و اگر به هدف هم می‌رسیدند، آنگاه حوادث را نمی‌شد به روشنی پیش بینی و محاسبه کرد. در مرحلهٔ نهایی، شاید به این نتیجه می‌رسیدند که بین سوسیالیسم و حکومت دینی امکان مصالحه وجود دارد و به این ترتیب جلو فاجعه را می‌گرفتند.

باید این مطلب را خاطرنشان سازیم که درست در زمانی که حکومتهای پی‌در پی برنامه‌های خود را بیشتر برمبنای گرایشهای شخصی پیاده می‌کردند و برنامه‌های دقیق و روشن از پیش طرّاحی شده‌ای نداشتند، اخوان المسلمین توانسته بودند یک برنامه مردمی پیشرو پیش گیرند. برنامه‌های اخوان بزودی چنان شد که از یک هیئت حکومتی انتظار می‌رفت و نه از گروهی که به داشتن خط مذهبی ناب، معروف بود. آنها این ویژگیها را با ضعفهای حکومت برابر کردند و بدان آغازیدند که در هر مناسبتی به سیستم حزبی، که برنامهٔ مشخّص نداشت، حمله کنند. آنها به تمامی احزاب به یکسان حمله کرده، خواهان انحلال آنها بودند و توّقع داشتند که برنامه ارائه شده از جانب ایشان به جای برنامه‌های گوناگون تمامی احزاب، اجرا گردد. برنامه‌های پیشرو ایشان واقعاً خوب و یا حدّاقل می‌توان گفت که برای شرائط مصر در آن زمان مناسب بودند، چون در تمامی جنبه‌ها ضعف‌های عمده‌ای وجودداشت، از این رو اگر آنها یک حزب سیاسی ناب بودند و خود را تنها به مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وقف کرده بودند، ممکن بود سرنوشت دیگری داشته‌باشند.

۴. چهارمین مشخصّهٔ سازمان شیوهٔ عکس‌العملشان در مقابل حوادث بود. هیچ چیز بهتر از موفقیّتشان نمی‌تواند همکنشی آنها را با شرایط حاکم نشان دهد و هیچ

نشانه‌ای بهتر از حساسیّت آنها نسبت به شرایط، نمی‌تواند اصالت آنان را منعکس کند. این یکی از ویژگیهای برجستهٔ ایشان است. دلیل عمده گسترش سریع آنها در کشورهای مختلف، شباهت بنیادی میان مصر و این کشورهاست.

برنامهٔ سیاسی آنان با اهمیّتی که به رهایی از سلطهٔ خارجی می‌داد، در حقیقت واکنشی در برابر سلطهٔ امپریالیستی بود، چندان که می‌توان گفت اگر چنین سلطه‌ای وجود نداشت، آنان نیز چنین رویکردی سیاسی نمی‌داشتند. از این نظر آنها یکی از حلقه‌های زنجیر حرکت سیاسی ضدّ امپریالیستی بودند که سایر حلقه‌های آن را جنبش عربی، حزب وطنی و «وفد» تشکیل می‌دادند. تنها تفاوت آنها با سایرین این بود که آنها به عنوان حرکتی مذهبی به امپریالیسم حمله می‌کردند و فقط اوضاع داخلی کشور مورد نظرشان نبود. آنها پذیرفته بودند که اسلام سلطهٔ کشورهای خارجی را نمی‌پذیرد و می‌دیدند که تمامی کشورهای اسلامی بلااستثناء مستعمره هستند. از این جهت، حرکت اخوان المسلمین جنبهٔ جهانی و نه منطقه‌ای، داشت.

البنّا اشاره می‌کند که یکبار در متنی حقوقی مطلبی را خوانده که به شدت او را تکان داده و تحت تأثیر قرارداده است. آن مطلب از این قرار بود:

«یک زن مسلمان زندانی در شرق، می‌باید توسّط غربیها بازخرید شود، اگرچه نرخ باز خرید با نرخ همهٔ داراییهای مسلمانان برابر باشد.»

از این متن، البنّا به این نتیجه می‌رسد که اوّلاً میهن اسلامی یکی است و هرگونه حمله و توهین به یک قسمت از آن می‌باید حمله به تمامی قلمرو آن تلقی گردد. ثانیاً مسلمانان باید رهبری کشورشان را خود به عهده گیرند و آقا و ارباب سرزمین خودشان باشند. سپس می‌افزاید:

«از این رواخوان المسلمین براین باورند که هرحکومتی که به سرزمین اسلامی تجاوز کرده، یا در آینده تجاوز کند باید به عنوان دشمن تلّقی گردیده، جلو ظلم او گرفته شود. این وظیفهٔ اصلی مسلمانان است که خود را برای دفاع آماده ساخته، جهت رهایی از این یوغ متّحد گردند.»[۲۷۸]

او می‌گوید که مسلمانان میهن‌دوست‌ترین مردم جهانند، زیرا خداوند این حسّ را در وجودشان نهاده است.

به همین دلیل جنبش بشدّت به مسئلهٔ جهاد توّجه داشت و در راه تشکّل جوانان و گروههای نظامی و افزودن توان، تلاش می‌کرد تا قدرت خویش را در جهت حمایت از مذهب به‌کار گیرد. البنّا فعّالیّت جنبش را در ارتباط با این مسئله توضیح می‌دهد:

- «این از بخت خوش بود که جنبش ما هنگامی متولّد شد که تقابل شدیدی بین متجاوزان خارجی و رزمندگان میهن دوست وجود دارد و به همین دلیل است که حرکت ما از جنبشهای معاصر خود متمایز گردیده است.»[۲۷۹]

از نظر سیاست داخلی نیز جنبش عکس‌العملی در مقابل عوامل اساسی زیر بود: اوّلاً: با اختلافات و منازعات حزبی که با اصل برادری اسلامی ناسازگارند، و ویرانیها و بازسازیهایی که این منازعات به دنبال دارند، می‌ستیزد. ثانیاً: نبود برنامه‌های اصلاحی حزبی، اخوان را بر آن داشت سیاست حزب‌گرایی را محکوم کنند وبه سوی اجرای یک برنامهٔ ملی جامع برای حل همه مسائل کشور فراخوانند.

اینها مهمترین عواملی هستند که اخوان المسلمین را به میدان سیاست، به شیوه‌ای که شرح دادیم، کشانید. اگر این دلائل موجود نبود، حرکت اخوان المسلمین پیوسته حرکتی مذهبی باقی می‌ماند.

فعّالیّتهای آنان در زمینه‌های صنعتی، بازرگانی و کشاورزی نیز عکس‌العملی نسبت به اوضاع اقتصادی داخلی بود. آنها می‌دیدند که شرکتهای خارجی انحصار پروژه‌های عظیم را در دست گرفته‌اند و از مصریان به عنوان کارگر و نوکر استفاده می‌کنند و به هیچ وجه آنها را در سودهای کلان خود سهیم نمی‌نمایند. از این رو و با شوری مذهبی ـ ملی قدم در این میدان نهادند. پس از جنگ دوم جهانی، مصر از تعداد بیشتری از صنایع سود می‌برد. جوانان مصری نسبتاً زیادی از مدارس بازرگانی و صنعتی فارغ‌التّحصیل شده بودند. با بهره‌گیری از این جوانان پرشور با پیشرفت در زمینه‌های علمی و تکنولوژیکی تمامی طرحها و پروژه‌های اخوان المسلمین به

موفقیت رسید. همین مسئله موجب شد که شور و احساسات فراوانی در زمینه علمی و تکنیکی به کار گرفته شود و همهٔ طرحها و برنامه‌های آنان موّفق شود.

اخوان المسلمین و البنّا، نمی‌توانستند سودمند بودن علوم و صنایع غربی را که مکانیزه شدن، تکنولوژیکی و تجارب عظیم علمی را موجب می‌گردید ـ همان‌گونه که در آغاز این بخش توضیح دادیم ـ نادیده بگیرند، زیرا آنها می‌دیدند که حتی موّفقیّت خودشان در کارخانه‌ها و کمپانیها هم به این نیروی عظیم ارتباط دارد. اگر به صرف این که عوامل فوق غربی هستند آنها را نادیده می‌گرفتند، به نتیجهٔ عملی و سودمندی دست نمی‌یافتند.

اینک باید به جنبهٔ دینی ناب برنامه‌های ایشان بپردازیم. حتّی این جنبه نیز واکنش طبیعی نسبت به شرایط زمان بود. برخورد بین شرق و غرب و تحوّلات اجتماعی عظیم پس از جنگهای جهانی، اثرات مهمّی برروی حرکتهای عقیدتی داشتند. این عوامل به بحرانهای، شدید اخلاقی و تقابل میان کهنه و نو، علم و دین، آزادی و سنّت‌گرایی منجر شده بودند.

چه کسی می‌توانست چاره‌ای برای این بحران بیابد؟ همهٔ آنانی که در صحنه بودند باحقیقت روبرو نشدند و برنامهٔ جامعی عرضه نکردند. تمام مردان مذهبی رسمی کسانی بودند که فقط در بحث و مجادله تخصّص داشتند. صوفیها مردمانی کوته فکر و فقط در اندیشهٔ عزلت‌گزینی بودند. انجمن جوانان مسلمان نوعی انجمن اجتماعی بود. هریک از آنان تنها درمان بخشی از بحران را پیشنهاد می‌کردند. لذا خلاء عمیقی وجود داشت، تا اینکه اخوان المسلمین در صحنه حاضر شدند و این خلاء را با توجّه به اصول زیر پرکردند:

اوّلاً مذهب را با زندگی آشتی دادند ـ در این زمینه آنان از صوفیها مجزّا می‌شدند زیرا صوفیها تنها به مذهب توجّه داشتند و اخوان برآن بودند که بحران مذهبی فعلی نتیجهٔ زمینه‌های مادّی و عینی است.

ثانیاً: آنها برنامهٔ جامعی برای تمامی این زمینه‌ها از جمله سیاست، اقتصاد، آموزش و امور اجتماعی تهیه کردند.

ثالثاً: آنها تشخیص داده بودند که در ابتدای امر باید برای ایجاد نسلی جدید بکوشند و در آنان نیرویی بدمند که بتوانند در خود آرزوهای متعالی، وفاداری، فداکاری و جانبازی در راه اصول را پرورش دهند. برای رسیدن به چنین مقصودی آنان از موعظه، راهنمایی و آموزش، از راه جلسات سخنرانی، وسایل ارتباط جمعی و نوشتن مقالات و کتب، استفاده کردند تا نسل نوینی بسازند.

رابعاً: آنها برای جلب مردم، به خیابانها، بازارها و قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند و سپس به دایرهٔ فعّالیّتهای خود گسترش بخشیدند تا طبقات متوسّط و بالای جامعه را نیز در بر گیرد.

خامساً: با بازگشت به قرآن و حدیث، تمامی فرقه‌های اسلامی را زیر یک پرچم جمع کرده، از جدالهای فرقه‌ای پرهیز می‌کردند. این کار بسیار ارزشمندی بود. دین اسلام مدتّها قبل به فرقه‌های مختلف تقسیم شده بود. متظاهران به دین خود را بیش از اصول و مبانی درگیر مشاجرات لفظی می‌کردند و ضروری را فدای غیر ضروری می‌ساختند. اخوان المسلمین در موارد بسیاری به الفاظ قانون پایبند می‌شدند. این کار گاهی آنها را به تنگنا می‌انداخت. مهمترین و آشکارترین معضل آنان این بود که می‌خواستند همچنان سنّت‌گرا باقی بمانند.[۲۸۰] در حقیقت آنها قادر نبودند سنّت‌گرایی خود را در بسیاری از موارد حفظ کنند. آنها در صنعت، کشاورزی، تجارت و سازماندهی به شیوه‌های مدرن دست یازیده بودند، ودیدیم که در مورد مسائلی چون قدرت، جهاد، عمل و پیشرفت و تعالی شخصیّت افراد و هماهنگ کردن دین و دنیا زیرکانه متون را برمی‌گزیدند. به هرحال آنها به قانون و قرآن و حدیث احترام بسیار می‌گذاشتند و سخت پای‌بند قوانین آن بودند. آنها از تفسیرهای مذهبی برخی فرقه‌ها ناراضی بودند و در همین رابطه از تفسیرهای محمّد عبده، که مدّتی قبل از ایشان زندگی می‌کرد، نیز دل خوشی نداشتند. شاید انگیزهٔ اصلی آنان در عمل به چنین شیوه‌ای آن بود که می‌دیدند دین در دلهای بسیاری رنگ باخته و از قلوب برخی بکلّی رخت بربسته است. موادّ خام اوّلیّهٔ ایشان عمدتاً توده‌های بیسواد بودند. چنین تماشاگران مبهوتی، طبیعتاً مشتاق و نیازمند شور و حرارت مبالغه‌آمیزی هستند. دین

هر چه بیشتر در عمق روح ریشه داشته باشد، از تفکّر آزاد نمی‌ترسد و برای تغییر جوامع و تعبیر و تفسیرهای گوناگون قدرت عمل کافی دارد.

روند کاهش فاصله‌ها در جهان معاصر چنین اقتضا می‌کند که، برای خیر و صلاح تمامی بشریّت، اختلافات بین ادیان کنار گذاشته شود و همگی حول محور درک واحدی از حق و ارزشهای اخلاقی یکسان، گرد آیند. تعصّب در تفسیر دین به انزوا می‌انجامد و انزوا با طبیعت زندگی متمدن ناسازگار است. از این گذشته، علم در مصر و سایر کشورهای عرب و اسلامی گسترش یافته است. تحصیل کرده‌های فعلی نمی‌توانند خود را از شکّ و تردیدها برهانند مگر آنکه دین قدرت انعطاف خود را حفظ کند، بتواند خود را با شرایط موجود وفق دهد و تفسیر پذیر باشد.

برای پایان سخن باید گفت: حرکت اخوان المسلمین عکس‌العمل طبیعی شرایط مصر و در واقع ثمرهٔ محیط بود. بنابراین، حرکت مذکور دارای ویژگیهای خاصّی است که آن را از جنبشهای قبل از خود متمایز می‌سازد.

در مجلّهٔ «الرّساله»، احمد حسن الزیات چنین نوشت:

«اخوان المسلمین تنها کسانی هستند که در این جامعه فلاکت بار نمایندهٔ ایمان راستین به اسلام و اندیشهٔ اسلامی هستند، آنان به اسلام به عنوان جزئی مهجور و دوراز زندگی واقعی نمی‌نگرند، بلکه برای آنان مسجد و بازاریکی است، اوّلی چراغ خانه و دومی خانه است. زبان اخوان المسلمین زبان هدایت، دستشان دست‌یاری، بازویشان بازوی جهاد مقدس و عقیده‌شان سیاست کشوراست. آنها در تمامی کشورهای عربی پیروانی دارند. آنها در تمامی کشورهای اسلامی فدائیانی دارند. بیداری افکار عمومی در مصر، سودان، عراق، سوریه، یمن، حجاز، الجزایر و مراکش از این نیروی عظیم سرچشمه می‌گیرد که در آیندهٔ نزدیک نقش عظیمی را بازی خواهد کرد.» [۲۸۱]

این نقل قول حقایق چندی را در بر می‌گیرد، گرچه اغراق گوییهایی هم، که معمولاً در متون ادبی به چشم می‌خورند، در بردارد. هرآنکس که گمان برد جنبش با مرگ البنّا به پایان رسیده، یا با یک شکست به پایان خواهد رسید، سخت در اشتباه است. شواهد موجود نشان می‌دهند که پس از مرگ البنّا جنبش به فعّالیّت زیرزمینی روی

آورد. همینکه حکومت حکم منع فعّالیّت آنها را لغو می‌کرد، آنها بار دیگر به فعّالیّت خود ادامه می‌دادند و نشریّاتشان را منتشر می‌کردند. رزمندگان گرد می‌آمدند و جلسات سخنرانی برقرار می‌گردیدند. آنها حتی دانشجویان دانشگاه فؤاد را هم زیر نفوذ خود گرفتند. این حقایق نشانگر آنست که آنها حرکت خود را (پس از لغو ممنوعیت) از نو آغاز نمی‌کردند، بلکه آنچه را بر زمین نهاده بودند بار دیگر از زمین برمی‌داشتند. برخلاف آنچه برخی تصوّر می‌کنند، این امر به هیچ وجه نشانهٔ شکست نیست. برای اثبات این مسئله، بگذارید به چند حادثهٔ قابل توجّه اشاره کنیم:

یک روزنامه نگار لبنانی در روزنامهٔ صدیٰ لبنان، در پایان ژانویه **۱۹۵۲**، حرکت دولت سوریّه، دربستن دفاتر اخوان المسلمین را مورد ستایش قرار داد. برادر این شخص که نویسنده و فارغ التحصیل دانشگاه امریکایی بیروت بود، در روزنامه دیگری به او چنین پاسخ داد:

> «هرچند در عقیده با آنان اختلاف داشته باشیم، نمی‌توانیم میهن دوستی و از خودگذشتگی آنان را در جهاد انکار کنیم. آیا کسی می‌تواند فراموش کند که اخوان المسلمین بیش از هر حزب دیگری خاک فلسطین را با خون و عرق خود درآمیختند؟ آیا کسی می‌تواند فراموش کند که امروزه اخوان المسلمین هستند که پرچم جهاد علیه انگلیس را در منطقهٔ کانال سوئز برافراشته‌اند؟» [۲۸۲]

همین مسئله نشان می‌دهد که آنها طرفداران بیشماری داشتند که حدّاقل با قسمتی از برنامه‌های ایشان موافق بودند. در این مسئله جای کوچکترین تردیدی نیست.

حقیقتی که دربارهٔ اخوان المسلمین صادق است اینکه تا شرایطی که موجب ایجاد این حرکت گردید پابرجا باشد، آنان به فعّالیّت ادامه خواهند داد. حتی این پیش‌بینی هم درست به نظر می‌رسد که بگوییم طرفداران ایشان در مصر وکشورهای عربی زیاد خواهند شد. ولی چنانچه شرایط عوض شود، پیشگویی ما تغییر خواهد کرد. به احتمال قوی، در چنین صورتی، فعّالیّت ایشان به محدودهٔ مذهب، یعنی همان محدوده‌ای که از آن شروع کرده بودند، بازخواهد گشت.

به طور کلی سه عامل اساسی در دوام و تعیین سرنوشت ایشان نقش داشتند. اوّلاً:

عقیده ایشان دربارهٔ حکومت مذهبی. ثانیاً: دیدگاه آنان در قبال تمدّن غرب، ثالثاً: موضع ایشان در رابطه با استفاده از خشونت به عنوان یک ابزار.

آنها به همان اندازه که به شیوهٔ خلافت و پان اسلامیسم پایبند بودند، به حکومت مذهبی سخت معتقد بودند. آیا آنها همچنان به حکومت مذهبی معتقد خواهند بود؟ آیا نقطه نظر آنها راجع به تشکیل حکومت پیوسته در حدّ اجرای کلمه به کلمه احکام اسلامی باقی خواهد ماند؟ این مسئله را آینده، بویژه وقتی که به اهدافشان نزدیک گردند، نشان خواهد داد.

شاید آنها در آینده تشخیص دهند که یک جامعهٔ در حال رشد به قوانین پیشرفته‌تر نیاز دارد و توّقف در رشد قوانین به معنی توقّف در رشد جامعه است، که تقریباً احتمال آن غیر ممکن است. بعلاوه قوانین اسلامی پابه پای تغییرات و پیشرفتهای جامعه‌اسلامی رشد کرده‌اند. قیاس، اجتهاد و اجماع در اسلام باعث می‌گردد که، غیر از قوانین پایه‌ای و لایتغیر، قوانین اسلامی پا به پای زمان تغییر کنند. این تغییرات مغایرتی با روح اسلام ندارند و به آن لطمه نمی‌زنند. مسلمین بی‌استثنا این تغییرات را به آسانی می‌پذیرند. مصریان جدید سیستم قانونی جدید را پذیرفته‌اند. این سیستمی بالنده است که معمولاً شکلی، جز آنکه اکنون دارد، داشت. اصول آن از سیستم قوانین اسلامی وقانون مدنی غرب گرفته شده‌اند. بیشتر کسانی که این قوانین را تهیّه و تصویب کردند مسلمان بودند، ولی در زمانی که این قوانین را تدوین می‌کردند اسلام را مدّ نظر نداشتند. آنان و همچنین مسلمین، مطمئن بودند که ترویج این قوانین لطمه‌ای به اسلام، جامعه‌اسلامی و مسلمین نخواهد زد و برعکس برای ایشان بسیار سودمند خواهد بود.[۲۸۳]

اخوان المسلمین دلائل بیشماری برای دعوت به تشکیل حکومت دینی داشتند. آنان می‌دیدند که قوانین جدید مصر، مملّو از مواردی است که دین منع کرده است. آنها می‌دیدند که قوانین از فحشا و نوشیدن مشروبات الکلی که در دین بشدت منع شده‌اند، جلوگیری به عمل نمی‌آورد. آنان بپاخاستند و خواستار اجرای قوانین اسلامی، بلااستثناء، و همانگونه که در صدر اسلام معمول بود، شدند. نکتهٔ سؤال

برانگیز همین بود. آیا آنها همهٔ قوانین مدنی مصر را با همین تازیانه زدند؟ آیا تمامی قانون مدنی زیر سؤال می‌رفت؟ اگر چنین باشد، پس قانون مدنی غرب که در تمامی کشورهای جهان ـ بغیر از برخی کشورهای اسلامی که هنوز حکم شرع در آنها رواست، می‌بایست مورد انتقاد قرار می‌گرفت، که این فرض نیز باطل است. قوانین برای آسایش و رفاه همهٔ ملتها، بدون استثنا، تدوین می‌گردند. تأمین رفاه عمومی، همچنین، یکی از اساسی‌ترین اهداف دین است. پس منطقاً از این رو ـ قانون و دین ـ نمی‌توانند باهم اختلاف داشته باشند.

اخوان المسلمین تأکید می‌کردند که قوانین مدنی غرب ساختهٔ دست بشر هستند و بشر جایز الخطاست، در حالی که قوانین دینی از جانب خدا نازل گردیده و خداوند از هرگونه اشتباهی منزّه است. بنابراین قوانین دینی پیوسته برقوانین مدنی برتری دارند. آنها بارها این مسئله را در نشریّات خود بازگو می‌کردند. براین نظریّه ایرادی وارد نیست. ولی اوّلین هدف قوانین دینی تأمین سعادت و رفاه جوامع است و این رفاه عمومی طیّ زمان و شرایط مختلف تفاوت می‌کند. یکی از تصریحات موجود در المجّلهٔ (قوانین عثمانی) این بود که شیوه قضاوت می‌باید به تناسب زمان تغییر پیدا کند. از این رو قوانین دینی به طور کلّی بیان گردیده و به بشر این آزادی داده شده است که، در محدودهٔ آن قوانین و در جهت تأمین سعادت بشر، دست به تفسیر آنان بزند. خلفای نخستین دست به تفسیر زدند و باب تفسیر قوانین را در جوامع اسلامی گشودند و این امر هم چنان بقوت خود بود تا اینکه جوامع اسلامی ایستا شدند و کار تفسیر نیز با آنها باز ایستاد. هنوز هم برخی فرقه‌های اسلامی تفسیر را به عنوان حق طبیعی، در کنار حق الهی، می‌پذیرند و هیچکس هم مسلمان بودن آنها را انکار نکرده است. اما اینکه حقوق مدنی دارای عیوب بسیارند و موجب فساد جامعه می‌شوند، ممکن است موجب اعتراض باشد. در جوامع، هرگاه آثار این عیوب ظاهر گردد، آنها را تغییر خواهد داد. قانون مربوط به مشروبات الکلی در امریکا نمونهٔ خوبی است. شرابخواری مدتی در امریکا منع شد، و این هنگامی بود که قانونگذاران دریافتند که نوشیدن مشروبات الکلی رفاه عمومی جامعه را به خطر می‌اندازد، لذا، طبق قانون، آن

را منع کردند. پس از مدتی که دریافتند منافع این منع بر مضرات آن نمی‌چربد! مجدداً به حالت سابق برگشتند. بدینسان رفاه عمومی همچنان معیار قانونگذار ماند، درست همان گونه که معیار شارع نیز بود. در واقع قوانین نیستند که بر مردم حکم می‌رانند، بلکه مردم هستند که قانون را تعیین می‌کنند. اگر مصریان می‌خواهند به طور جدّی و پیگیر قوانین دین خود را اجرا کرده و پیوسته در چارچوب آن عمل کنند، می‌باید از نوشیدن مشروبات الکلی امتناع ورزند و بگذارند که پیروان ادیان دیگر به شیوه‌ای که درست می‌دانند عمل کنند، ولی اگر قوانین دینی خود را نپذیرند، قوانین مدنی، به فرض اشتمال بر منعهای موجود در قوانین اسلامی، قدرت اجرایی کافی برای جلوگیری از منهیات را نخواهند داشت. برای مثال استعمال موادّ مخدّر سخت زیان آور است و بشدّت توسّط قوانین مدنی منع شده است. قاعدتاً وجود این قوانین می‌بایست جلوی استعمال آن را می‌گرفت، مع‌ذالک چنین چیزی نیست. ولی اگر پیش از وضع قانون مذکور، ابتدا با یک سری تعلیمات اخلاقی خطرات و بدیهای مواد مخدر تذکر داده می‌شدند و زمینه‌های روانی تمایل به این موادّ از میان برده می‌شدند، مردم بشدّت از آنها دوری می‌کردند. بدینسان هنگامی که ملّتها به درجهٔ متعالی از فرهنگ برسند، نیاز به بسیاری از قوانین به خودی خود رفع می‌گردد.

به هر صورت علی‌رغم این دیدگاه معقول، قوانین دینی بخشی از ساختمان حکومت دینی مورد نظر اخوان المسلمین است. بسیاری از مسلمانان در این نقطه‌نظر با ایشان اختلاف دارند. اگر اخوان المسلمین به طور کامل و همه جانبه به این مسئله‌نگاه کنند در خواهند یافت که اگر آگاهی اخلاقی و درک صحیح از دین در دل اکثریّت مردم راه یابد. قوانین فعلی در درجهٔ دوم قرار خواهند گرفت، چرا که به خودی خود اجرا خواهند شد، زیرا یک ملّت نمونه و مؤمن احتیاجی به قانون ندارد! اما در مورد آدمهای شرور، این حکومت است که باید، با از میان بردن زمینه‌های شرارت، نه با قانونگذاری، با آنان برخورد کند، زیرا تا هنگامی که بیماری در جامعه ریشه دارد، قانون سودی نخواهد بخشید. به همین دلیل است که اوّلین پیام اخوان المسلمین تغییر اندیشه‌های انسانی، اصلاح نفس و تبلیغ ارزشهای انسانی برپایهٔ رهنمودهای اسلام

است.[۲۸۴]

مدّت زمانی قبل، ما شاهد تلاش مردم پاکستان در جهت استقلال و ایجاد حکومتی دینی بودیم. کسی تردید ندارد که در آنجا برای رسیدن به این مقصود فداکاریهای بسیار صورت گرفت. مع‌هذا پس از مدتی آنها اندیشهٔ تشکیل حکومت اسلامی را به کناری نهادند. لیاقت علی‌خان، نخست‌وزیر پاکستان در مجلس قانونگذاری به تاریخ ۷ مارس ۱۹۴۹ چنین گفت:

«آقایان: گفتم که مردم پایه‌های اصلی قدرتند. این خود احتمال برقراری هرنوع رژیم استبداد مذهبی را از بین می‌برد. این درست است که تئوکراسی (حکومت دین) از نظر لغوی به معنی حکومت پروردگار است، و بدین معنی آشکار است که همهٔ جهان یک تئوکراسی است، چراکه هیچ گوشه‌ای از جهان یافت نمی‌شود که خداوند برآن فرمانروا نباشد. ولی در عمل، تئوکراسی به معنی حکومت افرادی شده است که گویی تنها با توجّه به مقام روحانی خویش حق به دست گرفتن قدرت را نیز یافته‌اند. من نمی‌توانم تأکید کنم که چنین مفهومی بکلّی از اسلام بیگانه است. ولی اسلام فرمانروایی روحانیان را نمی‌پذیرد از این رو مسئله تئوکراسی اصولاً در اسلام مطرح نیست. اگر هنوز کسی باشد تئوکراسی را به همان شیوه‌ای مورد استفاده قرار دهد که سیاستمداران پاکستان انجام دادند، باید بگوییم که درک صحیحی از اسلام نداشته و گرفتار سفسطه بازی و لفّاظی شده است. زمانی که ما در مفهوم اسلامی آن لغت «دموکراسی» را به کار می‌بریم در واقع آن را در تمامی جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی جاری و نافذ می‌دانیم. از سیستم حکومتی تا روابط اجتماعی، دموکراسی به یک درجه و به یکسان ارتباط دارد، زیرا هدف اصلی و اساسی اسلام برابری افراد بشر است.»[۲۸۵]

این آن چیزی بود که در رابطه با حکومت مذهبی مطرح شد، امّا در رابطه با قانونگذاری، پاکستان بدان گرایش داشته است که، بی آنکه به سخنان شرع پایبند باشد، برپایهٔ روح قوانین اسلام قانونگذاری کند، بدینسان آنها از خلال روش جاری قانونگذاری اسلامی به قوانینی در خور روزگار نوین دست یافتند. در سر مقالهٔ «ادبیّات اسلامی» چنین آمده‌است:

«دیدگاه فعلی مسلمین در قبال دین در واقع میراثی از استبداد و فئودالیسم قرون پیشین است. از آنجا که جهان نو این هردو نهاد را پشت سر نهاده است، نظریات قدیمی ما دیگر ما را در عبور از اقیانوس پرتلاطم تحوّلات یاری نمی‌کنند! لذا وظیفه ما این است که اندیشه‌های جهان شمول اسلام را از اصول مقطعی و موّقت آن، که خود بخود به درون هر ایدئولوژی که خود را موظّف به حلّ مسائل اجتماعی روزگار خویش می‌داند، نفوذ می‌کنند، جدا سازیم. دیدگاه جهانی اسلام پیوسته زنده بوده و خواهد بود، ولی نکته‌ای که نادیده گرفته شده این است که حتّی یک مکتب جهانی نیز، هنگامیکه نخواهد با مشکلات عملی ملّت و روزگار خویش دست و پنجه نرم کند، چهار چوبهای محدودی را به صورت قطعی به خود می‌پذیرد. این شرایط زمانی ـ مکانی ویژگیهای معیّنی را بر آن تحمیل می‌کند و آن را به راه حلها و اصولی ره می‌نمایند که از آن جدایی پذیرند، که می‌باید بدقّت از پیام جهانی و غیر محدود به زمان آن جدا کرد.

بنابراین ما می‌باید قوانین جهانی اسلام را از قرآن و حدیث استخراج کنیم و محدودیّتهای خاص جامعهٔ عرب و قرن هفتم را از آن جدا سازیم.»[۲۸۶]

دومین مسئله شیوه برخورد اخوان المسلمین باتمدّن غرب، و بویژه جنبهٔ خصمانه این شیوه است. این برخوردگاه خصمانه، دو نتیجهٔ عمده را به بار آورده است:

اوّلاً: بیزاری و تنفّر نسبت به تمدّن غرب که انزوای آنان را در پی داشت و جهان اسلام را به جمود فعلی دچار ساخت.

ثانیاً: جنبش نه تنها در دیدهٔ غربیان بلکه در نظر مسلمانان روشنفکر نیز حرکتی ارتجاعی جلوه کرد. دلایل بسیاری برای پیدایش این رویکرد می‌توان یاد کرد.

اوّل: آنها پیوسته تمدّن و امپریالیسم را با یکدیگر اشتباه می‌گرفتند و گه‌گاه آنها را به جای یکدیگر به کار می‌بردند، که اشتباه فاحشی بود. دوم: تمدّن را به فحشا، شرابخواری، قمار، ربا و سایر مفاسد اجتماعی ارتباط می‌دادند. آنها دلیل وجود چنین مفاسدی در کشورهای اسلامی را نفوذ تمدّن غرب می‌دانستند. اینکه تمدّن غرب در تمامی ابعاد دارای چنین چهره کریهی است، حقیقت ندارد. این نکته که غرب، برای

تضعیف شرق و بهره کشی از آن، این مفاسد را به جوامع آنها رخنه داده است، پیش از هرچیز نشان دهندهٔ ضعف، تسلیم پذیری، بی‌ارادگی و خودخواهی شرق است. مشرق زمین باید این مفاسد غربی را ، نه تنها به دلیل ضدیّتشان با دین بلکه بدین دلیل که اصولاً جزو تمدّن نیستند، به دور افکند.

سوم: آنها براین باورند که تمدّن غرب از مذهب به دور است، این هم تصوّر باطلی است، زیرا غربیان به طور عموم مذهبی هستند و مذهب در غرب به عنوان یک عنصر عمده در زندگی مردم نقش دارد، بااین تفاوت که مذهب آنها مذهبی پیشرفته! و دگرگشته است، و دگرگشت و پیشرفت آن، همگام با پیشرفت تمدن، برخلاف آنچه در مشرق زمین گذشت، به سوی اخلاق رویداشت تا سنّت و تشریفات دینی. کسانی که غرب را دور از مذهب می‌دانند یا غرب را نمی‌شناسند، یا دیدگاهشان نسبت به دین با دیدگاه غربیان متفاوت است و یا غرب را از روی سربازان و سایرافرادی که به شرق می‌آیند، و در واقع نمایندگان واقعی غرب نمی‌باشند، شناخته‌اند.

شیخ عبدالمجید سلیم، رئیس فعلی دانشگاه الازهر، از استاد خود امام محمّد عبده نقل می‌کند که وی پس از مسافرتی به اروپا چنین گفته بود: «من به آنجا رفتم و مسلمانانی را دیدم که در عمل مسلمان بودند و در اسم نه، به اینجا که بازگشتم مسلمانانی را دیدم که اسماً مسلمان بودند و عملاً نه.»[۲۸۷]

چهارم: آنها معتقدند که تمدّن غرب نسبت به تمدن شرق بیگانه است. در حالی‌که واقعیّت امر چیز دیگری است. تمدّن غرب میراث مشترک جوامع بشری است و همهٔ اندیشه‌ها در ساختار آن شریکند و مسلمین نیز در آن سهم بسزایی دارند. تمدّن غرب در واقع ترکیبی از میراث ملل و تمدّنهای پیاپی پیشین می‌باشد. این تمدّن مدّتهای مدید در شرق بالیده است و اکنون که از غرب به سوی آن باز می‌گردد، می‌تواند که عناصر در خور شرایط نوین را در خود جذب کند. اگر شرق آگاه و منطقی باشد می‌تواند عناصر در خور شرایط خویش را از آن برگیرد. اگر ناآگاه و خودخواه باشد، عناصر فاسد آن را از آن بر می‌گزینند، و بدینسان تباهی بر تباهی می‌افزاید. اگر شرق عناصر مناسب تمدّن غرب را جذب کند، این عناصر هسته‌های تمدن ویژه‌اش را

تشکیل خواهند داد.

پنجم: آنها براین باورند که تمدن غرب به ورشکستگی سیاسی، اجتماعی، عملی و ادبی خود رسیده است و در آستانهٔ یک فاجعه قرار دارد. این قضاوت عجولانه و ناپخته است. این تمدّن شاید که در آستانه ورشکستگی باشد، ولی در حال حاضر عمیقاً بر روی شرایط و بیماریهایی که به این ورشکستگی منجر شده‌اند، مطالعه می‌کند و در اندیشهٔ جلوگیری از آن است. در واقع می‌توان گفت که تلاش غرب، در حال حاضر، به منظور گذر از جریانات تضعیف کنندهٔ فعلی برای رسیدن به شرایط کاملتر و پیشرفته‌تر است، و همین روند نشان دهندهٔ آن است که تمدّن غرب هنوز زنده و پویاست و نه ورشکسته، زیرا یک فرد ورشکسته توان تدارک مایحتاج ادامهٔ زندگی را ندارد.

آنچه گفته شد، عمده‌ترین علل مخالفت اخوان المسلمین با غرب و غربیان است. به هر حال، اخوان المسلمین، همان گونه که از نوشته‌های آنان بر می‌آید، فرهنگ غرب را از چند جنبه بررسی کرده‌اند:

۱. پیشرفتهای علمی و مکانیکی و سیستم سیاسی متناسب با آن؛ سنّتها، عادات، نظریّات مذهبی و نظریّات مخالف آن، یعنی همان شک و بی‌دینی در برخی از کشورهای غربی ـ یا به عبارت صحیحتر در برخی ازگروههای آن ـ و امپریالیسم. آنها خواهان پذیرش جنبهٔ نخست آن بودند. این دیدگاه شخصی البنّا بود.[۲۸۸] امّا در رابطه باشرایط دینی غرب، آنها آن را بد جلوه می‌دادند، در رابطه با ارزش سنتها و عادات اختلاف وجود دارد، میان تحقیق علمی و شک علمی و بی دینی فرق زیادی هست و دیدگاه دینی افراد و گروهها با هم یکسان نیست. اما در رابطه با امپریالیسم، شکی نیست که پدیده‌ای زیانمند است، ولی این ضعف و انزوای شرق است که غرب را به پیاده کردن این سیاست نسبت به شرق توانا کرد و در این راه به افراط کشید. امپریالیسم هیچ وجه مشترکی با تمدّن ندارد.

۲. اخوان میان تمدنی که در زادبوم خویش وجوددارد و تمدّنی که غربیها در میان مشرقیان روا داشته‌اند، یا به عبارت دیگر، میان تمدن و تباهی‌های تمدن، فرق

نهاده‌اند.[۲۸۹] این فرقگذاری در حقیقت به معنی پذیرش این مطلب است که تمدن در گاهوارهٔ خویش با تفاله‌های تمدنی که از راه ضعف و تقلید در مشرق روا شده است، فرق دارد.

باید امیدوار باشیم که تشخیص این دو پدیده از هم، نشانهٔ برخوردی آگاهانه بوده باشد وبه توجّه مجدّد به تمدّن غربی و ارزیابی مجددّی بر پایهٔ عقل، و نه احساس، بیانجامد.

۳. سومین مسئله‌ای که می‌باید مورد مطالعه قرار گیرد، استفاده از خشونت در راه تحقّق اهداف اخوان المسلمین می‌باشد. آنان مجبور بودند که از دست زدن به شیوه‌های خشونت باری که کمونیستها برای رسیدن به مقاصد خود بدانها متوّسل می‌شدند، اجتناب ورزند.

آنان خاطرنشان می‌ساختند که قرآن پیامش را از راههای مسالمت آمیز به افراد منتقل می‌کند. مسلمانان و مسیحیان با عقیدهٔ برادری، برابری و عشق، تاریخ را آراسته‌اند.

در نوشته‌های اخوان المسلمین چنین می‌خوانیم:

«اخوان المسلمین می‌خواهند راه خود را به سوی سعادت با تلاشهای صلح‌جویانه و معقول بازکنند، در حالی که کمونیستها راهشان رابه وسیلهٔ اعمال خشونت‌آمیز، انقلاب، ویرانی و جنگهای خانمانسوز به سوی مقصد باز می‌کنند.»[۲۹۰]

البنّا در این باره چنین می‌گوید:

«اخوان المسلمین تنها زمانی به قوّهٔ قهریّه متوسل خواهند شد که راه دیگری وجود نداشته باشد و مطمئن باشند که اعضا از نظر ایمان و اتّحاد کاملاً آماده هستند؛ و هنگامی که از این قدرت استفاده کنند، در این کار صریح و صادق خواهند بود. آنها ابتدا اخطار می‌دهند و مدّت کوتاهی منتظر می‌مانند، سپس با صراحت و قدرت پیش خواهند رفت و تمامی عواقب اعمالشان را با رضایت و آرامش خواهند پذیرفت.»[۲۹۱]

وی در جای دیگری می‌گوید:

«و شما برادران مسلمان، زمانی که سیصد رزمندهٔ مجهّز به اخلاق، ایمان و اصول داشته باشید، که از نظر ذهنی به علم و فرهنگ و از نظر جسمی به آموزش و اسلحه تجهیز شده باشند، از من بخواهید که با شما به ژرفترین اعماق آبها بروم و مهیبترین امواج را از سر بگذرانم و به همراه شما با ظالمترین متجاوزان بجنگم و خدا گواه است که به خواست او ـ ان‌شاء الله ـ چنین خواهم کرد.»[۲۹۲]

آیا بین این دو گفتار تناقض وجود ندارد؟

اخوان المسلمین ممکن است چنین پاسخ دهند: ما از زور به منظور مقابله با متجاوزین خارجی، زمانی که در خانه ما به ما حمله کرده باشند، استفاده می‌کنیم. ما چند دهه، بدون آنکه موفّقیّتی به دست آوریم، صلح را آزمودیم. برای ماجای انتخاب وجود ندارد. امّا مخالفان متّهمشان می‌کنند که آنها قوهٔ قهریه‌ای به منظور سرنگونی حکومت مصر و حمله به هموطنان مخالف آماده کرده‌اند. آنها متّهمشان می‌کنند که سازمان سرّی آنها، با شیوه‌هایی که دارد، نتیجه‌ای جز خشونت به بار نخواهد آورد. آنها متّهمشان می‌کنند که نخست وزیر را ترور کرده‌اند! و در راه تسلّط بر کشور نقشه‌هایی در سر می‌پرورانند. اگر این اتّهامات درست باشد آنگاه می‌باید از آنها بپرسیم که چرا دست به اعمالی زده‌اند که کمونیستها را به دلیل اقدام به آنها تقبیح می‌کنند؟ آیا استفاده از خشونت علیه دشمن خارجی این حق را به آنها می‌دهد که همین وسیله را علیه هموطنان و مقامات سیاسی کشورشان (به دلیل اختلاف نظری که با ایشان داشتند) به کار گیرند؟ پاسخشان چنین است که آنها هرگز از خشونت استفاده نخواهند کرد، مگر آنکه مخالفینشان آنها را به چنین موضعگیری وادار سازند. آمادگی ایشان برای نبرد صرفاً به دلیل مقابله با دشمن خارجی بوده است.

سخنرانیهای البنّا موضوع فوق الذّکر را به تمامی روشن نمی‌سازد، شاید این مسئله به این دلیل باشد که توسّل به خشونت تا شروع دورهٔ اختناق و حوادثی که به قتل البنّا انجامید، محسوس نبود. اگر چنین باشد می‌باید بپذیریم که اخوان المسلمین بنابر ضرورتهای زمان تصمیم می‌گرفته‌اند.

این سه مسئله تعیین کنندهٔ سرنوشت آیندهٔ اخوان المسلمین‌است.

دو مشکل اساسی دیگر در مقابل اخوان المسلمین وجود دارد.

اوّلاً، بین اردوگاه شرق و غرب جدال سختی درگرفته‌است و در کشاکش این جدال است که سرنوشت مذهب، به عنوان سیستم حکومتی، تعیین می‌گردد. اگر بلوک شرق پیروز شود، موقعیّت دین در تمام جهان به مخاطره خواهد افتاد و چونان خاطره‌ای از گذشته‌های دور تلقی خواهد شد، و اگر بلوک غرب به پیروزی برسد، دین به عنوان عنصری مؤثّر در جامعه باقی خواهد ماند. لذا آیندهٔ دین کاملاً به دست سرنوشت سپرده شده است. مردم اینک دربارهٔ آیندهٔ دین به همان شکل صحبت می‌کنند که دربارهٔ سیستمهای اجتماعی. تضادّ بین غرب و شرق نباید واقعیّت مذکور را تحت الشّعاع قرار دهد.

اخوان، به هرحال، گروهی مذهبی هستند، سمت گرایش آنها نیز، در این میان، آشکار است. از آنجاکه شور مسیحیّت در اسپانیا قویتر از هر نقطهٔ دیگر غرب بود، اخوان المسلمین یکبار ازآنان به عنوان نزدیکترین کشور غربی به مسلمین نام بردند:

«از میان کشورهای غربی، منطقی‌ترین راه، انتخاب اسپانیاست، یعنی مذهبی‌ترین کشور در جهانی که در لبهٔ پرتگاه کفر و بی‌دینی و ارتداد قرار دارد.»[۲۹۳]

این گرایش باعث می‌شود که اخوان المسلمین آشکارا به سوی یکی از اردوگاههای قدرت کشیده شوند، ولی این مسئله مانع از مشاهدهٔ اختلافات اساسی ایشان با غرب نمی‌گردد. برای رسیدن به توافق، غرب ناچار است دلایل این اختلافات را بررسی کرده، برای رفع آنها بکوشد. در سرلوحهٔ این اختلافات سیستم مطرود امپریالیسم قرار دارد. برای اخوان المسلمین ضرورت دارد که در موضع خود در برابر دمکراسی، از دیدگاه غربی آن، و در مقابل تمدّن غرب، در موطنش، تجدید نظر کنند و تفاوت بین امپریالیزم و تمدّن از یک سو و بی‌بندوباری، فسق، قمار و سایر مفاسد اجتماعی و تمدّن واقعی، از سوی دیگر، را تشخیص دهند، نه بدین معنی که به غرب و غربگرایان سرنهند، که باکاروان تمدّن بشری همگام شوند و به محتوای این بیان عمل

کنند: حکمت چیزی است که مؤمن آن را می‌جوید و می‌یابد.»[۲۹۴]

ثانیاً، بررسی کامل فِرَقِ موجود اسلامی، ایدئولوژی آنها، برخوردشان نسبت به اسلام و نقاط اشتراک و افتراقشان می‌باشد. حرکت اخوان المسلمین بکلّی از چنین تحقیقی غفلت کرده است. برخورد جنبش با شرایط موجود بدون آمادگی قبلی بود، زیرا چنین می‌پنداشت که از عهدهٔ همهٔ آنها بر خواهد آمد. این یک توّهم است. گرچه اهل تسنّن اکثریّت مسلمانان را تشکیل می‌دهند، امّا سایر فرق اسلامی نیز تأثیر آشکاری بر جامعهٔ اسلامی دارند و اختلاف نظر و انزوای آنان تاریخ مسلمانان را دگرگون خواهد ساخت.

بهترین شیوهٔ حلّ اختلاف، گذشته از مطالعه و بررسی دقیق مذاهب مختلف، دستیابی به نقطه نظرهای مشترک، بردباری در برابر اختلاف آراء، وارایهٔ نقطه نظرها و تبیین‌هایی است که از اختلافات جزئی، خود محوریها و تمایلات بشری برتر می‌باشند. دین، با بردباری، وسیله‌ای برای آفرینش یک آگاهی حساس و پویاست، بابردباری است که جنبش به اهداف خود خواهد رسید و برادران به زمینه‌های مشترک با دیگر برادران خود، دست خواهند یافت.

جنبش، از دیدگاه سنّتی ناب خویش نیز بحران روحی را به درستی و به ژرفا چاره نکرد، بدین معنی که تلاش نکرد به اذهان مردم سنّی تحصیل کرده نفوذ کند و مسائل حادّی را که به نگرانیها و شکّ مذهبی می‌انجامند، حلّ کند. توقّع می‌رفت که این رسالت اصلی آن باشد، زیرا فرض براین بود که جنبش، عملاً و اسماً، جنبشی اسلامی، است، ولی جنبش با این همه، به این رسالت توجّهی نکرد. به چه دلیل؟ آیا دلیلش این نبود که آنها، به عمد، و از آنرو که فلسفه را از دین جدا دانسته‌اند، از این کار سرباز زدند؟ آیا به این دلیل نبود که جنبش از میان طبقهٔ کارگر برخاست و در میان طبقات پایین اجتماع، که از مشکلات ذهنی مسلمانان روشنفکر رنج نمی‌بردند، گسترش پیدا کرد؟

عملاً نیز آنان در بسیاری از کتب خود چنین اعلام می‌کردند که حرکت آنان حرکتی سنّتی و محافظه کار بوده و به هیچ وجه ربط به مباحث فلسفی ندارد. بنابراین

آنان از درگیری با مشکلات ذهنی روشنفکران و فرهیختگان، پرهیز می‌کردند. همین مسئله به صورت مانعی میان ایشان و سایر تحصیل کرده‌ها درآمد و حرکت آنان را به توده‌های پایین و متوسّط اجتماعی که معمولاً سواد بالائی ندارند، محدود کرد. این نکته، البته، با شرکت طبقات تحصیل کردهٔ جامعه، چون دانشجویان دانشگاههای مردان دین و قانون در این جنبش منافاتی ندارد. این شرکت با یکسانی دیدگاههای سیاسی قابل توجیه است و با هماهنگی در دیدگاههای مذهبی. قبلاً اشاره کردیم که چگونه آنها، در نتیجهٔ اعلام آموزش نظامی، در انتخابات اتحادیّه‌های دانشجویی دانشگاه فؤاد، برنده شدند.

بنیادگرایی سیاسی، در برخی شرایط، بیش از مذهب برای جوانان فرهیخته دل‌انگیز است. اعمال قهرمانانه، همراه با فداکاری اخوان المسلمین در فلسطین و مصر، محبوبیّت زیادی را برای آنان به ارمغان آورد.

اینک سؤال دیگری می‌تواند مطرح گردد:

آیا غفلت اخوان از رسالت دینی به علت انتقال سریع از مذهب به سیاست و اقتصاد نبود؟ و آیا درگیر شدن آنها در این زمینهٔ تازه‌یاب، باعث فراموشی رسالت اصلی نشد؟.

دلیل هر چه باشد، به نظر می‌رسد که اخوان المسلمین پاسخ مناسبی برای سؤالات مذهبی بیشماری که در ذهن روشنفکران ایجاد شده بود، نداشتند. اکثریّت پیروان آنها افراد بیسواد و یا کم‌سواد بودند، اگرچه این نکته آنان را از پشتیبانی شماری از افراد طبقهٔ تحصیل کرده، البته تا آنجایی که به سیاست مربوط می‌شود، محروم نکرد. در این رابطه بیهوده است که از اخوان بخواهیم در مسائل و مشکلات تحصیل کرده‌های غیرسنّی پژوهش کنند و بیهوده‌تر آنکه از آنان بخواهیم که، به عبارت دیگری، جنبشی اسلامی جهانی‌ای باشند که مجموعهٔ بحران روحی را که جهان اسلامی از آن رنج می‌برد، چاره کنند.

تفاوت بین اخوان المسلمین و حرکتهای اخیر، که از ابن تیمیه و مکتب قدیمی او شروع و به حرکت جمال الدّین اسدآبادی و محمّد عبده خاتمه می‌یابند، در همین

است. این مکاتب با حقایق جهان اسلام روبه‌رو بودند و سعی می‌کردند برای معضلات ذهنی مسلمین، که در نتیجه تحولات سریع اجتماعی، پیدایش علوم جدید و تغییرات عقیدتی و مذهبی غرب پدید آمده بودند، پاسخ بیابند. در نوشته‌های جمال الدّین اسدآبادی و محمّد عبده در مورد این مسائل به تفصیل سخن رفته است که الگویی برای اندیشهٔ اسلامی به شمار می‌روند.

در حدود نیم قرن پس از سیّد جمال الدّین اسدآبادی و تحوّلات ناشی از دو جنگ جهانی، به نظر می‌رسید که می‌باید مکتبی جدید به وجود آید که افکار این دو مصلح را تکمیل کرده، برای مسائل جدید دنیای اسلام پاسخی بیابد. به نظر می‌رسید اخوان المسلمین موجدان آن مکتب باشند، ولی درگیری با مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنان را از تأکید بر روی مذهب برکنار داشت و دین را در مرتبهٔ دوم اهمیّت آنان قرار داد.[۲۹۵]

یکی از نویسندگان آنان چنین می‌گوید:

- «تلاشهای جمال الدّین اسدآبادی و محمّد عبده و سایر قهرمانان اسلامی، تلاش برای تبیین اسلام به عنوان یک رسالت و یک سیستم نبود. تبلیغ عقیده و روشنگری ابعاد مختلف آن در طیّ تاریخ مورد تقدیر می‌باشد و نمی‌توان به آسانی از کنارش گذشت، ولی این عمل به معنی ابلاغ پیام اسلام به عنوان یک واقعیّت نهادینه مستقّل، بر پایه یک سیستم، با ویژگیهای جداگانه، نبود. سازماندهی جنبش، رهبری نسل، پیاده کردن اصول سیستم اسلامی در کار حکومت، سیاست و مسائل اجتماعی، اجرای آنها چونان یک نهاد همبسته و در کنار آن، تعریف آنها چونان یک دکترین واقعی... یک جنبش اسلامی در چنین معنی گسترده‌ای، همراه با انقلاب فکری جهانی موازی آن و دیگر بازتابهای تاریخی که تأثیرات ژرفی روی آینده بشریّت داشته باشد؛ آری، چنین جنبشی، بدین معنی، تا مدّتهای مدیدی در تاریخ شناخته شده نبود، تا آنگاه که حسن البنّا پرچم آن را در قرن بیستم به نام جنبش اخوان المسلمین برافراشت.»[۲۹۶]

شاید بتوان گفت این توصیف که از جانب یکی از طرفداران جنبش صورت پذیرفته است، چندان دور از حقیقت نباشد.

محقّقی که بدنبال پژوهش در کنش‌ها و واکنشهای مذهبی و کشاکشهای فکری مسلمانان در رابطه با مسئله دینی است، باید درهای دیگری جز در اخوان المسلمین را بکوبد! همهٔ این مطالب را شاید بشود در سه اصل خلاصه کرد:

۱. تلاش در سازش دانش و دین از راه تفسیر، آنچه که بیشتر مسلمانان تحصیل کرده در آن مشترکند. از آن میان می‌توان هیکل پاشا، عباس محمود العقاد، احمد امین و فرید وجدی را نام برد. این مسئله در مورد مسلمانان تحصیل کردهٔ خارج مصر هم صدق می‌کند.

۲. تلاش برای بازگشت به بحثهای کلامی و استفاده از فلسفهٔ دیالکتیک برای اثبات حقّانیت مکتب بدان گونه که هست؛ بیشتر رجال مذهبی خالص در این زمینه تلاش می‌کنند. شیخ الاسلام پیشین، مصطفی صبری، که اینک در مصر اقامت دارد، اخیراً کتابی تحت عنوان موقف العقل و العلم و الدّین من ربّ العالمین[۲۹۷] منتشر ساخته که در آن در پی اثبات عقلانی فطرت دینی است. او با کسانی که معتقدند در مکتب جنبه‌هایی وجود دارند که از نظر عقلی قابل اثبات نیستند، و نیز با عقیده محمّد عبده، مبنی بر اینکه برخی از آن جنبه‌ها را باید از راه دل دریافت، مخالف است.

۳. تلاش در این راه که علم، جدا از دین، راه خویش را بپوید و اینکه خود را به پژوهشهای ناب علمی محدود کنند. این مسئله در میان تحصیل کرده‌های فعلی مصداق دارد. برخی ازآنها معتقدند که تفکّر در علم به خودی خود انسان را به سوی خدا و ایمان منطقی! رهبری می‌کند. آنها عقیدهٔ خود را با آوردن نمونه‌هایی از اندیشمندان، فلاسفه، فیزیکدانها، شیمیدانها، زیست‌شناسان و سایر دانشمندان غربی، که به طور عمده با مسائل مادّی و محسوس سروکار داشتند و با این همه معتقد مانده بودند، اثبات می‌کردند.

این گروه دوم ترجیح می‌دهند راه علم و مذهب بکلّی از یکدیگر جدا باشد و افراد همان گونه دین را بفهمند که دلشان می‌خواهد، زیرا اگر کسی ایمان آورد به خاطر خودش بوده و اگر راه شکّ و کفر را بپیماید به خود ظلم کرده است، و گناه کسی به حساب دیگری نوشته نخواهد شد.

این معانی تاکنون در مکتب فکری خاصّی متبلور نشده و اصول و قواعد خاصّی به خود نگرفته‌اند و چنین به نظر می‌رسد که، به سه دلیل عمده زیر، چنین هم نخواهد شد:

۱. تعداد اندک افراد تحصیل کرده‌ای که باعث می‌گردند گرایشهای عمومی به کانالهای مکتبی دیگری روکنند. چنین کمبودی تنها می‌تواند با تحصیلات جبران گردد، زیرا فقط در این حالت، گرچه تعداد روزافزون سوادآموزان بر این نکته گواه می‌دهد که سرانجام روزی پیش خواهد آمد، هنوز در گروه آیندهٔ دور است.

۲. فقر و تلاش برای بقا و تأمین معیشت ـ شکم گرسنه قبل از هرچیز نان می‌طلبد.

۳. عدم ثبات سیاسی در بیشتر کشورهای اسلامی، امروزه بیشتر فعّالیّتها عمدتاً حول محور سیاسی دور می‌زنند. مسلمانان پیوسته احساس می‌کنند که بقای آنان در معرض خطر قرار دارد. مسلمانان در برابر دو گزینه قرار دارند، زندگی آزاد و شرافتمندانه که در آن استقلال، آزادی و عدالت فرمانرواست و یا زندگی همراه با ترس، خودکامگی و سرکوب که در آن جایی برای احساس امنیت و آسایش وجود ندارد.[۲۹۸] زمانی که این موانع برطرف شود و جهان اسلام امنیّت و آسایش را لمس کند، و زمانی که دانش و آسایش همه‌گیر شوند، آنگاه سؤالات اخلاقی و متعالی برای افراد مطرح خواهد گردید، افراد به دنبال مکاتب فکری متعدّد خواهند رفت، هر مکتب رهبر فکری و پیروان ویژهٔ خود را خواهد داشت. اگر شرایط همانگونه که ما توصیف کردیم پیش بروند، نتیجهٔ مطلوب حاصل خواهد گردید، زیرا بشر پس از آنکه نیازهای مادّی اوّلیّهٔ خود را بر آورده دید، بنابر اصل غریزه و انگیزه‌های انسانی به سوی یافتن پاسخ چگونه؟ و به کجا خواهد رفت. و این همان مسئلهٔ مورد توجّه مذهب و متافیزیک است و موضوع فراخوان فیلسوفان.

در این شرایط دو مادّهٔ عمده فرا روی مسلمین قرار دارد:

۱. میراث دینی مبتنی بر قرآن وحدیث و اندیشه‌های متفکّران اسلامی، عالمان دینی، فیلسوفان و فقیهان.

۲. میراث فرهنگی معاصر غرب.

این دو مادّه بلاشک در یکدیگر ادغام گردیده نتایج مشخصّی به بار خواهند

آورد. پیش‌بینی اینکه از این ادغام چه چیزی حاصل خواهد گردید؟ بیفایده است. جای بحث نیست که دیدگاه اسلامی به همان گونه که در مقابل فلسفهٔ یونان دوام آورد، در مقابل فلسفهٔ غرب نیز برتری خود را اثبات خواهد نمود. عقیده هیچگاه، با گسترش پنداشتهای دینی یا پیدایش مکاتب دینی گوناگون که در پی رهنمودهای درست، حقیقی و اصیل هستند ـ یعنی همان دگرگونیهایی که در دوران عبّاسیان در روزگار اسلامی اسپانیا و در غرب، پس از رنسانس، رویدادند ـ آسیب نخواهد دید. این در تاریخ ادیان و تاریخ تمدّن بشری ناگزیر است.

تاریخ دو درس عمده را در طیّ قرون متمادی پیوسته تکرار می‌کند:

۱. احساس مذهبی و اخلاقی در روح افراد بشر ریشهٔ عمیق دارد و تا زمانی که بشر هست و به دنبال پاسخی برای آفرینش می‌گردد، باقی خواهد ماند.

۲. نظریّه‌های مذهبی رشد می‌کنند و رکود را در آنان راهی نیست.

گسترش و پیشرفت از اذهان افراد آغاز می‌گردد. سپس افراد در یک حلقه تحت عنوان مکتب گرد می‌آیند و فردی، که صلاحیت علمی و شجاعت اخلاقی او بیش از دیگران است، رهبری مکتب را به دست می‌گیرد. این مکتب‌ها پس از مدتی تازگی اصول خود را از دست می‌دهند و نفوذ آنها، تحت تأثیر رشد علمی، اجتماعی، بیولوژیک و ذهنی، می‌کاهد. اندیشه‌های نوینی نزد افراد شکل می‌گیرند و سپس به صورت مکاتبی نوین متبلور می‌شوند، مکاتبی که جای مکاتب پیشین را می‌گیرند. و پیشرفت، بدینسان، تا بی‌نهایت، در مرحله‌های متوالی ادامه می‌یابد.

درباره رابطهٔ میان پیشرفت و دین، می‌توان گفت که پیشرفت در حوزه‌ای قرار دارد که مذهب در محیط آن است. مذهب می‌تواند در حاشیهٔ این دایره حرکت کند و یا، گاهی، از آن پا فراتر نهند، ولی ناگزیر بدان باز می‌گردد؛ و اگر گروه کمی بتوانند هم چنان بیرون از آن باقی بمانند، اینها همان عوامل مختلف غیرقابل کنترل هستند: «تو نمی‌توانی آن کس را که دلت بخواهد به راه راست هدایت کنی، این خداوند است که به خواست خویش چنین می‌کند.»

بخش دوم

اخوان المسلمین
و
عبدالناصر

(۱۵ـ۹)

فصل نهم

حسن اسماعیل الهضیبی

حسن اسماعیل الهضیبی

بخش نخست این کتاب (چاپ اول) ما را با داستان جمعیت تا سال ۱۹۵۱، زمانی که حسن الهضیبی به سمت مرشد عام انتخاب گردید، آشنا کرد.

اکنون وقایعی را که به انتخاب او منجر گردید و تأثیر آن بر روی روند جنبش را ـ بعنوان بخش دوم ـ دنبال می‌کنیم.

حسن الهضیبی در سال ۱۹۱۵ از دانشکدهٔ حقوق فارغ التّحصیل شد و تا مارس ۱۹۲۴ به عنوان یک وکیل دعاوی به کار مشغول بود. سپس به عنوان قاضی در دادگاههای مصر شروع به کار کرد. به مدت بیست و هفت سال در این سمت خدمت نمود و به مقام ریاست دیوان عالی کشور رسید و در تمام مدّت خدمت به دو صفت: وفاداری به قانون و صراحت لهجه، مشهور بود.[۲۹۹]

ولی فداکاری او در کار باعث گردید که در سال ۱۹۵۱ در سن ۶۰ سالگی سکته کند. این سکته سلامت او را به خطر انداخت و برحافظه‌اش اثر گذاشت. در اکتبر همان سال به سمت مرشد عامّ اخوان انتخاب شد و سپس برای آنکه بتواند خود را تماماً وقف کار جدید بنماید، از کار دولتی باز نشسته شد.

با خواهر نجیب سالم پیشکار خصوصی دربار ازدواج کرد و برای پسرش نیز از میان بستگان نجیب سالم همسری برگزید. او بیشتر با خانواده‌های «مخلوف» و «عمر حسن» که مورد توجّه دستگاه بودند، آشنایی داشت.[۳۰۰] با اشخاص مهّم و با نفوذ عصر خود رفت و آمد می‌نمود و از آنجا که مدّتها عضو عالیرتبهٔ قوّهٔ قضائیّه بود، طبیعتاً با آنان دوستی زیادی داشت و به همین دلیل هنگامی که در مارس ۱۹۴۸ یکی

از اعضای اخوان المسلمین، قاضی احمد الخازندار را ترور کرد، خشم الهضیبی فوق‌العاده بود.[۳۰۱]

تمام این اختلافات اساسی در تحصیلات، تمایلات و زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی میان هضیبی و سلف او، حسن البنّا، نشان می‌دهند که آنان در رهبری حزب چه تفاوتهای عظیمی داشتند و ارتباط ایشان با اعضای جمعیت و رژیم، تاچه حدّ متفاوت بود؟

آن گونه که هضیبی اظهار می‌دارد، اوّلین آشنایی او با اخوان المسلمین به طور اتفّاقی در سال ۱۹۴۲ پیش آمد. هضیبی می دید که بستگان کشاورزش از آگاهی سیاسی بالایی برخوردارند، آگاهی که با توجّه به ناحیه‌ای که در آن زندگی می‌کردند و سطح تحصیلاتی که داشتند از آنان بعید می‌نمود. پاسخ سؤال بزودی روشن گردید. آنها با اخوان المسلمین در ارتباط بودند. او سریعاً با البنّا تماس گرفت، تماسی که به همکاریهایی میان آنها و سپس به پشتیبانی کامل هضیبی از جنبش واهداف آن، به شیوه‌ای که البنّا طرحریزی کرده بود، انجامید.[۳۰۲] این جریان به شکل مجموعه مقالاتی که در مجله المسلمون منتشر می‌شد، بازتاب یافت. لازم به یادآوری است که ملاقات بین آن دو به طور محرمانه صورت گرفت. این روش البنّا بود که نام طرفدارانی راکه برای جنبش پیدا می‌کرد محرمانه نگهدارد، زیرا این مسئله باعث می‌شد که آنان بتوانند راحت‌تر زندگی کنند و گسترش جنبش هم آسانتر می‌شد.[۳۰۳]

پس از قتل البنّا در ۱۲ فوریه ۱۹۴۹، جای او خالی ماند. دورانی بحرانی و مشکل برای اخوان المسلمین پیش آمد. دشمنان داخلی ـ چون نخست وزیر ابراهیم عبدالهادی و دشمنان خارجی همزمان حمله خود را بر ایشان آغاز نمودند. لذا لزوم آنکه هرچه سریعتر جای خالی البنّا با فرد صاحب صلاحیتی پرشود، احساس گردید.

در این فاصله برخی از اعضا چون عبدالرحمن البنّا ـ برادر متوفی، صالح العشماوی و احمد حسن الباقوری ـ وزیر فعلی اوقاف، کار اداره جنبش را به عهده می‌گرفتند. گفته می‌شد که البنّا چند روز قبل از مرگش، از الباقوری به عنوان با ارزش‌ترین و قابل اعتمادترین فرد برای جانشینی خود نام برده بود.[۳۰۴] الباقوری، در واقع، تا سال

۱۹۵۰ که تمام اعضای دستگیرشده جمعیت آزاد شدند، کنترل واقعی را به دست داشت. در آن زمان او گزارشی تقدیم کمیتهٔ مرکزی نموده، تقاضای کناره گیری کرد و اعلام داشت که نسبت به مسئلهٔ تصدّی پست رهبری بی‌تفاوت است. کمیته، امور سازمانی را به طور موقّت به صالح العشماوی، سردبیر مجلّهٔ الدعوة ارجاع نمود. او اوّلین معاون مرشد عام بود و در هنگام زندگی البنّا سمت جانشینی او را در ریاست قسمت چاپ و ادارهٔ شرکتها به عهده داشت.

در این برهه، رقابت سختی برای احراز مقام رهبری جمعیت بین عبدالرّحمن البنّا، صالح العشماوی، عبدالحکیم عابدین و شیخ محمّد محمود فرغلی، درگرفت.[۳۰۵]

شاه فاروق، شاید تا اندازه‌ای به دلیل احساس گناه! از عملی که در مورد البنّا انجام داده بود و تا اندازه‌ای به خاطر واهمه ازحسّ انتقام‌جویی اخوان المسلمین، که سوگند خورده بودند انتقام وی را بگیرند، تمامی این جریانات را با دقّت و توجّه بسیار زیر نظر گرفته بود.[۳۰۶] وی با سنجش همهٔ این امور رسیدن الهضیبی، مرد متشخّص و حقوقدان، به این مقام مهمّ را به سود خود می‌دید؛ اخوان نیز از سوی دیگر، الهضیبی را راه حلّ مناسبی برای معضل خود یافتند.

وجود او در رأس جنبش، به نظر آنان، می‌توانست اوّلاً، اختلافات اخوان با دربار را حل کند (می‌دانستند که الهضیبی قاضی مهمّی است) ثانیاً، اتحاد میان صفوف جنبش را بر قرار کند. ثالثاً، به آرام کردن فاروق و نرم کردن موضعگیری مخالف وی، کمک کند.[۳۰۸] بدینسان، و با اینکه مفاد اساسنامه اشعار می‌داشت که فرد برای رسیدن به این مقام می‌باید حدّاقل پنج سال عضو کمیتهٔ بنیانگذار بوده باشد، دیدگاههای ناسازگار در این باره سازش یافتند و همهٔ اعضای کمیته بنیانگذار انتصاب هضیبی به مقام مرشد عام را تصویب کردند.[۳۰۹]

هضیبی در آن زمان قاضی دادگستری بود و مقام جدید را به شرطی پذیرفت که همچنان در مقام قضاوت باقی بماند و انتخاب او به این سمت، مادام که اوضاع و احوال روشن نشده‌است، مکتوم بماند. اخوان المسلمین این شرط را پذیرفتند و او را فقط به رؤسای گروه‌ها معرّفی کردند و در همهٔ فعّالیّتهایشان با او مشورت می‌کردند.

این تدارکات، تا هنگامی که حزب حاکم «وفد» به اخوان المسلمین اجازه تشکیل مجلس تأسیسی را داد، شش ماه به درازا کشید. سرانجام مجلس تأسیسی تشکیل گردید و از الهضیبی خواست از مقام دولتی خود استعفاداده، در مجلس حاضر گردد. او از این کار سرباز زد. در نتیجه، نمایندگان شعب گوناگون مصر به منزل او در اسکندریه رفتند و از او خواستند که علنی شود. روز بعد، وزیر دادگستری تقاضای بازنشستگی الهضیبی را پذیرفت و در ۱۷ اکتبر ۱۹۵۱، وی رسماً به منصب مرشد عام اخوان انتخاب گردید.

او در اوّلین نطق خود در مرکز اخوان المسلمین چنین اعلام کرد:

«این نخستین ملاقات من با شماست و بسیار خوشحالم. برادران! از خدا بترسید و او را اطاعت کنید. از او کمک بخواهید. به قرآن پناه ببرید و خود را برای این دوران بحرانی که کشور ما در حال گذر از آن است آماده سازید. خداوند یارو یاورمان باشد!»[۳۱۰]

دعای او چندان هم بی‌مناسبت نبود، زیرا پس از مدت اندکی الهضیبی باکوهی از مسئولیّتها و مشکلات کمرشکن رو به رو گردید. تعدادی از این مشکلات قابل پیش‌بینی بودند و او باکیاست و صبر آنان را حلّ می‌کرد. برخی دیگر به هیچ وجه قابل پیش بینی نبودند از این رو فشار فوق العاده‌ای بر او می‌آوردند و به سازمان آسیب می‌رساندند.

در دوران انتصاب او چهار مشکل اساسی و عمده وجود داشت:

۱. مخالفتهای درون سازمانی
۲. مخالفتهای فاروق
۳. عملیّات مخفی گروه
۴. انقلاب و ارتباط آن با اخوان المسلمین.

برای مخالفتهای درون سازمانی دلائل عدیده وجود داشت. اوّلین و مهمّترین دلیل،انتخاب فردی خارج از مجلس مؤسسّان؛ شامل حدود صد نفر، و خارج از کمیتهٔ

مرکزی بود که دشمنی آشکار اعضایی را، که برای رساندن پیام جنبش تلاش کرده و رنج برده بودند و خود را بسیار بیش از الهضیبی محقّ می‌دانستند، بر می‌انگیخت.

منصفانه نیست که بین شخصیّت الهضیبی و حسن البنّا مقایسه‌ای به عمل آوریم. همین بس است که بگوییم، تواناییها و شایستگی‌های الهضیبی هرچه بوده باشد، بازهم او یک پیرو بود، البنّا آفریننده و بنیانگذار جنبش بود، مردی بود که می‌توانست بر خرد و کفایت خویش متکّی باشد، حال آنکه هضیبی می‌باید پابرجای پای او بگذارد و از نظریّه‌ها و هنجارهای از پیش ساخته و پرداخته پیروی کند. بنابراین الهضیبی باید از همان ابتدای امر بداند که نمی‌تواند از موقعیّت البنا برخوردار باشد، و همان گونه که خمیس حمیده مشاور الهضیبی، یک بار اشاره کرده بود:

«اخوان المسلمین را البنّا آموزش داد، معلّم واقعی همه او بود. از این رو آنها می‌پنداشتند هر کس که جای او را بگیرد، باید نقش او را ایفا نماید.»[۳۱۱]

تفاوت اساسی دیگر آن دو توسّط صالح العشماوی بیان گردیده‌است. او می‌گوید روزی، در سال ۱۹۴۶، البنّا از کاخ سلطنتی عابدین دعوتی دریافت نمود. در این دعوت از او خواسته شده بود که «لباس رسمی» بپوشد. البنّا در این باره با اخوانی که نزد او حضور داشتند رایزنی کرد و پس از جلب پشتیبانی آنان، نامه‌ای به دربار نوشت و در آن از این که «لباس رسمی ندارد!» اظهار تأسّف نمود.[۳۱۲]

یکی دیگر از دلائل عدم محبوبیّت هضیبی، ارتباط او با فاروق بود. او در ظرف پنج ماه اول رهبری جمعیت به دفعات با فاروق ملاقات کرد. این مسئله از جانب کسانی که از فاروق بدترین لطمه‌ها را خورده بودند غیر قابل بخشش بود. این جمله را، که به درست یا نادرست به هضیبی نسبت داده می‌شد، نمی‌توان به فراموشی سپرد:

«دیداری فرخنده از شاهی ارجمند!»[۳۱۳]

هضیبی با احساس به این خصومت نهفته، در صدد تغییراتی در کادر سازمانی برآمد. او از بین قضات و مأمورین دولتی مورد اعتماد خویش اعضایی را برگزید و از انتخاب اعضای قدیمی اخوان خودداری کرد.[۳۱۴]

پس از آنکه این شکاف گسترش پیدا کرد، برخی از اعضای جمعیت پیشنهاد کردند که دورهٔ انتصاب مرشد عام، که در زمان البنّا مادام العمر بود، به سه سال تقلیل یابد.[۳۱۵] در طیّ جلسه‌ای که برای بررسی این مسئله تشکیل شد، صالح العشماوی و سه تن از طرفداران او کنار گذاشته شدند. این مسئله نزاع و اختلاف را به جایی کشاند که برخی از اعضا از جمال عبدالنّاصر خواستند که در این قضیّه داوری کند.[۳۱۶] در میان ایرادهایی که عبدالنّاصر بر هضیبی می‌گرفت، این موارد به چشم می‌خورد:

سکوت در مورد آنچه بین او و فاروق گذشته بود. عدم تمایل هضیبی برای زیارت مرقد البنّا. آویختن عکس ملک فاروق به جای پرترهٔ البنّا بر روی دیوار و عدم حضور مکرّر و طولانی وی در دفتر اخوان المسلمین در قاهره؟

ولی بدترین اتّهام وارده بر هضیبی «دگماتیسم» او بود. محمّد غزالی یکی از مخالفان سرسخت هضیبی می‌گفت:

«آیا لازم است که اسلام برای مدّتی چنین طولانی یوغ رهبری فردی را بر گردن نهد که ضعفهای خود را در استبداد و شکستهایش را در حیله گری پنهان می‌سازد؟»[۳۱۷]

ناگفته نماند که قوانین داخلی سازمان ـ آنجاکه اطاعت بی‌قید و شرط از رهبر را در تمامی اوقات الزام آور می‌کند، موقعیّتی که البنّا با شایستگی احراز کرده بود و اعتمادی که همهٔ اعضا و افراد به او داشتند، چنان اختیارات و میدان عمل گسترده‌ای به مرشد عام می‌داد که گاهی او را به مرز خود فریفتگی می‌رساند. در واقع هضیبی زمانی مورد حملهٔ دشمنان قرار گرفت که خود به سراشیبی رسیده و در حال سرنگونی بود. نقطه نظرهای طرفداران او به دستمان نرسیده است.

طبیعی است که هضیبی از این دشمنی‌ها ناخشنودی نماید و چندین بار به کناره گیری تهدید کند و دشمنان را «گردنکش» توصیف نماید.[۳۱۸] ولی مجلس تأسیسی همچنان از او پشتیبانی می‌کرد. و در ۱۰ دسامبر ۱۹۵۳ به او اختیار داد که هر عضو مجلس را، که ثابت شود با اخوان همکاری نمی‌کند یا در کار خود پاکباز و صمیمی نیست، بدون مشورت اخراج کند.[۳۱۹]

این قانون اسلحهٔ قدرتمندی در دست هضیبی قرار داد امّا بخت بد، با موافقت صریح و بی‌پردهٔ او با قرار داد مصر و انگلستان، بار دیگر دامن او را گرفت. بسیاری از اعضا معترضانه از سازمان کناره گرفتند. دو جزوه در انتقاد از او منتشر گردید، یکی از آنها به امضای «اخوان آزاد» و زیر دیگری امضای «مردان حسن البنّا» بود.

با حمایت دولت مصر، که قبلاً نسبت به اوضاع داخلی اخوان المسلمین ادعای بی‌طرفی می‌کرد، از جناح مخالف آن که، حدود ۷۱ تن از اعضای انجمن تأسیسی را در بر می‌گرفتند، اوضاع پیچیده‌تر شد. در ۲ اکتبر ۱۹۵۴ جناح مخالف در انجمن تأسیسی تشکیل جلسه داد و تصمیم گرفت تا به هضیبی اختیار دهد، کمیتهٔ مرکزی موجود را منحل کند، همه اقداماتی را که علیه مخالفان درونی انجام گرفته بود، باطل نماید، همه اصلاحاتی که در اساسنامهٔ اخوان ایجاد شده بود کان لم یکن اعلام کند و تا هنگامی که مجلس مؤسسان بتواند سازمان اخوان را بر پایه‌های سالمی از نو باز سازد، کمیته‌ای موقّتی برای ادارهٔ امور تشکیل دهد.[۳۲۰]

گروهی از مخالفین حتی بر آن شدند که هضیبی را نیز اخراج کنند، ولی سرانجام تصمیم گرفتند زیاد تندروی نکنند.[۳۲۱] یک سخنگوی دولت اعلام داشت که جلسهٔ مزبور سرانجام به این نتیجه رسید که از دولت به خاطر خدمات شایانش! بویژه لغو شیوهٔ حکومت پادشاهی، استقرار جمهوری و بستن پیمان «انگلو ـ مصر» سپاسگزاری کنند!

از سوی دیگر جناح طرفدار هضیبی در مجلس تأسیسی (۲۸ نفر) تشکیل جلسه داد تا تصمیماتی کاملاً مخالف تصمیمات یادشده اتّخاذ کند. آنان الهضیبی را به عنوان مرشد عام مادام العمر انتخاب کردند.[۳۲۲] در این هنگام بحران درونی اخوان به اوج خود رسید و اخوان المسلمین وارد مرحلهٔ فوق العاده بحرانی تر و وخیمتری گردیدند.[۳۲۳]

الهضیبی در دورهٔ مرشدی خود، به تقلید از البنّا، به نگارش نامه‌هایی برای حکومت مصر و حکومت سایر کشورهای عربی، و مسلمان اقدام کرد و در آنها علائق و نقطه‌نظرهای اخوان را مطرح ساخت.

شیوهٔ خطاب او که در دوران فاروق به طور عمده محتاطانه و نـرم بـود، پس از انقلاب صریح و تندوتیز گردید. این مسئله سر منشأ اختلافات اساسی بین او و جمال عبدالنّاصر، به عنوان شورای انقلاب، شد. گفته می‌شود که روش او در نوشتنن نامه‌ها، روش معلمی بود که به شاگردانش خطاب می‌کند. صراحت او در نامه‌ای که به جمال عبدالنّاصر پس از انعقاد پیمان کانال سوئز نوشت به اوج خود رسید. او به نخست وزیر چنین می‌نویسد:

«شما شادباشهای مرا با دشنام... وارونه کردن حقایق پاسخ می‌دهید... آنچه پیش از این هم کرده‌اید و برای آن عذر خواسته‌اید. این شیوهٔ شما نه با تعالیم اسلام هـماهنگ است و نه با شیوهٔ بزرگان. دلم نمی‌خواهد شما را نصیحت کنم که خوب باشید، چرا که این کار بسیار مشکل است؛ و شما در رو به رو شدن با خدا به هـر شـیوه‌ای کـه دوست دارید، آزاد هستید. ولی می‌خواهم به شما اخطار کنم که ملّت به حدّ کافی از محدودیّت در آزادی رنج برده و برای مدّت زمان طولانی نـفس را در سـینهٔ خـود حبس کرده است، و اینک جرقه‌ای نور کافی است تا بپذیرند که شما آنها را به سوی خیر سوق می‌دهید حال آنکه دیگران، پیش از شما، و هم چنانکه خود ادّعا دارید، به سوی شرّ و تباهی می‌بردند. بگذارید به شما تأکید کنم که می‌توانید روز و شب بدون هیچ همراه و پشتیبانی در هر جا که دلتان می‌خواهد گام بردارید، بی آنکه دستی از سوی اخوان المسلمین به شما گزندی برساند، ولی حامیان شـما تـنها بـه ایـن دلیـل مشتهایشان را به سوی ما گره کرده‌اند که شـما را خشـنود سـازند. ایـن امـر مـوجب خشنودی خداوند نیست و آفریدگار جهان چنین کسانی را نخواهد بخشید.»[۳۲۴]

واقعاً شایان توجّه و مطالعه است که چه تفاوت چشمگیری بین برخورد او با رژیم ملک فاروق و رژیم انقلابی وجود دارد. هضیبی آن زمـان کـه بـخواهـد، دوسـتی دلپذیری می‌گردد، ولی آنگاه که سخت و غیر قابل نفوذ می‌گردد، شیوه‌اش غیرعادی و خارج از قاعده و قانون است. براستی این تغییر شیوه از فساد و خود فریفتگی ناشی از قدرت می‌خیزد؟ یا از آشنایی پیشین او با عبدالنّاصر، به علّت همکاری سـابق او بـا اخوان المسلمین، یا از نفرتی متقابل که این دو نسبت به هم داشتند؟

باری، از انگیزهٔ این رفتار که بگذریم، شورای انقلاب هم چندان بی دست و پا نبود

که ضربه‌ای را با دو ضربه پاسخ ندهد. چنین پاسخی در محاکمه‌ای که توسط جمال سالم انجام گرفت، بخوبی دیده می‌شود.

هضیبی، به عنوان رهبر اخوان المسلمین، چنانچه می‌خواست می‌توانست از خصومت شورای انقلاب اجتناب نموده و سازمان را با تیز هوشی و کفایت اداره نماید. در این برهۀ حسّاس از تاریخ مصر، اخوان المسلمین می‌توانستند با ارزش‌ترین عملکرد را در جهت سعادت مصر و اعتلای سازمان خویش داشته باشند، ولی او شیوۀ دیگری اتّخاذ نمود و این درخت ثمره‌ای تلخ به بار آورد!

هضیبی، غیر از نامه‌ها و اطلاعیّه‌های عریض و طویل، مقالات بسیاری تحت عنوان «هذا القرآن» (این قرآن) در المسلمون می‌نوشت که در آنها جنبه‌های متعدّد مذهبی چون روزه، رفتار مسلمانان، هدایت آنان توسّط خدا، شیوۀ آنان در مقابل خارجیها و بازگشت به قرآن و قوانین آن و غیره را مورد بررسی قرار می‌داد.

مشخصّۀ تمامی این مقالات هدف مشترکشان است، هضیبی، گویا با توضیح ارزشهای همه‌گیر انسانی قرآن می‌خواست در این سلسله مقالات به تشریح شعار اخوان «قرآن قانون ماست» بپردازد. از این نظر تلاش هضیبی براین بود که سلسله درسهای البنّا را دنبال کند.

در زمان او چیز زیادی به تشکیلات و ایده‌آلهای سازمان اضافه نشد. او هم به هر صورت روی سه مرحله‌ای که البنّا تشریح کرده بود تکیه می‌کرد، که این سه مرحله عبارت بودند از: مرحلۀ گسترش عقیده، مرحلۀ سازماندهی، یعنی انتخاب عوامل کارآمد جهت پیشبرد مقاصد اخلاقی و نظامی و سوم مرحلۀ اجرا.[۳۲۵] هضیبی اخوان را به مرحلۀ دوم آورد و از آن فراتر نرفت.

به هرحال و با همۀ اینها آنان در تمامی این مدت در پی اجرای کامل و دقیق قوانین اسلامی و حضور در پارلمان بودند،[۳۲۶] این خواسته‌ها در طول مدّت مرشدی هضیبی، بویژه از راه حجم بزرگ نوشته‌ها و آثار اخوان در این موضوع، مندرج در المسلمون، در طول مدت چهارسالۀ حیات آن، مورد تأکید قرار می‌گرفتند.

بسیاری، این دو هدف اخوان را از هم جدا نمی‌کردند و بر این گمان می‌شدند که

اخوان مستقیماً در پی به دست گرفتن قدرتند. امّا اخوان المسلمین می‌دانستند که به دست گرفتن قدرت در آن هنگام برای آنها فاجعه آمیز خواهد بود، از این رو تمامی تلاش خود را در کار راهنمایی مسلمانان در امور دینی، آماده سازی ایشان و نظارت بر اعمال حکومت، بدون آن که مسئولیّتی مستقیم به عهده بگیرند، متمرکز کردند. شاید اظهارات هضیبی به خبرنگار لوموند، روزنامه فرانسوی، در اوت ۱۹۵۳ این نقطه نظر را بهتر آشکار سازد.

خبرنگار پرسید:

ـ «آیا خیال دارید مصر را با قوانین اسلامی اداره کنید؟»

هضیبی به خبرنگار جواب داد:

ـ «آنچه به ما مربوط می‌شود این است که کشور با قوانین اسلام اداره شود، خواه این قوانین را اخوان المسلمین اجرا کنند، خواه دیگران.»

خبرنگار پرسید:

ـ «ولی وقتی که مردان شما دستی در حکومت نداشته باشند و رهبری جامعه به دست کسان دیگری باشد، چگونه می‌توان آن را به شیوه‌ای که می‌گویید اداره کرد؟»

او پاسخ داد:

ـ «اخوان المسلمین در تمام کادرها و انجمنها و قشرهای جامعه عضو دارد.»[۳۲۷]

وی این نقطه نظر را بارها تکرار کرد.[۳۲۸]

مشکل دوم ملک فاروق بود که قدرتی عظیم و دستی باز داشت. هضیبی و اخوان المسلمین با این مسئله چگونه برخورد کردند؟

فصل دهم

اخوان المسلمین
و
ملک فاروق

اخوان المسلمین و ملک فاروق

برای مدّتی طولانی حکومت و شاه توجّهی به وجود اخوان المسلمین نمی‌کردند. ولی زمانی که پیشاهنگان آنها در مجامع عمومی شروع به فعّالیّت کردند و شعب محلی آن گسترش یافت و نشریّاتشان مورد توجّه عامه قرار گرفت، مقامات بلند پایه مملکتی حضور آنان را حسّ کردند.

برای مثال، پیشاهنگان اخوان المسلمین در دوران اوّل فعّالیّت خود، در مراسم خوشامدگویی به ملک فاروق، هنگامی که به قاهره می‌آمد، و بدرقهٔ او، زمانی که از آنجا می‌رفت، شرکت کردند. آنها همچنین در دیداری که ملک عبدالعزیز بن سعود در سال ۱۹۴۶ از قاهره داشت، به استقبال وی رفتند. این عمل خوشامدگویی برادرانه‌ای بود به شاه برادران «اخوان»!

ملک فاروق می‌بایست به برخی از نشریات سازمان، که به حکومت اسلامی فرامی‌خواندند، دست یافته باشد، زیرا چندان بدین امر توجّه می‌کرد که سرویس امنیّتی ویژه‌ای ایجاد کرد تا هر هفته گزارش کارهای البنا را به او بدهند.[۳۲۹]

انورالسّادات در خاطرات خود که در نوامبر سال ۱۹۵۴ تحت عنوان صفحات مجهوله (صفحاتی ناشناخته از تاریخ) منتشر گردید، اشاره‌ای به ملاقاتش با البنّا می‌کند. در این ملاقات البنّا انگیزه‌های مخالفت شاه با اخوان المسلمین را برای او تشریح کرده بود. البنّا گفته بود:

«شاه بشدّت از وجود اخوان المسلمین احساس خطر می‌کند، زیرا پیام ایشان اشعار می‌دارد که پادشاهی می‌باید انتخابی باشد، نه موروثی.»

البنّا از این واهمه داشت که شاید شاه به دلیل همین ترس، با ایشان در بیفتد و قبل از آنکه سازمان بتواند مقام و مکان واقعی خود را در میان مردم پیدا کند، آن را از بین ببرد.[۳۳۰]

ترس البنّا بسیار بجا بود، زیرا فاروق از نفوذ و گسترش روزافزون اخوان المسلمین وحشت زده شده، وجود آن را خطری برای خود می‌دانست، از این رو بازی موش و گربه و به عبارت بهتر دو گربه و یک موش! را با آنان آغاز کرد.

البنّا، با تشخیص اینکه قدرتهای خارجی به جنبش او بدگمان شده‌اند، ترجیح داد موقّتاً با دربار کنار آید، تا سوءظنّ آنها برطرف شود.[۳۳۱] برای ایجاد ارتباط با ملک فاروق برخی از افراد مورد اطمینان وی، از جمله یوسف رشاد را به‌کار گرفت، ولی البنّا نتوانست در این زمینه موفقیّتی به چنگ آورد. پادشاه از شخصیّت قوی و محکم البنّا خبر داشت و از برخورد با او بشدّت می‌ترسید.

او فقط به رشاد اجازه داد که با البنّا ملاقات کند و به سخنانش گوش فرا دهد. ملاقات آن دو، سه ساعت طول کشید و البنّا او را متقاعد ساخت که نسبت به پادشاه وفادار است! فاروق به رشاد گفت:

«البنا تو را تحمیق کرده است!»

چندی نگذشت که پادشاه در مقابل دشمنان قدیمی خود، وفد، به پشتیبانی اخوان نیاز پیدا کرد. به هیچ وجه نمی‌توانست فراموش کند که آنان در سال ۱۹۴۲، با کمک تانکهای انگلستان و به رغم مخالفت و اعتراض وی به قدرت رسیده‌اند، اخوان المسلمین را همسنگی در برابر «وفد» می‌دید. این روابط حسنه به هر حال مدّت کوتاهی، در طول سال ۱۹۴۶ ادامه یافت.[۳۳۳] اندکی پس از پایان جنگ فلسطین در سال ۱۹۴۸، اخوان المسلمین متهّم به طرّاحی کودتا علیه حکومت و سلطنت شدند. نخست وزیر نقراشی دستور بسته شدن سازمان و شعب آن، مصادرهٔ اموال و دستگیری بسیاری از اعضا را صادر کرد.

ملاقاتی بین البنّا و کریم ثابت ـ مشاور مطبوعاتی شاه ـ صورت گرفت. در این

ملاقات البنّا اهداف سازمان را با ذکر جزئیّات تشریح نمود و بر روی این نکته که برنامه‌های سازمان صرفاً برنامه‌های مذهبی و اخلاقی هستند، پافشاری کرد. او گفته بود:

«کار سیاسی سازمان پدیدهٔ زودگذری بود که روشی نادرست نسبت به اهداف سازمان به شمار می‌رفت.»[۳۳۴]

او از ثابت خواست که پیامش را به شاه برساند و از او بخواهد که از نفوذ خود در نقراشی استفاده کرده و تعطیل و مصادره اموال و فشارهای گوناگون را بر سازمانی که جز اشاعهٔ افکار دینی و تبیین قوانین اسلامی هدفی ندارد، متوّقف سازد. البنّا افزوده بود:

- «اخوان المسلمین می‌توانند به شاه در مبارزه‌اش علیه کمونیسم و مکتبهای الحادی مدد برسانند.»! سرانجام سخنان خود را بدین گونه به پایان برده بود:

- «اگر شاه با این نقطه نظرات موافقت کند من شخصاً قول می‌دهم که اطلاعیّه‌ای رسمی دایر بر این که اخوان المسلمین هیچگاه در امور سیاسی دخالت نکرده و تمامی نیروی خود را صرف مقاصد مذهبی خواهند کرد، منتشر سازم.»[۳۳۵]

آخرین هفتهٔ دسامبر ۱۹۴۸ بود که ثابت برای رساندن این پیغام نزد شاه رفت. امّا همینکه با شاه روبه رو شد، شاه بی‌مقدّمه از او پرسید:

- «دلت می‌خواهد عکس شاه جدید را ببینی؟»

ثابت آشکارا حیرت‌زده شد و پرسید:

- «عکس شاه جدید؟»

فاروق تقویمی از کشوی میزش بیرون کشید، به ثابت نشان داد و گفت:

- «بله، شاه جدید! نگاه کن! عکس چه کسی را می‌بینی؟»

ثابت گفت:

- «عکس حسن البنّا؟!»

فاروق گفت:

- پادشاه جدید! این تقویم یکی از صدها تقویمی است که پلیس در «دمنهور» کشف

کرده است. اخوان المسلمین عکس مرا از صفحهٔ اوّل تقویم کنده و عکس البنّا را به جای آن گذاشته‌اند. در واقع نقراشی درست می‌گفت که اینها خیال حکومت کردن دارند.» [۳۳۶]

چند روز بعد نقراشی و سپس البنّا ترور شدند. اخوان المسلمین حکومت و فاروق را به قتل رهبرشان متّهم کرده، [۳۳۷] سوگند خوردند که از او و همهٔ دست‌اندرکاران، انتقام بگیرند.

ولی سیر حوادث به گونهٔ دیگری بود. قبلاً توضیح دادیم که فاروق چگونه در صدد دست و پا کردن رهبری برای سازمان برآمد که همسوی با تمایلات او، حرکت کند.

هنوز یک ماه از انتصاب هضیبی به مرشد عامّی نگذشته بود که او به همراه چند تن از رهبران اخوان، در کالسکهٔ دربار به سوی قصر پادشاهی در حرکت بودند. اوّلین ملاقات بین فاروق و مرشد عام، چهل و پنج دقیقه طول کشید. [۳۳۸]

برخی از مقامات اظهار داشتند که اخوان المسلمین از فتوای مفتی مصر که گفته بود فاروق از طرف مادری با خاندان پیامبر نسبت دارد! بهره گرفته و علیه او شروع به مخالفت خوانی کردند. فاروق تحت فشار افکار عمومی که نتیجه طبیعی آگاهی از چنین اصل و نسبی بود، برای اخوان المسلمین پیغام فرستاد که بهتر است آنها گذشته‌ها را فراموش کنند و او هم سعی خواهد کرد تمامی امتیازات سازمانی را به ایشان بازگرداند. امّا مرشد اصرار داشت که در قتل حسن البنّا تحقیقات و بررسیهای مفصّل انجام گردد و پرده از روی اسرار مرگ او برداشته شود. از این رو شاه، همینکه مرشد کل پیش او رفت، دستور داد حمله‌ای مطبوعاتی علیه او ترتیب داده و تلاش شود که اعضای برجسته سازمان بر او بشورند.

همانگونه که یکی از دوستان محمّد نجیب اظهار داشت: «زیاد دور از حقیقت نیست که ادّعای شاه به تقدّسش و رسیدن نژادش به خاندان پیامبر، تنها برای جلب حمایت اخوان در برابر افسران انقلابی ارتش انجام گرفته باشد.» [۳۳۹]

گفته می‌شود که فاروق از هضیبی سه تقاضای عمده کرده بود:

اوّلاً: تصفیه سازمان از عوامل انقلابی. ثانیاً: صلح با انگلستان و ثالثاً، همانطور که حسن البنّا به کریم ثابت قول داده بود، تبدیل سازمان به یک سازمان ضد کمونیستی.[۳۴۰]

تا هنگامی که هضیبی از افشای هر نکته‌ای دربارهٔ گفتگوهای خود با فاروق خودداری می‌کرد، هیچ‌گونه دلیلی در درستی و نادرستی این داستان نداشتیم. سایر ملاقاتهای هضیبی با پادشاه بدین ترتیب بودند:

ملاقات ۱۶ ژانویه ۱۹۵۲، در زمانی که بحران کانال سوئز در اوج خود بود، به منظور عرض تبریک به پادشاه به مناسبت توّلد ولیعهد!. ملاقات ۲۵ مه ۱۹۵۲، در زمانی که جدالهای سیاسی به مرحلهٔ حسّاسی رسیده بودند، به منظور تجدید پیمان وفاداری به شاه.[۳۴۱]

اعضای اخوان المسلمین از این نمایشهای مسخره که توسّط ملک فاروق ـ عامل اصلی قتل البنّا ـ و مرشد عام اجرا می‌شد، بسیار خشمگین بودند.[۳۴۲] آتش زیر خاکستر بود.

جناح مخالف هضیبی را به دلیل ملایمتش در مقابل رژیم و شاه ملامت می‌کرد و این کار را انحراف و نادیده‌گیری خون شهدا می‌دانست. جناح موافق، او را به دلیل روشن بینی می‌ستود و معتقد بود که در آن برهه زمانی، بهترین روش را برای حفظ و توسعهٔ سازمان انتخاب کرده و او را از تمامی اتّهاماتی که بر وی وارد می‌شد، مبرّا می‌دانست.[۳۴۳] آنها معتقد بودند که سیر حوادث، مستلزم آرامسازی است.

جناح مخالف اعتقاد داشت که هضیبی با جلب رضایت شاه و نخست وزیر او ابراهیم عبدالهادی، که در واقع بازوی اصلی در قتل البنّا و دشمن دیرینه‌اش بود، فقط توانسته است سازمان را به موضع سازش بکشد و جلو فعّالیّت مؤثّر آن را در ماجرای کانال سوئز بگیرد.

آنان می‌گفتند که هضیبی جلو فعّالیّت سیاسی‌شان را می‌گیرد و از تمام متن قرآن «بشنوید و اطاعت کنید» را آموخته است و در واقع اطاعتی که او در ذهن دارد، اطاعت از پادشاه است.[۳۴۴]

هضیبی در المسلمون و الدّعوة این اتّهامات را ردّ کرد. او پیوسته همه را به آمادگی فرا می‌خواند و از افشای نام گروههای نظامی اخوان المسلمین ابا داشت. او می‌گفت:
- «توقّع نداریم که اخوان المسلمین، بعد از این همه آزمونها و با وجود پلیس امنیّتی در کشور، کاری جز این بکنند.»

او از سوی دیگر چنین پیش می‌نهاد که مبارزه مستلزم آزادی کشور از فساد اخلاقی و همه انواع تفریحات ناسالمی است که روحیّهٔ مبارزه جویانه را تضعیف و ذهن مبارزه جویان را از اوضاع جدّی کشور منحرف می‌کنند.[۳۴۵]

مع ذلک، هضیبی پیوسته در برابر فاروق، محتاط و مؤدّب باقی ماند! از این رو یک هفته پس از آنکه مقاله‌ای در الدعوة به تاریخ ژانویّه ۱۹۵۲ انتشار یافت که در آن به انتصاب حافظ عفیفی به سمت نمایندگی مجلس اعتراض شده بود، اعلامیّه‌ای رسمی در همان مجلّه به امضاء عبدالحکیم عابدین - دبیر کلّ اخوان - انتشار یافت که اشعار می‌داشت الدّعوة سخنگوی دفتر مرکزی اخوان نیست و خط مشی‌های آن را منعکس نمی‌کند، بلکه نشریّهٔ سیاسی خصوصی می‌باشد که نقطه نظرات صاحبان خود را، بدون کنترل اخوان المسلمین، بیان می‌دارد.

مماشات فاروق با اخوان المسلمین دلیل آشکاری داشت. او آنقدر تیز هوش بود که درک کند اخوان المسلمین دارای قدرت و محبوبیّت فوق العاده‌ای هستند و می‌توانند تاج و تخت او را در برابر دشمنانش حفظ نمایند.

امّا او در محاسبات خود دو مسئلهٔ مهمّ و عمده را فراموش کرده بود:
اوّلاً جنبش افسران انقلابی ارتش قوی‌تر از آن بود که هضیبی و اخوان المسلمین بتوانند آن را خنثی کنند، ثانیاً گروه بیشماری از اخوان المسلمین مترصّد فرصتی بودند که به فاروق حمله کنند و تاجش را از سرش بیندازند. در واقع زمان آن هم فرا رسید. لحظه‌ای که انقلاب آغاز شد، اخوان المسلمین از محبوبیّت مردمی خود استفاده کردند و با جنبش انقلابی افسران در یک هدف مشترک به توافق رسیدند:

از شرّ فاروق باید راحت شد.[۳۴۶]

فاروق از قدرت اخوان المسلمین خبر داشت و می‌ترسید، امّا زمانی که در

خاطرات خود اظهار داشت که اخوان المسلمین نقشهٔ سرنگونی او را طرح کرده و افسران انقلابی در واقع ابزار دست ایشان بوده‌اند، آشکارا دچار گزافه‌گویی گردید.[۳۴۷] او در این ادعا بقدری پیش رفت که اظهار داشت اخوان المسلمین تصمیم گرفته بودند او را در دریا غرق کنند، و اگر او نتوانسته بود برنامهٔ سفرش را با کاپیتان کشتی تنظیم نماید و تغییر مسیر بدهد. این کار عملی می‌شد.[۳۴۸] این مسئله را یکی از افسران تکذیب نمود واشاره کرد که کشتن او برای ایشان، که قدرت کامل را در دست داشتند، به هیچ وجه کار مشکلی نبود. فاروق سعی می‌کرد افکار عمومی را در جهت منافع خود جلب کند و از خود قهرمان تراژدی بسازد.

بعد از سقوط فاروق، تا یکماه، هضیبی تنها و منزوی در ملک تابستانی خود اقامت کرد. او بعدها به خاطر این رفتار مورد سرزنش قرار می‌گرفت، ولی این کار، هر آیینه، و با توجّه به روابط میان آن دو، شگفت نمی‌نمود.

با خلع فاروق، اخوان المسلمین نفسی از سرآسودگی کشیدند و احساس کردند دموکراسی اسلامی که آنان در پی تحقّق آن هستند زمینهٔ آزاد و مناسبی برای رشد پیدا کرده است. آنان، حدّاقل بدین دلیل که باد به دلخواه کشتیبان نوزید، چنین می‌پنداشتند که روز فرمانروایی آنها فرا رسیده است. یکبار دیگر بخت از ایشان روی گرداند و سازمان دریافت که در مقابل محبوبیّت و نیروی انقلاب ناتوان است.

فصل یازدهم

اخوان المسلمین
و
ارتش

اخوان المسلمین و ارتش

ارتباط بین اخوان‌المسلمین و ارتش مدّتها قبل از پیدایش روابط میان اخوان و افسران انقلابی برقرار بود. این ارتباط در واقع به سال ۱۹۴۰، اوایل جنگ جهانی دوم، برمی‌گردد. در آن زمان، ناسیونالیستها به طوری جدّی سعی داشتند از موقعیّت استفاده کرده، انگلیسی‌ها را از مملکت بیرون کنند. این اندیشه چه در ذهن افسران ارتش و چه در مغز حسن‌البنّا وجود داشت، ولی هیچ یک از آنها به حدّ کافی به دیگری اعتماد نداشت که بتواند مکنونات قلبیش را آشکار سازد.

همهٔ هدف حسن‌البنّا در آن هنگام این بود که پیام دعوت، طبق مرحلهٔ اول برنامه اخوان، در میان صفوف ارتش گسترش یابد.[۳۴۹]

در این هنگام بود که نخستین تشکیلات انقلابی و یا گروههای کوچک - بیشتر مرکّب از مردم عادی تا پاشاها، اشراف و ثروتمندان، که ترجیح می‌دادند احزابی سیاسی تشکیل دهند و آنها را بنا به میل خویش، یا بر مبنای فشارهای داخلی و خارجی، هدایت کنند - در ارتش شکل گرفتند. تنها رابط مطمئن بین این گروه‌های کوچک انقلابی در ارتش و اخوان‌المسلمین، انورالسّادات، وزیر کشور آن زمان و یکی از اعضای مهمّ شورای انقلاب، بود.

ملاقاتهای متعدّدی بین انورالسّادات و حسن‌البنّا روی داد که به اعتماد و اطمینان متقابل بین آن دو انجامید. ما از نظر البنّا راجع به انورالسّادات چیزی نمی‌دانیم، ولی نظر سادات درباره البنّا بسیار مساعد بود. سادات گفته بود:

«شخصیت والای او و آنچه او مردم را بدان می‌خواند، پیوسته محترم بوده است و

خواهد بود.»[۳۵۰]

در واقع، تمام افسرانی که با البنّا ملاقات کرده یا او را می‌شناختند، نمی‌توانستند از تحسین شخصیّت قوی و محکم و صداقت و شور ملی وی خودداری کنند.[۳۵۱]

از طریق البنّا بود که، طی جنگ جهانی دوم، انورالسّادات با عزیزالمصری، افسر انقلابی تماس گرفت. این ملاقات برای رفع هرگونه سوءظن در مطبّ دندانپزشکی صورت پذیرفت. همین نکته نشان می‌دهد که ارتباط البنّا با عوامل انقلابی ارتش از کانالهائی جز سادات نیز انجام گرفته است.

البنّا در طی همین دوره حتی دور از چشم اعضای اخوان‌المسلمین، با شدّت وحدّت سرگرم جمع آوری سلاح بود. افسران ارتش نیز طیّ ملاقاتهایی، در گروههایی کوچک، اوضاع و شرایط را بررسی و در مورد اقدامات مناسب بحث می‌کردند.

فوریهٔ ۱۹۴۲، امید افسران انقلابی را به یأس کشنده‌ای تبدیل کرد، زیرا در این هنگام یکی از احزاب مشهور با کمک تانکهای انگلستان کنترل اوضاع را در دست گرفت. افسران به این نتیجه رسیدند که ارتباط با هر حزبی از جمله اخوان‌المسلمین غلط است!

اما بار دیگر، هنگامی که برای نابود کردن نیروهای انگلیسی در حال عقب‌نشینی از «العلمین» برنامه‌ریزی می‌کردند، وادار شدند تا به اخوان روی کنند، زیرا در این هنگام و در روند این عملیات پیچیده، به پشتیبانی یک جنبش مردمی نیاز داشتند.

البنّا که ظاهراً از قدرت عملی و مادّی خود اطمینان نداشت، از کمک خودداری کرد و تنها مراتب همدردی و همفکری خود را به آنان ابلاغ نمود.

در همان سال انورسادات زندانی شد و افسر دیگری مسئولیّت تماس با اخوان‌المسلمین را به عهده گرفت. پس از فرار وی، سادات بار دیگر رشته‌های رابطه قدیمی با البنّا را برقرار کرد، و تا زمانی که البنّا، همانگونه که یادشد، از طریق یوسف رشاد با فاروق ملاقات کرده، با هم تفاهم و همفکری داشتند.

این سادات بود که عبدالمنعم عبدالرّئوف[۳۵۲] را به عنوان جانشین خود و رابط مورد اطمینان در دورهٔ غیبت خود، به البنّا معرّفی کرد. سرانجام، البنّا توانست

عبدالرّئوف را مجذوب خود ساخته و به عضویّت اخوان‌المسلمین درآورد! در واقع وفاداری عبدالرّئوف نسبت به اخوان‌المسلمین بسیار بیش از وفاداری او به ارتش بود، و از طریق او بود که اخوان توانستند در ارتش نفوذ کنند.

در سال ۱۹۴۴ ـ احمد ماهر در آن هنگام نخست‌وزیر بود ـ البنّا بار دیگر هراسان از فشار شاه، سعی کرد به طور موقّت نسبت به او موضع صلح‌جویانه‌ای بگیرد و در عین حال ارتباط خود را با ارتش قطع نکند. در همین دوران اخوان‌المسلمین به کمک افسران ارتش توانسته بودند فنون نظامی را بیاموزند و بخوبی مسلّح شوند.[۳۵۳]

پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، کابینه‌های متعدّدی آمدند و رفتند، تا آنکه در سال ۱۹۴۶ کابینهٔ اسماعیل صدقی بر سر کار آمد. او از همان ابتدا با اخوان‌المسلمین درافتاد. این جریان سپس دورهٔ متارکه‌ای بین او و اخوان‌المسلمین را به دنبال داشت!. این امر افسران ارتش را بسیار ناامید کرد و آنان را بر سر این عقیده‌شان، که نمی‌بایست هیچگونه ارتباطی با گروههای برون از ارتش داشته باشند، مصمّم‌تر نمود.[۳۵۴]

ولی با آغاز جنگ فلسطین در سال ۱۹۴۸ اخوان‌المسلمین و ارتش دریافتند که بار دیگر برای یک هدف و در یک جبهه واحد در کنار یکدیگر در حال نبرد هستند. و بدین ترتیب دورهٔ دوم سرگذشت روابط اخوان و ارتش شکل گرفت.[۳۵۵]

می‌دانیم که تعدادی از افسران مصری، حتی قبل از اینکه دولت مصر به طور رسمی علیه صهیونیستها اعلان جنگ نماید، آمادگی خود را برای جنگیدن اعلام کرده بودند. در میان ایشان اعضای انجمنها و گروههای مزبور وجود داشتند. به گفته انورالسّادات داوطلبان اخوان‌المسلمین در این کار از همه پرشورتر بودند. افسران، آموزش داوطلبان و هدایت و رهبری آنان در جبهه‌های نبرد را وظیفهٔ خود می‌دانستند[۳۵۶]. حسن‌البنّا و شیخ فرغلی در هنگام عزیمت داوطلبان به جبهه‌ها، برای آنان سخنرانی کردند و شور و هیجان آنها را به اوج رساندند.[۳۵۷]

حتّی پس از آنکه ارتش به طور رسمی وارد جنگ شد، اخوان‌المسلمین چنان در میان رزمندگان برجسته و مشخّص بودند که افسران ارتش را به تحسین واداشتند. بدین

ترتیب ارتش و اخوان‌المسلمین در نبردهای بیشماری در کنار یکدیگر شرکت جستند[۳۵۸]. اما هنگامی که این نبردها دشوارتر و شرایط بحرانی‌تر شدند، و ارتش بین حمله و عقب‌نشینی در نوسان افتاد، اخوان‌المسلمین با مسئولیّت خطیر حمایت از ارتش در مقابل حملات یهودیها روبه‌رو گردید[۳۵۹]. زمانی که فؤاد صادق به فرماندهی کلّ ارتش رسید، در دیداری که از اردوگاه‌های نظامی اخوان‌المسلمین داشت بشدّت تحت تأثیر روحیّهٔ آنها قرار گرفت. او آرزو کرد که ارتش چنان روحیّه‌ای داشته باشد و از حکومت خواست که اخوان‌المسلمین را با مدال و نشان افتخار مورد تقدیر قرار دهد.[۳٦۰]

در هفتهٔ اوّل ماه دسامبر، در گرماگرم نبرد، به ارتش مصر خبر رسید که «نقراشی» تصمیم گرفته است اخوان‌المسلمین را منحل سازد! واهمه‌ای در میان صفوف ارتش افتاد. افسران ارتش اعتراض خود را صریحاً به حکومت اعلام کردند[۳٦۱]. ولی اخوان به نبرد ادامه دادند و در صحرای «نقب» کمکهای چشمگیری به ارتش کردند[۳٦۲]. منابع خبری اخوان‌المسلمین اظهار می‌دارند زمانی که خبر شهادت حسن‌البنّا منتشر گردید، تعداد بیشماری از افسران ارتش با درجه‌های گوناگون، در حالی که اندوه عمیقی در چهره‌شان مشاهده می‌گردید، برای تسلیت‌گویی نزد آنان آمدند.[۳٦۳]

و در واقع زمانی هم که انقلاب آغاز گردید، ارتشیان خاطرهٔ البنّا را با احترامی خاصّ تجدید نموده و به تعالیم او ارزش می‌نهادند.[۳٦۴] جمال عبدالناصر نیز به جهت اینکه در جریان جنگ فلسطین به اخوان آموزش نظامی داده و در کنار آنها بود، توسّط ابراهیم عبدالهادی به همکاری با آنان متهم شد.[۳٦۵]

یک‌بار دیگر درسال **۱۹۵۱/۵۲**،درزمان جنگ‌کانال، ارتش و اخوان‌المسلمین درکنار یکدیگر قرار گرفتند. نمایندگان شعب مختلف اخوان با افسران ارتش در حضور کمال‌الدّین حسین، عضو شورای انقلاب، ملاقاتی داشتند و در مورد گسترش مناسبات خویش به بحث نشستند.[۳٦٦] ارتش در واقع تجهیزکنندهٔ اساسی جنبش از نظر سلاح بود[۳٦۷]... عبدالقادر عوده، یکی از اعضای اخوان‌المسلمین بعدها در یکی از محکمه‌های معروف و پرسروصدا، اعلام داشت که جمال عبدالنّاصر شخصاً حزب را

از نظر سلاح تجهیز می‌کرد و انورالسادات و صالح سالم هم در جریان این امر بوده‌اند.[۳۶۸] یکی دیگر از اعضا از این حد هم فراتر رفته اعلام داشت که عبدالنّاصر عضو قدیمی اخوان‌المسلمین بوده و سوگند وفاداری یاد کرده است.[۳۶۹] منابع اخوان‌المسلمین اعلام می‌دارند که عبدالنّاصر، خالد محی‌الدّین و حسین شافعی در جلسات اخوان در ارتش در سال ۱۹۴۵ شرکت می‌جستند و پس از آنکه سازمان در سال ۱۹۴۸ منحل گردید، روابط حسنه خود را با آن حفظ نمودند.[۳۷۰]

به هر حال، جای تردیدی نیست که برخی از ارتشیان شدیداً به اخوان‌المسلمین دلبسته و «تعدادی از ایشان با آنان آشنایی کامل داشته و به آن کمک می‌کردند، زیرا آن را تنها امید ممکن و موجود برای رهایی مصر از مشکلات عدیده خود می‌دانستند.» برخی از آنها سوگند وفاداری به شمشیر و قرآن را نیز یاد کرده بودند.[۳۷۱]

در طیّ آن دوران، عبدالمنعم عبدالرئوف رابط بین دو طرف و محمود لبیب[۳۷۲] رهبر افسران جنبش بود.

در هر صورت نباید این توهّم در ما ایجاد شود که تمام انقلابیون عضو اخوان‌المسلمین بودند و یا سازماندهی انقلاب کار آنان بوده است. نکته‌ای که شورای انقلاب در هنگام آغاز تحقیق در قتل البنّا بشدّت تأکید می‌کرد[۳۷۳]، زیرا شورای انقلاب از همان لحظه نخستین تصمیم گرفته بود که سیاست خود را چه درجنبه‌های نظری و چه عملی کاملاً مستقلّ از اخوان‌المسلمین نگهدارد. این مسئله را محمّد نجیب درکتابش تحت عنوان مصیر مصر (سرنوشت مصر) و انورالسّادات در صفحات مجهوله به تفصیل شرح داده‌اند.

قبلاً اشاره کردیم که هضیبی پیوسته وفاداری و یا حدّاقل شیوهٔ تنش‌زدایی خود را نسبت به ملک فاروق حفظ کرد و تا یک ماه پس از انقلاب سکوت اختیار نمود، بنابراین ادّعای شرکت تمامی اعضای اخوان‌المسلمین در انقلاب، از نظر تاریخی درست نیست؛ این تنها جناح مخالف فاروق بود که از همان ابتدای امر، کاملاً در خدمت انقلاب قرار گرفت. ـ که البته در اکثریت بودند ـ.

اسناد جمعیت اشعار می‌دارند که:

«در مراحل بحرانی انقلاب، ارتباط اخوان‌المسلمین و انقلابیون به حدّی نزدیک بود که برخی از مصریها انقلاب را حرکتی از سوی آنان می‌دانستند، گرچه اخوان در مخفی نگهداشتن این رابطه سعی بسیار نموده بودند تا از حسّاسیت نیروهای خارجی نسبت به انقلاب بکاهند. گذشته از نقش افسران ارتش و پلیس و اخوان در اجرای طرح کودتا، اخوان گروه بزرگی از طرفداران خود را برای حفظ سفارتخانه‌های خارجی، کنسولگریها و محلهای مسکونی خارجیان، به خیابانها فرستادند تا اعتبار انقلاب حفظ شود و در ضمن تحوّلات را در شهرها و روستاها زیرنظر داشته باشند. آنان در همه جا چشم و گوش انقلاب و پایگاه مردمی آن بودند. زمانی که محمد نجیب به اولین سفرش به «وجه‌البحری» رفت، اخوان‌المسلمین مسئولیّت سازماندهی استقبال عمومی را در شهرهای متعدّد به عهده گرفتند. این امر موجب تشکّر و قدردانی محمّد نحیبب گردید، زمانی که جمال عبدالنّاصر تصمیم گرفت از دانشگاه قاهره دیدن کند، طبق طرح قبلی، قرار بود ضدّانقلابیّون تظاهرات گسترده‌ای علیه او انجام دهند. اعضای اخوان‌المسلمین که ۸۵ درصد کلّ اعضای اتحادیّه‌های دانشجویی را تشکیل می‌دادند، عهده‌دار برقراری آرامش گردیدند تا بدین ترتیب اثبات نمایند که دانشگاه سنگر محکم و پابرجای انقلاب است.»[۳۷۴]

ما این واقعیّت تاریخی را انکار نمی‌کنیم که انقلاب علی‌رغم قدردانی از اخوان برای مساعدتهای بیدریغ و صادقانه‌شان، خود را مقیّد به اطاعت از هیچ یک از اصول آنان نمی‌دانست. محمّد نجیب در کتاب سرنوشت مصر دربارهٔ رشاد مهنیٰ چنین می‌نویسد:

«او به قدری در ارتباطش با اخوان‌المسلمین پیش رفت که ما نتوانستیم او را عضو کمیتهٔ اجرایی کنیم، از این گذشته او با این نقطه‌نظر ما که در مصر یک جمهوری غیردینی برقرار شود، سخت مخالف بود. آنچه او و بیشتر اعضای اخوان‌المسلمین می‌خواستند در واقع بازگشت به گذشته، به زمان سلطان صلاح‌الدّین، بود که مصر حکومتی دینی داشت. همهٔ ما، به استثنای مهنی بر این اعتقاد بودیم که اگر بگذاریم چنین اتفّاقی بیفتد، مملکت با فاجعه روبه‌رو خواهد شد. ما می‌خواستیم تعالیم پیامبر را با زمان جدید تطبیق دهیم، ولی تولّد مصر جدید، به نظر ما فقط با تجدید حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امکان داشت».[۳۷۵]

در توجیه این نقطه‌نظر، محمد نجیب موقعیّت مصر را در خاورمیانه مورد بررسی قرار داده و خاطرنشان می‌ساخت که حکومتی دینی بر مبنای قرآن عملی نیست و شخص پیامبر هم به حکومت دمکراتیک و شورا بیش از هر چیز دیگری اهمیّت می‌داده است.[۳۷۶] لذا محمّد نجیب به این نتیجه رسید که تنها راه ممکن و مناسب این است که مصر توسّط حکومتی غیردینی رهبری گردد که حقوق اقلیتها را، تا وقتی که آنان به زیست شیوهٔ مسلمانان ارزش بگذارند، محترم بدارد.

قابل توجّه است که جمال عبدالنّاصر در کتاب خود فلسفة‌الثورة (فلسفه انقلاب) که در آن به تفسیر انگیزه‌ها و اهداف انقلاب می‌پردازد، به این موضوع کوچکترین اشاره‌ای نمی‌کند.[۳۷۷]

اختلاف بین این دو جناح ریشه‌ای و اعتقادی بود و لذا سردی و اختلاف بعدی بین آنها اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. و سلسله اختلافات نظری و عملی بعدی بود که سرانجام به انفجار مهیب در این روابط ختم گردید.

فصل دوازدهم

اخوان المسلمین
و
انقلاب

اخوان المسلمین و انقلاب

در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲، انقلاب به ثمر رسید. پس از استقرار، شورای انقلاب دو تصمیم به سود اخوان گرفت. نخست از سرگیری تحقیق در مورد مرگ البنا و اینکه قاتل و همدستان او باید کیفر شوند[۳۷۹]، و دوم عفو عمومی زندانیان سیاسی، و بویژه اخوان‌المسلمینی که در میان آنان بودند. مقامات انقلابی اعلام داشتند که این کارها را نه برای خشنودی اخوان‌المسلمین بلکه بیشتر برای اجرای حق و عدالت انجام می‌دهند، زیرا قاتلان البنا با بهره‌وری از نفوذ شاه و حکومت از چنگ قانون فرار کرده‌اند و زندانیان سیاسی با دلائل بی‌پایه و صرفاً به دلیل سؤظنّ به زندان افتاده‌اند.

اعضای شورای انقلاب در مراسم بزرگداشت خاطرهٔ شهادت حسن‌البنّا شرکت کردند. در آن مراسم محمد نجیب و صلاح سالم راجع به بنیانگذار اخوان‌المسلمین سخنان ارزنده‌ای ایراد نمود.[۳۸۰]

هماهنگی و دوستی بین انقلاب و اخوان‌المسلمین چنان بود که اغلب مصریها باور کرده بودند که مجریان انقلاب در واقع ابزاری در دست اخوان‌المسلمین هستند.[۳۸۱]

در ۹ دسامبر ۱۹۵۲، پس از استعفای علی ماهر، محمّد نجیب کابینه را شخصاً تشکیل داد و از هضیبی خواست که سه تن را برای شرکت در کابینه جدید تعیین نماید. نام سه تن از برادران اعلام گردید، ولی شورای انقلاب فقط یکی از آنان، به نام شیخ حسن الباقوری را مورد تصویب قرار داد. پس از آن، هضیبی به عبدالنّاصر اطّلاع داد که کمیته مرکزی پس از تبادل‌نظر به این نتیجه رسیده است که برای آنکه به حکومت رنگ و بوی خاصّی ندهد و جلو بحرانها و انتقادات خارجی را بگیرد، از شرکت در

حکومت خودداری خواهد کرد. نتیجه آن شد که باقوری به کابینه پیوست و اخوان‌المسلمین او را اخراج کردند و به خشم یک عضو سابق و یا در مخاطره افکندن روابطشان با افسران، اعتنایی ننمودند.

اخوان‌المسلمین این حقیقت را پنهان نمی‌کردند که هدف اصلی آنان ایجاد حکومتی اسلامی بود، هدفی که هنوز شش ماه از انقلاب نگذشته، آن را در تفسیری بر انقلاب، در المسلمون به تاریخ اوت ۱۹۵۲، منتشر ساختند. آنها در رابطه با این مسئله دو نوع برنامه درنظر داشتند. اوّلاً برنامهٔ کوتاه مدت به هدف کاستن بار از روی دوش مردم ـ همان برنامه‌ای که ارتش به طور موفقیّت‌آمیزی انجام داده بود. ثانیاً برنامهٔ درازمدّت بر مبنای اصول تعلیماتی درست و به هدف تربیت نسل جدیدی که در اندیشه، انگیزه، اخلاق و عمل مسلمان باشد و در راه اجرای قوانین اسلام بکوشد. به عقیدهٔ ایشان، این اهداف را تنها کسانی می‌توانستند تحقّق بخشند که اساس و معنی تعلیمات اسلامی را دریافته باشند؛ از میان ایشان است که رهبران و سربازان اسلام به وجود می‌آیند و گام در میدان نبرد سخت بین خیر و شرّ می‌گذارند.

در واقع کاملاً بدیهی است که اخوان‌المسلمین درپی ایجاد حکومت اسلامی بودند تا قوانین اسلامی را توسّط نسلی که ایشان مدّعی پرورش آن بودند، به اجرا درآورند. آنان افسران انقلابی را به هیچ وجه شایستهٔ این کار نمی‌دانستند که این امر البته خشم شورا را برمی‌انگیخت! زیرا اوّلاً برنامه کوتاه مدت ایشان با طرحهای آن مغایرت داشت و ثانیاً صلاحیتهای آن را به زیر سؤال می‌برد.

اخوان‌المسلمین آشکارا قصد داشتند که حکومت را تقویت کنند و به سوی اجرای قوانین اسلامی سوق دهند[۳۸۳] و به تدریج آن را به دست نسل جدید، که مسلمانان دست پروردهٔ ایشان بودند، بسپارند. از آنجا که تربیت این نسل حدود ده سال به طول می‌انجامید، اخوان‌المسلمین بر این عقیده بودند که در طّی این ده سال می‌توان حکومت شورای انقلاب را تحمّل کرد.[۳۸۴]

شورای انقلاب با چنین نقطه‌نظری از پایه مخالف بود، حتّی به تقاضای اخوان‌المسلمین برای منع قمار و نوشیدن مشروبات الکلی وقعی ننهاد و تنها

دستورالعملهای ساده‌ای برای کاهش خطرات موارد مذکور صادر کرد.[۳۸۵]

اخوان‌المسلمین، ناراضی و خشمناک، اجرای جدّی‌تر قوانین اسلام را خواستار شدند و برنامه‌های خود را برای آماده‌سازی نسل جدید ادامه دادند.

در ۱۰ دسامبر ۱۹۵۲، قانون اساسی قدیم منسوخ اعلام گردید و دو روز بعد مجلس مؤسّسان شامل ۱۰۰ عضو، با شرکت سه تن از اخوان‌المسلمین، تشکیل گردید. مجله الدّعوة همگان را به تهیّه قانونی اساسی، بر مبنای قوانین اسلامی، فراخواند. هضیبی، برای شناخت گزینش مردم میان قانون اسلامی یا قوانین غربی، خواهان مراجعه به آراء عمومی شد. اگر ملّت به قوانین اسلامی رأی بدهد، مجلس می‌باید گردن بنهد و اگر به قوانین غرب رأی دهد، آنگاه ما خود را خواهیم شناخت و احکام خدا و وظایف مردم را باز به ملت خواهیم آموخت.[۳۸۶]

در ژانویهٔ ۱۹۵۳ تمامی احزاب سیاسی منحل شدند. این حکم چنانچه اخوان‌المسلمین رسماً از حکومت و پارلمان جانبداری نمی‌کردند، شامل حال آنان نیز می‌شد. این اعلامیّه به عنوان ضمانت عدم دخالت آنان در سیاست تلقّی گردیده و به این ترتیب از خطر انحلال رهایی پیدا کردند.

اخوان، از آنجا که تنها سازمان فعّال علنی بودند[۳۸۷]، بار دیگر اشتیاق پیدا کردند که نصایح و راهنمایی‌هائی به حکومت عرضه بدارند. منابع خبری اخوان‌المسلمین اظهار می‌دارند که آنان از حکومت درخواست کرده بودند که در کابینه شرکت داده شوند، ولی زمانی که تقاضای آنها ردّ شد، تشکیل کمیته‌ای را پیشنهاد کردند که قوانین را، قبل از تصویب، مورد بررسی مجدّد قرار دهد.

عبدالنّاصر می‌گوید:

- «من بارها به مرشد اخوان‌المسلمین گفتم که ما احتیاجی به قیّم نداریم و امروز هم این مسئله را تکرار و تأکید می‌کنم.»[۳۸۸]

شکاف عظیمی به وجود آمد. مرشد عام مبارزه علیه حکومت را آغاز کرد و به اخوان نیز دستور داده شد تا نسبت به حکومت موضعی خصمانه گیرند.[۳۸۹]

در ۲۳ ژانویهٔ ۱۹۵۳، مصر روز آزادی و گذشت شش ماه از انقلاب را جشن

گرفت. نهاد سیاسی نوینی به نام «شورای آزادی»، به منظور ایجاد یک جبههٔ متحد، شامل اخوان و دیگر گروهها، و برای پر کردن جای احزاب منحل شده، پیدا شد.[۳۹۰] اخوان‌المسلمین ایجاد این جبهه را خطری جدّی برای موجودیّت خود محسوب نمودند، لذا هضیبی سعی کرد هر چه سریعتر با عبدالنّاصر ملاقات کرده، خاطرنشان سازد که وقتی ارگانی انقلابی چون اخوان‌المسلمین باکمال قدرت به حیات خود ادامه می‌دهد، ایجاد چنین شورایی ضرورت ندارد. او گفت:

- «این به آنها ربطی ندارد، آنها نماد همهٔ ملت هستند و نباید نماد یک حزب بخصوص باشند، از سوی دیگر، ارتش و نیروهای انتظامی نمی‌بایست احزاب ایدئولوژیکی تأسیس نمایند. نتیجه طبیعی چنین اقدامی زمینه‌سازی برای فرصت‌طلبان است تا سازمان را قبضه کنند و در نتیجه آبروی حکومت و انقلاب را به باد دهند.»[۳۹۱]

شورای انقلاب یکبار دیگر خواست اخوان را ردّ کرد. هر طرف دیگر به این نتیجه رسیده بود که وحدت، ناشدنی است. نه شورا، از اینکه اخوان روح و اهداف انقلاب را دریابند، خرسند بود، و نه اخوان، از اینکه شورا به اصول آن احترام بگذارد. شکاف فراختر شد. محمد نجیب در «سرنوشت مصر» می‌نویسد که او، از آنجا که دیگر نمی‌توان با اخوان و احزاب کنار آمد، بهتر می‌بیند که همه آنها منحل شوند[۳۹۲]. ولی اخوان، به نوبهٔ خود، از او نقل‌قول کردند که از آنها پشتیبانی می‌کند و ترجیح می‌دهند که، هم‌چنان، همچون پایگاه انقلاب، باقی بمانند.[۳۹۳]

پس از این جریانات، طبیعی است که اخوان‌المسلمین توجّه خود را بیشتر به سوی نیروهای مسلّح و نیروهای انتظامی معطوف داشتند. و در درون آنها هسته‌های مخفی به وجود آورند. این هسته‌ها هفته‌ای یکبار با یکدیگر ملاقات کرده، سوگند وفاداری یاد می‌کردند و اطلاعات و رهنمودهای سازمان را دریافت می‌کردند.[۳۹۴] همین هسته‌ها در واقع خمیرمایه‌ای بودند که سازمان به آن تکیه داشت. در جبههٔ مردمی، اخوان‌المسلمین فشار فعّالیّتهای خود را بر اتّحادیّه‌های کارگری گذاشته و امید داشتند که در نهایت امر بتوانند آنها راکنترل کرده و برای به راه انداختن تهاجمی نوین به

کارگیرند.[۳۹۵]

حکومت به هر حال از این گونه ماجراها بخوبی خبر داشت و بارها به اخوان‌المسلمین اخطار داده بود، ولی آنهایی که در ارگان سرّی سازمان فعّالیّت می‌کردند با این فرض که همکاری مجدّد با حکومت، اصولاً مطرح نیست، بی‌اعتنا و بی‌کوچکترین نگرانی، طرحهای خود را می‌ریختند.

سرانجام حکومت پاکسازی کامل در قوای مسلّح انجام داده، تعدادی از افسران را به نقاط دور افتاده تبعید و عدّه‌ای را هم پس از بازداشت، از ارتش اخراج نمود[۳۹۶] و در تمام مدّت به دقّت تغییر و تحوّلات ناشی از این عمل را زیرنظر گرفت.

پس از قرارداد انگلستان ـ مصر در مورد سودان به تاریخ ۱۲ فوریهٔ ۱۹۵۳، حکومت تمامی توجّه خود را به مسئلهٔ کانال سوئز معطوف داشت. مذاکرات بسیاری، گاه دوستانه و گاه خصمانه، صورت گرفت، تا سرانجام در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴ موافقت‌نامه‌ای ـ بین دولت جدید و انگلستان ـ امضا شد.

نقطه‌نظرهای حکومت و اخوان‌المسلمین راجع به مسئله فوق‌الذّکر از همان ابتدای امر کاملاً ناسازگار بودند. اخوان‌المسلمین به طور بنیادی نسبت به انگلستان مشکوک بودند و احساس می‌کردند که «مذاکرات یاد شده راه حلّ صحیحی برای مشکل مصر نیست».

هضیبی نوشت:

> «اگر برخی مایلند که پشت میز مذاکره بنشینند، هیچ کس جلو آنها را نمی‌تواند بگیرد. اگر راه‌حلّ به دست آمده مورد رضایت اخوان‌المسلمین باشد، که چه خوب، ولی اگر نباشد، اخوان‌المسلمین باید علیه آن بجنگند».[۳۹۷]

او ادامه می‌دهد:

> «اگر قرار باشد که حقوق کامل خود را به دست نیاوریم، با هیچ‌گونه موافقت‌نامه‌ای نمی‌توان مارا قانع کرد، چرا که موضع قانونی ما در سال ۱۹۵۶ برای بیرون کردن انگلستان به حدّ کافی قدرتمند خواهد بود. به گمان من اگر به جای اتلاف وقت در تردید و دودلی، سعی کنیم نیروهای خود را بسیج کنیم، بهتر به نتیجه مطلوب خواهیم

رسید».[۴۹۸]

جای تردید نیست که اخوان‌المسلمین ترجیح می‌دادند علیه انگستان مسلّح گردند، زیرا:

«مذاکرات، سلاح ضعفا و گدایان است و انقلاب به این دلیل به وقوع پیوست تا انگلیسیها را بیرون کند و به آنها درس خوبی بدهد... به همین دلیل گارد ملّی ایجاد شد و مصریان به رهبری جوانان اخوان بدان پیوستند.
انقلاب راه خود را عوض کرد و؛
به جای قیام مسلّحانه علیه متجاوز، راه مذاکره را پیش گرفت؛ راه مذاکره راهی به سوی قلوب انگلیسیها شد.»[۴۹۹]

در طیّ مذاکرات، حکومت مردم را به تشکیل گارد ملی به منظور آمادگی برای جنگ آزادیبخش، دعوت می‌نمود و از آنان می‌خواست که دراین گارد نام‌نویسی کنند. منابع اخوان‌المسلمین اظهار داشتند که اخوان سه چهارم افراد این گارد را تشکیل می‌دادند و از نظر اطاعت نسبت به فرماندهان و روحیّهٔ بالا، نظیر نداشتند.[۴۰۰]

انگلستان برخلاف انتظار همگان، با اخوان‌المسلمین تماس گرفت و نقطه نظرات ایشان را راجع به قرارداد جویا گردید. این مسئله حکومت را، که سعی می‌کرد هر آنچه هست و نیست از پنجه شیر بیرون بکشد، خشمگین ساخت. منابع مختلف دربارهٔ آنچه در این تماسها صورت گرفت، اظهارات متفاوت داشته‌اند.

مراجع اخوان‌المسلمین اظهار می‌داشتند که اوانز (EVANS) می‌خواست دریابد که اخوان‌المسلمین تا چه حد از افسران آزاد حمایت خواهند کرد؟ پاسخ اخوان‌المسلمین محکم و دندانشکن بود:

«ما، تا هنگامی که آنان از حقوق ملت دفاع کرده و بدان پایبند باشند، با تمام قدرت از آنها حمایت خواهیم کرد.»[۴۰۱]

منابع انقلابی به هر حال ادّعا می‌کردند که اخوان‌المسلمین با پیش نهادن شرایط

ساده‌تری! از پشت به مذاکره کنندگان ضربه می‌زدند. آنها برای مثال پذیرفتند که بازگشت انگلستان به کانال موکول به تصمیمات کمیته‌ای مرکب از مصریها و انگلیسیها گردد! و اینکه سازمان ملل عوامل تهدید به جنگ را تعیین کند.»[۴۰۲] این موارد در مذاکرات مورد قبول قرار نگرفته بودند. خمیس حمیده در طیّ بازجوییهایش اعتراف! کرده بود که مذاکرات اخوان‌المسلمین با «اوانز» شامل یک قرارداد احتمالی سرّی و هم‌چنین به کارگیری حدود ۴۰۰ تکنیسین می‌شد.[۴۰۳] جمال سالم ادّعا می‌کرد که هضیبی شورای انقلاب را آگاه کرد که اخوان پذیرفته‌اند که تکنیسینها با لباس نظامی حضور یابند، مصر در صورت درگیر شدن جنگ اشغال گردد، و سازمان ملل دربارهٔ این تهدیدات داوری کند![۴۰۴]

پیش از انعقاد پیمان رویدادهایی پیش آمد که به انحلال سازمان اخوان در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۵۴ و به حساب آوردن آنها چونان یک حزب سیاسی (و مشمول فرمان شورای انقلاب در رابطه با احزاب سیاسی) گردید. در این رابطه چند صد نفر از اخوان از جمله هضیبی و صالح عشماوی دستگیر شد.[۴۰۵] به گفته محمد نجیب[۴۰۶]، اخوان‌المسلمین به همراهی دانشجویان کمونیست در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۴، سالروز دانشجویان شهید دانشگاه، به طور دسته جمعی به اعضای «سازمان جوانان» حمله بردند و به‌سخنرانی نواب صفوی رهبر فدائیان‌اسلام گوش فرادادند. هدف‌از این کار چالشگری با حکومت و نمایش قدرت و برتری نیرو بود.[۴۰۷]

برای انحلال اخوان‌المسلمین نشانه‌های بسیاری وجود داشت، از جمله، آن دسته از اعضای شورای انقلاب که نسبت به حزب تمایلاتی داشتند تمامی امید خود را برای ایجاد ارتباط مجدّد بین حزب و حکومت از دست داده بودند و از طرف دیگر اخوان‌المسلمین خودسرانه شیوه‌ای را اتّخاذ کرده بودند که ممکن بود به جدالی خونین منجر گردد!.

در ۲۳ فوریه ۱۹۵۴، محمّد نجیب از مقام خود برکنار گردید.[۴۰۸] تظاهرات خیابانی خونینی در ۲۵ فوریه ۱۹۵۴، به طرفداری از او برگزار گردید که بتدریج، با شعارهای نبرد مسلحانه، رنگ جدّی‌تری به خود گرفت[۴۰۹]. در ۲۸ فوریه محمّد

نجیب بر سر کار خود بازگشت. اخوان‌المسلمین بازگشت وی را پیروزی بزرگی برای خود و محبوبیّت ملّی خود تلقّی نمودند. دو تظاهرات خشونت‌آمیز دیگر به راه افتاد. در اوّلین تظاهرات، هشت دانشجو کشته و بیست تن در نزدیکی مسجد دانشگاه قاهره زخمی شدند. در تظاهرات دوم یک دانشجو و یک پلیس کشته و ۱۵ تن در نزدیکی هتل سمیرامیس زخمی شدند.

محمّد نجیب در کتاب «سرنوشت مصر» چنین نوشت:

«زمانی که از بالکن ساختمان ریاست جمهوری سخنرانی می‌کردم، اخوان‌المسلمین را می‌دیدم که دستمالهای خونین خود را به طرف جمعیّتی که زیر بالکن جمع شده بودند تکان می‌دادند. عبدالقادر عوده سخنان مرا قطع کرد و تقاضا نمود که به سرعت عوامل تظاهرات شناسایی و دستگیر شوند. من به او گفتم که به این شرط به مقام ریاست جمهوری برگشته‌ام که جمهوری بر اصول پارلمانی برقرار باشد. او اصرار کرد و من وی را به بالکن دعوت کردم. تنها زمانی که به او قول دادم که در زمینهٔ عاملین خشونتها، پیگیری لازم را انجام می‌دهم، او دستور داد که طرفدارانش پراکنده شوند». [۴۱۰]

همراه سلسله عملیّاتی که اخوان‌المسلمین در داخل مملکت انجام می‌دادند، تلاشهایی برون‌مرزی نیز برای وارد آوردن فشار بر شورای انقلاب در کار بود. اخوان‌المسلمین کنفرانسی با حضور نمایندگانی از شعب سوریّه، عراق، اردن و سودان برگزار کردند و در آن انقلاب را به علّت موضع‌گیری خصمانه آن نسبت به اخوان مورد حمله قرار دادند، آنان حکومت مصر را به از سر بازکردن مسئله فلسطین، انعقاد صلح با اسرائیل و وابسته کردن مصر به انگلیس، برای همیشه، متهم کردند. آنها نوک تیز انتقادات خود را به جانب عبدالنّاصر گرفتند و متذکّر گردیدند که او در نظر دارد هر چه سریعتر، کار محمّد نجیب را بسازد و:

- «از آنجا که اخوان‌المسلمین تنها رقبای پابرجای عرصهٔ سیاست - ملّی هستند -، کار آنها را نیز یکسره کند!» تا بدینسان برای اجرای نقشه‌های خود آزاد باشد. [۴۱۱]

شورای انقلاب در ۲۵ مارس ۱۹۵۴ فرمانی در شش بند صادر کرد، که بند دوم

آن بازگشت همهٔ احزاب سیاسی، از جمله اخوان را روا می‌کرد.[۴۱۲]

هنوز سه روز از این رویداد نگذشته بود که شورای آزادی، در ۲۸ مارس ۱۹۵۴، به اعتصابی عمومی فراخواند که از دیدگاه محمد نجیب، در حقیقت، پس از کودتای ۲۳ ژوئیه، کودتای دوم بشمار می‌رفت. جمال عبدالنّاصر مقام نخست‌وزیری را در رأس یک دولت نظامی به دست گرفت. او بار دیگر جلو فعالیّت احزاب سیاسی را، به استثنای اخوان‌المسلمین، که قول داده بودند ساکت بمانند، گرفت.[۴۱۳]

منابع اخوان‌المسلمین تأکید می‌کنند که اعادهٔ حقوق اعضای اخوان‌المسلمین تنها پس از عدم توافق نجیب و عبدالناصر، در نتیجهٔ اوضاع مشکوک امنیّت داخلی، و دخالت شاه سعود برای حمایت اخوان‌المسلمین و گرفتن قولی از شورای انقلاب مبنی بر بازگشت بی‌قید و شرط سازمان اخوان به فعالیت، انجام گرفت.[۴۱۴]

در هر حال، چه اخوان‌المسلمین قول داده باشند که «ساکت بنشینند» و یا دولت به «آزادی بی‌قید و شرط فعالیت ایشان» قول داده باشد، آنان تمامی قدرت و توان خود را برای سرنگونی رژیم به کارگرفتند. جای شکّی نیست که آنها می‌خواستند بر محمّد نجیب، که این جبههٔ مردمی را برای شورای انقلاب ترجیح می‌داد، احاطهٔ کامل پیدا کنند. و باز هم جای تردیدی نیست که آنان، آنگاه، تمامی توجّه خود را به بازسازی سازمان سرّی معطوف کرده و دست عبدالمنعم عبدالرّئوف را برای این کار کاملاً بازگذاشته بودند. آنان پیوسته شعر شاعر عرب الفیندالزمانی را تکرار می‌کردند:

ـ ما آنان را بخشیدیم و برادر خطابشان کردیم.

بدان امید که زمان، زخمها را التیام بخشد،

امّا، آن زمان که شیطان! دندان می‌نمایاند،

و خصومت چونان تنها راه باقی می‌ماند،

ما نیز بدان‌گونه با آنان روبه‌رو می‌شویم که آنان با ما!.

هنگامی که در ۱ سپتامبر ۱۹۵۴، قرارداد تخلیه پیش نهاده شد، اخوان‌المسلمین از خشم منفجر شدند و تمامی سعی خود را برای منصرف ساختن دولت به کار گرفتند.

دولت اعتنایی به آنها نکرد و سرانجام در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴ قرارداد بسته شد.

در نتیجه، اخوان‌المسلمین علیه آن اعلان جنگ دادند. به طور خلاصه، اعتراضهای ایشان علیه قرارداد به شرح ذیل بود:

۱. ممکن است پس از تاریخ انقضای قرارداد، پس از هفت سال، باز مذاکراتی انگلیسی ـ مصری آغاز شود و به پیمانهای دیگری بینجامد، که مصر را برای سالهای بعد زیربار تعهداتی ببرد.

۲. اعطای حق بازگشت انگلستان به کانال و حق اشغال پایگاه آن بدون مشورت یا رضایت مصر، به آن هنگام که مصر یا هر کشور عربی یا ترکیه، مورد حمله قرار گیرند.

۳. شناسایی کانال سوئز به منزلهٔ آبراهه‌ای بین‌المللی و تأیید قرارداد ۱۸۸۸، مبنی بر حق آزادی دریانوردی تمامی کشورها در این آبراهه، که سرانجام به سود اسرائیل تمام می‌شود.

۴. حق تبدیل اشغال غیر نظامی کشور به اشغال نظامی، در طیّ زمانی که قرارداد معتبر است.

۵. از این قرار داد چنین استنباط می‌گردد که انگلستان زنجیره‌ای دیگر بر زنجیره‌های استعماری خود، برای زیر سلطه گرفتن کشورهای عرب، افزوده است.

سپس اخوان‌المسلمین اعلام کردند:

بدون رضایت پارلمان، که نمایندهٔ راستین مردم باشد، و پیش از لغو سانسور مطبوعات، به گونه‌ای که هر کس بتواند آرا خود را آزادانه منعکس کند، هیچ قراردادی نباید میان حکومت و دولتی خارجی منعقد گردد.[۴۱۵]

به عبارت بهتر، اخوان‌المسلمین اعتقاد داشتند که تنها راه‌حلّ واقعی، ترک مذاکرات، پافشاری بر خروج بی‌قید و شرط قوای خارجی و آموزش روحیّهٔ انقلابی به مردم است تا بتوانند بدون ترس و با قدرت کامل، در مقابل متجاوزان مقاومت نمایند.

شرایط، بحرانی و مشکل بود. هضیبی دست به سلسله مسافرتهایی در کشورهای عربی زد و حکومت جدید مصر را زیر باران انتقادات شدید و جدّی گرفت.[۴۱۶] با

بازگشت او، (دو ماه بعد)، سرکوب عملی آنها آغاز شد. آنها در نشریهٔ سرّی خود تحت عنوان الاخوان فی‌معرکه (اخوان‌المسلمین در نبرد) حکومت و بویژه عبدالناصر را به طور جدّی مورد انتقاد قرار می‌دادند و او را متهّم می‌ساختند که با نمایندگان امپریالیسم، چون «نوری السّعید» همکاری کرده و با اسرائیل در «شرم‌الشیخ»، دربارهٔ دریای سرخ، در ماه ژوئیه، قرارداد صلحی سرّی بسته و پیوسته مترصّد برقراری و نگهداری روابط نزدیک با غرب است.[۴۱۷]

اخوان‌المسلمین تمامی توان خود را علیه قرارداد به‌کار گرفتند. آنان سخنان محمّد نجیب را، در هنگامی که هنوز رئیس جمهور بود، در انتقاد از قرارداد مذکور و همچنین سخنان حافظ سلیمان، وزیر پیشین، را چاپ کردند. در همان زمان، تشکیلات سرّی سازمان، تلاشهایی برای انجام تظاهرات خیابانی برای تحت فشار قرار دادن دولت، انجام می‌داد. امّا زمانی که در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۴ محمود عبداللطیف به عبدالنّاصر تیراندازی کرد و تیرش به خطا رفت، اوضاع بار دیگر بحرانی شد. شش تن از اعضای اخوان‌المسلمین محاکمه و اعدام شدند، و بنا به گفتهٔ منابع اخوان‌المسلمین بیش از ۳۰۰ تن محکوم به حبس‌های طویل‌المدّت با اعمال شاقّه شدند و ۱۱۰۰۰ نفر تحت بازجوییهای طولانی قرار گرفتند.[۴۱۸]

دربارهٔ قرارداد مصر ـ انگلیس، این تاریخ است که باید سرانجام داوری کند، و بگوید که آیا بهتر از توسّل به زور بود یا نه؟ یک مورخ منصف باید بپذیرد که اتّهامات وارده بر عبدالناصر، مبنی بر این که او با انگلستان سازش کرده و مصر را در دامان غرب انداخته است، گذشته از تکذیب رسمی شورای انقلاب، بوسیله رویدادهای بعدی خلاف آن ثابت شد.[۴۱۹]*

* کدام رویدادها؟ ... اعدام رهبران اخوان؟ جنگ شش روزه؟ جنگ یمن؟، پذیرفتن طرح راجرز توسط وی؟... و سرانجام: کمپ دیوید به وسیلهٔ قائم مقام ناصر؟... م

فصل سیزدهم

اخوان المسلمین
و
سازمان مخفی

اخوان المسلمین و سازمان مخفی

اینک بخوبی آشکار است که محمود عبداللطیف، سؤقصدکننده! به جان عبدالنّاصر از ارگان سازمان مخفی اخوان* بود و دستوراتش را از «هنداوی دوّیر»، و او هم متقابلاً از ابراهیم طیّب، و به همین ترتیب تا کادرهای بالای سازمان، دریافت کرده بود. همچنین آشکار است که دولت اعضای ارگان سرّی را بیش از اعضای اخوان المسلمین در سایر سطوح تحت تعقیب قرار می‌داد.

در صورت جلسه پیگرد «دادگاه نظامی» چنین می‌خوانیم:

ـ «فلان.... مرتکب اعمال خلاف قانون و خلاف تمامیّت ارضی کشور، در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۴ و در روزهای قبل از آن در قاهره و اسکندریه شده است: او با همیاری کسانی دیگر در راه اقدامات جنایتکارانه برای براندازی حکومت توطئه کرده؛ یک نهاد سرّی مسلّح، به منظور اقدام به ترور و خرابکاری درسطح کشور، تشکیل داده و برای گرفتن قدرت از راه زور به وسیله سازمانی که بدان وابسته است، تدارک می‌دیده است... و غیره.[۴۲۰]

به عبارت دیگر، سازمان مخفی مسئول حوادثی شناخته شده است که به سقوط و از هم پاشیدگی اخوان‌المسلمین انجامید.

اخوان‌المسلمین این حقیقت را بسیار دیر درک کردند و کوششهای بی‌ثمری برای

* حادثه میدان منشیةالکبری، طبق اعتراف بسیاری از مسئولان مصری و اعضای اصلی اخوان، یک بازی ساختگی و توطئه‌ای برای سرکوب اخوان و ژنرال نجیب از سوی عبدالنّاصر بود که داستان آن را در کتابهای مختلفی با اسناد و مدارک نوشته‌اند... ما در این کتاب قصد بررسی همهٔ مطالب مؤلف را نداریم. م

جبران مافات آغاز نمودند. از این رو عبدالقادر عوده، نامه‌ای در ۴ نوامبر به جمال عبدالنّاصر فرستاد و در آن قولهایی به شرح ذیل داد:

۱. ارگان مخفی را منحل کند و سلاح و مهمّات آن را ظرف پانزده روز تحویل دهد.

۲. در سازمان اصلاحاتی به وجود آورده، فعّالیّتهای آن را به موضوعات دینی و آموزشی محدود گرداند، و این را حدّاقل در طیّ دورهٔ انتقال و تا زمان استقرار قانون اساسی، رعایت کند.

۳. عملیات ضدرژیم را در ظرف دو هفته پس از موافقت با حکومت متوقّف نماید. در مقابل او درخواست می‌کند که:

۱. تمام اعضای دستگیر شده آزاد گردند.

۲. تمامی کسانی که در ظرف ۱۵ روز سلاح خود را تحویل دهند، مورد عفو قرار گیرند.

۳. تسهیلاتی برای برادران دستگیر شده یا آزاد فراهم گردد، که بتوانند با یکدیگر ملاقات کنند و بر سر موافقت‌نامه به تبادل‌نظر بپردازند.

۴. و در ظرف ۱۵ روز تا اعلام نتیجه موافقت‌نامه، دستگیری اخوان متوقّف گردد.[۴۲۱]

حکومت این درخواستها را فریبی به منظور آشفتگی ذهن حکومت و مردم و تجدید قوای اخوان‌المسلمین در راه بدست گرفتن قدرت دانست[۴۲۲] بنابراین دادگاه عالی برای رسیدگی به دعاوی جلساتی تشکیل داد که تعداد بیشماری در آن شرکت می‌کردند و تعداد بیشتری از طریق رادیو به آن گوش فرامی‌دادند.

از یکی از اعضای شورای انقلاب پرسیده شد که آیا منطقی نیست که بین سازمانی، که روی جنبه‌های دینی و اخلاقی کار می‌کند، و ارگان مخفی و مسلّح آن، فرق گذارده و از این رو ارگان مزبور منحلّ شود ولی بخش دیگر سازمان به ادامهٔ فعالیّت مجاز باشد؟ این عضو پاسخ داد چنین تصوّری احمقانه است! زیرا ارگان سرّی با سازمان یکی است و انحلال آن به تنهایی، ریشه‌های اصلی فساد! را که در سازمان

قرار دارد قطع نخواهد کرد. او گفت: تنها راه عاقلانه، ریشه کنی سازمان در سرتاسر مصر است.

تصمیمات شورای انقلاب بسیار جدّی و صریح بود و هیچ‌گونه امکان مذاکره و سازش را باقی نمی‌گذاشت. ممکن است این سؤال عنوان شود: آیا نمی‌شود سازمان مخفی را از جمعیت جدا دانست؟ آیا می‌توان ایدهٔ ارتش اسلامی را از جنبشی که وظیفه خود را دفاع در مقابل امپریالیسم می‌داند، گرفت؟ بهترین پاسخگوی این سؤالات خود اخوان‌المسلمین هستند. ولی آشکار است که اگر ارتش اسلامی و سازمان مخفی به کناری گذاشته شوند تغییراتی اساسی هم می‌باید در اصول اخوان‌المسلمین روی دهد. و از این رو می‌توان دچار این ساده‌نگری شد که تمامی حکومتهای کشورهای اسلامی واقعاً اسلامی هستند گرچه آشکارا قوانین این کشورها برخلاف قوانین اسلام بوده و برخی هم دست به بدعت‌گذاری زده‌اند.

هضیبی یکبار در طیّ محاکمه گفته بود که قانون مدنی مصر موافق شریعت بوده و فقط در مورد رباخواری استثنا قائل شده است. او گفته بود کلّ قوانین جزائی موجود در قرآن از هفت فقره تجاوز نمی‌کنند. مقامات اجرائی این قوانین را به انگیزه‌های ویژه خود، یعنی امتیازاتشان، معلّق کرده‌اند. بقیه قوانین جزایی تعزیرهایی هستند که قانون آنها را روا دیده است. (تعزیر مجازاتی است که در قرآن نیامده و قاضی اختیار تصمیم‌گیری در آن را دارد).[۴۲۳]

تغییر دیگر در اصول اخوان در واقع نقض اعلامیّهٔ البنّا بود که می‌گفت جهاد تا هنگامی که جنبش را از خطرات حفظ کرده و پیام آن را به میان مردم می‌برد، امری قانونی و موجّه است.[۴۲۴]

اخوان البته می‌باید از قوانینی که قتل نفس را، در حدودی که اسلام معیّن کرده است، روا نمی‌دارند، اطاعت کنند.

بشر مجاز نیست که کس دیگری را به این دلیل که نقطه‌نظرهای متفاوت با او دارد، بکشد. صدور حکم اعدام فقط در حیطهٔ قدرت دادگاه‌هاست. اگر قرار باشد مسلمانی، مسلمان دیگر را به نام مذهب بکشد، آنارشیسم همه جا را فرا می‌گیرد.

شیخ حسن‌الباقوری در این مورد چنین گفت:

«سؤقصد به جان دیگری، آن‌گونه که در ذهن مردم جا افتاده است، چیزی جز خیانت و شورش نیست. اسلام بالاتر از آن است که به کسی حکم قتل و خیانت بدهد. در کتاب خداوند و پیام پیامبر، خیانت وجود ندارد. آنجا که حکم قتل کسی صادر می‌گردد، باید به طور مشخّص و واضح توسّط اسلام تبیین شده باشد.»[۴۲۵]

شاید برای خواننده جالب باشد که بداند سازمان مخفی چگونه شکل گرفت.

نظرات مختلفی در مورد تاریخ تولّد آن ذکر شده است. برخی از مقامات اظهار می‌داشتند که اندیشهٔ جهاد، و آمادگی برای آن با سلاح و آموزشهای نظامی، یکی از اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین اصول سازمان از بدو تأسیس بوده است. به عبارت دیگر حسن البنّا این عنصر را در محاسبات خود، از همان ابتدای شکل‌گیری اندیشهٔ تشکیل اخوان‌المسلمین، وارد کرده بود، ولی آن را در ذهن خود نگهداشت تا لحظه مناسب برای ابراز آن فرا رسید.

مشکل بتوان این مسئله را پاسخ داد، زیرا به عقیدهٔ ما سیر حوادث بود که ادامه و تکمیل جنبش را موجب گردید. به احتمال قوی، جنبهٔ مذهبی حرکت در ذهن البنّا از چندان قوّتی برخوردار بود که برای سایر جنبه‌ها در ذهن او جای چندانی باقی نمی‌گذارد.

در واقع اسلام همگان را به جهاد فرا می‌خواند و آن را به عنوان یکی از پایه‌های اساسی خود پذیرفته است، ولی فرد مسلمان حق ندارد خودسرانه اسلحه بردارد و هر جا و به هر شکل که دلش می‌خواهد آن را به کار برد. جهاد قوانینی دارد که توسّط علمای اسلامی تبیین گردیده‌اند و مهمترین اصل آن این است که مسلمان، خود هیچگاه آغازگر جنگ نیست، بلکه اسلحه را فقط به منظور دفاع به کار می‌برد.

آیات گوناگونی در قرآن راجع به این مسئله ذکر گردیده‌اند، از جمله:

- «با آنکه با شما می‌جنگد، به شیوهٔ خودش بجنگید و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.»

و:

ـ «به نام خدا با آنان که با شما مـی‌جنگند، بـجنگید و سـتمگر نـباشید کـه خـدا ستمگران را دوست ندارد.»

البته آیات بسیاری در قرآن مردم را به عطوفت و صلح فرا می‌خوانند.

بنابراین اگر فرض را بر آن بگیریم که اندیشهٔ جهاد از ابتدای شروع حرکت در ذهن البنّا بود، با توجّه به اطلاعات وسیع قرآنی او، می‌باید بدانیم که او حتماً معنی دقیق و جامعی از جهاد در ذهن داشته است و به هـر عـمل آشـوبگرانـه‌ای، جـهاد اطـلاق نمی‌کرده است.

از این گذشته، شاید بتوان گفت اوّلین تاریخی که در آن ذکری از جهاد و آمادگی برای آن مطرح شده است سال ۱۹۳۹ می‌باشد. در آن زمان البنّا مسجد جدیدی را در «رواق‌العرب» افتتاح کرد و در واقع شاید بشود آن روز را نقطه آغازی برای تشکیل سازمان مخفی نامید.[۴۲۷]

به گفتهٔ انورسادات، حسن البنّا در سال ۱۹۴۰ شروع به جمع‌آوری سلاح کـرد. مجموعه‌ای از حقایق این واقعیّت تاریخی را تکمیل می‌کند. در آغـاز جـنگ دوم زمینه برای بیرون راندن انگلستان آماده بود و حسن‌البنّا هم چـون دیگـران خـود را آماده کرد.

این مسئله توسّط خمیس حمیده در طیّ یکی از بازجوییهایش تأیـید گـردید کـه سازمان در سال ۱۹۴۲ و حتّی قبل از آن وجود داشت.[۴۲۸] او معتقد بود که پایه‌گذار آن نه حسن البنّا که محمود لبیب است که برای ساختمان سازمان مخفی از خدمات افسران آلمانی بهره برد.[۴۲۹] و این به زمانی برمی‌گردد کـه آنـان قـدرت در اخـتیار داشتند.[۴۳۰]

تشکیل سازمان مخفی به چه منظور بود؟ آیا به این دلیل بود که اسلحه داشتن طبق قانون ممنوع بود و اخوان‌المسلمین مجبور بود به طور مخفی مسلّح شـود؟ آیـا از موضع خصمانه دولت سرچشمه می‌گرفت؟ آیا به خاطر حـفاظت درقـبال دشـمنان داخلی و خارجی بود؟ و آیا از آنجا نشأت می‌گرفت که پیام اخـوان‌المسـلمین نـیز

می‌باید از طریق زور ـ مانند کمونیسم ـ به گوش مردم فرو رود؟ آیا اوضاع ملل مسلمان که همگی تحت قانون زور و ظلم بودند آن را به این موضع کشاند که می‌باید روشی شبیه به خود ایشان پیش بگیرند؟ و آیا آنان در رابطه با اشغال انگلیس حرکت می‌کردند و بر این باور شده بودند که تنها زور آنان را بیرون خواهد کرد؟

تمامی این انگیزه‌ها مطرح شده‌اند.[۴۳۱] واقعیّت این است که اخوان‌المسلمین از مدّتها قبل به فکر ایجاد ارتشی مسلمان بودند که حافظ حکومت اسلامی، بدان پایه که خواهان آن بودند، باشد.

آنها، به منظور تأمین مالی، بر «فریضة‌الجهاد» (تکلیف جهاد) که در قرآن معیّن شده است، تکیه می‌کردند. البنّا در مقدّمهٔ پیام خود در مورد جهاد چنین می‌گوید:

«خداوند جهاد را برای هر مسلمی واجب داشته است. وظیفه‌ای که نمی‌توان از آن گریخت، وظیفه‌ای که به انجام آن بسیار تأکید شده است. فریضه‌ای که به ازای آن، پاداش بسیار نهاده است. پاداشی ورای همه پاداشها! آنقدر برای مجاهد پاداش در دنیا و آخرت قرار داده شده است که هیچ کس دیگری را امکان رسیدن به چنان مرحله‌ای نیست. ایمان و خون پاک مجاهدان، ضامن پیروزی در این جهان و رستگاری در جهان آخرت است. آنان که از جهاد روی برمی‌گردانند باید منتظر سخت‌ترین مجازاتها باشند. آنان به خاطر عمل زشتشان مورد سرزنش قرار می‌گیرند، به جرم بزدلی و ترس تحقیر می‌شوند و در این جهان دچار نکبت می‌گردند، مگر آنکه با جهاد در راه حقّ، خود را از این آلودگیها پاک گردانند. فراریان از جهاد دچار عقابی گریزناپذیر می‌گردند. فرار از جهاد یکی از هفت گناه بزرگ و زشت‌ترین آنهاست.»[۴۳۳]

دعوت به جهاد در بسیاری از مراسم و جلسات اخوان‌المسلمین، با تکیه بر روی اهمیّت آن و با ذکر آیه‌های قرآنی، تکرار می‌شد. مصطفی السباعی در این نقطه‌نظر آنقدر پیش رفت که آن را یکی از چهار ستون جنبش جدید دانسته و چنین توصیفش نمود:

«آمادگی رزمی برای حفظ نظم در درون و دفع هر نوع تجاوز از برون».[۴۳۴]

او در ادامهٔ سخنانش افزود:

«جنگ علیه امپریالیسم و عوامل آن برای رزمنده نوعی عبادت است، او را به خداوند نزدیک و آرامش بهشت را بدو ارزانی می‌کند. جهاد همچون نماز و روزه واجب است. خداوندی که کوچکترین اقدام علیه ظالم را می‌بیند و پاداش می‌دهد چگونه می‌تواند در مقابل کسانی که به ملّتشان، با حمایت از امپریالیسم، صدمه می‌زنند، ساکت بنشیند؟ براستی که چنین نیست و ستمگران کیفر عمل خود را خواهند گرفت.» [۴۳۵]

کتاب جهاد فی‌سبیل‌الله... (جهاد در راه خدا) نوشته ابوالاعلی المودودی، که در آن تفاوت بین جنگ و جهاد و لزوم جهاد ذکر گردیده، سخت مورد توجّه اخوان‌المسلمین قرار گرفت و تأثیر عمیقی برایشان گذاشته بود. [۴۳۶]

برای عضوگیری در سازمان مخفی، قوانین سختی وضع کرده بودند. اعضای این بخش حتماً می‌باید از بین اعضای طراز اول اخوان‌المسلمین در شعب مختلف انتخاب شده و اسلام را به تمام و کمال فهمیده باشند، سنّشان بیش از ۲۰ سال بوده و قدرت اقدام به جهاد را به خاطر منافع عمومی داشته باشند و در هر اختلاف داخلی، خود را دخالت ندهند. [۴۳۷]

کاندیدای عضویت سازمان سپس از مراحل رده‌بندی شده‌ای می‌گذشت که او را از مرحلهٔ برادر طرفدار، به عامل، عضو خانواده و سرانجام به عضو مسئول می‌رساند. [۴۳۸] در هر مرحله آموزشهای ویژه‌ای چه از نظر بدنی و چه روحی از سر می‌گذراند. او می‌بایست به قرائت قرآن مسلّط می‌شد، اشعار و ضرب‌المثلهایی را از برمی‌کرد، کمکهای اولیّهٔ درمانی را فرا می‌گرفت و سرانجام به آموزش سلاح می‌رسید و سوگند یاد می‌کرد که:

ـ «به خدا سوگند می‌خورم که حافظ و نگهبان اصول اخوان‌المسلمین بوده، رزمندهٔ راه خداوند باشم و به بهترین وجه ممکن بشنوم و اطاعت کنم و بجنگم!» [۴۳۹]

اعضا به گروههای رزمی (خانواده) متعدّد تقسیم می‌گردید، و استفاده از تفنگ، هفت‌تیر، نارنجک و مین‌گذاری را فرا می‌گرفتند. سپس در هسته‌های سازمانی تقسیم

می‌شدند. از این به بعد هر عضو دارای یک شماره و یک نام مستعار بود. در این مرحله، عضو به هیچ وجه حقّ اعتراض یا عدم اطاعت از فرمانده را نداشت.

فرماندهی سازمان مخفی، شامل یک یا سه عضو به انتخاب مرشد عام بود. مرشد عام خود فرماندهی عالی سازمان را به عهده داشت. این سازمان همچنین رئیس ستاد، سرباز، کمیته‌های مسئول ارتباطات، تدارکات، آزمونها و قوانین داخلی داشت.[۴۴۰] به دلیل ماهیّت وجودی سازمان، گمان برده می‌شد که در صورت انحلال جمعیت، فعّالیّت سازمان مخفی نه تنها متوقّف نگردد، بلکه دو برابر شود.»[۴۴۱]

البنّا با توجّه به شخصیّت و هوش عظیمی که داشت توانست با قدرت تمام سازمان را رهبری نماید. افراد خط مقدّمی که او برای تشکیل هسته‌های سازمانی انتخاب کرد بقدری شایسته و باکفایت بودند که بعدها نقش معلّمان اعضای بعدی را به عهده گرفتند.[۴۴۲] مدیران سه‌گانه ارگان در ابتدای امر عبارت بودند از: البنّا، حسین کمال‌الدّین و صالح العشماوی. ابراهیم الطیّب جانشین عشماوی و عبدالرحّمن السندی رئیس ستاد بود.[۴۴۳]

منابع گوناگون ارقام گوناگونی از اعضای سازمان ارائه می‌دهند. مقامات دولتی معتقد بودند که تعداد آنها ۴۰۰ عضو به اضافه ۷۰ فرمانده هسته بود.[۴۴۴] ولی یوسف طلعت در طی یکی از محاکمات خود یادآوری کرد که شمار آنها در طول یکسال به ۱۰۰۰۰ نفر رسید.[۴۴۵] ابراهیم الطیّب گفته بود که تعداد آنان ۳۰۰۰ عضو بوده و امید می‌رفت که سه چهارم اعضای اخوان‌المسلمین را بتوانند در این ارگان عضو نمایند.[۴۴۶] خمیس حمیده اعلام داشت که تعداد ۱۹ نفر از افسران پلیس عضو این سازمان بودند و تعداد ایشان در ارتش چندان قابل ملاحظه نبود.[۴۴۷] بودجهٔ سازمان از حقّ عضویت (هر عضو ۱۵ جنیه در ماه می‌پرداخت) و نیمی از سود شرکت‌های متعلّق به اخوان‌المسلمین تأمین می‌گردید.[۴۴۸]

پس از آنکه هضیبی به‌منصب مرشدعام‌جمعیت انتخاب شد، سازمان بدون فعّالیّت باقی ماند، حتّی یک حادثه کوچک نیز پیش نیامد. او به هر حال به دنبال ایجاد اصلاحاتی بنیادین بود که طبیعت دوگانهٔ سازمان را از میان ببرد، ولی موفقیّتی پیدا

نکرد. ولی توانست مدیریّت و سرپرستی جدیدی برای آن تعیین کند. شورای رهبری سازمان اینک شامل خمیس حمیده، فرغلی، یوسف طلعت، صالح شادی (افسر پلیس) و عبدالمنعم عبدالرّئوف (ارتشی) بود. صالح العشماوی از کار برکنار شده بود.

عبدالرّئوف در مارس ۱۹۵۴ تغییراتی در سیستم سازمان ایجاد کرد، بدین ترتیب که در هر ناحیه اسکادرانی مرکّب از چهار گروه و هر گروه شامل هفت عضو تشکیل گردید. هر اسکادران با یک رهبر و یک ذخیره روی هم رفته سی عضو را دربرمی‌گرفت. هر گروه چهار تفنگ، دو کلت (استن و برن) (Sten , Bren) و چهارده نارنجک داشت.[۴۴۹]

ترتیب سازمانی اسکادرانها هرمی بود، بدین ترتیب که مرشد عام در رأس، شورای فرماندهی بعد از او، سپس رئیس ستاد، فرمانده شعب قاهره، فرماندهان اسکادرانها و سرانجام ارشد گروهها، قرار داشتند.[۴۵۰]

شورای انقلاب از تمامی این جریانات اطّلاع داشت! و عبدالنّاصر بارها انحلال سازمان را خواستار شده بود؟ ولی پاسخی نشنید. محاکمه اعضای ارتشی و پلیس سازمان در ژوئیه ۱۹۵۳ نقطهٔ پایانی بر فعّالیّت سازمان در این دو ارگان گذاشت، ولی بخش غیرنظامی همچنان با نظم و ترتیب و مخفی‌کاری کامل به فعّالیّت خود ادامه داد.

در پایان دسامبر ۱۹۵۴، جلسه‌ای از شورای فرماندهی و نمایندگان نواحی تشکیل گردید تا بر روی مسئلهٔ به تأخیر انداختن توافق‌نامه مصر ـ انگلستان تبادل‌نظر کرده، تصمیم‌گیری نمایند.

دو نقطه نظر اساسی در این جلسه مورد تصویب قرار گرفت:

۱. مذاکراتی سرّی با دولت صورت پذیرد تا به اخوان‌المسلمین امکان داده شود که نقطه‌نظرهای خود را بیان کنند.

۲. اقدامات مثبت و مؤثّر برای جلوگیری از امضای قرارداد به عمل آید، البته در صورتی که مرشد عام یا جانشینی وی چنین اقداماتی را مورد تصویب قرار دهند.[۴۵۱]

دو روز بعد جلسه‌ای تشکیل شد و یوسف طلعت اعلام کرد که اگر چنین تفاهمی با حکومت برقرار نشود، آنان باید به مقاومت خود ادامه دهند.[۴۵۲]

شکاف اصلی بین جمعیت و دولت باز شد و سازمان به سوی اقدام برای اجرای کودتا سوق داده شد. بر مبنای طرحی وسیع تصمیم بر آن شد که تظاهرات عمومی وسیعی به همراه کارشکنی در امور دولت، ترورهای متعدّد و کنترل خدمات عمومی صورت گیرد.[۴۵۳] برای آماده‌سازی شرایط به منظور انجام چنان حرکتی، جزوات گوناگونی که مردم را به جهاد می‌خواندند و خطرات ناشی از امضای قرارداد را تذکّر داده و خاطرنشان می‌ساختند که شورای انقلاب از اهداف ملّت به دور افتاده است، منتشر گردیدند.[۴۵۴]

سرانجام تلاش برای سوءقصد به جان عبدالنّاصر در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۴ عقیم ماند. این حادثه در واقع نقطه پایانی فعّالیّت سازمان و آغاز محاکمات سران آن بود.

اخوان‌المسلمین تمامی سعی خود را به کار بردند تا ثابت نمایند که در این حادثه دست نداشته‌اند و حتّی عضویت حمله کننده به عبدالناصر را انکار نمودند.[۴۵۵] در طول محاکمه تمامی افراد سعی می‌کردند با انداختن گناه به گردن دیگری از مسئولیت شانه خالی کنند؛ از جمله هضیبی سوگند یاد کرد که به هیچ وجه چنین عملی را اجازه نداده است،[۴۵٦] در صورتی که برخی از رهبران و فرماندهان سعی کردند مسئولیّت را مستقیماً به دوش او، به عنوان رهبر اخوان و فرمانده کل سازمان، بیندازند.

هضیبی چه از جریان خبر داشت و چه نداشت، روند حوادث نشان داد که سازمان مخفی و تمایل به خشونت پیامدهای فاجعه‌آمیزی برای اخوان خواهد داشت.

در بیانیهٔ مشترکی که از جانب انجمن علمای بزرگ (جماعة کبار العلماء) صادر گردید، سازمان به خاطر فعّالیّتهای روزهای اوّلش مورد ستایش قرار گرفت اما:

«ما، در حالی که اندوه قلبهای ما را لبریز ساخته، باید بپذیریم که برخی کژ رفته و برخلاف تعالیم قرآن، در جهت خلاف دین و ملّت گام برداشته‌اند. خدا می‌داند که توطئه و اقدام علیه زندگی بیگناهان، تروریسم، اقدام علیه صلح، و گردآوری نیرو برای تهاجمات احمقانه، ملّت را به کجا خواهد کشاند.

ما به تمامی مسلمانان پهنهٔ گیتی سفارش می‌کنیم که به دین واقعی خود برگردند، اصول و رهنمودهای آن را درک کنند، در زندگی شخصی خود پیاده نمایند. و در جهت آسایش و آرامش خلق به کار گیرند، برای حفظ ساختمان جامعه اسلامی و

حیثیت آن، همچون ید واحده عمل کنند.»[۴۵۷]*

* اعلامیهٔ علمای بزرگوار متأسفانه در مورد اقدامات رژیم ساکت است. اگر ترور گناه باشد، اعدام دهها شخصیت علمی‌وبرجسته چون شیخ فرغلی، شیخ عبدالقادر عوده و سید قطب توسط شورای افسران!، و در واقع سرهنگ ناصر جنایتی نابخشودنی و گناهی بزرگتر بود. مادر این کتاب به «داوری» نمی‌نشینیم... حقایق لازم را همراه اسناد و عکسها ـ همانطور که در مقدمه اشاره شده است ـ درکتاب مستقلی منتشر خواهیم ساخت. م

فصل چهاردهم

اخوان المسلمین
و
محمدنجیب و کمونیستها

اخوان المسلمین و محمد نجیب و کمونیستها

بارها به مناسبتهای گوناگون متذکّر شده‌ایم که اخوان‌المسلمین با کمونیستها و محمّدنجیب برای براندازی رژیم همکاری و اقدام کردند. بنابراین لازم است که این دو جنبه را به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

«اخوان‌المسلمین از کمک سازماندهٔ کمونیستی به نام «فتحی رضوان» که اینک سخنگوی رسمی محمّد نجیب است، بهره می‌بردند.»[۴۵۸]

فاروق ادّعا کرد که اخوان‌المسلمین و کمونیستها مشترکاً علیه او توطئه کرده‌اند. محمّد نجیب در کتاب خود، سرنوشت مصر[۴۵۹] چنین نوشت:

«کمونیستها تنها کسانی نبودند که علیه انقلاب توطئه می‌کردند. اخوان‌المسلمین به جای همکاری‌باشورای آزادی به‌کمونیستها پیوستند تا‌چوب لای چرخ آن بگذارند.»!

بنابراین او نتیجه می‌گیرد که اهداف کمونیستها و اخوان‌المسلمین، در واقع یکسان بوده است.*

در کتابی به نام الاخوان و الارهاب (اخوان و تروریسم) چنین آمده است:

«مذهبی که جمعیت خود را پشت آن پنهان می‌کرد مانع از آن نبود که با کمونیستها همکاری کند.... این حقیقت در تحقیقات اخیر و اعترافات اعضای دستگیر شدهٔ جمعیت کاملاً آشکار شده است.... همکاری اخوان‌المسلمین با کمونیستها کاری

* اتهاماتی که در این بخش آمده است، همه از سوی «رژیم» است و جالب آنکه خود ژنرال نجیب هم بعدها به اتهام همکاری با اخوان، توسط سرهنگ ناصر، خلع شد!... م

نیست که به دلیل شرایط خاصی صورت پذیرفته باشد، که داستانی قدیمی است. در سال ۱۹۴۹ که جمعیت منحل اعلام گردید، پلیس توانست بزرگترین ایستگاه رادیوئی اخوان را مصادره کند و، ۱۵ مه ۱۹۴۹، کشف کند که میان تروریستهای! اخوان‌المسلمین و کمونیست‌های بی‌خدا همکاری تنگاتنگی وجود داشته است. درون خانه‌ای که ایستگاه فرستنده قرار داشت تعداد بیشماری جزوات کمونیستی، اعلامیّه و سی و سه برنامه آماده برای پخش، یافت شد.» [۴۶۰]

بعلاوه گفته می‌شد که تماسهایی بین اخوان‌المسلمین و دانشجویان کمونیست دانشگاه قاهره، به منظور برگزاری کنفرانسی در محوطه دانشگاه، گرفته شده و قرار بوده یک برادر کمونیست! نمایندگی اخوان در این کنفرانس را به عهده گیرد. [۴۶۱]

سندی تحت عنوان «تأمین فردی در رابطه با موافقت‌های اخوان‌المسلمین و کمونیستها» منتشر گردیده بود. [۴۶۲]

گفته می‌شد رابطه بین دو طرف، سیدقطب، سردبیر مجلّهٔ اخوان‌المسلمون و مسئول نوشتن جزوه «الأخوان‌المسلمین فی‌المعرکه» بود. بدون شک اگر اظهارات فوق درست باشند، ضربهٔ محکمی بر اعتبار اخوان‌المسلمین می‌خورد. بدبختانه اسناد اصلی در دسترس نیستند و در متن انتشار یافته تأمین فردی اشاره‌ای به کمونیست‌ها نشده است.*

برعکس، نشریات اخوان‌المسلمین از زمان البنّا تا آخرین روز چنان حملات سختی به کمونیست‌ها می‌کردند که جای اندکی برای صلح و سازش باقی می‌ماند.

سیّد قطب در شماره اوت ۱۹۵۲ المسلمون مقاله‌ای تحت عنوان «آینده به اسلام تعلّق دارد» نوشت که در آن به برتر اندراسل، به خاطر نوشتن مقاله‌ای که در آن متذکّر گردیده بود که جهان عرب و از جمله مصر و همچنین پاکستان درآینده به اردوگاه کمونیسم خواهند پیوست، حمله کرده بود.

«این پیشگویی راسل به دریافتها و تجارب اروپایی او برمی‌گردد و به اینکه او از

* با اینکه مؤلف معترف است که اسنادی در دست نیست!... اما همهٔ اتهامات را نقل می‌کند. م

عقیده‌ای که در این نقطه از جهان حاکم است خبر ندارد. ما قویاً اعلام می‌داریم که آینده در کشورهای اسلامی به اسلام تعلّق دارد؛ آیندهٔ تمام جهان بـه اسـلام تـعلّق دارد.»[۴۶۳]

به مناسبت دیگری در شماره مارس ۱۹۵۳ المسلمون، سیّد قطب چنین نوشت:

«سیستم کمونیستی به طور بنیادی و ریشه‌ای با اسلام در تضادّ است. گرچه کمونیسم هم با اسلام در اصل نبرد با سلطه سرمایه‌داری، تدارک ضـروریات زنـدگی بـرای افراد، و مشارکت عموم مردم در ثروت موافق است، امـا تـفاوت مـاهوی اسـلام و کمونیسم، کلّی، عمیق و همه جانبه است.....»

و سرانجام چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«سیستم اسلامی، سیستم بردگی، فئودالیسم، سـرمایه‌داری، سـوسیالیسم و کـمونیسم نیست. سیستم اسلامی فقط سیستم اسلامی است.»[۴۶۴]

روزنامه المصری در شماره ۱۸ اوت ۱۹۵۳ سخنان هضیبی را به شرح زیر منتشر کرد:

«کمونیسم اساساً و صرفاً بر ماتریالیسم تکیه دارد. کـمونیسم بکـلّی تـمامی ادیـان را منسوخ اعلام کرده، به هیچ وجه قائل به رابطهٔ بین بشر و عنصری بالاتر از او نیست. اصل اساسی و اوّلیّهٔ اسلام پیوستن به خداست. اسلام افراد بشـر را در تـمامی طـول زندگی با خدا در رابطه نزدیک می‌بیند.

همچنین در مسائل عبادی، اخلاقی و سازماندهی حیات اجتماعی، اسلام بقدری کامل و دقیق است که بشریّت کامل‌تر از آن را آرزو نمی‌کند.... بنابرایـن شـما تـفاوتهای عظیم بین اسلام و کمونیسم را در می‌یابید. کمونیسم با اصول اسلام، شیوه، اخلاق و سیستم اجتماعی آن در تضاد است.... ما به هیچ وجه دلیل خاصّی بـرای دشـمنی بـا روسیه به عنوان یک کشور نداریم. به همان گونه، اگر سعی کنیم تعلیمات اسلامی را بخوبی نشر دهیم، از احتمال پیروزی کمونیسم نخواهیم هراسید، چون می‌دانیم کـه اسلام بر تمامی عقاید دیگر پیروز است.[۴۶۵]

این مضمون به طور مفصّل‌تری توسّط مصطفی السباعی ـ مراقب عام اخوان‌المسلمین در سوریّه، در کنفرانس مسلمانان ـ مسیحیان، که در آوریل ۱۹۵۴ در «بحمدون» برگزار گردید و سپس در شمارهٔ ماه مه المسلمون چاپ شد، مطرح شده است. او در این مقاله اشاره به این موضوع داشت که اخوان‌المسلمین از سه زاویه به کمونیسم می‌نگرد:

۱. به عنوان مکتبی که منکر روح و هر ماوراء مادّه است.

ـ «در این باره، کمونیسم با اسلام اختلافی اساسی دارد و نمی‌تواند به هیچ وجه با آن به سازش برسد. برخورد مسلمین با کمونیسم در این نقطه چون برخورد آن با تمامی مذاهب نادرست خواهد بود: آنان را با منطق ردّ می‌کند و دوری آنها را از حق و حقیقت ثابت می‌کند».

۲. به عنوان یک سیستم سوسیالیستی اقتصادی که سعی می‌کند عدالت را بین طبقات مختلف جامعه حاکم ساخته، از انحصار سرمایه جلوگیری کند و از جنبهٔ شیوهٔ تولید.... در این باره مسلمانان پاسخ می‌دهند که اسلام قرنها پیش یک سیستم سوسیالیستی روشن و مستقلّ از کمونیسم، سوسیالیسم یا کاپیتالیسم پیش نهاده است. در این زمینه اسلام باگرایشهای کمونیستی در تضاد نیست.

۳. به‌عنوان یک‌حکومت مستقلّ قوی با آماجهای ویژه، برخورد اخوان‌المسلمین با آن درست به همان گونه است که با هر همسایه مسلّح و قدرتمند دیگر؛ اگر این حکومت به عقاید، مقدّسات، آرمانها و استقلال آنها در وطنشان احترام بگذارد، مسلمانان هم با آنان، علی‌رغم تفاوتهای عقیدتی و سیستم حکومتی، در صلح و آرامش زندگی خواهند کرد. اسلام به هیچ وجه باکسانی که با آن اختلاف دارند سرجنگ ندارد. اگر همسایگان دولت اسلامی به مقدّسات، افتخارات و کشور مسلمانان حمله کنند، مسلمین نیز اعلان جنگ داده، از مؤمنین خواهند خواست که پاسخ تجاوز را بدهند....

این اظهارات را عیناً نقل کردیم تا حقیقت دیدگاه اخوان‌المسلمین در رابطه با کمونیسم و کمونیستها آشکار گردد.[۴۶۶] مع‌ذلک این ادّعا وجود دارد که کمونیستها

از مخالفت اخوان‌المسلمین با دولت انقلابی بهره جسته، در میان آنان رخنه کردند. ایشان ریشهای خود را بلند کردند! و مساجد را مکانهایی برای تشکیل جلسات خود قرار دادند. طبیعی است که کمونیستها سعی می‌کنند تمامی نیروهای ضدّدولتی را یکپارچه سازند. از این رو در یک جزوهٔ مخفی کمونیستها، تحت عنوان «الرایة» (پرچم)، در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۴ چنین آمده است:

«... دو نیروی عمدهٔ مخالف رژیم، کمونیستها و اخوان‌المسلمین هستند. تلاش برای ایجاد ارتباط بین آن دو، نخستین گام برای تشکیل جبههٔ ملی و خلقی و گردآوردن همهٔ احزاب حول یک محور جهت براندازی حکومت جمال عبدالنّاصر می‌باشد.»[۴۶۷]

احتمال آن بسیار زیاد است که برخی از اعضای اخوان‌المسلمین کمونیستها را متحدی علیه دشمن مشترک یافته و لذا با ایشان همکاری می‌کردند،[۴۶۸] ولی چنین ارتباطی را نمی‌توان «ارتباطی دائمی و همه جانبه و براساس تمامی خواست‌ها و علائق» تلقّی نمود، زیرا تفاوت در فلسفه، بدان‌گونه که رهبران و روشنفکران اخوان‌المسلمین بارها و به کرّات یادآورشده بودند، این امر را ناممکن می‌سازد.

در رابطه با علائق مشترک، وزیر کشور گفت:

«برای شما عجیب است که بدانید این دو مکتب چگونه با هم کنار آمدند. من می‌گویم که اگر اخوان‌المسلمین براستی بر پایهٔ اصول و ایمان خویش عمل می‌کردند، این امر بسیار شگفت‌انگیزی بود، ولی حقیقت این است که هر دو گروه به دنبال منافع شخصی بودند و در پی بدست آوردن قدرت و حکومت می‌کوشیدند و نه در پی برپایی و تحقّق یک اندیشه، از این روست که همکاری با کمونیستها سهل می‌نماید.»[۴۶۹]

بایدخاطرنشان سازیم که این اظهارنظرها تنها شامل آن اعضایی از اخوان‌المسلمین می‌شود که با کمونیستها همکاری! می‌کردند.

رابطهٔ اخوان‌المسلمین با محمّد نجیب از همین دست است ـ تحقیقات نشان داد که در طیّ آخرین دوره، رابطه‌ای محرمانه بین او و اخوان‌المسلمین وجود داشت، به

طوری که وی جزوه‌ای سرّی برای ایشان فرستاد که در آن بشدّت از توافقنامه انگلستان ـ مصر انتقاد می‌کرد و اخوان‌المسلمین هم کاملاً با او موافقت کرده بودند، این درحالی بود که او هنوز پست ریاست جمهوری را به عهده داشت.

این جریان تا چه حدّ می‌تواند صحّت داشته باشد؟

محمد نجیب بیش از یکبار در کتاب خود سرنوشت مصر به اخوان‌المسلمین اشاره می‌کند.[471] (در بخش ۳ «اخوان‌المسلمین و ارتش» به نقطه نظرات محمّد نجیب راجع به آنها و ایدئولوژیشان اشاره کردیم و گفتیم که شورای انقلاب بر آن بود که راه دیگری، جز راه آنها، پیش گیرد.)

در صفحهٔ ۱۸۳ کتابش، محمّد نجیب اشاره می‌کند که اخوان‌المسلمین تأثیر عظیمی بر سیاست گذاشته و احساسات مذهبی مردم را بر می‌انگیختند. او چنین ادامه می‌دهد حکومت جمعیت را منحل نکرد تا شاید بتواند آن را با حرکت «آزادی» درهم بیامیزد، ولی به مرور در چنان موقعیّتی قرار گرفت که مجبور شد اخوان‌المسلمین را به کنار نهد، زیرا نفوذ ایشان فوق‌العاده بود. محمد نجیب می‌گوید:

«به اعتقاد من بهتر بود که از همان ابتدای انقلاب، این سازمان هم به همراه دیگر احزاب و سازمانها منحل می‌شد....»[472]

حتّی یک جمله در تمام کتاب وجود ندارد که کمترین همفکری و همراهی با اخوان‌المسلمین را نشان دهد.

در نتیجهٔ خواندن این کتاب، خواننده به این نتیجه می‌رسد که محمّد نجیب دوست اخوان‌المسلمین نبود، ولی برخورد او پس از فوریه ۱۹۵۴، که از مقام خود کنار گذاشته شد، بکلّی فرق می‌کند. او هم چون اخوان‌المسلمین ندای رهایی سر داد و پس از بازگشت به کار در ۲۷ فوریه، تصمیم گرفت که از پشتیبانی اخوان‌المسلمین در مقابل همقطارانش در شورای انقلاب بهره برد. به احتمال قوی، او به هضیبی به خاطر رهاییش از زندان تبریک گفته و آرزو کرده بود که ارتباط بین جمعیت و او قوی‌تر گردد.[473] اخوان‌المسلمین از گرایشهای محمد نجیب و اختلافات درونی شورای

انقلاب آگاهی داشتند، این امر این فرصت را به آنها داد که او را به خود جلب کنند. این تمایل دو طرفه و برابر بود.

یکی از شهود محاکمه اعلام کرد که؛ «اخوان‌المسلمین در واقع در نظر داشتند پس از اجرای کودتا، مدّت کوتاهی محمّد نجیب را در پست ریاست جمهوری نگهدارند ولی بعدها کنارش بگذارند، زیرا در واقع نمی‌توانستند او را کاملاً تأیید کنند.»[۴۷۴]

جریانات ۲۵ فوریه، در قلب حوادث تأثیر گذاشتند. هنگامی که محمّد نجیب از مقامش کنار گذاشته شد، تظاهرات عظیمی (به احتمال قوی از طرف اخوان‌المسلمین برنامه‌ریزی شده بود)[۴۷۵] به نفع وی صورت گرفت.

بازگشت او به سرکار نیز بهانهٔ خوبی برای تظاهرات دیگری بود که اخوان هم با شکرگزاری و تکبیر بدان پیوستند. اخوان‌المسلمین در پیروزی محمّد نجیب پیروزی خود را می‌دیدند. زیرا نه تنها او بر مسیر شورای انقلابی تأثیر می‌گذاشت، بلکه این نوید را به اخوان‌المسلمین می‌داد که آزادیهای سیاسی را باز پیاده کند و قانون منع فعّالیّت احزاب سیاسی را لغو نماید.

او به قول خود در اطلاعیّهٔ ۲۵ مارس، مشتمل بر شش ماده، عمل کرد.[۴۷۶] این رویدادها نقطهٔ آغازی برای ایجاد ارتباط بین محمّدنجیب و احزاب بود. بعدها محمّد نجیب این مسئله را «بهره‌گیری از قدرت قانونی مقام ریاست جمهوری»[۴۷۷] نامید، ولی بدیهی است که این کار در حقیقت بسیار بیش از اینها بود. و سپس مذاکرات انگلستان ـ مصر آغاز شد. رهبر هیئت مصر جمال عبدالنّاصر بود. محمّد نجیب را کاملاً در پشت صحنه نگهداشته بودند.[۴۷۸] این مسئله، افزون بر ردّ تصمیمات ۲۵ مارس ۱۹۵۴ و بازگشت حکومت نظامیان، او را سخت آزرد.

می‌گویند موافقتنامه انگلستان ـ مصر باعث نارضایتی او بود، زیرا ترکیه نیز در کنار کشورهای عرب به عنوان کشوری قرار می‌گرفت که حمله به آن به انگلستان حق می‌داد که پایگاه کانال سوئز را اشغال کند! و هم‌چنین به دلیل این که اشغال مجدّد کانال در صورت تهدید به جنگ نیز مجاز دانسته شده بود. او احساس می‌کرد که:

ـ «هم اکنون نیز خطر وجود دارد و انگلستان به دلیل احساس خطر مصر را ترک

نخواهد کرد.»[۴۷۹]

برابر منابع اخوان‌المسلمین جمال عبدالنّاصر از محمّد نجیب خواست که موافقت‌نامه را امضاء کند، امّا وی از این کار سر باز زد و نقطه نظرات خود را به طور مخفی نوشت و به اخوان‌المسلمین داد و آنها هم آن را چاپ و منتشر کردند.[۴۸۰]

در نتیجه، نجیب بارها با اخوان‌المسلمین ملاقات کرده و در بازگشت از سوریه درپی مرشد عام شد. احتمالاً نمایندگان وی با اخوان‌المسلمین به توافقهایی رسیده بودند.

در طیّ تحقیقات گفته شد که توافقهای ایشان شامل بازگرداندن اوضاع به حال عادی، ایجاد یک مجلس واقعی از نمایندگان راستین مردم و به دور از اعمال نفوذ، بازگرداندن و استقرار آزادیها، بویژه آزادی مطبوعات و آزاد کردن دستگیر شدگان بود.[۴۸۱]

ولی سازمان مخفی تمام این نقشه‌ها را به باد داد و شورای انقلاب به این نتیجه رسید که می‌باید نجیب را برای دومین و آخرین بار ـ در ۱۴ دسامبر ۱۹۵۴ ـ از کار برکنار سازد.[۴۸۲]

فصل پانزدهم

اخوان المسلمین
پس از انحلال

اخوان المسلمین پس از انحلال

محاکمهٔ اخوان‌المسلمین سه کاستی اساسی را آشکار ساخت:

نخستین کاستی شکاف درونی درپی رسیدن هضیبی به منصب مرشدعام و بقای او پس از محاکمه بود. اشتباه اساسی و ریشه‌ای این بود که در اساسنامه جمعیت، قدرت به طور کلّی در دست مرشد متمرکز گردیده بود و کمیتهٔ مرکزی و مجلس تأسیس جمعیت فقط نقش مشورتی داشتند.

در ابتدای امر، شخصیّت قوی و محکم البنّا این عیب عمده را می‌پوشاند. ولی زمانی که هضیبی به این مقام رسید، اخوان‌المسلمین اشکال کار را دریافته، سعی کردند به نوعی آن را ترمیم نمایند، ولی موفقیّتی به دست نیاوردند. این شکاف از بیانات بسیاری از اخوان‌المسلمین از جمله عبدالرّحمن البنّا، البهی‌الخولی، عبدالمعز عبدالسّتار، و نوشته‌های محمد الغزالی (در کتاب:معالم الحق) و محمد البنّا (در کتاب: و بعدایها الاخوان) ـ (و بعد ای برادران!). آشکار می‌شود، این شکاف البته به تشکیل گروهی جدید در بطن جنبش و پیدایش رویکردی نوین، منجر نشد و به نظر هم نمی‌رسد که در آینده چنین شود.!

عیب دوم، وجود سازمان مخفی بود که بیشتر به ارتشی درون ارتش، شباهت داشت. این سازمان ترجیح می‌داد به اهداف خود از طریق زور برسد و به روشهای مطمئن‌تر و درازمدت‌تر تعلیماتی آنقدرها بها نمی‌داد. اخوان‌المسلمین، براستی ارزش آموزش را درک کرده بودند. هضیبی می‌گفت:

«حکومت اسلامی را در قلوب خود برپا سازید تا حکومت اسلامی در سرزمین شما

مستقّر گردد.»[۴۸۳]

و محمدالغزالی می‌گفت:

«حکومت اسلامی ایجاد نخواهد شد، مگر آنکه امّت اسلامی ایجاد شود.»[۴۸۴]

و محبّ‌الدّین الخطیب چنین می‌گفت:

«نبرد مسلّحانه آخرین مرحله در جهاد است، ولی ابتدا می‌باید راه صلح با خدا و خودمان را پیش گیریم.»[۴۸۵]

وی سپس می‌افزاید:

«پرورش یک نسل جدید اسلامی و تدارک یک سیستم درست برای آن، اگر در ظرف بیست سال انجام گیرد، عظیمترین دستاورد اعراب در ظرف ۱۰۰۰ سال گذشته خواهد بود. این کار انجام نخواهد شد مگر آنکه ایشان خطاهایی را که به عمد در تاریخ اسلام روی داده است اصلاح نمایند و جوانان فداکارانه تمامی وقت خود را وقف جنبه‌های گوناگون آموزه‌های اسلام کنند.»[۴۸۶]

اخوان‌المسلمین بدون‌شک خدمات ارزنده‌ای در این زمینه انجام داده‌اند. آنان روح و قلب مردم را با غرور و افتخار اسلامی لبریز ساختند و در آنان پاکی و خیرخواهی برانگیختند. این کار عظیم‌ترین بخش فعّالیّت ایشان بود که به حق بسیار خوب آن را به انجام رساندند. افسوس؛ آنها در کار خود خیلی عجله کردند و می‌خواستند میوه این تلاش را «نارسیده» بچینند.[۴۸۷]

سومین کاستی سازمان کامل نبودن انگاشت دینی آنها درباره حکومت بود. آنان در طیّ محاکمات دچار تناقض‌گویی می‌شدند. گاهی اعلام می‌کردند اتفاق آراء ایشان بر روی اصول بود و نه جزئیّات[۴۸۸]، در موقعیّتهای دیگری مشخّص می‌شد که آنان طرح کاملی برای طرح حکومت اسلامی نداشتند[۴۸۹] و باز هم گاهی می‌گفتند که قوانین مدنی و قضایی مصر با قوانین مسلمانان مطابقت دارد در حالی که قوانین جزا همان

تعزیراتند (یعنی کیفرهایی که در قرآن تعیین نشده و به رأی قاضی سپرده شده‌اند) و حق تعلیق اجرای این قوانین را به مقامات کشوری وامی‌گذاشتند،[۴۹۰] این امر دامنهٔ اختلاف آنان را با حکومت تنگ‌تر می‌کرد.

جای تردید نیست که اسلام در فطرت خود رابطهٔ بین اجتماع و دین را، به طریقی که تمامی جنبه‌های زندگی را دربرگیرد، بیان کرده است. به همین دلیل قرآن به طور تدریجی و در ظروف ۲۳ سال نازل شد، تا آنکه پیامش تکمیل گردید. همچنین همگی بر این موضوع متفقّند که سیستم قوانین اسلامی بر مبنای ضرورتهای زمان طرح‌ریزی و اجرا می‌شود و در نتیجه محدودیّت و کهنگی را در آن راهی نیست. باب تفسیر قوانین اسلامی در فرق مختلفش، که در بسیاری از مسائل با یکدیگر موافق و در برخی مخالف بودند، از مدتها قبل گشوده شده بود. در واقع مسئلهٔ اجتهاد در قوانین اسلامی برای هماهنگی با شرایط اجتماعی امروزی ضعف این دین محسوب نمی‌گردد. بلکه نقطهٔ قوت آن است و چون قوانین اسلامی با توجّه به نیازهای ویژه‌ای تدوین گردیده‌اند، لذا می‌باید پابه‌پای آن نیازها تغییر کنند.[۴۹۱] مسلمین نمی‌توانند در محیطی جدا از سایر مردم، و بدون ملاحظهٔ ارتباطات بین‌المللی زندگی کنند. برعکس در حال حاضر آنها خویشتن را در مرکز جهانی که با مسائل متعدّد اقتصادی، سیاسی، و آموزشی درگیر است، یافته‌اند. تنها کسانی به پیروزی می‌رسند که قوی‌ترند و ابزار مؤثّرتری دارند.

واقعیّت مهمّ دیگر این است که موقعیّت حکومت اسلامی در جهان امروز در مقایسه با سایر کشورها، آرزوهای بسیاری را برمی‌انگیزد. مسلمانان می‌بایست با درستی و صداقت به دنبال دلایل اصلی ضعف کشورهایشان بگردند. احتمالاً مهمترین امری که مورد نیاز این کشورهاست آموزشهای فردی می‌باشد. «هضیبی» می‌گوید:

«رهبران کشورهای اسلامی ادّعا می‌کنند که طبق قوانین قرآن حکومت می‌کنند، در حالی که اعمال ایشان بسیار دور از دستورات قرآن است. آنان گمان می‌کنند که اسلام دین نماز، تقدّس، و زیارت است و تشخیص نمی‌دهند که علاوه بر همه اینها اسلام دین علم، آموزش، اخلاق، جهاد در راه خدا، رهنمودی برای روابط بشری و استقرار عدالت اجتماعی، بدان‌گونه که خداوند برای بشر ضمانت کرده است، می‌باشد.

قوانینی که در طول زمان تغییر نمی‌کنند.»[۴۹۲]

مشکل اساسی مسئله در همین جاست. اسلام چیست؟ گوهر و هدف آن چیست؟ درک مسلمانان از آن چگونه است؟ در ابتدای امر اخوان‌المسلمین با کمال خلوص، آگاهی و صداقت قدم در عرصهٔ این نبرد گذاشتند. در میانهٔ راه گروهی از آنان مسیر را گم کردند و در بازیهای سیاسی گرفتار گشتند. جریان محاکمه اخوان‌المسلمین به صورت کتابهایی، از جمله محکمة‌الشّعب (در ۵ جلد که بوسیله کمال کیره در دو جلد خلاصه شده است) و در بسیاری از گزارشهای روزنامه‌ها درج گردیده است، که اسناد با ارزشی برای مطالعهٔ تاریخ جنبش بشمار می‌رود.

*

محاکمهٔ اخوان‌المسلمین و انحلال سازمان تأثیر عظیمی بر روی مصر و سایر حکومتهای اسلامی گذاشت. در مصر صدها خانوار بی‌نان‌آور شدند. مردان برجسته‌ای به زندان افتادند و حکومت از خدمات بسیاری از تحصیلکرده‌ها، رهبران مذهبی، مهندسان و متخصصان مختلف، درست در زمانی که شدیداً به آنها نیاز داشت، محروم شد، این در واقع زخمی عمیق و دردناک بود.

شورای انقلاب برای جلوگیری از این فرجام اسفناک تلاش بسیاری نمود! ولی سؤقصد به جان عبدالنّاصر حکومت را واداشت که سؤقصد کنندگان را محاکمه و سازمان مخفی را نابود کند! *

تأثیر این حادثه در سایر کشورهای اسلامی نیز چندان کم اهمیّت نبود، به طوری که ۷ سازمان مذهبی پاکستان از حکومت خود خواستند که آزادی اخوان‌المسلمین را از حکومت مصر بخواهند تا از اتّفاقات خونین و شکاف در صف متّحد مسلمین جلوگیری به عمل آید. سازمانهای متعدّدی در سورّیه، لبنان، اردن و عربستان سعودی نیز تقاضاهای مشابهی به دولت مصر تقدیم کردند. احزاب پارلمانی سوریه به همراه

* هرگز!... شورای انقلاب و در رأس آن عبدالناصر، از روز نخست برای نابودی حرکت اخوان توطئه چیدند... و پس از تحکیم پایه‌های قدرت، سرانجام به هدف خود که آرزوی امپریالیسم جهانی بود، جامهٔ عمل پوشانیدند.م

حکومت اظهار امیدواری کردند که متّهمان اعدام نگردند. یکی از دلایل این تیرگی روابط سودان و مصر، به گفتهٔ الحیاه، روزنامهٔ بیروت، همین بوده است. یکی دیگر از دلایل این تیرگی تظاهرات گستردهٔ سودانیها درپی عزل نجیب و محاکمهٔ اخوان‌المسلمین بود. آنها درخواستهای متعدّدی برای بازگشت نجیب و توقف اعدام محکومین به قاهره ارسال کردند. ولی حکومت قاهره به این درخواستها ترتیب اثری نداد... «از آن تاریخ ابرهای تیره‌ای در افق روابط حکومت مصر و حکومت ازهری پیدا شد.»[۴۹۳] مع‌ذالک اعتراضات به سؤقصد به جان جمال عبدالنّاصر بر همه جا گسترده شد[۴۹۴] و مصطفی السباعی شخصاً اعلام داشت که اسلام با هرگونه عمل خشونت‌آمیز و ترور تحت هر شرایطی مخالف است.

می‌بایست خاطرنشان سازیم که انحلال جمعیت در مصر به هیچ وجه از فعّالیّتهای آن در سایر کشورهای عربی نکاست. این سازمان هنوز در اردن، سورّیه، سودان و بیروت (به نام عبادالرّحمان، بندگان رحمان) و در بغداد (به نام برادران مسلمان) فعّالیّت می‌کند. در سراسر جهان اسلام هنوز سازمانهایی، طرفدار اخوان‌المسلمین، فعّالیّت می‌کنند.

می‌باید خاطرنشان سازیم که مرکز جمعیت از مصر به سورّیه انتقال پیدا کرد و پس از دستگیری هضیبی، مصطفی السباعی به عنوان مرشد عام جمعیت انتخاب گشت!

درسورّیه نارضایتیها زمانی آغازشد که رهبر جناح مخالف، ابوالخیرالایرقسوسی خواهان کناره‌گیری اخوان‌المسلمین از مسائل سیاسی شد.[۴۹۵] بدیهی است که در این برهه از زمان گرایش عام اخوان‌المسلمین آن است که در دو مرحلهٔ اوّلیّهٔ حرکت اخوان‌المسلمین، که توسط البنّا تشریح شده بود، درنگ کنند. این دو مرحله عبارت بودند از: گسترش جنبش و سازمان‌دهی آن، بدون آنکه بخواهند در حکومت دخالتی کنند. به همین دلیل حکومت سورّیه به اخوان‌المسلمین اجازه داده بود که فعّالیّتهای خود را از سر بگیرند، با این امید که تنها هدف ایشان «گسترش اسلام، تهذیب قلبها و فراخوانی مردم به سوی آرمانهای متعالی آن» باشد.[۴۹٦]

در این جا این پرسش می‌آید که سیاست چیست؟ اگر سیاست به معنای امید به

بدست گرفتن حکومت در حال یا آینده باشد، باید گفت که اخوان‌المسلمین آن را رها کرده‌اند؛ ولی اگر به معنی توجّه و یا بحث درباره وضعیت اسفناک و خفقان‌آور مسلمانان باشد، در این صورت اخوان‌المسلمین هنوز هم حرکتی سیاسی است.

چند روز پس از صدور اجازهٔ فعّالیّت اخوان‌المسلمین در سوریّه، اخوان تظاهرات عظیمی در دمشق تحت عنوان «هفتهٔ الجزیره» به راه انداختند. در این تظاهرات آنها بشدّت علیه استعمار فرانسه تاختند. مصطفی السباعی خواست که «همگان قلبها و ارواح خود را برای مبارزه علیه امپریالیسم آماده کنند.»

واقعیّت این است که سرکوب مسلمانان کشورهای اسلامی زیر سلطه بیگانه، احساس همدردی را نه تنها نسبت به اخوان‌المسلمین که نسبت به همهٔ مسلمانان برمی‌انگیزد، از این گذشته، تا هنگامی که آنها به مسائل مسلمانان، در کلّ، توجّه دارند، در حالی که دیگر احزاب سیاسی، با توجّه به ملاحظات سیاسی، تنها به مسائل داخلی می‌پردازند، از پشتوانهٔ و محبوبیّت قابل توجهی برخوردار خواهند بود.

یکی از فعّالیّتهای عمدهٔ آنها در سوریّه انتشار نشریّهٔ المسلمون، درست به همان شیوه‌ای که در مصر منتشر می‌گشت، بود. اوّلین شمارهٔ آن در مارس ۱۹۵۵ منتشر شد و شماره‌های بعدی به ترتیب انتشار یافتند. ناشر و سردبیر این نشریه مصطفی السباعی بود. در ضمن آنها مجلّهٔ هفتگی الشهاب راکه خطّ فکری مجلات الدعوه و الاخوان المسلمون را پی می‌گرفت، منتشر کردند. اوّلین شمارهٔ آن در ۲۴ آوریل ۱۹۵۵ منتشر گردید، اما شماره‌های بعدی به طور نامنظم انتشار یافتند.

به هر حال در مصر کتب و یادداشتهای بیشماری در نقد اخوان‌المسلمین نوشته شد، از جمله: ۱. الاخوان المسلمون، مدیحهم و هدیرهم، خاطرات یکی از اعضای اخوان‌المسلمون، ۲. اقطاب العروبه و کتّابها یتحدثون، ۳. الاخوان والمسلم الحق، ۴. هؤلاء هم‌الاخوان، ۵. الاخوان اعداءالشعب نوشتهٔ انور زعلوق، ٦. الاخوان والارهاب.

در مقابل این انتقادات!، اخوان‌المسلمین نیز کتبی به این شرح منتشر کردند: ۱. قصه‌الاخوان الکامله، ۲. جزوهٔ انگلیسی تحت عنوان: چرا اخوان‌المسلمین سرکوب

شدند (منتشر شده توسّط جوانان پاکستانی)، ۳. شهداءالاخوان. بسیاری از این کتب تاریخ ندارند.

گفته‌می‌شود که حکومت مصر سعی بسیار کرد تا با اعضای زندانی اخوان‌المسلمین مذاکراتی انجام داده، به رفع اختلافات! بپردازد. حکومت از آنان می‌خواست که مطلقاً بر روی جنبه‌های مذهبی فعّالیّت داشته باشند و سازمان مخفی را برای همیشه منحل! کنند. عدم موفقیّت در این تلاشها لزوماً به یکی از این راهها ختم می‌گشت: یا انقلاب در تمامی در مصر مستقّر گردیده، به نفوذ اخوان‌المسلمین در آنجا خاتمه می‌داد و یا جمعیت مذکور رهبری انقلاب را به دست می‌گرفت و روشهای سابق را ادامه می‌داد، که احتمال چنین چیزی ضعیف می‌نمود.

باید بگوییم که چنین مجادلات داخلی تنها به تضعیف روحیّهٔ ملّت و تزلزل پایه‌های آن منتهی می‌گردد. اگر صاحبان خانه‌ای به کاشانه خود علاقه‌مندند، می‌باید پلیدیها را از آنجا بروبند و از ملاحظات جزئی در راه مسائل کلّی و اساسی بگذرند.

جای تردید نیست که تا اسلام باقی است گوهر جنبش اخوان‌المسلمین نیز باقی خواهد ماند. آیا این نهال خشکیده بار دیگر نیرو گرفته و به بار خواهد نشست؟. این تنها زمان است که این را مشخّص می‌سازد.!*

«... فَاَمَّا اَلزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ اَمّا ما یَنْفَعُ اَلنّاسَ فَیَمْکُثُ فِی اَلاَرْضِ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللّه الاَمثال.» خاتمهٔ آیهٔ شریفهٔ ۱۸ سورهٔ مبارکهٔ رعد.

پایان

* ... و اینک زمان آن را مشخص ساخته است... دیکتاتورها نابود شده‌اند... و حرکت اسلامی در همه جا اوج گرفته و وعدهٔ الهی ـ در استمرار بقای آنچه به نفع مردم است ـ تحقق می‌یابد. م

یادداشتها، مراجع
و
رویدادها

یادداشتها و مراجع

فصل ۱

۱. رجوع شود به مقدمه کتاب الطریق (راه) نوشتهٔ دکتر یحیی‌داردیری سرپرست کل انجمن جوانان مسلمان، قاهره، ۱۹۵۲. مقدمه نوشته محب الدین الخطیب، یکی از مؤسسین انجمن و اولین دبیر کل آن، چگونگی ایجاد انجمن و اهداف آنرا تشریح و فهرست اولین اعضاء شورای اجرائی آن را ارائه می‌دهد. این مقدمه، علاوه بر اساسنامه جمعیت، منبع خوبی برای تاریخ است.

۲. رجوع شود به اوّلین گزارش سالانهٔ انجمن که در سال ۱۹۲۴ در قاهره منتشر شد. این گزارش متذکّر می‌شود که اعضاء در ٦ ژانویهٔ ۱۹۲۳ شاخهٔ مرکزی را در قاهره تشکیل‌دادند،لیکن ساختمان در سال ۱۹۲۲ خریداری‌شد.

۳. رجوع شود به whither Islam, ویراستار: H. A. R. Gibb. london 1932. این تحلیل توسط کمپرفرمیراست که در صص ۱۰۷ ـ ۱۰۱ اظهار می‌دارد: مادهٔ دوم عدم مداخله در سیاست را مقرر می‌کند. همچنین رجوع شود به اساسنامهٔ (القانون الاساسی)، چاپ یازدهم، سال ۱۳٦۷.ا. ج / ۱۹۴۷ ا. دی. در مادهٔ چهار چنین آمده است:

«جمعیت میبایست جهت تقویت اتحاد و پیوستگی مسلمانان و دفاع از حقوق و منافع ایشان، تا آنجائیکه می‌تواند تلاش کند، لیکن نمی‌بایست، تحت هیچ شرایطی، در مشاجرات سیاسی دخالت کند.»

۴. رجوع شود به کتاب الصعلکه و الفتوه، (عیّاری و جوانمردی)، نوشتهٔ احمد امین، دوره اقرأ، شماره ۱۱۱، آوریل ۱۹۵۲، صفحهٔ ۹٦ که در آن نویسنده بین اخوان المسلمین و سازمان فتوه مقایسه‌ای بعمل آورده است.

۵. رجوع شود به مقاله سردبیری در الرساله، مجله قاهره، ۳۱ مارس ۱۹۵۲، شماره ۹۷۸.

٦. روزنامهٔ الاخوان المسلمون شماره ۲۴، مه ۱۹۴٦.

۷. رجوع شود به «من خطب حسن البنّاء (از سخنرانیهای حسن البنّا)، دورهٔ اول، دمشق ۱۹۳۸، صفحهٔ ۵۹.

۸. احمد، محمد حسن، «الاخوان المسلمون فی‌المیزان» (اخوان المسلمین در ترازو) (چاپ الاخاء، مصر، بدون تاریخ ولی احتمالاً در سال ۱۹۴٦، ۱۰۲ صفحه).

۹. رجوع شود به مذکرات حسن البنّا (خاطرات حسن البنّا)، صفحهٔ ۸٦.

۱۰. الاخوان المسلمون، شمارهٔ ۷۰، ۲۴ ژوئن ۱۹۴٦.

۱۱. ایضاً، شمارهٔ ۵۹، ۱۱ ژوئن ۱۹۴٦.

۱۲. ایضاً، شمارهٔ ٦۲، ۱۵ ژوئن ۱۹۴٦.

۱۳. ایضاً، ش ۷۰، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۴. مذکرات حسن البنّا، ص ۳۱، و الحجاجی، احمد اناس، «روح و ریحان»، (قاهره، ۱۳۶۵ هـ / ۱۹۴۵ م)، صص ۱۲۸، ۱۳۱.
۱۵. ایضاً، ص ۳۰.
۱۶. ایضاً، ص ۳۲، و مذکرات حسن البنّاء، ص ۸.
۱۷. خاطرات البنّا، ص ۱۶۰
۱۸. ایضاً، ص ۱۷.
۱۹. ایضاً، صص ٦ و ۸ و ۱۷.
۲۰. ایضاً، ص ۲۸.
۲۱. ایضاً، ص ۲۸.
۲۲. الجندی، احمد انور، قائد الدعوه، حیات رجل و تاریخ مدرسه (رهبر جنبش، زندگی یک مرد، و تاریخ یک مکتب)، (قاهره، ۱۳٦۵ هـ / ۱۹۴۵ م) ص ۱۳۷.
۲۳. ایضاً، ص ۱۴۴.
۲۴. خاطرات البنّا، صص ۵۷ ـ ۵٦.
۲۵. الجندی، قائد الدعوه، ص ۱۳۷.
۲٦. الجندی، قائد الدعوه، ص ۱۳۷.
۲۷. من خطب حسن البنّا، دورهٔ اول، ص ۵.
۲۸. خاطرات البنّاء، ص ۵۸.
۲۹. رجوع شود به جزئیات، ایضاً، صص ٦۳ ـ ۵۹.
۳۰. ایضاً، صص ٦٦ ـ ٦۳، نیزالحجاجی، صص ۹۸ ـ ۹٦.

فصل ۲

۳۱. خاطرات البنّا، صص ٦ و ۸.
۳۲. ایضاً، ص ۱۷.
۳۳. ایضاً، احمد، ص ۱۴.
۳۴. خاطرات البنّاء ص ۵۲.
۳۵. ایضاً، ص ۷۰.
۳٦. یکی از اولین معتقدان آن احمد السکری بود که در محمودیه دبیری انجمن اخوان المسلمین را بعهده داشت. او و یکی دیگر در زمان سفر البنّا به حجاز مورد اتهام واقع شدند. وی نویسنده‌ای تندرو بود لیکن بعدها از جمعیت کناره گرفت. حمید عسکریه درالزقازیق همان موقعیتی را داشت که عبدالحمید در کفرالدوار. (رجوع شود به من خطاب حسن‌البنّا، ص ٦).
۳۷. خاطرات البنّا، ص ۸۰
۳۸. ایضاً، ص ۸٦، نیز رجوع شود به الجندی، صص ۷۴ و ۸۴.
۳۹. خاطرات البنّا، ص ۸۸.
۴۰. الجندی، ص ۱۰۹.

۴۱. الحجاجی، ص ۲۳٦.
۴۲. الجندی، ص ۱۲۷.
۴۳. ایضاً، ص ۱۰۷، و الحجاجی، ص ۱۰۹.
۴۴. الحجاجی، صص ۲۰۰ ـ ۱۹۹.
۴۵. الجندی، ص ۱۰۹.
۴٦. الحجاجی، ص ۱۹۹.
۴۷. ایضاً، ص ۲۰۱.
۴۸. البنّاء، هل نحن قوم عملیون (آیا ما مردم عملگرا هستیم). قاهره، ۱۹۴٦، صص ۱٦ ـ ۱۵.
۴۹. الحجاجی، ص ۲۵۰.
۵۰. رجوع شود به کتاب، ثوره الدم (انقلاب خون)، نوشتهٔ عبدالرحمان الساعاتی، بدون تاریخ، سخنرانی بر مقبره بنی‌امیه در سال ۱۹۳۵، ص ۱۱، و مقاله‌ای از اورشلیم، ص ۱۰۸، و مقاله‌ای درباره مقبرهٔ بلال، ص ۱۱۳.
۵۱. رجوع شود به سلسله مقالات تحت عنوان «نحن» (ما)، در «الاخوان المسلمون»، شماره ۵۲، ۳ ژوئیهٔ ۱۹۴٦.
۵۲. رجوع شود به جزوه‌ای تحت.عنوان نحوالنور (به سوی نور)، نوشتهٔ البنّا قاهره ۱۹۳٦، صص ۳٦ ـ ۳۰.
۵۳. ایضاً، ص ۳۰، قسمت اول.
۵۴. جزوهٔ المنهاج (راه)، چاپ ۱۳۵۷ ه / ۱۹۳۸ م، نیز رجوع شود به الاخوان المسلمون، ۲ ژوئیهٔ ۱۹۴٦.
۵۵. من خطب حسن البنّا، صص ۱۵ ـ ۱۴.
۵٦. الاخوان المسلمون، ۳ ژوئیهٔ ۱۹۴٦.
۵۷. ایضاً، ۴ ژوئیه ۱۹۴٦.
۵۸. من خطب حسن البنّا، ص ۲۴.
۵۹. ایضاً، ص ۳۹.
٦۰. ایضاً، صص ۴۲، ۴۱.
٦۱. ایضاً، ص ۵٦.
٦۲. رجوع شود به قانون النظام الاساسی لجمعیة الاخوان المسلمون (اساسنامهٔ جمعیت اخوان المسلمین)، به اصلاح مجمع عمومی در جلسه ۸ سپتامبر ۱۹۴۵، ص ۴.
٦۳. رجوع شود به الاخوان المسلمون، ش ۱۸٦، ۱۲ دسامبر ۱۹۴٦.
٦۴. ایضاً، در جایی دیگر گفته شده که تعداد به یک میلیون هم رسیده است. رجوع شود به مقدمهٔ خاطرات البنّا.
٦۵. رجوع شود به هفته‌نامهٔ الدعوه، ش ٦۱، ۱۵ آبریل ۱۹۵۲.
٦٦. مقدمهٔ خاطرات البنّا.
٦۷. الدعوه، ش ٦۱، ۱۵ آبریل ۱۹۵۲.
٦۸. رونوشت اعلامیه در الاخوان المسلمون یافت می‌شود، ش ۱۳۵، ۱۰اکتبر ۱۹۴٦.
٦۹. ایضاً، ش ۱۸۳، ۹ دسامبر ۱۹۴٦.
۷۰. الحجاجی، احمد اناس، رجل الساعه (مرد زمانه)، بدون تاریخ، ص ۹۳.
۷۱. الاخوان المسلمون، ۷ مه ۱۹۴٦، و روزنامهٔ المنار، دمشق، ش ۴۱۸، ۱۴ مه ۱۹۴۸.
۷۲. المنار، ش ۵۲۸، ۲۲ فوریه ۱۹۴۹.
۷۳. الدعوه، ش ٦۱، ۱۵ آبریل ۱۹۵۲.

۷۴. برای اطلاع از جزئیات این حوادث، مانند مورد Jeep رجوع شود به جزوه، اقوال کبار الشهود و حوادث التعذیب (گفته‌های گواهان بزرگ و حوادث شکنجه)، بدون تاریخ، و جزوه‌ای دیگر، تحت عنوان الحیثیات و نص الحکم (کیفر خواستها و متن حکم صادره)، بدون تاریخ، همچنین، الاهرام، و المصری و دیگر انتشارات در این رابطه.

۷۵. المنار، ش ۵۲۸، ۲۲ ۹ ۱۹۴۹.

۷٦. در موارد بخصوص مربوط به بازداشتگاههای زندانیان سیاسی، کتاب معتقل هاکستاب (بازداشتگاه هاکستیب)، نوشتهٔ محمد علی‌الطاهر، یکی از زندانیان، رجوع شود. وی صاحب امتیاز روزنامهٔ الشورا (شورا) می‌باشد که قبلاً در قاهره منتشر می‌گشت.

۷۷. روزنامهٔ الجمهور المصری (توده‌های مصری)، ۵ فوریه ۱۹۵۱، که در آن این اعلامیه به چاپ رسیده است.

۷۸. الدعوه، در شمارهٔ ۴۴ در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۸۵۱ توضیحی منتشر ساخت.

۷۹. روزنامهٔ بیروتی الحیاة (زندگی) شمارهٔ ۱٦۸۲ به تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۵۱.

۸۰. سه کتاب اول، نوشتهٔ عبدالقا یر عوده قاضی دادگستری و عضو جمعیت می‌باشند. کتابهای بعدی نیز نوشتهٔ وی می‌باشند: التشریع الجنائی فی‌الاسلام (قانونگذاری جنائی در اسلام)، المال و الحکم فی الاسلام (اقتصاد و حکومت در اسلام)، و الاسلام و اوضاعنا المالیه (اسلام و اوضاع اقتصادی ما)، همهٔ این کتابها زمینهٔ مذکور را دارا هستند. سه کتاب دیگر نوشتهٔ محمد الغزالی، عضوی از جمعیت و پرکارترین نویسنده در دفاع از ایدئولوژی آن می‌باشند. به انضمام این کتب، وی کتابهای زیر را به رشتهٔ تحریر در آورده است: من هنا نعلم (از اینجا میدانیم)، در جواب کتاب شیخ محمد خالد که باعث شورش عظیمی گشت، تحت عنوان من هنانبدا (از اینجا آغاز کردیم)، و همینطور کتاب عقیده المسلم (عقیدهٔ مسلمان)، و کتاب الاسلام المفترا علیه (اسلامی که بدان افترا زده‌اند) تمام این کتب مسیر مشخصی دارند. در میان کتب دیگر این موضوع کتاب نظام العمل فی الاسلام و نظام الحرب فی الاسلام (روش کار در اسلام و روش جنگ در اسلام) نوشتهٔ جمال‌الدین اباد و کتاب الاسلام و حقوق الانسان (اسلام و حقوق بشر) نوشتهٔ عبدالمنعم خفاجی به چشم می‌خورد.

۸۱. ماهنامه‌ای که صاحب امتیاز و سردبیر آن سعید رمضان می‌باشد. اولین شمارهٔ آن در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۵۱ به چاپ رسید. مدیر آن یکی از برجسته‌ترین مبلغین اخوان المسلمین است، وی سخنوری توانا بود. و فارغ التحصیل دانشگاه فواداول است. در دورهٔ زمامداری عبدالهادی به پاکستان تبعید گشت. بعدها به قاهره مراجعت کرد. هفته نامهٔ دیگری نیز بنام «الدعوه» وجود دارد که صاحب امتیاز و مدیر آن صالح العشماوی، عضو جمعیت میباشد، گرچه جمعیت اعلام داشت که این مجله سخنگوی جمعیت نیست. روی سخن این مجله توده‌ها هستند و لحن سیاسی دارد، در حالیکه مجله المسلمون لحنی آرام و عالمانه دارد.

فصل ۳

۸۲. مقدمه من خطب حسن البنّا، ٦ ۱۰ ۱۹۴٦.

۸۳. الحجاجی، روح و ریحان، صفحه ۳٦۷ و «رجل الساعه» صفحه ۱۲۱.

۸۴. الاخوان المسلمون، ٦ مه ۹۴٦ ۱.

۸۵. من خطب حسن البنّا، ۹ ۱۰۹. از بیروت که نشان آنها قرآنی میان دو شمشیر شد.

۸٦. الحجاجی، روح و ریحان، ص ۲٦۴.

۸۷. ایضاً، ص ۱۰۱.

۸۸. ایضاً، صص ۱۱۳ ـ ۱۰۳.
۸۹. مذکرات حسن‌البنّا صص ۵، ۲۹، ۴۹.
۹۰. ایضاً، ص ۱۱.
۹۱. ایضاً، ص ۱۵.
۹۲. ایضاً، ص ۱٦.
۹۳. ایضاً، ص ۱۷.
۹۴. ایضاً، ص ۲۰.
۹۵. الجندی ص ۸۴.
۹٦. ایضاً، ص ۸۴، مذاکرات حسن البنّا، ص ۲۰ ـ ۸ و ۴٦.
۹۷. مذکرات حسن البنّا ص ۲۰.
۹۸. ایضاً، ص ۸۲.
۹۹. ایضاً، ص ۸۲.
۱۰۰. او در خاطرات خود ص ۴۹ گفته است:
ما بسیاری از اصول صوفیها را رد کردیم زیرا که بدور از تعلیمات اسلام بودند. ما در اندیشهٔ خود آزاد بودیم و صمیمانه به ارزشهای اصیل در عبادت، یاد خدا و رفتار خود ارج می‌نهادیم ص ۴۹.
۱۰۱. ایضاً، ص ٦۷.
۱۰۲. رجوع به اسامی متن بالا ص ۳۲.
۱۰۳. ایضاً ص ۱۵.
۱۰۴. ایضاً، ص ۳۱.
۱۰۵. ایضاً، ص ۴۹.
۱۰٦. الحجاجی، روح و ریحان ص ۲۴۲ ـ ۲۴۱.
۱۰۷. مذکرات حسن البنّا ص ۴۲ و ٦۹.
۱۰۸. الجندی ص ۱۵٦.
۱۰۹. مذکرات حسن البنّا ص ۸۱.
۱۱۰. الجمهور المصری ۵ فوریه ۱۹۵۱.
۱۱۱. الحجاجی، رجل الساعه ص ۹۳.
۱۱۲. برای مثال رجوع شود به کتاب «نحوالنور» حسن البنّا صص ۱۸ ـ ۹ والی ای شیء ندعوا الناس صفحه ۲۳ و الحجاجی روح و ریحان صفحه ۳۵۰.
۱۱۳. رجوع شود به صص ۹۲ ـ ۸۷ و صفحهٔ ۱۰٦. روی جلد نام کتاب (قائد الدعوه) و داخل جلد (حیات رجل و تاریخ مدرسه)، نام حسن البنّا نقش بسته است.
۱۱۴. ص ۲۹۰.
۱۱۵. صص ۲۸۹ ـ ۲۸۸.
۱۱٦. الاخوان المسلمون ۵ ژوئیه ۱۹۴٦.
۱۱۷. رجوع شود به ص ۱۴۲.
۱۱۸. ایضاً، ص ۵۸.

۱۱۹. الحجاجی، روح و ریحان ص ۲۱۵.
۱۲۰. الحجاجی رجل الساعه صص ۱۲۲ ـ ۱۲۰.
۱۲۱. مجلهٔ هفتگی تایم ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶.
۱۲۲. الحجاجی روح و ریحان ص ۲۹۴.

فصل ۴

۱۲۳. الحجاجی روح و ریحان ص ۲۹۴.
۱۲۴. بخش ۲، هنر ص ۴.
۱۲۵. من خطب حسن البنّا، ص ۲۰.
۱۲۶. ایضاً، ص ۲۴.
۱۲۷. الحجاجی رجل الساعه، ص ۹۳.
۱۲۸. البنّا، نحو النور، ص ۹.
۱۲۹. الحجاجی، روح و ریحان، ص ۳۸۱.
۱۳۰. ایضاً، ص ۳۷۴.
۱۳۱. رجوع شود به دعوتنا، جزوه بدون تاریخ. از اولین جزوات جمعیّت بدون امضاء و احتمالاً توسط خود حسن البنّا نوشته شده است.
۱۳۲. البنّا، الی أي شيء ندعوا الناس.
۱۳۳. دعوتنا، ص ۱۱.
۱۳۴. صقر، عبدالبادی السید، کیف ندعوا الناس (چگونه مردم را فرا می‌خوانیم) نوشته حسن البنّا، چاپ دوم ۱۹۴۶. ص ۴. این نشان می‌دهد که آنها سلفیه هستند.
۱۳۵. من خطب الحسن البنّا، ص ۱۴.
۱۳۶. الحجاج، روح و ریحان، ص ۳۹۰.
۱۳۷. این شش اصل، پاراگرافهای ماده دوم بخش دوم قوانین اصلی اخوان المسلمین هستند که در سال ۱۹۴۵ توسط مجمع عمومی ارائه شد.
۱۳۸. من خطب حسن البنّا ص ۱۷.
۱۳۹. دعوتنا، ص ۲۳.
۱۴۰. من خطب حسن البنّا صص ۱۸ ـ ۲۰.
۱۴۱. ایضاً، ص ۳۷.
۱۴۲. ایضاً، صص ۴۲ ـ ۴۱.
۱۴۳. ایضاً، صص ۵۵ ـ ۵۰.
۱۴۴. ایضاً، صص ۵۷ ـ ۵۶ و الاخوان المسلمون ۳۰ ژوئیه ۱۹۴۶.
۱۴۵. من خطب حسن البنّا، جلد ۱، صص ۷۰ ـ ۶۶.

فصل ۵

۱۴۶. البنّا، الی ای شيء ندعوا الناس، ص ۲۶. همچنین رجوع شود به مقاله‌ای در مقدمه مجله «الشهاب» که قبل از

اولین شماره مجله المسلمون به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۵۱ چاپ شد. بخصوص صفحه ۸ که در آن پیام الشهاب خلاصه شده که در واقع پیام جنبش هم هست.

۱۴۷. الجندی، صفحه ۱۲۵.

۱۴۸. الاخوان المسلمون ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱۴۹. ایضاً ۵ مه ۱۹۴۶.

۱۵۰. ایضاً ٦ ژوئن ۱۹۴۶.

۱۵۱. البنّا، نحوالنور صص ۳۴ ـ ۳۱ البنّا، هل نحن قوم عملیون؟ صفحه ۲۹ و روزنامه‌های آنان در تاریخ ۱۷ مه ۱۹۴۶.

۱۵۲. البنّا، الی أي شيء ندعوا الناس؟ صفحه ۲۳.

۱۵۳. الحجاجی، روح و ریحان ص ۲۹۵.

۱۵۴. الحجاجی، رجل الساعه، ص ۱۲۴.

۱۵۵. ایضاً ص ۱۲۳.

۱۵٦. الحجاجی روح و ریحان، صص ۳۷۷ ـ ۳۷٦.

۱۵۷. ایضاً، ص ۱۱۵.

۱۵۸. دبیرکل جدید سعی کرد راه پیشینیان را بپیماید و نامه‌ای به نجیب الهلالی نوشت و در آن نقطه نظرهای جنبش را راجع به سیاست داخلی خارجی و مذاکرات با انگلستان بیان کرد. رجوع شود به روزنامه الاهرام تاریخ ۲٦ مارس ۱۹۵۲.

۱۵۹. الاخوان المسلمون، ۷ ژوئیه، ۱۹۴۶.

۱٦۰. ایضاً، ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦۱. ایضاً، ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦۲. ایضاً، ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦۳. ایضاً، ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦۴. ایضاً، ۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦۵. ایضاً، ۱۴ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦٦. ایضاً، ۳۰ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦۷. ایضاً، ۳۰ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.

۱٦۸. اهدافی شبیه به این در جزوه (اهدافنا و مبادئنا) (هدفها و اصول ما)، منتشره توسط کمیته مرکزی دمشق ۱۹۴۵ ـ ۱۳٦۵. من معتقدم که این عقاید شبیه عقاید اخوان المسلمین در مصر است. رجوع شود به بیانیه کنگره ششم اخوان المسلمین، ص ۷.

۱٦۹. البنّا، نحوالنور، صص ۱۹ ـ ۱۸ و الی أي شيء ندعوا الناس. ص ۲٦.

۱۷۰. الاخوان المسلمون، ۱۷ ژوئن ۱۹۴۶.

۱۷۱. ایضاً، ۲۰ مه ۱۹۴۶.

۱۷۲. ایضاً، ۱۸ ژوئن ۱۹۴۶.

۱۷۳. ایضاً، ۳ ژوئن ۱۹۴۶.

۱۷۴. البنّا، هل نحن قوم عملیون، ص ۱۴.

۱۷۵. در نامه وزیر خطاب بایشان چنین آمده بود:
- «میبینم که گروه شما در تمامی شهرها و دهکده‌ها از شمال تا جنوب پخش شده‌اند و در واقع تلاش بسیار کرده و می‌خواهند فرصتی را فراهم آورند که برنامه اصلاح طلبانه شما اجرا گردد.»
در این کلام قدرت نفوذ ایشان در آن زمان معلوم می‌گردد. رجوع شود به الاخوان المسلمون، ۱۱ اکتبر ۱۹۴۶.
۱۷۶. البنّا، هل نحن قوم عملیون صص ۱۶ ـ ۱۴.
۱۷۷. الاخوان المسلمون، ۳ ژوئیهٔ ۱۹۴۶.
۱۷۸. ایضاً، ۲۳ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۷۹. الطاهر، ص ۶.
۱۸۰. الاخوان المسلمون ۱۸ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۸۱. ایضاً، ۷ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۸۲. ایضاً، ۲ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۸۳. ایضاً، ۳۱ مه ۱۹۴۶.
۱۸۴. ایضاً، ۳ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۸۵. الحجاجی، روح و ریحان ص ۳۰۹.
۱۸۶. ایضاً، ص ۳۱۰.
۱۸۷. ایضاً، ص ۳۱۳.
۱۸۸. الاخوان المسلمون، ۲۴ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۸۹. ایضاً، ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۹۰. الدعوه، ۱۵ آوریل ۱۹۵۲.
۱۹۱. الاخوان المسلمون، ۲۵ مه، ۷ ژوئن، ۲۰ ژوئن، ۲۱ ژوئن ۱۹۴۶.
۱۹۲. رجوع شود به بیان عن مشروع المطبعه الاسلامیه و الجریده الیومیه (بیانیه پروژه انتشارات اسلامی و روزنامه یومیه) ۱۹۴۵.
۱۹۳. رجوع شود به اسامی کمپانیها، مجله الدعوه، ۱۵ آوریل ۱۹۵۲.
۱۹۴. الاخوان المسلمون ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۶.
۱۹۵. البنّا، هل نحن قوم عملیون صص ۱۹ ـ ۱۸.
۱۹۶. من خطب حسن البنّا ص ۱۵.
۱۹۷. رجوع شود به «اهدافنا و مبادئنا» صفحه ۵. در آنجا او به تمدن غرب اشاره می‌کند و می‌گوید که در این تمدن خوب و بد بیکسان وجود دارند و صنعت و علوم آن غیرقابل انکارند و میبایست هر اختراعی که برای ما سودمند است و شخصیت ما را بعنوان یک ملت ویران نمی‌سازد در جهت بقای ملت بکار گرفته شود... و غیره... این اظهار نظر نشان میدهد که آنها دیدگاه واقع بینانه‌ای نسبت به تمدن غرب داشتند. و صحیح نیست اگر گمان ببریم که آنها با این تمدن بطور کلی مخالف بوده‌اند. گرچه نمی‌توان انکار کرد که برخی از نویسندگان آنها در حمله به تمدن غرب بسیار تندروی کرده‌اند. تمایل و نقطه نظرات اساسی ایشان در مورد این مسئله از همین جملات آشکار می‌گردند.
۱۹۸. اهدافنا و مبادئنا صفحا ۱۰ ـ ۸.

۱۹۹. البنّا، هل نحن قوم عملیون صص ۵۲ ـ ۴۸.
۲۰۰. مجله الدعوه، ۱۵ آوریل ۱۹۵۲.
۲۰۱. الاخوان المسلمون، ۳ ژوئن ۱۹۴۶.
۲۰۲. ایضاً، ۱۱ ژوئن ۱۹۴۶.
۲۰۳. احمد ص ۲٦.
۲۰۴. الاخوان المسلمون، ۷ اوت ۱۹۴٦، ۷ ژوئن ۱۹۴٦.
۲۰۵. البنّا، نحوالنور صص ۱٦ ـ ۱۵.
۲۰٦. الحجاجی، روح و ریحان، ص ۲۹۷.
۲۰۷. رجوع شود به «ماده ۲»، قانون النظام الاساسی صص ۳ ـ ۲.
۲۰۸. الاخوان المسلمون ۷ مه ۱۹۴٦.
۲۰۹. من خطب حسن البنّا، سری اول ص ۳۹.
۲۱۰. روزنامه بیروت، الحیات، شماره ۱٦۸۲، ۳۱ اکتبر ۱۹۵۱.
۲۱۱. الاخوان المسلمون ۵ ژوئن ۱۹۴٦، ٦ ژوئن، ۱۴ ژوئن ۱۹۴٦.
۲۱۲. ایضاً، ۱۸ ژوئن ۱۹۴٦.

فصل ٦

۲۱۳. محمد ابن عبدالوهاب در سال ۱۲۰٦ هـ. ق / ۱۷۹۱ میلادی فوت کرد.
۲۱۴. رجوع شود به تاریخ مصرالحدیث (تاریخ معاصر مصر) نوشته جرجی زیدان. در این کتاب او می‌گوید که وهابیها کلیه کتب دینی اسلامی غیر از قرآن و حدیث را کنار گذاشتند. نحوهٔ عمل آنها چون پروتستانها در مسیحیت بود. چاپ اول، قسمت ۲، ص ۲۲۹. رجوع شود به فلسفه التشریع (فلسفه قانونگذاری اسلامی) نوشته صبحی محمصانی (چاپ دوم ۱۹۵۲) ص ۷٦ وزعماء الاصلاح فی العصر الحدیث (رهبران مصلح زمان معاصر). نوشته احمد امین، ۱۹۴۸، صص ۲۵ ـ ۱۰
۲۱۵. من خطب حسن البنّا، ص ۱۲.
۲۱٦. ایضاً، ص ۷.
۲۱۷. ایضاً، ص ۹.
۲۱۸. الحجاجی، روح و ایمان، ص ۳۰۴.
۲۱۹. ایضاً، ص ۲۳۳.
۲۲۰. الساعاتی، ص ۸۵.
۲۲۱. البنّا، الی ای شیء ندعوا الناس ص ۱۱.
۲۲۲. من خطب حسن البنّا، ص ۱۱.
۲۲۳. ایضاً، صص ۴۲ ـ ۴۱.
۲۲۴. ایضاً، ص ۱۳.
۲۲۵. الاخوان المسلمون، ۵ مه ۱۹۴٦.
۲۲٦. ایضاً، ۱۰ اکتبر ۱۹۴٦.
۲۲۷. ایضاً، ۳ دسامبر ۱۹۴٦.

۲۲۸. من خطب حسن البنّا، ص ۵۴.
۲۲۹. ایضاً، ص ۵۶.
۲۳۰. این آمار در مجله مصری آخر ساعه شماره ۸۹۶، ۲۶ دسامبر ۱۹۵۱ منتشر شده بود.
۲۳۱. من خطب حسن البنّا، صص ۶۳ ـ ۶۰.
۲۳۲. الاخوان المسلمون، ۳ ژوئیه ۱۹۴۶.
۲۳۳. الحجاجی، روح و ریحان ص ۳۸۶.
۲۳۴. الاخوان المسلمون، ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۶.
۲۳۵. الساعاتی، ص ۱۳۸.
۲۳۶. الحجاجی، روح و ریحان، ص ۳۴۹.
۲۳۷. الحجاجی، رجل الساعه، ص ۱۲۱.
۲۳۸. من خطب حسن البنّا، صص ۷۰ ـ ۶۶. مراجعه شود به روزنامه اخوان المسلمون، ۱۹اکتبر ۱۹۴۶.
۲۳۹. من خطب حسن البنّا، ص ۵۳ و الی ای شیء ندعوا الناس، حسن البنّا، ص ۲۹.
۲۴۰. احمد ص ۳۹.
۲۴۱. الی ای شیء ندعوا الناس، حسن البنّا، ص ۳۰. دعوتنا، ص ۸ و الساعاتی ص ۱۰۰.
۲۴۲. حمله آنان به کمونیستها، قبل و بعد از دورهٔ اختناق، بی وقفه بود. برای مثال وجوع کنید به اخوان المسلمون ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۶.
۲۴۳. این سیاست توسط البنّا در نامه‌هایی که به ملک فاروق، النحاس پاشا و سران حکومتهای کشورهای اسلامی در ۱۹۳۶ فرستاد، روشن شده است. این نامه‌ها تحت عنوان نحوالنور چاپ شده است. رجوع کنید به صص ۲۵ ـ ۲۲ این کتاب.
۲۴۴. الاخوان المسلمون، ۱۷ مه ۱۹۴۶.
۲۴۵. ایضاً، ۶ ژوئن ۱۹۴۶.
۲۴۶. عبدالرازق علی، کتاب الاسلام و اصول الحکم (اسلام و مبانی حکومت)، صص ۱۳، ۱۶، ۴۹، ۷۹، ۸۳، ۱۰۳.
۲۴۷. الحجاجی، رجل الساعه ص ۱۴۳. البنّا، هل نحن قوم عملیون ص ۲۸. الحجاجی، روح و ریحان ص ۱۹۴.
۲۴۸. الاخوان المسلمون، ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۶.

فصل ۷

۲۴۹. تلخیص از یکی از سخنرانیهای البنّا، رجوع شود به من خطب حسن البنّا، صص ۵۵ ـ ۵۰. همچنین مراجعه شود به مجموعات مقالات حسن البنّا، ص ۳۶.
۲۵۰. من خطب حسن البنّا، ص ۵۱.
۲۵۱. الساعاتی، ص ۱۲۸.
۲۵۲. قضایا الاقطار الاسلامیه (مسائل کشورهای اسلامی)، ص ۸.
۲۵۳. البنّا، الی ای شیء ندعوا الناس صص ۲۴ ـ ۲۳.
۲۵۴. احمد ص ۷۵.
۲۵۵. در رابطه با این موضوع، رجوع شود به نامه البنّا به چرچیل در روزنامه الاخوان المسلمون، ۲۳ مه ۱۹۴۶.
۲۵۶. الساعاتی، ص ۴۳.

۲۵۷. الاخوان المسلمون ۲۲ اکتبر ۱۹۴۶.
۲۵۸. رجوع شود به الاحزاب السیاسیه (احزاب سیاسی)، مقاله‌ای نوشتهٔ مصطفی السباغی در مورد جنبش در سوریه، دمشق، ۱۹۵۴، صص ۴۱ ـ ۱۱.
۲۵۹. الاخوان المسلمون، ۳۰ نوامبر ۱۹۴۶.
۲۶۰. رجوع شود به اسلام در جهان معاصر، نشر موسسه خاورمیانه، ۱۹۵۱، ص ۵۸.
۲۶۱. رجوع شود به القانون الاساسی لجماعة الاخوان المسلمون فی‌لبنان (قانون اساسی سازمان اخوان المسلمین در لبنان)، ۱ مه ۱۹۴۹ در ۱۶ صفحه.
۲۶۲. تا بحال ۱۹۵۱، شش فرمان در جزوات کوچک منتشر شده‌اند، فرمان (حکم) چهارم شامل اصول آنها و خلاصه‌ای از قوانین ایشان است. در فرمان ششم چنین آمده است: آنها یک گروه مذهبی، رزمی، آموزشی، اجتماعی و اقتصادی و بطور خلاصه گروهی مشخص و بارز در قاهره هستند. در این فرمان آنها به «الفتوه» بعنوان حرکت «برادری» اشاره می‌کنند. اگر عبادالرحمن را بشود با اخوان المسلمین لبنان مقایسه کرد، میتوان گفت که عبادالرحمن در حرف و عمل، شعبه‌ای از اخوان المسلمین مصر به شمار می‌رود در حالیکه الفتوه حداقل در حال حاضر چیزی جز یک نام نیست.
۲۶۳. رجوع شود به گزارش جنبش در سودان در «الأخوان المسلمون»، ۱۹ نوامبر ۱۹۴۶.
۲۶۴. ایضاً، ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶.
۲۶۵. ایضاً، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۶.
۲۶۶. ایضاً، ۱۳ نوامبر ۱۹۴۶.
۲۶۷. ایضاً، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۶.
۲۶۸. مجله الدعوه ۱۵ آوریل ۱۹۵۲.

فصل ۸

۲۶۹. من خطب حسن البنا، ص ۱۶.
۲۷۰. الجندی، انور، انهیار الحضاره الغربیه (فروپاشی تمدن غرب)، قاهره ۱۳۶۵، هـ. ق ۱۹۴۵ میلادی، ص ۲۰.
۲۷۱. مجله آخر ساعه شماره ۸۹۶، ۲۶ دسامبر ۱۹۵۱.
۲۷۲. رجوع شود به متن پیگرد دادگاه منتشره در روزنامه الاساس، نشریه حزب جناح به رهبری النقراشی و سپس ابراهیم عبدالهادی، شماره ۷۰۳، ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۹.
۲۷۳. «المأثورات» مجموعه‌ای از آیات، احادیث و ادعیه اسلامی است که براساس سنت پیامبر، توسط حسن البنّا نوشته شده است. او از پیروانش خواست که بطور فردی و گروهی در ساعات مقرر (صبح، از هنگام سحر تا ظهر، و از عصر تا شب) آنها را بخوانند، به برخی دستور داده بود که مراسم خاصی را انجام دهند. البنّا انواع «ذکر» ها را به ترتیب ذیل طبقه‌بندی کرد: تکرار و درخواست از خدا برای علم بیشتر و معاش کافی. در مجموع، ذکرها و اوراد برای تربیت مردم بود. و به احتمال قوی البنّا این شیوه‌ها را از صوفیگری گرفته بود، گرچه میگفتند که اینگونه مسائل از حدیث گرفته شده‌اند. «وِرد» (جمع اوراد) نیز در مکتب صوفی‌گری شناخته شده هستند. المأثورات در یک کتاب کوچک شامل ۱۰۱ صفحه چاپ شده‌است (قاهره، مطبعة الکتاب العربی، ۱۹۵۱).
۲۷۴. الاخوان المسلمون ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۶.
۲۷۵. این مسئله از قوانین اصلی ایشان، چون سوگندوفاداری نسبت به رهبران، اعتماد به رهبری و موافقت با رأی او،

حتی اگر نظر مخالفی داشته باشند، میباشد.
۲۷۶. الأخوان المسلمون ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۶.
۲۷۷. ایضاً، ۳ ژوئن ۱۹۴۶.
۲۷۸. من خطب حسن البنّا، صفحهٔ ٦۷.
۲۷۹. همان، ص ۱۷.
۲۸۰. صقر، ص ۴، ۱۱.
۲۸۱. مجلهٔ «الرساله» شماره ۹٦٦، ۷ ژانویه ۱۹۵۲، و مجلهٔ «الدعوه» شماره ۴۸، ژانویه ۵۲. نویسنده، عضوی از آکادمی زبان عرب و سردبیر قبلی مجله الازهر بود. مجله او مشهور و پرطرفدار است. اخیراً آنها به اخوان المسلمین علاقمند شده و از آنان حمایت کردند.
۲۸۲. روزنامه بیروت، ۲۲ ژانویه ۱۹۵۲.
۲۸۳. برای بهبود قانون مدنی مصر، مراجعه شود به مهمسانی صص ۸۰ ـ ۷۵. او می‌گوید که قوانین معاصر اسلامی (مصر) از سه منبع گرفته شده‌اند، قوانین مقایسه‌ای، قوانین اجرایی مصر، و قوانین اسلامی.
۲۸۴. اخوان المسلمین، پس از دوران اختناق به‌این مسئله توجه کردند. در مطلبی تحت عنوان «دعوتنا فی طور جدید» (حرکت ما در دورهٔ جدید)، روی عنصراخلاقی و دینی بسیار تکیه می‌کنند: آنچه در جنبش مامهمتر است و برای رشد و گسترش آن تلاش می‌کنیم برانگیختن ارزشهای اخلاقی است. اولین هدف ما برانگختین شوق در قلبهاست. انگیختگی واقعی در ضمایر و عواطف. ما در این جنبش چندان بدنبال اصلاحات اجتماعی و فعالیتهای عملی نیستیم بلکه تمامی سعی خود رابر روی معنویتها قرار داده‌ایم (ص ۱۷). گفتاری قویتر و روشنتر از این برای مشخص کردن جنبش جدید نیست. حکومت دین از بین رفته و یا حداقل می‌توان گفت که ضعیف شده بود. آنها در مورد این مسئله چنین می‌گویند:
ـ« تکیه اسلام بر روی کلیات است و روی جزئیات تأکیدی ندارد. شیوه‌های کلی را بیان کرده و اجرای آن را به زمان و مردم زمان وامیگذارد. بنابراین اسلام قانونی برای تمام زمانها و مکانهاست.» (ص ۲۳۳) آنها بر علیه تقسیم دادگاهها به شرعی و غیرشرعی اعتراض کردند و اظهار داشتند که دادگاهها میبایست براساس شریعت اسلام قانون وضع نمایند (ص ۲۷).
در مقایسه با آنچه آنها نوشتند و یا دیگران قبل از دورهٔ اختناق درباره ایشان منتشر ساختند، نقطه نظر فوق پیشرفتی محسوب می‌گردد. در این مقاله نام نویسنده ذکر نشده ولی دربالای آن نام «اخوان المسلمین» ذکر گردیده است. مطبعة دار الکتاب العربی. ۱۹۵۲.
۲۸۵. به نقل از «اسلام در جهان نو» از انستیتو خاورمیانه، ۱۹۵۱، ص ۵۴.
۲۸٦. شمارهٔ ۷ ژوئیه ۱۹۵۱.
۲۸۷. چنین نظریاتی هنوز بعد از دورهٔ اختناق هم از نوشته‌های ایشان «دعوتنا فی طور جدید» ص ۱۰ مشخص است. در آنجا آنها اشاره کرده‌اند که غرب در دوران اخیر به اوج مادی‌گرایی رسیده و مسائل انسانی و عاطفی در روح غرب مرده و چراغ اخلاق و خیر به خاموشی گرائیده است. غرب با علم، دانش، تجمل، لذت جوئی، کشفیات، اختراعات، سربازان و ثروتش برجهان سلطه پیدا کرده و براندیشه بشری در همه جا تأثیر گذاشته است با اینحال آنها به غرب و تمدنش به شیوه قدیم حمله نمی‌کنند زیرا بنظر می‌رسد سعی کرده‌اند نظرات خود را در این جنبه با نظرات البنّا که غرب را از جنبهٔ تکنولوژی ستایش می‌کرد، نزدیک نمایند. آنها به برخی از اعضای خود که بنام سخنگوی جمعیت عمل کرده وبرخلاف تمدن غرب سخن می‌گفتند تذکر می‌دادند. شاید بتوان

گفت دلیل عمده گسترش جنبش در بین توده‌ها، همین اختلاف نظرهای گاه متضاد باهم بود که باتوجه به روش حزب امکان تجلی پیدا می‌کردند. عادلانه نیست که در مورد نتایج حاصله از این ویژگی، جمعیت را مسئول بدانیم.

۲۸۸. الجندی، انهیار الحضاره الغربیه، ص ۲۰.

۲۸۹. ایضاً، صص ۵۷ و ۶۲.

۲۹۰. الاخوان المسلمون، ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۶.

۲۹۱. من خطب حسن البنّا، ص ۳۹.

۲۹۲. ایضاً صص ۲۴، ۲۵.

۲۹۳. این اعلامیه توسط سردبیر مجله المسلمون درجریان دیدار وزیر امور خارجه اسپانیا از مصر، منتشر گردید. احتمالاً سردبیر، سعید رمضان، یکی از اعضای برجسته جمعیت این مطلب را نوشته بود. (رجوع شود به مجله المسلمون شماره ۶، جلد ۱، آوریل ۱۹۵۲ ص ۹۸) همچنین رجوع شود به «یوم الاسلام» نوشته احمد امین، که در آن،او آیندهٔ اسلام را در رابطه با جدال بین دو اردوگاه میداند. ص ۱۶۱.

۲۹۴. آنها باین گفتار استناد کرده و تمامی سخنان خود را در «دعوتنا فی طور جدید» ص ۲۶ بیان کرده بودند.

۲۹۵. رجوع شود به یادداشت ۲۸۴.

۲۹۶. الحجاجی، روح و ریحان، ص ۱۲۱.

۲۹۷. در چهاربخش، توسط داراحیأ الکتب العربیه، قاهره، ۱۹۵۰ منتشر گردیده است.

۲۹۸. کتاب «من هنا نبدأ» نوشتهٔ شیخ خالد محمد، خالد همین مطلب را پی می‌گیرد. بهرحال نویسنده معتقد است که مذهب می‌بایست بعنوان ابزار تأمین عدالت اجتماعی بکار گرفته شود و مذهب را محکوم نمی‌کند.

فصل ۹

۲۹۹. کیره، محاکمات الثوره، ۲/۱۴. بعدها بنام «کرا» خوانده خواهد شد.

۳۰۰. الدعوه ۱۹۵۴/۵/۱، ص ۳.

۳۰۱. «کرا» ۱/۹۳ و الحرام ۱۹۵۴/۱۱/۲۳.

۳۰۲. اعلامیه نوشته او در اخبارالیوم، ۳ آوریل ۱۹۵۴، شماره ۴۹۱.

۳۰۳. محکمه الشعب ۲/۳۳۱.

۳۰۴. روزنامه الجمهوریه، ۱۶ ژانویه ۱۹۵۴.

۳۰۵. «کیره» ۱/۱۳۹. محکمه الشعب ۲/۳۳۰، الدعوه، ۱۵ دسامبر ۱۹۵۳.

۳۰۶. الاهرام، ۱۹۵۴/۱۱/۱۴ ص ۵ و «کرا» ۱/۱۳۳، جائی که یکی از شهود اعلام کرد: فاروق از انتخاب او به شرطی که باعث ناراحتیش نشود، حمایت کرده بود.

۳۰۷. این مسئله جای بحث دارد. یکی از شهود در طی محاکمه گفت:

ـ «دربار با منیر دله و حسن عشماوی در جهت متقاعد ساختن مجلس برای انتخاب وی تماس داشت، رجوع شود به «کرا» ۱/۱۳۳.

۳۰۸. «کیره» ۲/۱۵.

۳۰۹. الدعوه ۳/۱۵۱. ص ۱ و ۳/۱۵۳ ص ۳. الاخوان المسلمون مدیحهم و هدیرهم ص ۱۸.

۳۱۰. «الدعوه» ۱/۳۷/۶۱ نوامبر ۱۹۵۱.

۳۱۱. محکمه الشعب ۶۸۷/۳.
۳۱۲. الدعوه ۱۳/۱۵۱/۳.
۳۱۳. ایضاً محکمه الشعب ۸۱۶/۴، معالم الحق ص ۹۱.
۳۱۴. الدعوه ۱۵۱/۳. الجمهوریه ۵۴/۱/۱۶. «کرا» ۳۹/۱.
۳۱۵. الاهرام. ۵۲/۱۰/۳.
۳۱۶. «کرا» ۵۰/۱ و ۲۷/۲.
۳۱۷. معالم الحق ص ۸۶.
۳۱۸. محکمة الشعب ۷۷۵/۴.
۳۱۹. «کیره» ۲۱/۲.
۳۲۰. الاهرام ۵۴/۹/۲۵ و ۱۹۵۴/۱۲/۱، محکمة الشعب ۶۷۰/۳ ـ ۶۶۵.
۳۲۱. الاهرام ۵۴/۱۲/۳.
۳۲۲. روزنامهٔ الرأی العام، ۱۹۵۴/۹/۲۷.
۳۲۳. معالم الحق صص ۸۴ ـ ۸۳.
۳۲۴. حقایق التاریخ، قصة الاخوان الکامله، ص ۲۰. شبیه شرایطی که موجب جنگ بدر شد.
۳۲۵. المسلمون، ۸۳۰/۸/۱.
۳۲۶. اخبار الیوم، ۳ آوریل ۱۹۵۴.
۳۲۷. المسلمون، ۱۰۳۳/۱۰/۱.
۳۲۸. شبیه به همین اظهار نظر در «اخبار الیوم» ۳ آوریل ۱۹۵۴ منتشر شده است.

فصل ۱۰

۳۲۹. مجله «عطارد» ژانویه ۱۹۵۳، ص ۱۹. مقاله آن تحت عنوان «داستان جنگ بین شهید البنّا و فاروق» چاپ شده بود.
۳۳۰. صفحات مجهوله ص ۹۹.
۳۳۱. ایضاً، ص ۱۰۰.
۳۳۲. «فاروق بین القیمه و الحدید»، ترجمه لویس سعد، ۱۹۵۳، ص ۳۷.
۳۳۳. صفحات مجهوله، ص ۱۰۲.
۳۳۴. خاطرات کریم ثابت درالجمهوریه شماره ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۵.
۳۳۵. ایضاً، اظهارات مشابهی در روزنامه الجمهور المصری، ۱۸ دسامبر ۱۹۵۱ چاپ شد.
۳۳۶. خاطرات کریم ثابت درالجمهوریه شماره ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۵.
۳۳۷. «عطارد» ژانویه ۱۹۵۳، صص ۴۱ و ۴۷.
۳۳۸. «کرا» ۴۰/۱
۳۳۹. ایضاً.
۳۴۰. «کرا» ۱/۴۰.
۳۴۱. ایضاً.
۳۴۲. معالم الحق ص ۹۱.

۳۴۳. المسلمون ۸۳۰/۸/۱
۳۴۴. «کیره» ۱۷/۲/ و ۱۸.
۳۴۵. المسلمون ۲۰۵/۱/۱۱ ژانویهٔ ۱۹۵۲. رجوع شود به الدعوه ۱/۳۷/۱، ٦ نوامبر ۱۹۵۱ و ۳/۵۱/۱.
۳۴٦. محکمه الشعب ۲/۴۴۰ و ۴۴۱. همچنین حقایق للتاریخ قصه الاخوان الکامله، ص ۲۴. در دنبالهٔ آن آمده است.

-«انقلاب در ابتدای امر با ما همکاری کرد چون بدون کمک ما، که از حمایت بسیار برخوردار بودیم، و افسران و افراد ما در ارتش بودند، امکان پیروزی نداشتند.»

همچنین فاروق بین القیمه و الحدید، ص ۸۰، عطارد ژانویه ۱۹۵۳، ص ۲۵.

۳۴۷. فاروق بین القیمه و الحدید ص ٦۳.
۳۴۸. مجلهٔ New liberty آزادی جدید. ص ۱۵. در مونترآل کانادا چاپ می‌شود و خاطرات فاروق را نیز چاپ می‌کند.

فصل ۱۱

۳۴۹. صفحات مجهوله، ص ۳۸.
۳۵۰. مجله التحریر، شماره ۲۳ فوریه ۱۹۵۴ ص ۲۲.
۳۵۱. انقلابیون در موقعیتهای مختلف موضعگیریهای یکسان داشته‌اند. محمد نجیب میگفت البنّا یکی از کسانی بودکه واقعاً نمیتوان او را توصیف و درک کرد زیرا او برای بشریت زندگی میکرد نه برای خود و تلاشش در جهت منافع عموم بود نه اهداف شخصی. «الاخوان‌المسلمون والمجتمع‌المصری» ص ۳۵.

افسران انقلابی خاطره البنّا را گرامی داشته و آرامگاه او را زیارت میکردند و راهش را ادامه میدادند. مجله الدعوه چاپ مصر در هنگام شهادت او، این مسئله را به تفصیل شرح داده است.

۳۵۲. انور سادات بارها در کتاب خود: صفحات مجهوله، از عبدالمنعم عبدالرئوف نام می‌برد. و یکی از سخنانی که درباره‌اش میگوید اینست که پدربزرگش رئیس دانشگاه الازهر بوده است (ص ۱۰۵) و اینکه در فرار عزیزالمصری دست داشت (ص ۸۸). و عبدالمنعم سردسته گروهی بود که قصر «منتزه» را محاصره و فاروق را عزل کردند. او از اعضای پرشور اخوان‌المسلمین بود که بعدها یکی از دشمنان سرسخت انقلاب شد. او سرانجام از مصر و از چنگ محاکمه گریخت.

۳۵۳. «کیره» ۷٦/۲.
۳۵۴. صفحات مجهوله، ص ۱۷۴.
۳۵۵. ایضاً، ص ۱۷۷.
۳۵٦. همان...
۳۵۷. ایضاً، ص ۱۸۰.
۳۵۸. کامل شریف، الاخوان المسلمون فی‌حرب فلسطین، در ۵ جلد، ولی تاریخ و محل انتشار ندارد، احتمالاً در سوریه در سال ۱۹۵۴ چاپ شده، جلد ۴، ص ۱۰.
۳۵۹. ایضاً جلد ۴ ص ۲۰۲.
۳٦۰. ایضاً جلد ۴ صص ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۸۱، ۲۸۵.
۳٦۱. ایضاً جلد ۴ صص ۴/۲۲۲ و ۴/۳۴٦.

۳۶۲. ایضاً جلد ۴ صص ۲۴۶/۴ و ۲۴۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۴.
۳۶۳. ایضاً، جلد ۵ ص ۲۷۷.
۳۶۴. جمال سالم نتوانست حتی یکی از شهود قتل البنّا را در طی محاکمه بیابد. گفته میشود که شاهزاده فیصل السعود اظهار داشته:
ـ آنچه ما راجع به جهاد و قهرمانی آنها شنیدیم شبیه به جهاد و قهرمانیهای مسلمانان صدر اسلام است.
الدعوه، ۲۰ فوریه ۱۹۵۱، ص ۴.
۳۶۵. صفحات مجهوله ص ۱۸۹.
۳۶۶. محکمةالشعب ۷۱۲/۳.
۳۶۷. ایضاً، ۷۱۵/۳.
۳۶۸. ایضاً ۱۴۳/۲.
۳۶۹. «کیره» ۵۶/۱.
۳۷۰. حقایق التاریخ. قصة الاخوان الکامله، دمشق، ۱۹۵۵، ص ۲۴.
۳۷۱. صفحات مجهوله، ص ۱۵۶.
۳۷۲. سرهنگ محمود لبیب نقش عمده ای در حرکت اخوان المسلمین بازی کرد و سرانجام به مقام ریاست بخش داوطلبان در سال ۱۹۴۷ رسید. او در مبارزات عربی و اسلامی، رزمنده ای برجسته و رهبری با ارزش بود. او در سال ۱۹۳۶ از مقامش در ارتش برکنار گردید در حالیکه درجه سرگردی گرفته بود. این مسئله بخاطر گرایشهای ملی او بود. او در ۱۸ دسامبر سال ۱۹۵۱ درگذشت. رجوع شود به بیوگرافی او در الدعوه، ۲۵ دسامبر ۹/۱۹۵۱. همچنین به صفحات مجهوله، ص ۱۵۶.
۳۷۳. صفحات مجهوله، ص ۱۵۶.
۳۷۴. انورسادات گفته است در فاصله سالهای ۱۹۴۴ و ۱۹۴۶، زمانی که بین افسران انقلابی و اخوان‌المسلمین رابطه دوستی برقرار بود، عبدالمنعم عبدالرئوف از عبدالناصر تقاضا کرده بود که بین دو جناح ارتباط محکمتری ایجاد شود. عبدالناصر از این مسئله استقبال کرد به این شرط که گروه افسران هویت خود و نظرات خود را در راطه با رهنمود عزیز مصری (صفحات مجهوله، ص ۱۶۱) حفظ کنند. رجوع شود به ص ۲۳۴ همان مأخذ، در آنجا که سادات اشاره به این مسئله دارد افسران تصمیم گرفتند که بدون کمک از هیچ کس و به مسئولیت کامل خود دست به کودتا بزنند. همچنین رجوع شود به ص ۲۳۴. صص ۱۴ و ۱۵.
۳۷۵. حقایق‌التاریخ قصه الاخوان‌الکامله، ص ۲۶.
۳۷۶. سرنوشت مصر، لندن، ۱۹۵۵، ص ۱۵۰.
۳۷۷. ایضاً ص ۱۵۵. همچنین رجوع شود به قرآن، سوره سوم، آیه ۴۲.
۳۷۸. دارالمعارف، قاهره، ۱۹۵۴.

فصل ۱۲

۳۷۹. روزنامه الاهرام جزئیات دادرسیها را در شماره‌های مسلسل ماه مه ۱۹۵۴ و شماره‌های بعد از آن چاپ کرد.
۳۸۰. مراجعه شود به الاخوان‌المسلمون و المجتمع المصری، صص ۳۵ـ۳۴ التحریر. ۱۶ فوریه ۱۹۵۴، ص ۱۰، ایستگاه رادیو در مراسم فوق از پخش سخنرانیها خودداری کرده و بجای آن قرآن پخش کرد. همچنین رجوع شود به المسلمون ۴۱۵/۴/۲.

۳۸۱. آینده مصر، ص۱۲۸.
۳۸۲. الاهرام، شماره ۸ دسامبر ۱۹۵۲، هضیبی باالاهرام تماس گرفت و اظهار داشت که شرکت در کابینه به اخوان المسلمین پیشنهاد شده ولی آنها رد کرده‌اند... البته به دولت گفت شده که جمعیّت بطور کامل از حرکت ارتش جانبداری نموده و در جهت موفقیت آن خواهد کوشید. همچنین رجوع شود به محکمه الثوره ۱۱۰۸/۵ و ۱۱۱۰.
۳۸۳. قصه الاخوان‌الکامله، ص۲٦.
۳۸۴. محکمة‌الشعب ۲/۴۴۸، ۴٦۰، ۴٦۲.
۳۸۵. سرنوشت مصر، ص ۱۵٦.
۳۸٦. المسلمون ۲/۲/۲۰٦.
۳۸۷. محکمة‌الشعب ۱/۴۴.
۳۸۸. «کیره» ۱/۴۴.
۳۸۹. ایضاً ۱/۴۴.
۳۹۰. سرنوشت مصر، ص ۱۸۳.
۳۹۱. قصه الاخوان‌الکامله، ص ۲۸ و «کرا» ۱/۴۴.
۳۹۲. ص ۱۸۳.
۳۹۳. قصه‌الاخوان‌الکامله، ص۴۸. مقایسه بین دو متن پیشنهاد میشود.
۳۹۴. «کیره» ۱/۴۴.
۳۹۵. ایضاً، الجمهوریه، ۱۵ ژانویه ۱۹۵۴، «جهاز اخوانی اخطرمن الجهاز السری» در التحریر ۳۰ نوامبر ۱۹۵۴.
۳۹٦. قصه الاخوان‌الکامله، ص ۳۰.
۳۹۷. جزوه اخوان‌المسلمین زیر عنوان: الی‌الاخوان، شماره ۸ ص ۴.
۳۹۸. ایضاً، ص ٦.
۳۹۹. قصه الاخوان‌الکامله، ص ۳۴.
۴۰۰. حتی یعلم الناس؟، ص ۱۵.
۴۰۱. ایضاً، ص ۱۷ و قصه الاخوان‌الکامله صص ۳۱ـ۳۰.
۴۰۲. الجمهوریه ۱۵ ژانویه ۱۹۵۴.
۴۰۳. محکمة‌الشعب ۳/۵۹٦.
۴۰۴. ایضاً، ۳/٦۰۵.
۴۰۵. سرنوشت مصر، ص ۲۱۰.
۴۰٦. ایضاً، ص ۲۰۹.
۴۰۷. الجمهوریه ژانویه ۱۹۵۴.
۴۰۸. برای بررسی دلائل کناره گیری محمدنجیب از مقام خود، رجوع شود به کتاب او، سرنوشت مصر، بخشی تحت عنوان «چرا برکنار شدم»، ص۲۱۳.
۴۰۹. محکمه‌الشعب ۱/۸۳.
۴۱۰. سرنوشت مصر صص ۲۲۹ ـ ۲۲۸.
۴۱۱. حتی یعلم الناس، صص ۳۰ ـ ۲٦.

۴۱۲. سرنوشت مصر، ص ۲۳۳.
۴۱۳. سرنوشت مصر، ص ۲۳۵.
۴۱۴. قصه الاخوان الکامله، ص ۳۱.
۴۱۵. متن نقد اخوان‌المسلمین بطور کامل در روزنامه الیوم، بیروت، ۱۳ اوت، ۱۹۵۴ و خلاصه آن در قصه الاخوان، ص ۷ ـ ۵ چاپ شده است. موافقتنامه دیگر، در روزنامه الاهرام ۲۰ اکتبر ۱۹۵۴.
۴۱٦. الاهرام، ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۴، برای توضیحی از سفر و ارزشهای آن از نقطه‌نظر آنها، رجوع شود به المسلمون ۳/۱۰/۱۰۷۰، التحریر، ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۴.
۴۱۷. جزوه الاخوان‌المسلمون شماره ۱۳. الاخوان فی مراکش ص ۱۱ و حتی یعلم الناس، ص ۲۹.
۴۱۸. این ارقام در نشریات انگلیسی زبان تحت عنوان «چرا اخوان‌المسلمون آزار دیدند؟ نوشته جوانان پاکستان» چاپ شد. در این ارقام اغراق زیادی بچشم می‌خورد.
۴۱۹. صلاح سالم این مسئله راکه عبدالناصر بطور مخفیانه با اسرائیل در شرم‌الشیخ مذاکره کرده تکذیب میکند.

فصل ۱۳

۴۲۰. رجوع شود به محکمة‌الشعب، ج ۱، ص ۴.
۴۲۱. الجریده، بیروت، ۵ نوامبر ۱۹۵۴.
۴۲۲. ایضاً.
۴۲۳. محکمة‌الشعب ۴/۸۱۰ و ۸۱۱.
۴۲۴. المسلمون ۱/۱۰/۹۹۹.
۴۲۵. «کیره» ۱/۸ ـ ۹.
۴۲٦. سوره ۲، آیات ۱٦۰ و ۱۹۴.
۴۲۷. التحریر، ۲۲ نوامبر ۱۹۵۴، ص ۱۰.
۴۲۸. محکمة‌الشعب ۵/۱۰۲۸.
۴۲۹. «کیره»، ۱/۳۳.
۴۳۰. التحریر، ۳ نومبر ۱۹۵۴، ص ۷.
۴۳۱. «کیره»، ۱/۳۴، ۱۲۱، ۱۵٦ و بسیاری از یادداشتهای آنها.
۴۳۲. ایضاً ۱/۷۷، ۱۰/۱/۵٦.
۴۳۳. رجوع شود به «رسالة‌الجهاد» البنّا و التحریر ۲۲ نوامبر ۱۹۵۴، ص ۱٦.
۴۳۴. المنار، دمشق، ۲۸ نوامبر ۱۹۴۸. الاحزاب السیاسیه فی سوریه، دمشق، ۱۹۵۴، ص ۱۴.
۴۳۵. ایضاً، ص ۱۵.
۴۳٦. ترجمه از اردو، نشر توسط کمیته جوانان مسلمان قاهره، بدون تاریخ.
۴۳۷. «کیره»، ۱/۱۲۷، محکمه‌الشعب ۱/۴۰.
۴۳۸. المصور، ۱۲ فوریه ۱۹۵۴، ص ۱۳.
۴۳۹. شهادت و گواهی «هینداوی دوویر»، «کیره»، ۲/۸۱.
۴۴۰. المصور، ۱۲ فوریه ۱۹۵۴ صص ۱۳ ـ ۱۲.
۴۴۱. «کیره» ۱/۸۳.

۴۴۲. التحریر ۲۲ نوامبر ۱۹۵۴، ص ۱٦.
۴۴۳. ایضاً، ۱٦ نوامبر ۱۹۵۴، ص ٦.
۴۴۴. ایضاً، ۳ نوامبر ۱۹۵۴، ص ۷. الاخوان اعداءالشعب، ص ۵۹.
۴۴۵. «کیره» ۲/۷۷.
۴۴٦. ایضاً، ۱/۱٦۹ و ۱۷۰.
۴۴۷. ایضاً، ۲/۷۷.
۴۴۸. التحریر، ۳۰ نوامبر ۱۹۵۴.
۴۴۹. المصور ۱۹ نوامبر ۱۹۵۴. محکمةالشعب ۴/۹۴۸.
۴۵۰. «کیره» ۱/۱۵۱، المصور، ۱۹ نوامبر ۱۹۵۴، ص ۱۳.
۴۵۱. محکمةالشعب ۲/۳۰۳.
۴۵۲. ایضاً ۲/۳۰۴.
۴۵۳. ایضاً ۲/۴۱٦.
۴۵۴. الاهرام ۱۹۵۴/۱۱/۱۵.
۴۵۵. قصه‌الاخوان الکامله، ص ۳۵.
۴۵٦. محکمةالشعب ۴/۸۰۳.
۴۵۷. متن کامل در الاهرام ۱۸ نوامبر ۱۹۵۴ بچاپ رسید. همچنین رجوع شود به التحریر ۲۳ نوامبر ۱۹۵۴، ص ۷.

فصل ۱۴

۴۵۸. آزادی نوین، مه ۱۹۵۳، ص ۱۸.
۴۵۹. ص ۲۱۰ ـ ۲۰۹.
۴٦۰. ص ۱۴.
۴٦۱. «کیره» ۱/۵٦.
۴٦۲. ایضاً، ۱/۱۸۴ و ۲۲۲.
۴٦۳. ص ۹٦۹.
۴٦۴. صص ۴۴۹ ـ ۴۴۸.
۴٦۵. این اظهارنظر در جزوه اخوان‌المسلمین شماره ۸، بدون تاریخ، آمده است.
۴٦٦. ص ۷۲۹، تحت عنوان پاسخ اسلام به سئوال کمونیست. گمان میکنم «سباعی» آنرا بعنوان نقطه‌نظر حزب بیان کرده است.
۴٦۷. التحریر، ۹ نوامبر ۱۹۵۴، ص ۱۸، همچنین مراجعه شود به الاهرام، ۵۴/۱۱/۲۱، ص ۴.
۴٦۸.
۴٦۹. الاهرام ۵۴/۱۱/۲۷.
۴۷۰. مراجعه شود به الاهرام ۱۴ نوامبر ۱۹۵۴ و ۱۵ نوامبر ۱۹۵۴. همچنین آخر جلد ۱ «کیره» که در آن انتقادات نجیب راجع به قرارداد آمده است. همچنین مراجعه شود به «کیره»، ۱/۱۵۵ و محکمة الشعب ۱/۵۹، ۹۲.
۴۷۱. رجوع شود به چاپ اصلی بزبان انگلیسی، صص ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۵٦، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۰ـ۲۹۰، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳٦.

۴۷۲. ترجمهٔ خاطرات نجیب، مترجم: عبدالغفار حلی، در فصل «هفتم» اضافه مینماید که محمد نجیب در شورای آزادی توطئه‌ای علیه اخوان و یا دست کم عنصری رقیب می‌دید. وی از آزادی آنها از زندان خوشحال بود. مذکرات محمد نجیب بکاملها، بیروت ۱۹۵۵، صص ۲۳۷ ـ ۲۳۶.
در قصة‌الاخوان الکاملة، اشاره شده است که محمد نجیب به افسران انقلابی توصیه کرده بود که اخوان‌المسلمین آن محبوبیت عظیمشان را از دست ندهند. او شورای آزادی را بنیادی خطرناک میدانست... این مسئله در متن انگلیسی خاطرات او کاملاً برعکس ترجمه شده است.
۴۷۳. مذکرات محمد نجیب بکاملها، ص ۲۳۷.
۴۷۴. محکمة‌الشعب ۱/۱۰۶.
۴۷۵. ایضاً ۱/۸۳ و ۸۶.
۴۷۶. رجوع شود به سرنوشت مصر صص ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۳۲.
۴۷۷. در «سرنوشت مصر» میگوید:
ـ «اگرچه کمونیستها و طرفداران وفد و اخوان‌المسلمین سعی میکردند در طی بحران از موقعیت و مقام من بهره بگیرند ولی آنها بدون تأئید من کارهای بسیاری انجام دادند، لذا باید نتایج حاصله را نیز بدون همدردی من تحمل میکردند. ص ۲۳۶.
۴۷۸. «کیرمه» ۱/۱۰۷.
۴۷۹. محکمة الشعب ۲/۴۷۳.
۴۸۰. مذکرات محمد نجیب بکاملها ص ۲۳۳.
۴۸۱. محکمة‌الشعب ۲/۴۴۰.
۴۸۲. مجلة‌الشهاب، که بطور هفتگی توسط اخوان‌المسلمین در دمشق منتشر میشد در شماره ۲۲ مه ۱۹۵۵ نوشت که نجیب در کاخ «مرج» که به زینب الوکیلی تعلق داشت تحت حفاظت شدید معالجه میشد.

فصل ۱۵

۴۸۳. المسلمون ۲/۱/۴۷.
۴۸۴. معالم‌الحق ص ۸.
۴۸۵. المسلمون ۱/۱/۷۲.
۴۸۶. ایضاً ۲/۱/۴۷.
۴۸۷. یوم‌الاسلام، نوشتهٔ احمدامین، ص ۱۵۶.
۴۸۸. محکمة‌الشعب ۱/۶۴.
۴۸۹. ایضاً، ـ۱۶۶، «کیرمه» ۲/۵۶.
۴۹۰. محکمة‌الشعب ۴/۸۱۰ و ۸۱۸.
۴۹۱. یوم‌الاسلام صص ۱۶۱، ۱۹۱ ـ ۱۹۰، همچنین کتاب من‌این‌نبدأ، نوشتهٔ عبدالمتعال السعیدی، ص ۷۶.
۴۹۲. المسلمون ۱/۹/۸۳۴ من‌این‌نبدأ، ص ۷۶.
۴۹۳. الحیات، بیروت ۱۹۵۴/۱۲/۵ و ۱۹۵۵/۸/۴.
۴۹۴. رجوع شود به مقاله بیروت المساء، ۳۰اکتبر ۱۹۵۴. الاهرام ۵۴/۱۱/۲۰.
۴۹۵. الحیات، ۵۵/۷/۱۰.

۴۹۶. ایضاً، همچنین بیان من الاخوان‌المسلمین الی‌الشعب الکریم، ۶ مارس ۱۹۵۴، امضای مصطفی السباعی.
۴۹۷. السنا، هومز، سوریه، ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۵.

رویدادها

نوامبر ۱۹۲۷	تأسیس سازمان جوانان مسلمان در قاهره
مارس ۱۹۲۸	تأسیس هستهی اصلی سازمان اخوان‌المسلمین در اسماعیلیه
۱۱ آبریل ۱۹۲۹	تشکیل رسمی جمعیت اخوان‌المسلمین
۱۹۳۳	حسن‌البنا در قاهره
۱۹۳۶ـ۳۹	سختی در فلسطین
۱۹۳۶	مرگ شاه فواد
۸ دسامبر ۱۹۴۸	دستور حکومت نظامی مبنی بر انحلال جمعیت برای نخستین بار
۱۲ فوریه ۱۹۴۹	حسن‌البنا کشته (ترور) می‌شود
۱۹۵۰	شروع رهائی اعضاء جمعیت از زندان و انتخاب هضیبی به سمت مرشدعام
۱۷ سپتامبر ۱۹۵۱	دولت دارائی و اموال سازمان را آزاد می‌سازد.
۱۷ اکتبر ۱۹۵۱	استعفای هضیبی از قضاوت و انتخاب رسمی وی به مقام«مرشد عام».
۱۴ نوامبر ۱۹۵۱	دیدار هضیبی از کاخ عابدین برای نخستین بار.
۲۶ ژانویه ۱۹۵۲	قاهره می‌سوزد.
۲۷ ژانویه ۱۹۵۲	النحاس سقوط می‌کند، کابینه توسط علی ماهر تشکیل می‌شود.
۱ مارس ۱۹۵۲	علی ماهر استعفا داده و نجیب هلالی کابینه را تشکیل می‌دهد.
۳۰ ژوئن ۱۹۵۲	هلالی استعفا می‌دهد.
۱ ژوئیه ۱۹۵۲	تشکیل کابینهٔ جدید توسط حسن صبری
۱ ژوئیه ۱۹۵۲	شورای دولتی حکمی مبنی بر لغو دستور نظامی برای انحلال جمعیت اخوان‌المسلمین صادر می‌کند.

۲۰ ژوئیه ۱۹۵۲	حسن صبری استعفا میدهد و هلالی بار دیگر کابینه را تشکیل می‌دهد.
۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲	انقلاب، علی ماهر به‌سمت نخست‌وزیری و محمد نجیب به سمت فرمانده کل قوا گمارده می‌شوند.
۲٦ ژوئیه ۱۹۵۲	فاروق مصر را ترک می‌کند.
۳۰ ژوئه ۱۹۵۲	دولت تمام درجات و القاب را لغو می‌کند.
۱ اوت ۱۹۵۲	شورای نیابت سلطنت تشکیل می‌شود.
۷ سپتامبر ۱۹۵۲	علی ماهر استعفا میدهد و محمد نجیب کابینه را تشکیل می‌دهد.
۱۰ سپتامبر ۱۹۵۲	قانون اساسی ۱۹۲۳ باطل اعلام می‌گردد.
۱٦ ژانویه ۱۹۵۳	انحلال احزاب.
۲۳ ژانویه ۱۹۵۳	آغاز حرکت آزادیخواهان
۱۲ فوریه ۱۹۵۳	پیمان سودان امضاء می‌شود.
۲۷ آپریل ۱۹۵۳	شروع مذاکرات مسئله کانال سوئز
۱۸ ژوئن ۱۹۵۳	سلطنت لغو وحکومت‌مصرجمهوری‌و نجیب‌رئیس‌جمهورآن‌می‌شود.
۲۰ اکتبر ۱۹۵۳	توافق بر تخلیه منطقه کانال سوئز.
۱۴ ژانویه ۱۹۵۴	جمعیت اخوان‌المسلمین بار دیگر منحل اعلام می‌گردد!.
۱۲ فوریه ۱۹۵۴	برخورد جمعیت با دولت و سخنرانی نواب صفوی در دانشگاه قاهره
۲۵ فوریه ۱۹۵۴	پذیرش‌استعفای محمد نجیب از تمام مسئولیتها و انتصاب عبدالناصر به سمت ریاست جمهوری.
۲۷ فوریه ۱۹۵۴	بازگشت نجیب به سمت خود اعلام می‌شود (وی در ۲۸ فوریه بکار خود بازمی‌گردد).
۹ مارس ۱۹۵۴	جمال‌عبدالناصر، نجیب رابه‌سمت‌نخست‌وزیری وفرمانده کل‌قوا می‌گمارد.
۲۵ مارس ۱۹۵۴	صدور بیانیه اتحاد زحمتکشان برای حمایت از انقلاب.
۲۹ مارس ۱۹۵۴	شورای فرماندهی انقلاب و کابینه حکمی مبنی بر به تعویق انداختن حکم اعدام ۲۵ مارس صادر می‌کند.
۱ مه ۱۹۵۴	عبدالمنعم عبدالرئوف گروههای ۷ نفره را پایه‌گذاری می‌کند.
۴ اگوست ۱۹۵۴	بازگشت هضیبی از سفر به کشورهای عربی.
۱ سپتامبر ۱۹۵۴	پیمان تخلیه کانال!
۱۹ اکتبر ۱۹۵۴	امضای پیمان با انگلستان.

۲۶ اکتبر ۱۹۵۴	سؤقصد به جان عبدالناصر.
۳۱ اکتبر ۱۹۵۴	اعضاء سازمان مخفی بازداشت می‌شوند.
۱ نوامبر ۱۹۵۴	تشکیل دادگاه نظامی برای محاکمه اعضاء اخوان المسلمین.
۱۴ نوامبر ۱۹۵۴	برکناری کامل محمد نجیب از تمامی وظایف دولتی
۷ دسامبر ۱۹۵۴	٦ نفر از اعضاء رهبری اخوان المسلمین به دار آویخته می‌شوند.!

از مجموعهٔ

حرکت‌های اسلامی معاصر

تاریخ، اندیشه، رهبری

۱. سیدجمال‌الدین اسدآبادی وحرکتهای اسلامی معاصر

۲. فدائیان اسلام: تاریخ و اندیشه
شهید نواب صفوی

۳. اخوان‌المسلمین، بزرگترین‌حرکت اسلامی معاصر
دکتر اسحق موسی‌الحسینی

۴. حرکت اسلامی فلسطین
ج ۱. تاریخ

۵. جهاد اسلامی
دکتر فتحی شفاقی، اندیشه

۶. مسائل نهضتهای اسلامی
ج ۱. دکتر کلیم صدیقی

۷. نهضتهای اسلامی و انقلاب اسلامی ایران
ج ۲. دکتر کلیم صدیقی

۸. حرکت اسلامی لبنان
امام موسی‌صدر ـ تاریخ واندیشه

۹. حرکت اسلامی سودان
تاریخ و اندیشه

۱۰. اخوان‌المسلمین
ج ۱. دکتر ریچارد میشل ـ تاریخ و اندیشه

۱۱. اخوان‌المسلمین
ج ۲. دکتر ریچارد میشل ـ تاریخ و اندیشه

۱۲. نهضتهای اسلامی افغانستان
ج ۱. تاریخ

۱۳. نهضتهای اسلامی افغانستان
ج ۲. اندیشه

۱۴. حرکت اسلامی فلسطین
انتفاضه ـ تاریخ

۱۵. حرکت «نهضت» در تونس
ج ۱. تاریخ

۱۶. حرکت «نهضت» در تونس
ج ۲. اندیشه

۱۷. حرکت اسلامی در ترکیه

۱۸. نهضت علمای اسلامی در الجزایر

۱۹. جماعت اسلامی پاکستان

۲۰. فدائیان اسلام
مقالات و اسناد

۲۱. جنبش ملت اسلام در امریکا
تاریخ و اندیشه